ریاحین الشریعة

در ترجمه

بانوان دانشمند شیعه

تألیف

آقای شیخ ذبیح... محلاتی

دار الکتب الاسلامیة

جلد ۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ریاحین الشریعه : در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه

نویسنده:

ذبیح الله محلاتی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ریاحین الشریعة (جلد ۱)

مشخصات کتاب

سرشناسه : محلاتی ذبیح‌الله ۱۳۶۴ - ۱۲۷۱

عنوان و نام پدیدآور : ریاحین الشریعه در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه تالیف ذبیح‌الله محلاتی

مشخصات نشر : تهران دار الکتب اسلامیه ۱۳۶۹ق = ۱۳۴۹ - ۱۳۲۹.

مشخصات ظاهری : ج ۵

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : ج ۱ (چاپ اول [۱۳۸۲)؛ ۶۵۰ ریال

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

مندرجات : ج ۱ و ۲. شرح زندگانی سیده نسوان .-- ج ۳. امهات ائمه زینب کبری ع و سایر بانوان دشت کربلا؛ باب الف از بانوان شیعه .-- ج ۴. باب ب تا غین .-- ج ۵. باب ف - ی

عنوان دیگر : ترجمه بانوان دانشمندان شیعه

موضوع : فاطمه زهرا(س ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه

موضوع : زنان شیعه -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۵۲/م۳ر۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م۵۶-۸۰

ص: ۱

دیباچه کتاب

اشاره

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثناء بی عدد مختص ذات پاکی است که از یک مشت خاک چنین گوهر پاک من ذکر و انثی آفریده و تاج ولقد کرمنا بر تارک ایشان نهاده و بقدرت کامله خود در مشیمه امهات صورت نبات را جمال معنی داده و از صدف ارجام در منثور (۱) و گوهر ربات الخدور بیرون آورده و از قطره آبیکه از اصلاب مردان و ترائب (۲) زنان در ظلمات ثلاث چکیده از آن ریاحین الشریعة (۳)(و خیرات حسان (۴)) (واعلام النساء (۵)) رویانیده و در نهاد آنان از کمال و علم و معرفت چندان ودیعهٔ نهاده تا اینکه (مشاهیر النساء (۶)) (و تذکرة الخواتین (۷)) (نقل مجلس (۸)) گردیده و از (ثمرات اوراق (۹)) معارفشان کتابها تنظیم شده و از دودمان رسالت بتول عذراء و زینب کبری پروریده که هزاران مریم و آسیه و ساره و هاجر خدمت گذاری ایشان را بجان و دل خریده و خاندان نظم و عرفان ایجاد صدها رابعه و خنساء بنموده و از ینبوع فیض نامتناهیش بسیاری از ربات حجال را در فنون علم و معارف اشیاخ معاریف و مشایخ نموده و ابواب حکمت و ادب بر روی عفایف و عقایل گشوده و مستوره عصمت از آن طلب کرده معصومه‌ی نامی گشته و جاریه بزم آرائی و دلربائی خواسته محبوبه گرامی گشته ملکه‌ئی را بر تخت ملوک نامداری نشانیده و مردان روزگار را محکوم حکم او گردانیده تا بدانند که امر امر او است و فرمان فرمان او و قدرتش بی پایان و عظمتش نسبت بمردان و زنان یکسان.

۱- نام کتابی است تألیف زینب فواز عربی است.

۲- استخوان سینهٔ.

۳- نام همین کتاب است.

۴- نام کتاب صنیع الملک است در سه جلد نازک بخط درشت فارسی که در ترجمه زنان است.

۵- نام کتابی است تألیف رضا کحاله مصری در مصر بلغت عربی طبع شده است در سه جلد.

۶- تألیف محمد ذهنی افندی که بعربی نوشته است مختصر است.

۷- تألیف شاه جهان بیگم فارسی مختصر مطبوع و در او اغلاط و اشتباهات بسیار است.

۸- نام کتابی است در ادبیات.

۹- نام کتاب ابن الحجة الحموی است.

ص: ۳

پس از حمد خداوند یکتا درود نامحدود و سلام غیر معدود بر سید انبیاء و مرسلین محمد محمود و بر آل طیبین او تا روز موعود باد البته سلام و صلوۀ سزاوار این مسند نشین قاب قوسین او ادنی است که زنان را از تحت اسارت و ذلت و مسکنت زمان جاهلیت نجات بخشیده و حقوق آنها را کما هو حقه ادا فرموده تا آنکه در زیر مقنعه زمامداریها کردند و در فهم حقایق مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و در حل غوامض تحقیقات انیقه فرمودند لشکر شکسته‌اند کشور گرفته‌اند بر تخت حکمرانی نشسته‌اند صد کارها کردند صد راهها رفته‌اند تأسیس مساجدها و مدارسها کردند تألیف کتابها و رسالها نمودند مسالك طریقت و کافل بیچارگان با کمال همت شدند.

تو مرد رهی واقف راه باش

ز حال زنان نیز آگاه باش

و بعد چنین گوید بنده شرمنده ذبیح‌الله بن محمد علی بن علی اکبر بن اسماعیل المحلاتی تجاوزالله عن سیئاته فی الحاضر والاتی که چون کتاب (کشف الغرور) در طهران بطبع رسید و مطبوع طباع گردید و چون پاره‌ی از حالات زنان نیکو سیرت و شمه‌ی از حال زنان زشت طبیعت را در آنجا تذکر داده بودم در این فکر افتادم که ترجمه‌ی جمعی از دانشمندان بانوان شیعه را جمع آوری بنمایم. با این عدم اسباب و قله اطلاع و عدم طول باع ولی از آنجائی که کتاب را همت تألیف میکند نه اسباب قدم در این میدان نهادم در حالیکه خود را از فرسان این میدان نمی‌دانم ولی در مثلها گفته‌اند.

بلبل بباغ و جغد بویرانه تاخته

هر کس بقدر همت خود خانه ساخته

و دانشمندان در این موضوع کتابها بقالب تألیف ریخته‌اند و حقیر خوشه چین خرمن آنان هستم و زحمات آنانرا تقدیر مینمایم و بمصداق شعر ابن مالك.

و هو لسبق حائز تفضیلا

مستوجبا ثنائی الجمیلا

ولی قراء محترم بعد از امعان نظر در این اوارق خواهند دانست کم ترك الاول للاخر، چه بسیار از تراجم در این اوراق دیده میشود که در کتب مؤلفه در این باب وجود ندارد و چون عمده غرض اصلی و مقصد کلی از تألیف این کتاب تمسك بذیل عنایت آل عصمت و توسل بخاندان نبوت و رسالت است افتتاح این کتاب بنام نامی و اسم

ص: ۴

گرامی بانوی عظمی فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها خواهد بود و دو جلد این کتاب متعلق بآن عصمت کبری است کما اینکه جلد سوم متعلق بامیر زاده عرب علیا مخدره زینب و امهات مومنین و امهات ائمه معصومین و بنات آل طه و یس خواهد بود و مجلدات دیگر متعلق بسائر دانشمندان بانوان شیعه است و نامیدم آنرا (بریاحین الشریعه) در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه و نسئل الله التوفیق و علیه نتوکل و به الاعتصام)

تنبیه

چون در این جلد از عاشر بهار و جلد فاطمیه ناسخ التواریخ و کتاب خصایص فاطمیه مرحوم آخوند ملا محمد باقر کجوری طهرانی بسیار نقل میشود برای هریک رمزی طلبا للاختصار قرار میدهیم «ز» رمز عاشر بهار «نا» رمز ناسخ التواریخ «یص» رمز خصایص فاطمیه و سائر مصادر را بنام و نشان ذکر خواهیم کرد و از مطالعه کنندگان گرامی امیدوارم که از راه لطف و مرحمت بر این ناچیز خرده نگیرند.

و عین الرضا عن کل عیب کلیلهٔ

کما ان عین السخط تبدی المساویا

و علماء اعلام در حالات صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها کتابها نوشته‌اند حتی چند کتاب از علماء اهل سنت در نظر دارم که در ولادت و شئونات خاصه‌ی این مخدومه دو جهان در قلم آورند شکرالله مساعیهم الجمیله ولی دریا را کیل نتوان کردن و آفتاب را نتوان پیمودن و این حقیر ابتدای بکنیهای آن مخدره مینمایم نظر باینکه این کتاب بایستی بترتیب حروف بوده باشد اگر چه مراعات این قسمت در فهرست خواهد بود انشاءالله.

قلیلی از کنیهای و القاب فاطمه

ام ابیها

یکی از کنیهای معروفه فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها این کنیه است

(یص) در مقاتل الطالبین از حضرت صادق علیه‌السلام بدین گونه روایت است ان فاطمه تکنی امابیها و در (کشف الغمه) بدین عبارت است ان النبی کان یحبها و یکنیها بام ابیها و در فقره اخیره دو چیز علاوه است یکی محبت حضرت رسول است که فاطمه

ص: ۵

را دوست میداشت و یکی تعیین این کنیه است از آنجناب پس از بابت محبت بآن حضرت او را بدین کنیه میخواند و اگر صاحب طبع لطیف و ذوق منیف فی الجمله دقت کند میداند که خواندن آن مخدره را بدین کنیه بعد از ذکر کلمه یحبها دلالت واضحه بر کثرت محبت آنجناب میکند)

و در فارسی ام بمعنی مادر است و هاء ابیها راجع بفاطمه است یعنی مادر پدرش و این فقره معلوم است که بطریق حقیقت نیست بلکه بطریق مجاز است بناء علی هذا بایستی معنی مناسبی بدست آورد و دانستی که اولا ام بمعنی مادر است و ثانیا ام در نزد اهل لغت بمعنی قصد است هنگامیکه بفتح همزه قرائت شود مثل اینکه میگوئی ام فلان فلانا ای قصده و بضم اهل هر چیزی را گویند و اصل ام امه بوده است فلذا جمع ان امهات میآید و امهات در مردم و امات در بهائم مستعمل است و گاه تاء میآورند و یا امت لا-تفعلی گویند چنانکه یا ابت افعل در قرآن است و امام هم از این ماده مشتق است چون مقصود خلق و پیشرو انسان است و فی التفسیر در معنی و کل شیئی احصیناه فی امام مبین فرمودند هو الکتاب) و انها لبامام مبین هو الطریق والامام بالفتح هو القدام و آنچه کثیر الاستعمال است و از آن غالبا اراده میکنند همان اصل را میخواهند از آن جمله امالجیش است که اسم است از برای رایت عظمی که در قلب لشکر مرجع و ملجا برای عساکر است قیس بن حطیم گفت.

نصبنا امنا حتی ائذ عروا

و صار القوم بعد الفتهم شلالا

و جاده اعظم را ام الطریق گویند و فاتحه الکتاب را امالکتاب گویند و مکه را ام القری و شراب را ام نامند چون سبب از برای گناهان دیگر است و امالدماغ کما فی تفسیر مجمع البیان مقدم را گویند و هر چیزیکه مقدم است و جامع او را امالراس گویند و امالدماغ هم برای آنکه مجمع حواس و مشاعر است و زمین را هم گویند برای آنکه اصل انسان از اوست و رجوعش هم بسوی او است کما قال‌الله تعالی جل شانه الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا) و قال منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری و امیه بن الصلت گفته.

ص: ۶

فالارض معقلنا و کانت امنا

فیها مقابرنا و منها نولد

و رایس قوم را ام‌القوم خوانند و ماهیه را ام‌الوجود گویند چون مظهر وجود است و عناصر اربعه را امهات میخوانند برای تولید موالید ثلاثه و ثمره درخت را نیز ام گویند چون مقصد و مقصود اوست شاعر گوید.

گر نبودی میل امید ثمر

کی نشاندی باغبان بیخ ثمر

پس بمعنی ان شجر در میوه زاد

گر بصورت از ثمر بودش ولاد

گر بصورت من ز آدم زاده‌ام

پس بمعنی جدجد افتاده‌ام

زین سبب فرموده است آن دو فنون

رمز نحن الآخرون السابقون

لان المقصود من الشجر هو الثمر و اول الفکر آخر العمل پس از تذکره این عبارات مصطلحه و الفاظ مستعمله چند وجه بنظر می‌رسد که جمع آنها هم منافات ندارد

(اول) آنکه فاطمه (ع) زهراء ثمره شجره نبوت است و حاصل عمر حضرت رسالت است و فرزند مقصود پدر و مادر است و فاطمه‌ی زهرا (ع) مخصوصا دختری بود که غرض اصلی و مقصد کلی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وی بوجود آمد و فاطمه آن صدف درارى و لآلی عصمت که سماوات علویه و ارضین سفلیه از ایشان استوار و برقرار است مقصد و مقصود و میوه قلب و مسعود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود پس معنی ام ابیها آنست که فاطمه «ع» اصل پیغمبر است و همان فرزندیست که پیغمبر میخواست و مقصودش بود با آنچه از نتایج کریمه و فوائد عظیمه که بر وی از جهت فرزندی مترتب شده و از فضائل نفسانیه‌اش خواسته پس ام بمعنی مادر نیست در این مقام بلکه بمعنی قصد و اصل و مقصود و این معنی با مطابقه‌ای اراده لغویین بلکه اهل حدیث درست میآید و اگر بخواهیم مقصود را مطابقه‌ی با هر یک از این الفاظ کنیم نیز صحیح است بواسطه ائمه معصومین علیهم‌السلام چنانچه اکرم رائس گفته شود بواسطه تقدم و مجموعیت توالد و تناسل ذریه‌ی طیبه‌اش و ام‌الجیش برای آنکه پناه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امت پیغمبر بوده است که از شکست وی شکست فاحش بر اسلام و اسلامیان وارد می‌آید و اگر (ام‌القری) بنامند نیز صحیح است بواسطه ائمه‌ی معصومین (ع).

ص: ۷

و قال بعض العرفان ان فاطمه (ع) من بین الانوار الالهیه بمنزله الماهیه و تلک الانوار فی مرتبه الوجود فهی الماهیه الکلیه والخزانه التی فیها الصور العلمیه فهی ام لجمیع الموجودات من البدایات والنهایات.

مشکوه نور الله جل جلاله
زیتونه عم الوری برکاته

هی قطب دارئه الوجود و نقطته
لما تنزلت اکثرت کثراتها

هی احمد الثانی احمد عصرها
هی عنصر التوحید فی برکاتها

(یص) وجه دوم در افواه والسنه بسیار شایع است پدر گاهی به پسرش از راه رأفت و رحمت در مقام نصیحت میگوید پدر جان بابا جان و بدخترش میگوید نه جان مادر جان اینگونه الفاظ بین عرب و عجم شایع است مانند برادر جان و نظائر آن و این قسم عبارات و اصطلاحات از فرط محبت و کثرت شفقت و دوستی پدر بفرزند است پس بناء علی ذلک معنی امابیها بطریق حقیقت نیست بلکه عبارتی است که معمول بین پدران و فرزندان از راه عطوفت میشود و ممکن است که حضرت اقدس نبوی هم این طور اراده فرموده باشد و فاطمه زهرا (ع) را بدین عبارت خوانده باشد یعنی ای مادر من تا حکایت کند از فرط محبتش بدخترش و عبارت حدیث که مذکور شد یحبها و یکنیها بام ابیها دلالت بر همین معنی و بیان میکند.
(وجه سوم) چون آیه و افی هدایه النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم در مدینه نازل شد و زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر یک بکنیه امالمومنین مفتخر شدند و همگی امهات مومنین شدند فاطمه زهرا (ع) ازین تشریف برای خود شرف و مزیتی خواست پس سید مختار فاطمه را چون جان شیرین در بر کشید و بوسید و بوئید و بدین کنیه‌اش خواند و نامید یعنی اگر زنهای من مادرهای امت من هستند تو بالاتر از ایشانی قدرا و رتبه که مادر مسنی و موید مضمون آیه مسطوره نهی از نکاح و تزویج زوجات مطهره است کما قال الله تعالی و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا) و این فقره واضح است امومیت زوجات طاهرات از برای مسلمین از جهت تعظیم و تشریف است نه از روی حقیقت و چنین است اختصاص این لفظ بفاطمه زهراء (ع) و

ص: ۸

صاحب خصایص وجوه دیگری در معنی امابیها ذکر فرموده چون در نظر حقیر جلوه نکرد از نقل آن خودداری نمودم.

ام اسماء

بنده احقر در جلد سوم تاریخ سامراء شرافت کنیه و لقب را تفصیل داده‌ام که کنیه از مفاخر عرب است و در امتهای دیگر مرسوم و معمول نبوده و کنیه از کنایه است و آن اشاره است بنام انسان که از خواندن آن منتقل میشود بنام خود و عرب کنیه را در مقام تعظیم و تکریم شایع کرده استعمال مینمودند.

(یص) و آنچه مشهور است کنیه مصدر باب و ام و ابن میشود مثل ابوالحسن و ام‌کلثوم و ابن عباس و ابن حاجب بلکه مصدر میشود مانند بنت العنب و بنت الکرم و غیره و صدیقه کبری) (ع) چند کنیه داشته است که بعضی مشهور بوده است مثل ام‌الحسن و ام‌المحسن و امابیها و بعضی مشهور نبوده است مثل این کنیه ام‌اسماء چندان که این کنیه را فقط مجلسی از کتاب (معرفه الصحابه) نقل کرده است و از آن عبارت معلوم است این کنیه را در اوائل ولادت و قبل از هجرت بر آن مخدره میخواندند و عرب این کنیه را تفأل بخیر میدانست.

ام الهناء

این کنیه نیز غیر مشهور است از آن مخدره (ع) و مأخذ آن از روایات بنظر نرسیده است فقط مرحوم شیخ حر عاملی ره در منظومه‌اش فرموده.

و قدرو و اکنیتها ام الهنا

ام الائمه الهداه الامنآء

ام‌الحسین المجتبی ام‌الحسن

فاسمع الی جمع و تعداد حسن

و هنا بفتح هاء و نون مأخوذ از هنی است و عیش هنی آن خوشی و گوارا شدن معیشه و زندگانی است و تهنیه نیز از این باب است که در اعیاد و ایام سرور گفته می‌شود و لفظ هنیئا در آشامیدن آب در میان اعراب دعاء مخصوص است که رسم شده و

ص: ۹

حدیث نزول جام و آشامیدن خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام از آن و خطاب خداوند سبحان هنیئا مرئیا لک یا علی بن ابی‌طالب در کتب مناقب مذکور است و مأخوذ از آیه‌ی کریمه‌ی فکلوه هنیا مرئیا و هر امری که در او زحمت نباشد می گویند هنی است و منه هنانی الطعام و لک المهنا و این کنیه را از برای حضرت زهرا تفأل بخیر زده بودند یعنی همیشه زندگی و زندگانی این دختر بروزگار گوارا باد و فاطمه زهراء (ع) خود تمام عیشه راضیه مرضیه بود و اصل اصیل گوارائی و سازگاری است چه در دنیا و چه در عقبی و شوهر بزرگوارش در دار دنیا بدان نعمت موهوبه خدا را شاکر بود و در مدت موانست بسا کمال ملایمت و ملاطفت با یک دیگر مواحدت و سازگار برداشته‌اند و از لذائذ روحانیه و حظوظ معنویه ربانیه هم که در کمال کمال بوده‌اند بهره‌مند میشدند و حضرت امیر فرمودند در این مدت که فاطمه (ع) بخانه‌ی من بود هیچگاه از او مکروهی ندیدم و هرگز مرا بغضب نیارود و البته در صورت موافقت چقدر زندگانی سازگار است.

ام العلوم

این کنیه را صاحب جنات الخلود در شمار کنیهای آن حضرت آورده و البته این کنیه دلالت بر زیادتی و کثرت علم آن مخدره عظمی است و شکی نیست که آن آیه الله العظمی (ع) احاطه بتمام علوم عقلیه و نقلیه داشت و این احاطه و اطلاع در زمره‌ی نسوان عالمیا مخصوص بایشان است بلکه علوم گذشته و آینده تماما اغتراف از آن منبع علوم و سرچشمه‌ی معارف است و از سر تا پای وجود فاطمه دانش و دانائی تراوش کند و بیاید حدیث (عیون المعجزات) که آن مخدره بحضرت امیر عرض کرد که اگر بخواهم از علوم اولین و آخرین ترا خبر می‌دهم.

ام الفضائل

اشاره

(یص) این کنیه شریفه از کنیه سابقه جامع‌تر است چون داشتن علم یک فضیلتی است از فضائل نفسانیه‌ی فاطمه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها و فضائل و فواضل دیگرش را

ص: ۱۰

کسی نتواند احصا بنماید و فضیلت جمع آن فضائل است و آن در برابر نقیصه است و بفارسی بمعنی فزونی است و امر أته مفضاله علی قومه اذا کانت لها فضائل زاده و فضائل فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها بر دو قسم است) یا تکوینی است یا تشریعی تکوینی ایضا بر دوم قسم است یا داخلی یا خارجی و معنی تکوینی این است که در تحت اختیار انسان نباشد و تشریعی یعنی بجعل شارع باشد و صدیقه‌ی کبری (ع) جامع جمیع آنها بنحو اکمل بود تکوینی داخلی جمال و نور زهراء سلام‌الله‌علیها از قوه تحریر و تقریر خارج است تکوینی خارجی اصاله و شرافت نسبش که دختر سید المرسلین و هم سر سید الوصیین و مادر دو سید شباب اهل الجنه و مادرش خدیجه‌ی کبری ام‌المؤمنین اول نساء القوم اسلاما و کیفیت انعقاد نطفه‌ی زکیه‌اش در رحم خدیجه و تزویجش در آسمان و مزایا و خصایصی که بعد از این در محل خود بیاید.

(یص) و فضائل تشریعی آن آیت رحمت را نتوان احصا نمود فحسر عن ادراکها انسان عین کل عارف و قصر عن وصفها و احصائها لسان کل محص و واصف والکل بضروب فضائلها معترفون و علی باب کعبه فواضلها معتکفون) تصاغرت انعظما و تقاصرت العلمآء ولکنت الخطبآء و عجزت البلغآء و کلت الشعراء و تواضعت الارض والسمآء عن وصف قدرها و جلاله شأنها

قصيدهٔ عربية

سقی الله انفاسی من السلسل العذب
لانظم ابکارا من اللولؤ الرطب

بمدحت بنت المصطفی ینجلی کرب
و ان معالیها لا سنی من الشهب

و فی مدحها القرآن بل سائر الکتب
فان لم تصدق ما اقول ولا تدری

فسل آیه القربی فسل آیه الاجر
و سل آیه الود و سل لیله القدر

و سل آیه الکوثر و سل سوره الدهر
و کانت لطه المصطفی الروح بلجنب

هی الشمس خدرا والاشعه سائر
بخدمتها حور الجنان تفاخر

ص: ۱۱

لها جاریات مریم ثم هاجر

هی القطب قدرا والنساء دوائر

فشتان ما بین الدوائر والقطب

هی اللمعه البیضا تجلت تکرما

هی الزهره الزهرا ففرت وانما

هی الکوکب الدری فی افق السماء

تضی لسکان السماوات کلما

تقوم بمحراب تناجی الی الرب

هی الآیه الکبری فکلت الی النهی

عقولهم ما یبلغون لمنتهی

مکارمها العلیا و انالهم بها

و کیوان علیاها لا علی من السهی

ففی فاطم حارت عقول ذوی اللب

فتبا لقوم احرقوا باب دارها

و بعدا لقوم اسقطوها جنینها

و سحقا لقوم سودوها متونها

و تعسا لقوم کسر و اضلع جنبها

و فی وجهها اثر من اللطم والضرب

فلهفی علیها حین ابدت عویلها

بعولتها ینسی الحمام هدیلها

و کادت بان الراسیات تزیلها

فما حال من تلقی مقودا کفیلها

فوا عجبا من قسور قید للکلب

فاوقفت الافلاک من عظم دهشه

و اذ هلت الاملاک من طول زفره

تنادیهم خلوا ابن عمی و مهجتی

و ان لم تخلوا عنه اشکو بعوله

الی الله یا اهل الضلاله والریب

ام الکتاب

اشاره

(یض) این کنیه کریمه در دفاتر مضبوطه محدثین از علمآء بسیار مذکور است و در تفاسیر عامه و خاصه از اسماء سوره‌ی مبارکه‌ی الحمد شمرده شده برای آنکه اصل قرآن است بلکه اصل هر کتاب از کتب سماویه است و بقول بیضاوی مشتمل است بر توحید و مبداء و معاد و قضا و قدر و اشتغال بخدمت و طاعت و طلب مکاشفات و مشاهدات یا آنکه این سوره اشرف سوره‌های قرآنست چنانکه ام‌القری مکه‌ی معظمه اشرف

ص: ۱۲

بلدانست و هر دو معنی در حق جناب صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها جایز و جاری است از افضیلت و اشرفیت بما سوای خود از هر جهت و جامعیت و اشتمالش بر تمام علوم و معارف و در معنی ام‌القرآن گفته‌اند قرآن عوض هر چیزی است لیکن چیز دیگر عوض او نمیشود و بهمین طریق است فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها که گوهر یکتا و فرد بیهمتا است در سلسله‌ی نسوان عالی شأن و او را عوض و مانندی نیست و سوره‌ی حمد را اساس القرآن نامیدند از آنکه اول سوره‌ی قرآن است یا آنکه مشتمل است بر اساس طاعات و عبادات و فی الحدیث اساس القرآن فاتحهٔ الکتاب و اساس الفاتحه بسم الله الرحمن الرحیم. چون مریض شدی بر تو است باساس قرآن تا باذن خدا شفا یابی و فاطمه دین و بنیان ایمان است و صدف درر شعشعانیه‌ی الهیه است و بولای او امراض باطنه و اوجاع ظاهره شفا میابد و ام ملدم که معظم اوجاع است در تحت فرمان او است و حدیث آن در باب اذکار فاطمه (ع) است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قسم بحق آن کسی که جان من در قبضه‌ی قدرت اوست مانند این سوره در توریه و انجیل و زبور نیست وانها السبع المثانی والقرآن العظیم- وابو الفتوح در تفسیر خود روایت میکند: که یصکد و چهار کتاب از آسمان نازل شد تمام آنها را در چهار کتاب توریه و انجیل و زبور و قرآن جمع فرمود و آنچه در این چهار کتاب است در سور مفصل جمع فرمود و آنچه در سور مفصل است در سوره‌ی الحمد نهاد و هر که این سوره را بخواند چنان است که یکصد و چهار کتاب آسمانی خوانده.- این روسیاه عرض می‌کند قسم بخدای عالم و رسول او که بمانند فاطمه (ع) زنی در هیچ امتی نیامده و نخواهد آمد و این کنیه برای آن مخدره با اینکه اسم این سوره‌ی شریفه است شرفی بزرگ است.

اثر طبع ادیب فاضل میرزا محمد طبرستانی متخلص بغافل

خدای را نتوان دید جز بچشم رسول
رسول را نبود نور چشم، غیر بتول

اگر بتول بچشم رسول نور نبود
ندیده بود خدا را، کسی بچشم رسول

ص: ۱۳

ولی بدیده بود نور علت دیدن
مال باشد تکفیک علت از معلول

اگر معاینه خواهی جمال حق دیدن
بمهر فاطمه مرآت دل نما مصقول

اگر شفیعه‌ی محشر نباشد او بر خلق
شفاعت همگیرا نمی‌کنند قبول

غرض وجود تو بوده است علت خلقت
و گرنه کشته‌ی آدم نداشتی محصول

مکونات وجودیه زوج و ترکیبند
وجود توبه بساطت نمود جفت قبول

اگر وجود تو کفوی قبول می‌ننمود
نمود بود در اشیا نداشت راه عقول

ترا گرفت و جهان را اطلاق گفت علی
از آن شده است جهان بر هلاکت تو عجول

جزای آنکه ترا غضب حق شد از فدکی
خدات هر دو جهان را زمهر داده بتول

در این دو روزه‌ی عمر آنقدر کشیدی رنج
که بوده‌ای بجهان از حیوه خویش ملول

سائر کنیه‌های فاطمه زهراء

(۷) ام‌الحسن (۸) ام‌الحسین (۹) ام‌المحسن (۱۰) امائمه المعصـومین (۱۱) ام‌السبطین (۱۲) ام‌الریحانتین (۱۳) ام‌الخیره (۱۴) ام‌البرره

(۱۵) ام‌الازهار (۱۶) ام‌الاخیار (۱۷) ام‌النجبا (۱۸) ام‌الانوار (۱۹) ام‌الاطهار (۲۰) ام‌الابرار. وجه مناسبت این کنیها از خارج در کمال وضوح است و استعمال هریک در نهایت شیوع و در زیارات و ادعیه و در افواه و السنه شیعه‌ی اثنا عشریه متداول و متناول است و مرحوم (مجلسی) طاب ثراه فرموده این بزرگواران را می‌توان باوصاف و القابی که دوستان میدانند در مقام عظام و اکرام بگویند مگر آنچه منافی باشد با نصوص خاصه ایشان پس فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها را مثلا کسی میتواند در زیارت یا در مدح و ثنا بخواند ام‌الشموس الطالعه. ام‌الاقمار المنیره ام‌النجوم الزاهرهٔ ام‌النقباء المطهرین. ام‌الاصفیاء الطیبین. و هکذا بناء علی ذلک میتوان علاوه از کنیهای مذکوره هزاران القاب بقالب لفظ درآورد برای آنحضرت

القاب فاطمه زهراء

اشاره

(یص) لقب جمع آن القاب است کما قال الله تعالی و لا تنابزوا بالالقاب (وقد یکون علما من غیر نبز فلایکون حراما) و لقب بعد از کنیه ممدوح است و آن یا مشعر

ص: ۱۴

بر مدح است یا ذم و نهی در آیه‌ی مسطوره بالقاب مذمومه است که مدعو از آن کراهت داشته باشد بواسطه‌ی مذمتی که در آنست و تنابز همان تلقیب است و اکرام و اعزاز مؤمن آنست که او را بنام نخوانند بلکه بلقب ممدوح او را خطاب کرده تعظیم نمایند و احترام کنند و کثرت اسماء والقاب از برای هر کس دلیل بر شرف و قدر و علو مقام اوست و هر لقب هم اشاره بوصف مخصوص مشهور آن موصوف است که از ذکر آن، موصوف شناخته میشود و جناب صدیقه‌ی طاهره (ع) بواسطه‌ی شرافت ذات مقدسش و اوصاف ممدوحه‌اش در موارد عدیده باسم مبارك و لقب شریفی که حاکی از آن صفت خاصه است بلسان خدا و ملائکه و ائمه‌ی طاهرین خوانده شده و در بعضی از موارد یک معنی را بعبارات و الفاظ مختلفه آورده‌اند که کثره الاسماء تدل علی شرافه المسمی و در (کتاب مناقب) و (بحار) اسماء آن مخدره را چنین روایت کرده‌اند فاطمه، بتول، حصان، حرۀ، سیدۀ، عذراء، زهرا، حوراء، مبارکۀ، طاهرۀ، زکیۀ، راضیه، مرضیه، محدثه، حانیۀ، صدیقۀ

(یص) بعد از ذکر این اسماء گوید حقیر برای میمنت خواستم یکصد و سی و پنج لقب مطابق اسم مبارك آن مخدره نام برده باشم و بیست لقب از القاب که سادات القاب آن بزرگوار است شرح بدهم.

بعد تعداد آن القاب را می‌نماید ولی بترتیب حروف نیست و حقیر دوست دارم که آن القاب را بترتیب حروف زینت این کتاب بگردانم:

امۀ الله

آیۀ الله

انبۀ الصفوۀ

احدی‌الکبر

اعز البریه

آیۀالله العظمی

ارومۀ العناصر

ام الائمۀ

بضعۀ رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم

بقیۀ النبوۀ

بیضاء، بضۀ، بتول

باکیۀ العین

برزخ النبوۀ والولایۀ

بهجۀ الفؤاد

تفاحۀ الفردوس

التقیۀ

ثمرۀ النبوۀ

ثالثۀ الشمس والقمر

جمال الاباء

الجمیلهٔ الجلیلهٔ

ص: ۱۵

جرثومة المفاخر

حجاب الله المرخی

حاملة البلوی

الحبة النابته

الحبیبه المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

حجة الله الکبری

حظیرة القدس

الخیرة من الخیر

حبها خیر العمل

خامسة اهل العباء

دعوة مستجابة

درة التوحید

الدرة المنضده

الذرورة الشامخة

الذریعة الشیعة

ریحانة النبی

روح بین جنبی المصطفی

رکن الدین

ربیبه المکرمة

الراضیة المرضیه

الرشیدة

زوجة ولی‌الله الاعظم

الزهراء

زجاجة الوحی

زین الفواطم

سترالله الکبری

سیدة نساء الجنه

سیدة نساء هذه الامة

سیدة نساء الاولین والاخرین

سیدة بنات آدم علیه‌السلام

سفینة النجاة

سماء الكواكب الدرية

سلالة الفخر

شرف الابناء

شفيعة الامة

الشهيدة

الشمس المضيئة

صاحبة الجنة السامية

صفوة الشرف

صاحبة المصحف

صلوة الوسطى

صاحبة الاحزان الطويلة

الصابرة فى المحن

الصادقة فى السر والعلن

صدف الفخار

الصائمة فى النهار

ضامن الشفاعة

الطاهرة الميلاد

الطاهرة فى الافعال

ظل الله الممدود

العارفة بالاشياء

عديلة مريم الكبرى

عقيلة الرسالة

العالمة بما كان و ما يكون

العابدة التقية

عين الحيوة

عين الحجة

عروة الوثقى

عيبة العلم

العفيفة

عالية الهمة

الغرة الغراء

فلذه الكبد المصطفى

الفاضلة

فخر الائمهٔ

قلادهٔ الوجود

قرهٔ عین الخلائق

القانعهٔ

القانتهٔ

القدوهٔ المسددهٔ

قرار القلب

القائمهٔ فی اللیل

کلمهٔ الله التامهٔ

ص: ۱۶

كلمة التقوى

الكوكب الدرّى

الكريمة فى النفقة

الكثية

الكلمة الطيبة

ليلة القدر

المزوجة فى الملاء الاعلا

المعروفة فى السماء

مبشرة الاولياء

مشكوة الانوار

معدن الحكمة

المتجهدة

المضطهدة

المنهدة الركن

الممتحنة

المغصوبة حقها

الممنوعة ارثها

المظلومة

المتعوبة فى الدنيا

الميمونة

المعصومة

المنعوتة فى الانجيل

الموصوفة بالبر والتبجيل

محترقة القلب

معصبة الرأس

مهجة العالم

مكسورة الضلع

مقتول الجنين

موطن الرحمة

نخبة ابيها

الناطقة بالشهادتين

عند الولادة

النعمة الجليلة

ناحلة الجسم

النبيلة

نور الانوار

نجمة الكليل النبوة

والدة الحجج

وديعة الرسول

الوليدة فى الاسلام

الوالهة الثكلا

الوحيدة الفريدة

و سلالة الرضوان

و عاء المعرفة

ولية الله العظمى

هى الكوثر

وانها لاحدى الكبر

ينبوع العلم

و ينابيع الحكمة

مخفی نماند که آنچه ضبط شد صد و چهل لقب است بعضی را حقیر تبدیل و اضافه نموده‌ام و احصای آن در عقده‌ی محالست.

گر گل عصمت ندیده‌ای و ندانی

رو بسوی گلستان عصمت داور

بضعة خير الورى حبیبه‌ی یزدان

دختر بدرالدجی شفیعه‌ی محشر

فاطمه نام و زکیه نفس و فلک جاه

عرش مقام و فرشته خوی و ملک فر

شمسه طاق حیا کتیبه‌ی عفت

ضابطه‌ی کاف و نون نتیجه‌ی خلقت

واسطه‌ی کن فکان زجاجه‌ی انور

طیبه‌ی با وقار عصمت کبری

ص: ۱۷

طاهره‌ی روزگار عفت اکبر
عالمه‌ی علم حق محدثه‌ی دهر

فخر سماوایتان و همسر حیدر
فاکهه‌ی اصطفی عزیز پیمبر

دخت رسول انام ام ائمه

هست چنین دختری چنانش بابا
باید چنین زنی چنانش شوهر

مهر باید بمهر یابد پیوند
ماه بباید بماه باشد همسر

ارفع آن آسمان کاینش اختر
اعلی ان اخانواده کاینش خاتون

آباد آن حجله کاینش بانو
احسن زان مادر کاینش دختر

دختر اگر این بود نداشتی ایکاش
دایه‌ی امکان به بطن الا دختر

نخل امامت از او گرفت شکوفه
فرق ولایت از او رسید بافسر

زورق ایمان بوی شناخته ساحل
کشتی ایمان زوی فراشته لنگر

ملک نجائب زامر اوست منظم

شهر شرافت بفضل اوست مسخر

جاه مؤبد بعون اوست مهیا
عزت و سرمد بنصر اوست میسر

آتش و باد و آب و خاک و عالم و آدم
ملک و ملک جن و انس و کهتر مهتر

بر درش آنان کنند سجده دمادم
در برش اینان برند سجده سراسر

(یص) پس از تعداد القاب مذکوره بیست لقب از القاب فاطمه‌ی زهراء را شرح می‌کند و حقیر خلاصه آن را نقل می‌کنم:

بتول

بتول از القاب باهره‌ی صدیقه‌ی طاهره است و مریم بنت عمران (ع) و بتول بمعنی بریدن و جدا کردن باشد و جمع بتول بتائل است و آن زنی است که بریده و جدا شده از زنهای دیگر و بتول نهالی است که از بن درخت بیرون آمده و از او مستغنی شده باشد و در آیه‌ی مبارکه است (و تبتل الیه تبتیلا) ان انتبال و انقطاع از دنیا است برای خدا.
و در صراح المغهٔ گوید البتول هی العذرا المنقطعهٔ من الازواج و یقال هی المنقطعهٔ الی الله من الدنیا و هی نعت فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و آله و سلم.

ص: ۱۸

(و ابن اثیر) در نهایهٔ گفته سمیت فاطمه البتول لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا و قیل لانقطاعها عن الدنیا الی الله و در (غریبین) گفته سمیت فاطمه بتولا لانها تبتلت عن النظیر و در کتاب (معانی الاخبار) و (کتاب علل الشرایع) و کتاب مصباح الانوار و کتاب بحار از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند که ما مکرر شنیده‌ایم که فرمودید مریم بتول است و فاطمه بتول چه معنی دارد فرمود هر زنی که حیض نبیند بتولست و حیض در دختران پیغمبران کراهت دارد و مرحوم مجلسی (ره) فرموده است انها منقطعه عن نساء زمانها بعد رؤیهٔ الدم و بهمین مضمون علماء سنت مانند احمد بن حنبل در فضائل (و حافظ) ابونعیم در کتاب منقبه المطهرین و ابوصالح مؤذن در (اربعین) و ابن حجر مکی در صواعق المحرقه در ذیل آیه‌ی ولسوف یعطیک ربک فترضی از صحیح نسائی و سید علی شافعی در کتاب (مودهٔ القربی) در باب حادی عشر از حضرت رسول خدا نقل کرده‌اند که فرمود انما سمیت فاطمه البتول لانها تبلت من الحیض والنفاس لان ذلک یحسب فی بنات الانبیاء نقصان و نسائی در صحیح خود روایت کرده که رسول خدا فرمود (فاطمه حوراء آدمیهٔ لم تحض و لم تطمث) بالجمله اخباری که در کتب فریقین در این خصوص رسیده قریب بتواتر و حد استفاضه است و مجال انکار نیست و حدیث (ان الله حرم النساء علی علی علیه‌السلام مادامت فاطمه حیهٔ لانها لم تحض) شاهد مقصود است بناء علی ذلک فاطمه بتول است یعنی منقطعه از زؤیهٔ دم و منقطعه است از زنان از جهت فضل و دین و حسب (و قیل انها تبلت کل لیلهٔ مما ترجع بکرا و علاوه بر آنچه منظور میشود طهارت ایشان است از ارجاس و ادناس معنویه روحانیهٔ والظاهر عنوان الباطن یعنی چنان که از پلیدیهای ظاهره مریم و فاطمه طاهره منزه و مهذبهٔ بودند بمفاد کریمه‌ی (ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین) علاوه انقطاع آن مخدره از مطالب مذکوره عموما خود دلالت دارد بر طهارت معنویه‌اش و جمعا دلالت دارد بر عصمت و نگاه داری خداوند سبحان این دو زن را از گناهان و انقطاع از خلق و توجه بخالق و این خود دلیل محکم دیگری است و آیهٔ معظمی بر عصمت ایشان است.

ص: ۱۹

الطاهرة

این لقب از اوصاف ذاتیه فاطمه زهرا علیهاسلام است و مشتق از طهر بضم و آن پاکی از حیض است و طهارت بمعنی پاك شدن و اصل آن نظافت است والمطهر المنزه والطهورین الماء والتراب و منه (وانزلنا من السماء ماء طهورا) و صدوق در کتاب (علل الشرایع) و (امالی) از حضرت صادق روایت کرده که فرموده فاطمه را در نزد خداوند سبحان نه اسم است از آن جمله طاهره است و مرحوم (کفعمی) فرموده طاهر از اسماء الله است یعنی منزه از اشیاء و امثال و اضداد و انداد و از صفات ممکنات و حالات مخلوقات از حدوث و زوال و سکون و انتقال و چون در این عالم اسماء الله را مظاهری است مظهر اسم طاهر فاطمه زهراست که در مخلوق مانندی ندارد و از زنان دیگر ممتاز است و حضرت باقر علیه‌السلام می‌فرمود فاطمه را طاهره نامیدند لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفث و مارأت یوما قط حمرۀ و لا نفاسا و معنی رفث در آیه‌ی شریفه (ولا رفث ولا فسوق) فحش گفتن است و در این حدیث اشاره است که فاطمه از اخلاق ذمیمه هم طاهره بوده علاوه بر ادناس ظاهری و متعلق طهارت یا طهارت ظاهر است از اخباث یا طهارت جوار حست از معاصی یا طهارت نفس است از اخلاق رذیله ردیه یا طهارت سر است از ما سوی الله و تمام این مراتب اربعه در آن طاهره‌ی مطهره بوجه کمال موجود بود صلوات‌الله‌علیها

(نعم ما قیل)

موانع چون در این عالم چهار است
طهارت کردن از وی هم چهار است

نخستین پاکی از احداث ارجاس
دوم از شر نفس و شر وسواس

سوم پاکی ز اخلاق ذمیمه است
که با وی آدمی همچون بهیمه است

چهارم پاکی سر است از غیر
که آنجا منتهی گردد بدان سیر

السیدة

(یص) آن مخدره یکی از القاب مبارکه‌ی او سیدۀ است و این لقب بزرگ جامع مکارم و محامد حمیده و معانی عدیده است و لفظ سیده یعنی رب و مالك و شریف و

ص: ۲۰

قاضـی و کریم و حلیم و رئیس و مقدم و مطاع و متحمل اذیت قوم آمده است و مشـتق است این لفظ از سادیسود سـیادهٔ و جمع آن سـاده و سـادات و اسـادد و سـیاید من غیر قیاس است و اغلب اسـتعمال باضافه و قیـد می‌شود ماننـد سـید القوم و سـید النبیین و سـید الوصیین و سید اشباب اهل الجنه و سید السادات و سید الساجدین و در صورت اطلاق مخصوص بخداوند متعال است و قید و اضافه برای خلق است و در وصف حضـرت یحیی علیه‌السلام (انه کان سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین) مراد مطاع و مقدم بر مردم است و صاحب مجمع البیان در معنی سـید فرموده مأخوذ از سواد است و سـید القوم یعنی مالک السواد الاعظم و آن کسی که طاعت وی واجب است و در این زمان هر آنکه هاشـمی و علوی و فاطمی باشـد بلقب سـید خوانده می‌شود و این وضع ثانوی است و هر مرد و زنی که در خانواده‌ی ریاست و مطاعیت داشـته باشد سـید و سـیده او را می‌خوانند و فارسـی آن در افواه و السنه فارسیان آقا و خانم است و در مصـر ستی زینب و سنی نفیسه و ستی سکینه معروف است و ست مخفف سیده است و فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها مالکهٔ و شریفهٔ و فاضلهٔ و کریمهٔ و صابرهٔ و حلیمهٔ و مطاعهٔ و مقدسهٔ و سیده بر زنان اولین و آخرین بود.

سیدهٔ النسوان

این لقب بزرگ مـأخوذ است از حـدیث شـریفی که متفـق علیه فریقین است که فـاطمه زهرا سـیده‌ی زنـان عالمیـان است از اولین و آخرین و در این لقب بالقب سابق فرق است چون که از لفظ سیده عموم مفهوم می‌شود و از سیدهٔ النسوان خصوص و چون در لفظ سیـدهٔ اطلاـق منـدرج است سـیادتش اختصـاص بزنان نـدارد بلکه بر رجال هم سـیادت دارد بخلاف این لفظ که اختصاص بزنان را می‌رساند و در اخبار و آثار غالبا فاطمه زهرا را باین لقب می‌خواندند و ابوبکر در قصه‌ی فدک بمخاطبه‌ی آن حضـرت گفت و انت سیدهٔ امهٔ ابیک والشجرهٔ الطیبهٔ و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فاطمهٔ سیده نساء العالمین من الاولین والآخرین.

ص: ۲۱

الحوراء

از القاب طیبه فاطمه زکیه است و آن مشتق از حور است و جمع آن حور بضم است و حوران سیاهی چشم است تماما کما فی قوله تعالی (حور مقصورات فی الخیام) و قوله تعالی (حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء بما کانوا یعملون) آن حوریه‌ایست که چشمهای آن سیاه و بخوبی و نیکی گشاده باشد و عین جمع عیناء است و هی الواسعه الحسنه العین و انهن خلقن من تسبیح الملائکه و در مجمع فرمود حوراء بفتح و مد آن شده سفیدی چشم است در سیاهی، و چشم را احور گویند و حورا را بنعت و صفت یاد کنند و چشم سیاه را بچشم آهو تشبیه نمایند و حور بمعنی رجوع و نقصان و سفیدی آمده است و احرار مصدر است و در وصف فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها حوراء انسیه دیده شده است یعنی فاطمه حوریه بصورت انس است (ر) از رسول مختار روایت است فاطمه حوراء انسیه او آدمیهٔ لم تطمث و لم تحض یعنی انسیه‌ایست که صفت حوریه در اوست که آن صفت عدم رؤیهٔ دم است.

از ابن عباس از رسول خدا مرویست در حدیث مبسوطی که فرموده فاطمه بعضه منی و هی نور عینی و ثمره فوادی و روحی التی بین جنبی و هی الحوراء الانسیه.

و در خبر دیگر از اسماء بنت عمس مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان فاطمه خلقت حوریه فی صوره انسیه و در اخبار معراجیه است که آن جناب فرمود جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشتی بمن داد چون خوردم بزمین آمدم با خدیجه طاهره مواقعه کردم حامله شد بفاطمه زهراء ففاطمه حوراء انسیه فکلما اشتقت الی رائحه الجنه شممت رائحه ابنتی فاطمه و اخبار در این باب بسیار است و در اوصاف حور العین مرویست که از تربت بهشت خلق شده‌اند بنوارنیهٔ و از وراء هفتاد حجاب ساقشان از لطافت نمایان است.

(یص) و در احادیث آل عمصت وارد است که حورالعین از نور وجود مقدس آن حضرت خلق شده‌اند.

ص: ۲۲

و در خبر است چون حوریه راه می‌رود از خلخال پای او صـدای تسبیح شـنیده می‌شود و گردن بند او که از یاقوت است می‌خندد و از بند نعلین او که طلا است آواز تمجید می‌آید و بر هر یک هفتاد حله است که هر یک برنگی است و با هر یک هفتاد بوی خوش است که هر بوئی بر خلاف دیگریست.

و در ذیل آیه لایرون فیه شـمسا و لا زمهریرا از ابن عباس مرویست اهل بهشت در بهشت نوری مشاهده بنمایند چون نور آفتاب پس به رضوان می‌گوینـد خداونـد سبحان فرمود در بهشت آفتـابی نیست پس این روشـنائی چیست رضوان گویـد این نور آفتـاب و ماه نیست بلکه فاطمه علیهاالسلام و علی علیه‌السلام در مقام خودشان خندیدند این نور دهان ایشان است.

العذرآء

این لقب شـریف از القـاب مختصه‌ی فـاطمه‌ی زهراء است در مجمع البحرین است عـذراء بر وزن حمراء دختر بـاکره را گوینـد لاـن عذرتها باقیه

(نا) صدف گوهر شبیر و شبر
جفت حیدر سلیل پیغمبر

دختر مصطفی اگر چه زنست
شیر مردان برش چه نیم زنست

زن اگر چند نیم مردانند
بر او مرد نیم زن دانند

شیر یزدانش گر نبودی مرد
زیست از مرد در جهان او فرد

همتش ز اختران برشته کند
عصمتش بانگ بر فرشته زند

در جهان بود از جهانش لیک
جز بیزدان بند سلام علیک

از جهان دیده بر جهان داور
دو جهانش چه خاك و خاکستر

آنکه جست از جهت فلک چه کند
آنکه رست از جهان فدک چه کند

زین جهانی و زین جهان پاک است
گوهر پاک خواجه لولاک است

گوهری و صدف ببازده در
مادری و پسر زیازده حر

ص: ۲۳

التقیهٔ

(یص) این لقب اشرف القاب ام‌الائمه الاطیاب است و ان مأخوذ و مشتق از وقی یقی است و تقوی و تقاهٔ و تقیهٔ از همین باب است و بمعنی وقایه است و اهل لغهٔ گفته‌اند تقی در اصل وقی بوده است و او بدل بتا شده است و وقایه پرهیز کردن است علی ای حال تقی کسی که از خدا بترسد و خدا را حاضر داند و از گناهان اجتناب و احتراز نماید و معانی و مراتبی برای تقوی ایراد کرده‌اند از تائبین و صالحین و متقین و صد یقین و تمام مراتب تقوی در این آیه‌ی شریفه است که می‌فرماید (و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون) پس هر فردی که بدین اوصاف شده تقی است و هر زن تقیه است و فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها خود کلمه تقوی است و از زمره‌ی نسوان عالمیان زنی آن خوف و خشیه و اطاعت و امتثال اوامر را بمانند وی نداشته و بعضی از عارفین گفته‌اند خیرات دنیا و آخرت در یک کلمه جمع شده است و آن کلمه تقوی است.

الحرهٔ

این لقب مأثور و از القاب نبیله‌ی آن مخدره عصمت است و معنی حره زن آزاده است و معنی امه کینز است در مجمع کوید «الحرهٔ خلاف الامهٔ» و در افواه مذکور است العبد یقرع بالعصا والحریکیفه الاشاره باز در تعریف حره گفته‌اند: الحرحر وان مسه- الضر والعبد عبدوان البتسه الدر و در شعر عرب است:

تمسك ان ظفرت بود حر
لان الحر فی الدنیا قلیل

و جمع حره حرائر است علی غیر قیاس از آنکه جمع حره باید حرر باشد مثل غرفه و غرف، و تحریر رقبه بمعنی آزاد کردن است و خاک و ریکی که خالص باشد و مخلوط بچیزی نباشد آن را نیز حر می‌نامند و در تفسیر اهل البیت آیه‌ی انی نذرت لک ما فی بطنی محررا بدین گونه معنی شده یعنی مخلصا لک و مقررا لعبادتک و حرائر بیض وصف زنان سفید اندام و آزاد است و یکی از معنای حره کریمه است و جناب

ص: ۲۴

فـاطمه‌ی زهرا سـیدهٔ الحرائر و کریمـه الاطیـاب و الانسـاب بـود و معنی ایـن وصـف کـه آزادی اسـت از بنـدگی خـالص و کنیزی مخصوص است که در راه پروردگار خود کرده و از آن بر زنان جهان سیادت و شـرافت یافته و بیاید حدیث، انظروا الی سیدهٔ امائی کیف اقبلت بقلبها علی عبادتی ترتعـد فرائصـها من خیفتی یعنی عموم زنان دنیا کنیزند و فاطمه سـیده ایشان و صاحب اختیار و حکمران بر ایشان است و فاطمه این سـیادت و برتری را از کنیزی و بندگی بخدا تحصـیل فرموده و کمال و شـرف او در این نسـبت است که فی الحقیقه فاطمه را امه الله و کنیز خـدا بخواننـد چنان که حضـرت رسول همین مسـئلت از حضـرت احدیت نمود که او را عبـدالله بنامنـد که کفی لی فخرا ان اکون لـک عبـدا چون شـرایف اسـماء دیگر در تلو این لقب مبـارک است و بمقتضـای کریمه‌ی فاعبـدوا الله مخلصـین اخلاص در عبادت شـرط کلی است بلکه عبادت بـدون خلوص فاسـد است و حره آن زنی است که عمل وی خالص باشد و در جهان زنی نیامد و نخواهد آمد که عملش در خلوص هم ترازو با فاطمه زهراء (ع) بشود.

الحصان

این لقب شـریف از القاب علیه آن عصـمت کبری است و مشـتق منه آن معلوم است و الاحصان زن خواسـتن مرد است و هوالمحض بالفتـح و هر زن شوهردار محصـنه است و حصان بفتـح و حصاء زنی است که پارسائی او ظاهر باشـد و زن عفیفه و کریمه و آزاد را گویند و در (مجمع البحرین) فرمود المحصنات المؤمنات ای الحرائر العفیفات والمحصنه بفتح الصاد المعروفهٔ بالعفه کانت ذات زوج اولم تکن مجملا در قرآن مجید احصان بچهار معنی تفسیر شده است اول عصمت است لقوله تعالی (احصنت فرجها و نفخنا فیها من روحنـا) دویم ازدواج لقـوله تعـالی (والمحصـنات من النسـاء) سـوم حریه‌ی است کقـوله تعـالی (من لم یسـتطع منکم طولاـ ان ینکح المحصـنات) چهـارم اسـلام است کقـوله تعـالی (فـاذا احصن فـان ایتن بفـاحشه) و آیه را چنین معنی کرده‌انـد که هریـک از شـماها استطاعت مالی ندارد برای گرفتن زن آزادی کنیز بخواهد که مؤاندش سبکتر است و نفقه‌اش کمتر

ص: ۲۵

و کمال این مراتب در فاطمه زهرا (ع) موجود و نفس قدسیه‌اش از اتصاف بملکات و اختصاص باعلا درجه فضائل و کمالات از تمام زنان دنیا معین و مبین است و کذلك بنات طاهرات و نبین مطهرین او بتمام کمال و کمال تمام موصوف بودند و در حق مردان ایشان است

لقد علمت قریش عند فخر
بانانحن اجودهم حصانا

و اکثرهم دروعا سایغات
و امضاهم اذا طعنوا سنانا

و ارفعهم عن الضراء فیهم
و ابینهم اذا نطقوا لسانا

الحانیة

لقبی است مبارك و از مختصات حضرت فاطمه‌ی زهراست (ع) و ان مشتق از حنی یحنو بمعنی عطوفت و شفقت است گویند حنت المرائة علی ولدها ای عطفت واشفقت و لم تتزوج بعد ابیهم و در مجمع می‌فرماید و منه المراه الحانیه و حنین ناله و آواز ناقه است و ترجیع صوت او است از برای بچه‌اش و حنان بتخفیف رحمه است و بتشدید ذو رحمه و حنان با تشدید از اسماء پروردگار است یعنی اقبال می‌فرماید بسوی کسی که از او اعراض می کند و این رحمتی است از پی رحمت دیگر و این صفت در مخلوق ظهور در امهات دارد که هر قدر فرزندان از ایشان اعراض بنمایند مهر و محبت مادری اقبال و مهیج توجهات او است و صدیقه‌ی کبری (ع) عطوفت و رأفت و مهربانیش نسبت بشوهر و فرزندان و پدر بزرگوارش بنان بیان از وصف آن عاجز و قاصر است و دوره‌ی حیوه آن مخدره شاهد صدق مدعا است

الزهراء

از القاب مشهوره جناب فاطمه زهراست و این لقب در السنه شیعه امامیهٔ بسیار شایع و اشتهار دارد و در کتب اخبار ائمه اطهار (ع) این لقب بسیار ستوده شده و چه قدر شریف و مبارك است و حروف اصلی آن ثلاثی است زهر است و زهور روشن شدن آتش

ص: ۲۶

و بالاـ گرفتن است و زهره بضم اول و سکون ثانی اسم ستاره است و زهره بفتتح اول و ثانی شکوفه را گویند و بسکون بمعنی سفیدی است و منه رجل از هرای ابیض مشرق الوجه و ام الازهار کنیه مبارکه صدیقه کبری است، و مراد از ازهار ائمه اطهار (ع) باشند و زهره بفتح رای و سکون هاء بمعنی زینت و بهجت است فی قوله تعالی ولا تمدن عینیک الی مامتعنا به ازواجا زهره الحیوه الدنیا بالجمله زهر و زهور بمعنی روشنائی و درخشندگی و صفای لون و تلالوء آمده است

و علی مافی (المصباح) سفید روشن را گویند زهرا لرجل ای ابیض وجهه و جمع و مفرد آن زهر و زهرهٔ است چون تمر و تمرهٔ بالجمله این لقب نبیل و وصف جمیل غالبا در زیارات و دعوات ملازم اسم سامی آن عصمت کبری است یعنی ائمه هدی علیهم‌السلام خوش داشته‌اند با اوصاف کثیره دیگر آن مخدره آن جناب را بفاطمه زهرا بخوانند برای کثرت وقایعی که راجع باین اسم مبارک است و علل عدیده که دارد

منها صدوق ره در کتاب علل الشرایع از جابر از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که سؤال نمودند چرا فاطمه را زهرا نامیدند حضرت فرمودند چون خداوند سبحان او را از نور عظمت خود خلق کرد از آن نور روشنائی داد اهل آسمان و زمین را بطوریکه پوشید نور وی چمشهای ملائکه را که همگی برو افتادند و خدا را سجده کردند و عرض کردند ای پروردگار ما این چه نور است ندا رسید این نوریست از نور من که در آسمان او را ساکن نمودم و از عظمت خودم او را خلق کردم و بیرون می‌آورم او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم و آن پیغمبر را بر هر پیغمبری تفضیل می‌دهم و از این نور، ائمه را بیرون می‌آورم که بامر من قیام نمایند و بحق من هدایت یابند و ایشان را خلفای خودم در زمین قرار می‌دهم این خلاصه حدیث بود

و منها ایضا صدوق در کتاب علل الشرایع و معانی الاخبار از آن بزرگوار سؤال کردند چرا فاطمه را زهراء نامیدند فرمود هر وقت در محراب عبادت می‌ایستاد نور روی او از برای اهل آسمانها روشنائی می‌داد چنانکه نور ستارها از برای اهل زمین

ص: ۲۷

و منها از ابوهاشم جعفری منقولست که سئوال کردم از صاحب عسکر علیه‌السلام که چرا فاطمه را زهرا نامیده‌اند فرمود نور روی او از برای امیرالمؤمنین در اول روز مانند آفتاب و در ظهر مانند ماه و در آخر روز وقت غروب مانند کوکب دری می‌درخشید.

و منها از حسن بن زید روایت است که گفت از حضرت صادق علیه‌السلام سئوال کردم چرا فاطمه را زهرا نامیدند فرمود برای آنکه فاطمه را در بهشت قبه‌ایست از یاقوت سرخ ارتفاع آن در هواء یکسال است و معلق است بقدرت خدا از بالا علاقه ندارد که او را نگاه دارد و بستونی استوار و برقرار نیست و او را یکصد هزار در است و بر هر دری هزار ملك ایستاده اهل بهشت او را می‌بینند چنانکه اهل زمین کوکب دری را در افق آسمان و می گویند این قبه زهرائیه فاطمه است

و منها در اواخر حدیث طویلی از ابن عباس روایت کند که خداوند متعال نور فاطمه زهرا را در قندیلی قرار داد و آن را در گوشوار عرش آویخت پس آسمان‌های هفت گانه و زمین‌ها همگی روشن شدند از این جهت او را زهرا نامیدند و ملائکه خداوند متعال را تسبیح می کردند) و تمام حدیث بعد از این بیاید.

و منهار از علل الشرایع از ابان بن تغلب منقولست که از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال کردند که چرا فاطمه را زهرا گویند فرمود برای آنکه در اول روز برای حضرت علی ابن ابی‌طالب روشنائی می‌داد و نور سفیدی از محراب عبادتش بخانهای مدینه می‌تابید که دیوارهای مدینه سفید می‌شد مردم خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف می‌شدند و جهت را می‌پرسیدند حضرت فرمود این نور محراب عبادت زهرا است حضرت امیر چون می‌آمد می‌دید انها قاعده فی محرابها تصلی والنور ساطع من محرابها و وجهها چون ظهر می‌شد نور زردی ساطع می‌شد که دیوارهای مدینه زرد می‌شد چون غروب می‌شد نور سرخی می‌دیدند که دیوارها تمام سرخ می‌شد بهمان طریق مردم مدینه می‌آمدند و سئوال می کردند پس می‌دانسته‌اند آن نور زرد و سرخ از جبین حضرت صدیقه طاهر است و در حدیث معتبر است که آن انوار ساطعه لامعه جمیعا بجناب سیدالشهداء منتقل شد و در ائمه طاهرین قرار گرفت.

ص: ۲۸

(یص) و این علل مذکوره در تسـمیه فاطمه بزهراء با همدیگر منافی نیست و تمام آنها صـحیح است و جمع آنها ممکن کسی که در بـدو ایجاد نور مبارکش بآسـمانها و زمین‌ها بتابد و آنچه هست در این عالم بالا و پست از او روشن بماند و از نور موفور السـرورش قبه زهر آئیه بـدان اوصاف و رفعت خلق شود بعید نیست در این عالم ملك انوار وجودیه‌اش صـبح و ظهر و شام بر اهل مدینه عموما تابنـده و درخشـنده باشـد و بر حضـرت امیر علی نحوالخصـوص آفتـاب و مـاه و کـوکب دری نمایـد و خـود بـدیهی است آنچه را امیرالمؤمنین علیه‌السـلام بنظر ولاـیت و محبت مشاهـده می‌فرمود و جناب فاطمه را بدیـده ظاهر و باطن می‌دیـد غیر از دیـده دیگران بوده است و بجلوهای آن مخدره در اوقات خاصه برای آن بزرگوار بنحوی اختصاص داشت و بر اهل مدینه بنحو دیگر بعبارهٔ اخری حضـرت امیر آفتاب و ماه و سـتاره را بحقایقها مشاهـده می‌فرمود و دیگران ضوء و شـعاع آفتاب و غیره را و شاید جمعی از آن انوار بی‌بهره بودنـد و اسـتعداد لقـای انوار فاطمیه را نداشـته‌اند و لهم اعین لایبصـرون بها وانهم عن لقاربهم لمحجوبون و وجه اینکه انوار باهره آن مخدره عصـمت بالوان مختلفه درخشـنده بود و برنگ بیاض و صـفره و حمره جلوه می‌نمود شاید اشاره بر اختلاف حالات آن طاهره مطهره بوده که در حال رجاء و امیـدواری و نائل شـدن بفیوضات رحمات حضـرت باری برنگ بیاض جلوه می‌نمود و در حال خوف و وحشت برنگ صـفره فروزنده بود چون از ادای تکلیف باری فراغت حاصل می‌نمود حال نشاط و انبساط و سـرور که از قبولی اعمال و توفیق بعبادات حاصل می‌شد و آن لازمه سرخی چهره و رخسار است.

یـا آن که بصـمداق حـدیثی که وارد شـده است انگشتر عقیق سـفید از نور روی رسول خـدا است و انگشتر عقیق سـرخ از نور روی امیرالمـؤمنین است و انگشـتر عقیـق زرد از نـور روی فـاطمه زهرا است و این سه قسم از نور بـاین سه رنـگ حکـایت از نور نبوت و ولایت می‌کند و نور نبوت عین رحمت بوده که علامت آن بیاض است و نور ولایت که مظهر غضب بود اثر آن سـرخی است و نور زرد حقیقت عصـمت است که واسـطه بین رحمت و غضب است و مشـعر بر برزخیت و جامعیت است و آن مخدره صـلوه وسـطی و واقفه بین

ص: ۲۹

مبدای مشرق نبوت و منتهای مغرب ولایت است (و هی الشمس المضیئه من جهه النبوه والابوه والقمر المنیر من جهته الولایه والامامه والکوکب الدری الذی یوقد من شجره مبارکه زیتونه یکاد ریت علمها یضئی الاملاک والافلاک من الثری الی الثریا) خلاصه کلام آن که این جلوه رفیعه دلالت دارد که آن سیده جهان در این عالم امکان مرآه مجلوه خاتم پیغمبران و جناب امیر مؤمنان بوده پیوسته بمدد غیبی مفیض الخیر والبر و منزل البرکات والرحمات از جهت یمنای رسالت وجهه یسرای ولایت افاضات بلا نهایات در هر صباح و مساء بر آن ذات اقدس و جسد مطهر عصمت کبری می‌فرمود و از آن مخدره بدیگران ترشح و تراوش می‌کرد تا علو قدر و سمو مقام و رفعت شأن او بر عالمیان ظاهر گردد

المنصوره

(یص) از احادیث صحیحه معلوم است که حضرت فاطمه را در آسمانها منصوره می‌خواندند و نصر بمعنی اعانت است یقال نصره علی عدوه‌ای اعانه و انتصار بمعنی انتقام است و در این مقام معنی منصوره بفارسی یاری کرده شده است و ناصر و معین و یاری کننده وی خداست و در کریمه مبارکه (و من قتل مظلوما فقد جعلنا الولیه سلطانا فلایسرف فی القتل انه کان منصورا) مراد از منصور حجهٔ بن الحسن عجل الله فرجه می‌باشد و در کتاب معانی الاخبار از امام صادق مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در شب معراج سیبی بمن داد برادرم جبرئیل چون شکافتم نوری از او ساطع شد جبرئیل عرض کرد چرا از این سیب میل نمی‌فرمائی پس بخورید و بیمی نداشته باشید که این نور منصوره است در آسمان و در زمین فاطمه است پس گفتم ای حبیب من چرا او در آسمان منصوره و در زمین فاطمه است عرض کرد فاطمه نامیدند از آنکه شیعیان خود را از آتش نجات می‌دهد و دشمنان خود را از دوستی خود دور دارد و در آسمان منصوره نامیده شده است برای این است که دوستان خود را اعانت می‌کند و مانع از دخول آتش می‌شود و این است قول خداوند سبحان (و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم) و این بشارتی است روحانی و تکریمی است رحمانی

ص: ۳۰

و اظهاری از جلالت قدر آن مستوره کبری است و تسلیه‌ایست از انتقام اعادی آن بزرگوار و این آیه مبارکه در سوره روم است و مژده و بشارتی است در غلبه رومیان بر فارسیان و اصحاب حضرت رسول را در آن خصوص حکایاتی است گویا مقصود از این حدیث شریف این است که فاطه زهرا یاری کرده شده است از جهت دوستانش و بعبارهٔ اخری نصرت دوستان فاطمه نصرت فاطمه است بناء علی ذلک معنی منصوره لازمه معنی فاطمه است که آن نجات از آتش است و کدام نصرت و اعانت بالاتر است از اینکه دوست کسی بجهت او از آتش ابدی خلاص شود و نجات یابد و غالب بر دشمن خود گردد و استشهاد باین آیه در مقام تأویل است و خلاصه آن بر حسب ظاهر است که حضرت فاطمه نصرالله است و از این نصر که منصوره است هر کس را می‌خواهد یاری می‌کند و هر کس را می‌خواهد خواری می‌دهد و در تأویل روایت فرموده‌اند نصر فاطمه لمحبیها

ای گرامی دخت سالار امم
لوح محفوظ خدای ذوالنعم

همسر و هم خوابه حبل المتین
ماه برج عروهٔ الوثقی دین

از تو جسته سکه عصمت رواج
عصمتت بگرفته از عفت خراج

با وجود چون تو زن در احترام
دیگر از مردان نباید برد نام

کوه مس را می‌کند کان طلا
خاک پای فضه‌ات چون کیمیا

آبروی مریم از خاک درت
ساره و هاجر بخدمت بردرت

گر توئی زن ای سر افراز زمن
کاش مردان جهان بودند زن

کرده حق نام کرامت فاطمه
ملک هستی راز جودت قائمهٔ

ذات تو اسباب ایجاد وجود

خاطرت آینیه غیب و شهود

سر مکنون خدای... اکبری

جفت حیدر دختر پیغمبری

قلب تو ای قلزم مجد و شرف

شد برای یازده کوکب صدف

قامتت ای سر و بستان صفا

پای تا سر نخل توحید خدا

آنچه قدرت داشت ذات کردگار

جمله را بر دست در ذاتت بکار

بیش از اینم نی بوصفت دست رس

گر بود در خانه کس یک حرف بس

ص: ۳۱

الصدیقه الکبری

این لقب شریف معظمی است که خداوند متعال در قرآن مریم (ع) را بدان خوانده و ستوده است فی قوله تعالی (ماالمسیح بن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقه الایه) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهرا را صدیقه خواند بروایت ابی‌بصیر در امالی از حضرت صادق علیه‌السلام بعد از ذکر مهریه فاطمه (ع) فرمود و هی صدیقه الکبری و بهادارت القرون الاولی و صدیق از صیغ مبالغه است یعنی بسیار راست گو و فاطمه زهرا نفس صدق است و کافی است شهادت عایشه باین معنی که علماء سنت هم نقل کرده‌اند که عایشه می‌گفت ندیدم زنی را که راست گوتر از فاطمه باشد مگر پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل سنت این روایت را معتبر می‌دانند مع ذلک در مطالبه حق ثابت خود پدر عایشه قول آن صدیقه را تصدیق ننمودند و تصدیق عایشه بصدق قول حضرت فاطمه منافی است با تکذیب قولی و فعلی پدرش ابوبکر در ادعای فدک با ضمیمه‌ی تصدیق سید الصد یقین امیرالمؤمنین علیه‌السلام و جمعی از اصدقاء این خانواده، و معنی و بهادارت القرون الاولی که در حدیث مذکور شد این است که تمام انبیاء قرون گذشته امت خود را امر بمعرفت و شناسائی فاطمه می‌نمودند و بمقامات فاطمه ایشان را اعلام می‌نمودند و بعبارت روشن‌تر سعادت و شقاوت اهل هر زمانی از تولی و تبری صدیقه کبری استوار و دوستی آن بزرگوار مناط و مدار دین انبیای هر زمانی بوده است چون دوران زمین و آسمان بوجود ایشان است.

بیت

هی عند الله اعظم شاناً
و بهادار فی القرون رحاها

هی و الله آیه لرسول‌الله
بل رحمه بها اهداها

هی مشکوه عصمه علقت
من سماء الوجود مثل زکاها

هی والله کوثر قد اعدت
لبینها و کل من والاها

هی حبل لکل معتصم
عروهٔ الله التی و ثقاها

ص: ۳۲

هی عین الحیوهٔ فی ظلمات
و حیوهٔ القلوب من جدوایها

هی بعد النبی اقرب من
ینتمیه علی زوی قرباها

هی عین الاله کیف لها
اعین فی غطائها یغشاها

هی بنت النبی و بضعتها
و علی بیته یکن سکناها

هل یکن فی الوجود منها شبیه
قال ابوها وبعلها ولداها

الزکیه

(یص) این لقب مبارک نیز دلالت بر طهارت ذات کثیر البرکات حضرت فاطمه زهراء صلوات الله علیها می‌کند و از صفات خاصه معصومین است و در بعضی نسخ زاکیهٔ است والجمع اولی و فرق بین زکیه و زاکیه را چنین گفته‌اند که زاکیه هرگز گناه نکرده و زکیه کسی است که گناه کند و آمرزیده شود فلذا در بعضی نسخ زاکیه ضبط شده است که عباره اخرای طاهره است و فرق بین طاهره و زاکیه این است که آنچه از جانب حق است و موهوبی و قذفی و خلقی و فطری است که فطره الله التی فطر الناس علیها آن معنی طاهره است و آنچه راجع بخلق است سعی و اجتهاد و کوشش لازم دارد و کسی است که مجاهده بنماید که نفس او پاک بماند و همیشه زاکیه باشد و اگر گناه کرد و توبه کرد زکیه می‌شود و در قرآن مجید از زبان روح الامین در قصه‌ی مریم (ع) خبر می‌دهد (لاهب لک غلاما زکیا) یعنی آمده‌ام بتو غلامی بدهم که از گناهان پاک و پاکیزه باشد تذکیه در لغه بمعنی تطهیر است و زکوه جون مطهر اموالست باین اسم موسوم گردید و اهل تفسیر در ذیل آیه کریمهٔ قدافلح من زکیها فرمودند تزکیه تطهیر از اخلاق ذمیمه است که ناشی از غضب و بخل و حسد و حب و جاه و حب دنیا و کبر و عجب است پس هر که این امراض را باعمال صالحه معالجه کرد البته نفس او مطهر و مزکی است و در قرآن لفظ زکیه بوصف یاد شده است در خطاب حضرت موسی بجناب خضر که فرمود اقتلت نفسازکیه معنی زکیه در این آیه همان زاکیه است که مرادف طاهره است یعنی کسی که پاکست از جنایت نباید موجب قتل بشود و زاکیه بمعنی نامیه هم آمده

ص: ۳۳

است و منه زکی الزرع ای نما و حصل فیه نمو کثیر و برکهٔ، و منه و صلوات زاکیه‌ای نامیه و ممکن است که فاطمه زهرا را زکیه خواندند از برای نماء آن جسد عنصری و جثه حسیه‌اش که بر خلاف اجساد دیگران بوده کما ستعرف فی محله و سادات جنان وقتی که قنداقه فاطمه را بام المؤمنین دادند عرض کردند خذیها طاهره مطهرهٔ زکیه میمونهٔ و این وصف راجع بطهارت از خباثت ظاهره است بواسطه قرینه‌ی حالیه و اگر در مقامی این لقب بدون قرینه‌ی ذکر شود عموم دارد و طهارت معنویه را هم می‌فهماند.

الراضیهٔ

(یص) این لقب عالی حکایت از رضای آن حضرت می‌کند و عالم رضوان اکبر است و از برای هر کس بطریق کمال جز برای معصومین یافت نمی‌شود که حق تعالی خبر داده در سوره (غاشیه) وجوه یومئذ ناعمه لسیعها راضیه فی جنهٔ عالیه) چون نفس راضیه فردای قیامت در عیشه مرضیه است و علامت نفس راضیه آنست سخط نکند بچیزی که خداوند از برای او مقدر کرده است و از برای خود راضی بعمل قلیل نشود و این مضمون حدیث است که در مجمع نقل شده است من رضی بالقلیل من الرزق قبل الله منه الیسیر من العمل و من رضی بالیسیر من الحلال خفت مئونته و تنعم اهله و بصره الله داء الدنیا و دوائها و اخرجه منها سالما الی دار السلام. (والراضی الذی لایسخط بما قدر علیه ولا رضی لنفسه بالقلیل). اکنون بدان که نفس بعد از اینکه مطمئنه شد زمان رجوع الی الحق و خروج از علایق بدن و توجه بعالم قدس راضیه و مرضیه است و این رضا از اطمینان او است که در نفس وی سپرده شده است و اطمینان در تلو مقام ایقان است که از ترقی ملکا حقه یافته است و معنی اطمینان آنست که آنچه در آخرت بوی عنایت می‌شود در دنیا همان را بالمشاهده کان می‌بیند یعنی عالم شهود و کشف او در دنیا و آخرت بریک نهج است و این است معنی لو کشف الغطا ما ازددت یقینا و این لقب شریف کمال تمجید است برای فاطمه (ع) و این صفت رضا هم بنحو کمال در آن حبیبه‌ی ذوالجلال ظهور یافت بلکه با رضای خدا و رسول متحد گردید و مغایرت از میان برفت و از اینروست که

ص: ۳۴

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه سخط من و از این حدیث و نظائر آن مرحوم مجلسی تمسک جسته بعصمت فاطمه‌ی زهراء بلکه آیه‌ی ولسوف یعطیک ربک فترضی برای رضای حضرت زهرا (ع) است ملخص شأن نزولش این بود که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملاحظه فرمودند که فاطمه گلیمی از پالان شتر بر دوش افکنده و نشسته آسیا می‌کند پس آنجناب گریست و فرمود تجرعی مرارهٔ الدنیا لاجل حلاوهٔ الاخرهٔ پس جبرئیل نازل شد و این آیه مبارکه فوق را آورد.

بابی من تکون خالصهٔ

عن میولات نفسها و هواها

بابی من بکل مشتهیات

اقلعت کالجبال مرساها

بابی ثم اسرتی ثم اهلی

ثم مالی و ما سواها فداها

بابی فاطمه شفیعهٔ حشر

بابی من بحکمها شفعاها

بابی فاطمه وقد فطمت

باسمها نار حشرها و لظاها

بابی کفها علی تعالی

هو لو لم یکن و من اکفاها

المرضیهٔ

(یص) این لقب مبارک اگر چه در روایت و اوصاف نفس مطمئنه در ذکر حکیم در تلور راضیه است ولیکن اشرف و اقوی است از راضیه، باین بیان مجمل که نیشابوری در تفسیر خود گفته راضیه کسی است که از مقدرات کائنهٔ و احکام جاریه که از خداوند بر او می‌رسد کمال رضایت داشته باشد اما مرضیه کسیست که عندالله مرضیه باشد، در فقره اولی رضایت از بنده است و در فقره ثانیه از حق و مناط رضایت حق است از عبد چون بنده از خدای خود راضی است خداوند هم از او راضی است چنانکه گویند رضی‌الله عنه و رضی عنه (و در مجمع البحرین) فرمود الراضیه و هی التی رضیت بما اوتیت والمرضیهٔ هی التی رضی عنها بعباره اخری از

برای نفس پنج مرتبه است نفس اماره نفس لوامه که در قرآن مذکور است ان النفس لامارهٔ بالسؤ ولا اقسم بالنفس اللوامهٔ اول تابع

ص: ۳۵

هواست و آمر بسوء است دویم ملامت می‌کند خود و اذعان بتقصیر خود دارد اگر چه احسان کند و سوم از مراتب نفس مطمئنه است و هی الامنه و چهارم راضیه و پنجم مرضیه است و جمعی نفس ملهمه قائل شدند و گویا مأخوذ از فالمهما فجورها و تقواها است و اگر نفس مطمئنه فاطمه علیهاالسلام راضیه من الله نبود مرضیهٔ عندالله نمی‌شد و بدین لقب اختصاص نمی‌یافت مانند نفوس مطمئنه ائمه مصعومین (ع) خصوص جناب سیدالشهداء که آیه مبارکه یاایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیهٔ مرضیه در شأن ایشان مأول است و تلک الثمره من هذه الشجرهٔ کما ان الواحد من العشره و در تفسیر اهل بیت از حضرت صادق علیه‌السلام مرویست النفس المطمئنه الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم والراضیهٔ بالثواب وادخلی فی عبادی ای محمد و اهل بیهٔ علیهم‌السلام

المبارکه

(یص) والمبارکه هی ذات برکهٔ فی العلوم الربانیهٔ والفضائل النفسانیهٔ والکمالات الشریفهٔ والکرامات المنیفهٔ و این لقب معظم بیان از خیرات کثیرهٔ و برکات و فیسرهٔ می‌کند که از آن منبع عصمت کبری و رحمت عظمی بما سوی‌الله رسیده و می‌رسد و برکات دو قسم است قسمی ظاهر و قسمی باطن و هر دو قسم از برکات بنحو کمال در آن مرآت صفات ذوالجلال و ظاهر و هویدا بوده است و آیهٔ فی لیلهٔ مبارکهٔ تأویلش بدان ذات مقدس است که ام‌البرکات و منافع خیریه و کلیات امور دنیویه و اخرویه عالمیان از ایشان ظاهر شده و معنی شجره مبارکه بدان حضرت بازگشت دارد

آنها خیرهٔ النساء جمیعا
و لها الفضل من جمیع نساها

اثبتت نفسها بزهد و قالت
فی الصباح لیحمدن سراها

انما الحور اشرفت من قصور
بعیون حوراء حتی تراها

و حسان الجنان مشرفهٔ
حین تضحک بهن من حسناها

اهل بیت النبی سفینهٔ نوح
من اتی هل بیهٔ لنجاها

ص: ۳۶

هی بنت النبی و بضعتها

و علی بیته یکن سکناها

النوریهٔ

(یص) این لقب شریف نورانی در السنه و افواه ملائکه و سکان سماوات علویهٔ مشهور و معروف بوده است مانند مصوره و علامه‌ی مجلسی این لقب را در عداد القاب آن مکرمه بشمار آورده بدین عبارت و یقال لها فی السماء النوریهٔ السماویه و خود ظاهر است انوار الهیه بکلیاتها از عالم اعلی است و بر سکنهٔ آسمانها نماینده و هویداست مع هذا از جنس و سنخ بشر زنی بزبان ایشان بدین نام نامیده شود و بدین وصف معروف و مشهور باشد دلیل است بر عظمت ذات مقدس و نورانیهٔ حقیقت باشرافتش و نور از اسماءالله است و فی الدعا انت نور السماوات والارض ای منورهما و مدبرهما بحکمهٔ بالغهٔ و در تعریف نور مذکور است و النور کیفیهٔ ظاهرهٔ بنفسها مظهرهٔ لغیرها و ایضا در تعریف نور گفته‌اند آن کیفیتی است که آن را باصره ادراک می‌کند و از او مبصرات ادراک می‌شود مانند فیضان اشراق آفتاب و ماه بر اجرام کثیفهٔ که مجازی او هستند و نور خلاف ظلمت و جمع آن انوار و باب تفعیلش تنویر است و وجود شریف نبی و ولی در غالب آیات قرآن و در اخبار بسیار تعبیر بنور شده است بواسطه‌ی آیات باهرهٔ و دلالات ظاهر ایشان و اغلب از معنی نور برای خدا و ائمه هدی (ع) هدایت و دلالت اراده شده چنانکه در تفسیر آیه‌ی نور در کتب تفاسیر مذکور است و این معنی جامع‌تر و روشن‌تر است برای این که در ظلمات کافه‌ی بریات از نور استناره جویند و هدایت یابند و از وجدان و فروزش آن بمقصود خودشان نائل و واصل شوند و کریمه‌ی و یهدی الله لنوره من یشاء شاهد صادقی است و معنی ظهور نور از برای غیر همان معنی هدایت و دلالت است و حدیث شریف قندیل نور بیاید که آن دلیل است بر مراد و برهانی در علهٔ تسمیه آن مخدره بنوریهٔ السماویهٔ.

المریم الکبری

(یص) جناب اقدس نبوی مکرر باقسم مؤکد فرمود درباره‌ی فاطمهٔ زهرا سلام

ص: ۳۷

اللهعلیها والله هی المریم الکبری با آنکه در امم سالفه زنانی پارسا بودنـد و از اهل طاعت و تقوی بشـمار می‌رفته‌اند و در قرآن مجید از آنها تمجیـد شـده حضـرت رسول آن مخـدره را بهیچ یک قرین نفرموده جز مریم (ع) که از همه‌ی نسوان منتخبه و منتجبه بوده و بصـفت عصـمت موصوفهٔ و بر تمام آنها سـیادت و سـروری و برتری داشت پس خداوند سـبحان او را بطهارت ذیل و عفت نفس و صفای اصـطفأ ستوده و فرد کامل از نوع نسوان جهانیان قرار داد و جناب ختمی مآب فاطمه را اکبر و اکرم از مریم دانسته و نفرموده مانند مریم است بلکه فرموده خود مریم است و بزرگ و افضل و اشرف و اجلی و اقوی از مریم و سیده‌ی زنان اولین و آخرین است

المحدثه

(یص) از اعظم و افضـل القـاب اطیاب امالائمـهٔ الانجاب محـدثه بفتـح دال است و این درجه سامیه و رتبه نامیـهٔ بعـد از مقام نبوت و امامت مخصوص او است و محـدثه اسم مفعولست یعنی حدیث کرده شده لابد محدثه محدثی را لازم است و نبی و وصـی و فاطمهٔ بـا جبرئیـل حـدیث می گفته‌انـد و می‌شـنیدند سـخنان او را و در مجمع البحرین در معنی محـدثین فرموده یحـدثهم الملائـکه و فیهم جبرئیل من غیر معاینه)

و در کافی و بصائر الـدرجات از حضـرت صادق در وصف محـدث فرمود آواز ملک را می‌شـنود و او را نمی‌بیند راوی عرض کرد اصلحک الله چگونه می‌داند آواز ملک است فرمود بوی سیکنه و وقاری عطا می‌شود که از آن می‌داند محدث ملک است، علی ای حـال این لقب نبیل که مکرر بزبان رسول خـدا و ائمه هـدی (ع) جاری شـده بر لقبهای دیگر مزیت دارد و از کمال علم آن مخـدره خبر می‌دهـد و حـدیث مصـحف فاطمه خود کافی بمقصود است و یک جزء حـدیث مروی در کافی در باب مصـحف فاطمه بـدین گونه است در روایت حماد بن عثمان که حضـرت صادق علیه‌السلام فرمود (فارسل الیها ملکا یسلی عنها و یحدثها فشکت ذلک الی امیرالمؤمنین فقال لها اذا احست بـذلک و سـمعت الصوت قولی لی فاعلمته بـذلک فجعل امیرالمؤمنین یکتب کلما سـمع حتی اثبتت من ذلک مصحفا قال ثم قال اما انه لیس

ص: ۳۸

فیه شیئی من الحرام والحلال ولیکن فیه علم ما یکون) و در حدیث (بصائر) تصریح باسم جبرئیل دارد بدین گونه (و کان جبرئیل یأتیها فیحسن عزاها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذرتیها و کان علی علیه‌السلام یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه (ع)

و در (علل الشرایع) از حضرت صادق علیه‌السلام مرویست که فرمود فاطمه را محدثه نامیدند برای اینکه ملائکه از آسمان بروی نازل شده ندا می‌کردند او را چنانکه مریم را ندا می‌کردند و می‌گفته‌اند یا فاطمه ان الله اصطفاک و طهرک علی نساء العالمین پس فاطمه با ایشان حدیث می‌کرد و ایشان با فاطمه حدیث می‌کردند حتی شبی آن مخدره از ملائکه سؤال کرد آیا مریم افضل زنان عالمیان نیست عرض کردند مریم افضل زنان عالم خود بود و خداوند سبحان ترا سیده‌ی زنان عالم او و عالم خودت بلکه سیده‌ی زنان اولین و آخرین قرار داده است و همین مضمون را طبری امامی در کتاب دلائل الامامه آورده و فاطمه زهرا همچنان که محدثه بفتح بود محدثه بکسر هم بود در رحم مادر تکلم می‌کرد و برای مادرش حدیث می‌نمود.

بضعة المصطفی عقیلة وحی
کابیها الهها او حاها

شجر اثمرت بواحدة
و اکتفت من ثمارها احداها

ثمر واحد و فیه ثمار
انما الصید کلها فی فراها

ام آل الرسول عصبتهم
هی لولا هالم یکن آل طه

انزل الله فی زمان قلیل
مصحفا کاملا بروح حواها

دقت من اول الرضاع علوما
من ابیها و ذقها من شفاها

ولقد قلت انها علمت
آخر الکائنات من مبداها

کیف قالت لبلعها فاسئلن

کل ما قدیری و مالا یراها

کل من یجتنی ثمار علوم

انا ها امها و ها مجتناها

این بیست لقب که در اینجا بنحو ایجاز شرح داده شده و صاحب ناسخ در القاب آن مخدره چنین آورده است اقتفا بمناقب ابن شهر آشوب نموده گوید اما اسماء و القاب

ص: ۳۹

آنحضرت فاطمه البتول الحصان الحره السیده العذراء الحوراء المبارکه الطاهره الزکیه الراضیه المرضیه المحدثه مریم‌الکبری الصدیقه الکبری و در آسمان حضرتش را النوریه السماویه الحانیه گویند الصدیقه بالاقوال والمبارکه بالاحوال الطاهره بالافعال الزکیه باالعداله والمرضیه بالمقاله والراضیه بالدلاله المحدثه بالشفقه الحره باالنفقه والسیده بالصدقه البتول فی الزمان الزهراء بالاحصان النوریه بالشاهده السماویه فی العباده الحانیه بالزهاده العذراء بالولاده الزاهده الصفیه العابده الرضیه المرضیه المتهجده الشریفه القانته العفیفه سیده النسوان و حبیبه حبیب الرحمن المتحجبه عن خزان الجنان ثمره النبوه ام‌الائمه زهره فؤاد شفیع الامه الزهراء المحترمه الغره المحتشمه المکرمه تحت قبه الخضراء الانسیه الحوراء وارثه سید الانبیاء قرینه سید الاوصیاء راحه روح المصطفی حامله البلوی من غیر جزع و لا شکوی صاحبه شجره طوبی و من انزل فی شانها و زوجها و اولادها هل اتی المنعوته فی الانجیل الموصوفه بالبر والتجیل دره صاحب الوحی والتنزیل جدها الخلیل مادحها الجلیل خادمها جبرئیل

جده سادات اعلی رتبه مفتاح تجات
افتخار طیبین بانوی قصر طیبات

زبده نسوان مهین بانوی خیل طاهرات
آنکه غیر از وی نباشد در تمام ممکنات

دخت دلبند نبی روح ولی ام الامام
ماه برقع دار خورشید رخ زیبای او

پرده داری آفتاب از پرتو سیمای او
لؤلؤ دریای وحدت گوهر والای او

گر علی بن ابی‌طالب بند همتای او
بود یکتا چون خدا قل و دل خیرالکلام

بوالبشر اندر نتاج خود نیابد دختری
فخر دارد از چنین دختر چه حوا مادری

فلک مستوری نخواهد یافت چون او لنگری
آنکه بر سادات دنیا جمله دارد برتری

از بنای خلقت امکان الی یوم القیام

خلقت آبای علوی را وجود او سبب

امهات سفلی از ادارک فیضش منتجب

از میان دفتر اشیا است فردی منتخب

از جلال و جاه و قرب و عزت و اصل نسب

و ز کمال و عزت و تفضیل اجلال مقام

ص: ۴۰

شخص وی کز ماسوی باشد وجودی بی‌مثال

شد محل مهبط نور ظهور لایزال

داد زنجیر نبوت با ولایت اتصال

گشت طالع زان فروغ مشرق عین کمال

یازده خورشید تابان یازده ماه تمام

فخر مریم بود ز یک عیسی بافراد بشر

یازده عیسی شد از زهرا بعالم جلوه گر

کزدم هر یک دو صد عیسی ز لطف دادگر

موسم احیای موتی زندگی گیرد ز سر

روز انشاء لحوم و وقت ایجاد عظام

دریم عفت هزاران همچه مریم را معین

ساره اندر خاک ساری قصر قدر شرامگین

هاجر اندر خرمن شرم عفافش خوشه چین

روفته صف النعالش آسیه با آستین

از ظهور جاه و عزت و زوفور احترام

حضرت ام‌الائمه فاطمه رکن وجود

مصدر خلقت زلال منبع بحر وجود

معنی عصمت کمال رحمت حی ودود

علت اشیاء غرض از هستی بود نبود

ذخر ابناء مکرم فخر آباء عظام

با چنین قدر و مکان و رفعت و جاه جلال

ای دریغ از کوکب عمرش که از فرط ملال

همچه مهر افتاد اندر عقده رائس زوال

در جوانی از جهان بنمود روی ارتحال

جانب دار بقا از صدمه قوم ظلام

بعد باب کامیاب خویش با اندوه رنج

روز عمر خویش را سر برد تا هفتاد و پنج

لیک هر روزش چه سالی بود از رنج شکنج

ناله عجل وفاتی داشت با صد سوز رنج

زندگانی گشت بر حال عزیز وی حرام

گشت تا قلب وی از داغ پیمبر شعله‌ور

از نسیم راحت دنیا نشد خرم دگر

هر نفس می‌زد غمی‌از نو بقلبش نیشتر

با وجود آنکه پیغمبر زقرآن بیشتر

داشت اندر احترامش وقت رحلت اهتمام

چون به بستر اوفتاد آن سر و گلزار محن

کرد روی عذرخواهی با جناب بوالحسن

کای پسر عم کن بخل از مرحمت تقصیر من

الفراق ای مونس جان وقت آن شد از بدن

مرغ روحم پر زند در روضه‌ی دارالسلام

ص: ۴۱

پس حسن را در بغل بگرفت با حال فکار
گریه بر حال حسین بنمود چون ابر بهار

از برای زینب و کلثوم قلب داغ دار
از برای کربلا بگریست قدری زار زار

پس سپرد اطفال خود را بر پسر عم گرام
با دل پر خون زجور محنت آباد جهان

مروغ روحش بال بگشود از جهان سوی جنان
شد بخاك تیره در شب نازنین جسمش نهان

برد ارث ماتم وی زینب بی‌خانمان
از وطن در کوفه‌ی و از کوفه ویران بشام

در اسم فاطمه زهرا و اسرار این نام مبارک

اشاره

لفظ فاطمه مشتق از فطم است و در مجمع البحرین فرمود فطم بر وزن کرم طفلی را گویند که از شیر بریده و جدا شود و جمع آن فطم بضمتین است لیکن این جمع قلیل الاستعمالست و فطام بمعنی قطع و بریدن و جدا کردن است و فطم بمعنی لازم و متعدی هر دو آمده است و فاطمه هم طفلی را گویند که از شیر گرفته شود و آن بمعنی مفطومه است و مخفی نماند که این اسم گرامی قبل از اسلام نیز متداول بوده و نه، زن از جدات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسم آنها فاطمه بوده و نه زن عاتکه نام بوده از جدات آن حضرت و در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند

یابن الطواهر والزواکی
یابن الفواطم والعواتک

و در قاموس گوید در لغته فطم بیست نفر فاطمه نام در زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و این بیست نفر غیر از فواطم تسعه است که از جمله‌ی آنها فاطمه مادر خدیجه کبری و فاطمه‌ی بنت اسد و فاطمه‌ی بنت زبیر و فاطمه‌ی بنت حمزه

بودند و این اسم شریف را میمون و مبارک می‌دانسته‌اند و فاطمه زهرا (ع) اول زنی است که در اسلام متولد شده است و اول زنی است که موسومه‌ی بفاطمه‌ی گردیده در اسلام و اول زنی است که در خرد سالی بمدینه طیبه هجرت نمود در ملازمت حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی بنت اسد و فاطمه‌ی بنت زبیر و اسم و رسم آن مکرمه فواطم سابقات را زینت داد و ثبوت عصمتش اثبات عفت امهاتش فرمود و چنانکه در این امت فاطمه نام در هر خانه سبب از برای

ص: ۴۲

ازدیاد رحمت و اکثار برکت است و ائمه هـدی (ع) مخصوصا سـفارش می‌نمودند که فاطمه نام را محترم بدارند و باو اذیت نرسانند و در وجه تسـمیه آن مخـدره بـاین نـام گفته‌انـد که چون ام‌المؤمنین خـدیجه مادرش فاطمه بود میل داشت آن مخـدره را باین اسـم بخواند و بعضـی گفته‌اند چون رسول خدا مادرش از دنیا رفت و کفالت آن حضـرت بعهده فاطمه‌ی بنت اسد بود چون فاطمه متولد شـد خواست رسول خـدا فـاطمه‌ی بنت اسـد را مسـرور بنمایـد آن مخـدره را فاطمه نامیـد ولی روایت (بحار) این است که ملکی از طرف علی اعلی مأمور شـد که بر زبان معجز بیان آن حضـرت جاری بنماید این اسم را پس فرمود این دختر را فاطمه نام بگذارید و بر حسب روایـات آتیه فـاطمه قبـل از ولادت بچنـد سال باین اسم موسوم بود ولی دو وجه مـذکور با روایات معتبره جمع آن ممکن است که بمیل خاطر خدیجه و احترام فاطمه‌ی بنت اسد آن مخدره را باین اسم موسوم نمودند قبل از فرمان خداوند سبحان

بیان ده وجه در معنی اسم فاطمه

اول از حضـرت صادق علیه‌السـلام مرویست که فرمود سمیت فاطمه لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دنیا و حسبا یعنی فاطمه نامیده شد بجهت این که از زنان زمان خود منقطع بود و جدا بود بواسطه فضل و دین و حسب و البته آنچه مفید است فضل و دین و شرف و حسب است.

۲ (ر) سمیت فاطمه لانقطاعها عن فواطم التسعه چون آنها در کفر متولد شدند و فاطمه ولیده اسلام است.

۳- و در علل الشـرایع از حضـرت باقر علیه‌السلام روایت کند که چون فاطمه متولد شد (اوحی الله عز و جل الی ملک و قال له انطلق الی محمـد و قل له سـمها فاطمه فسـماها فاطمه ثم قال انی فطمتک بالعلم و فطمتک عن الطمث پس حضـرت باقر علیه‌السـلام فرمود والله لقـد فطمهـا الله تعـالی بـالعلم و عن الطمث بالمیثـاق) در این حـدیث چهـار مطلب است اول ملکی اسم فـاطمه را بر زبان پیغمبر جاری فرمود دوم فطام فاطمه بالعلم سوم فطامش از طمث چهارم کلام امام علیه‌السلام که بقسم

ص: ۴۳

خبر از وقوع قول حضرت رسول داده با ضمیمه‌ی میثاق و معنی فطام بعلم یعنی ترا شیر دادم تا بی‌نیاز شدی و ترا بسبب علم از جهل جدا کردم و این بیان کنایه است که فاطمه در بادی فطرت بعلوم ربانیه عالمه بوده است

۴ (ر) از حضرت صادق مرویست که فرمود (افتدری ای شئی تفسیر فاطمه قال لا قال (ع) فطمت عن الشر) یعنی از شر بدیها بریده و جدا شده و اگر لازم نباشد فطمت یعنی فاطمه خود را از همه شرور دور نمود

۵ (ر) (قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم سمیت فاطمه فاطمه لفطمها عن الدنیا و لذاتها و شهواتها یعنی بجهت انقطاع و انفطام او از دنیا و لذات و شهوات آن او را فاطمه نامیدند کانه از وقتی که آن ملك نازل شد و او را فاطمه خواند دنیا را نخواست و اعراض از ماسوی الله کرد، و من المهد الی اللحد روی دلش بسوی آخرت و پروردگارش بود چون محبت دنیا از دلش بریده شده بود مالك محبت حق شد و از این جهت در دنیا با آنهمه قدرت و کمال کرامت در آن زمان قلیل با نهایت سختی و عسرت گذرانید.

۶- در علل الشرایع از عبدالله محض پسر حسن مثنی از حضرت سجاد علیه‌السلام حدیثی آورده است که حاصلش این است عبدالله سؤال کرد چرا فاطمه را فاطمه‌ی نامیدند فرمود چون فاطمه متولد شد و خلافت و امامت را در ذریه او خداوند متعال قرار داد فبهذا سمیت فاطمه‌ی لانها فطمت طمعهم

۷- (ر) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق فاطمه‌ی (ع) فرمود من عرفها حق معرفتها ادرك لیله القدر وانما سمیت فاطمه‌ی لان الخلق فطموا عن کنه معرفتها و فی خبر آخر انما سیمت فاطمه لان اعدائها فطموا عن حبها

(یص) معرفت فاطمه‌ی زهرا دو قسم است اول معرفت اسم و حسب و نسب و جمله قلیله از حالات‌ش و این قسم از معرفت از این حدیث معلوم است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست فاطمه را گرفت و فرمود (من عرفها فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمه‌ی بضعه منی و روحی التی بین جنبی الحدیث) آنجناب در این تعریف خواسته است اتحاد خودش را بفاطمه‌ی زهرا که دلالت بر کمال فضل و شرف او می‌کند بمردم بفهماند یعنی فاطمه را بدین گونه

ص: ۴۴

بشناسید و او را چون روحی در قالب و قلب من بدانید و این قسم از معرفت نتیجه‌اش این است که با روح و قلب و پاره تن پیغمبر باید مردم عمل بنمایند آنچه با پیغمبر عمل می‌کردند و حرمت جان پیغمبر حرمت پیغمبر است و احترام جزء اعظم احترام کل است.
و قسم دوم معرفت بگنه و حقیقته و احاطه تامه‌ی بتمام مقامات و کمالات و فضائل و فواضل اوست و این قسم از معرفت برای احدی حاصل نمی‌شود و حدیث (و هی الصدیقه الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی) همان معرفه اجمالیه است و عجز انسان از ادراک هر شیئی و شخصی بواسطه کثرت اوصاف و آیات اوست و هر قدر اوصاف موصوف زیادتر است موصوف قدر و شأنش در انظار عظیم‌تر می‌نماید و چون انسان ناقص بواسطه فقدان آن مقامات عالیه در مقام دانی و سافل است بمقام عالی نرسد و نتواند او را بشناسد پس چگونه ما حقیقت نبوت را می‌توانیم بشناسیم مانند اسم عظم و لیله القدر و ساعت مستجابه‌ی
۸ (ر) قال الباقر علیه‌السلام (انما سمیت فاطمه‌ی بنت محمد الطاهره لطهارتها عن کل دنس و طهارتها من کل رفث و مارات یوما حمره و لا نفاسا) در معنی طاهره و بتون اشاره باین معنی شد و این عبارت اخرای فطمت عن الطمث و رفث بمعنی فحش است و این دو طهارت اشاره بپاکی فاطمه زهرا است از پلیدیهای ظاهر و باطن و تعدد ذکر طهارت بر حسب تعدد و اختلاف متعلق است از آنکه دنس و رفث صریح است با دناس ظاهره و ارجاس باطنه مانند تعدد ذکر اصطفا در حق مریم (ع)
۹- (یص) از علل الشرایع از محمد بن مسلم ثقفی روایت کرده که گفت از حضرت باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود حضرت فاطمه زهرا (ع) بر در جنهم وفقه دارد و در آن روز بین هر دو چشم هر مرد مؤمن و کافر نوشته می‌شود هذا مؤمن هذا کافر و دوستار فاطمه که گناهکار است بین دو چشم او نوشته می‌شود هذا محب پس دوستار گناهکار را بسوی آتش می‌برند آنگاه فاطمه در مقابل خود عرض می‌کند (الهی و سیدی سمیتنی فاطمه و فطمت بی من تولانی و تولی ذریتی من النار و وعدک الحق و انت لا تخلف المیعاد) حق تعالی

ص: ۴۵

می‌فرماید راست می گوئی ای فاطمه‌ی من ترا فاطمه‌ی نامیدم و دوستان و ذریه ترا از آتش جهنم جدا کرده‌ام و وعده من حق است این که امر کردم آنها را بسوی آتش برای اینکه در حق آنها شفاعت بنمائی شفاعت کن که من شفاعت ترا قبول می‌نمایم تا ملائکه و انبیاء و اهل موقف بدانند در نزد من مکانت و منزلت ترا پس هر کس بر پیشانی او محب نوشته است او را شفاعت بنماید

(یص) و خرگوشی در شرف النبوه و کلبی نسابه از حضرت صادق علیه‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که آن حضرت از حضرت رسول سؤال نمود که آیا می‌دانی فاطمه‌ی را چرا فاطمه نامیده شد آن جناب عرض کرد از برای چه فرمود لانها فطمت هی و شیعتها من النار

۱۰- (سمیت فاطمه بهذا الاسم لانها فطمت و تبلت عن النظیر) یعنی فاطمه زهرا (ع) از مثل و مانند خود مفطومه و منقطعه شده، و این وجود ده گانه همه بیان مصداق و با هم تنافی نیست یعین فاطمه بهمه این شئونات متصفه است و همه این فضائل از خصائص اوست (فسبحان من خصها باعظم الفضائل و میزها عن خلقه باکرم خصائل و شرفها و رفع قدرها و اکرامها و اکثر نسلها و جعل کل حال من احوالها آیه باهره و کل طور من اطوارها معجزه ظاهره)

و لو کان النساء بمثل هذی

لفضلت النساء علی الرجال

ای قبله مقبلان عالم

ای روح جهان و جان عالم

ای سیده‌ی نساء جنت

وی مهتر دختران عالم

ای علت خلقت خلایق

معلول تو انس جان عالم

ای سر حدیث کنت کنزا

از خلقت مردمان عالم

احمد ز تو افتخار دارد

بر جمله پیمبران عالم

در دهر نزاد و هم نزاید

دختر چه تو مادران عالم

از مثل تو زن سزد بمردان

نازند همه زنان عالم

ص: ۴۶

ابداع نور فیض ظهور حضرت زهراء

(یص) در ابداع نور فاطمی چهار قسم روایت است از پاره اخبار و آثار معلوم می‌شود که نور فاطمه‌ی علا حده مستقلا خلق شده و از بعض اخبار معلوم می‌شود از نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلق شده و از چند حدیث معتبر ظاهر است که از نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر برانگیخته شده و از حدیث علل بروایت معاذ بن جبل و حدیث خصال و معانی الاخبار مرویست که نور پیغمبر و حضرت امیر و حسنین معاپیش از هفت هزار سال خلق شدند و ترتیب در این حدیث منظور نیست.

قسم اول در روایت انس بن مالک چنین است (ثم ان الله خلق الظلمه بالقدره فارسلها فی سحائب البصر فقالت الملائکه سبوح قدوس ربنا منذ عرفنا هذه الاشباه ما راینا سوء فحرمتهم الا کشفت ما نزل بنا فهنالک خلق الله تعالی قنادیل الرحمه و علقها علی سرادق العرش فقالت الملائکه الیهنا لمن هذه الفضیله و هذه الانوار فقال هذا نور امتی فاطمه الزهراء فلذالک سمیت امتی الزهراء لان السماوات والارضین بنورها زهرت و هی ابنه نبیی و زوجه وصیه)

و این حدیث را مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی و طبرسی و صاحب کشف الغمه باسانید خود از فضل بن شاذان از موسی بن جعفر روایت کرده‌اند و کذا در جلد ۷- و ۱۰- بحار و ریاض الجنان و منافی نیست ظهور نور آن مخدره در آسمانها با قدمت و سبقت نور مقدس پدر بزرگوارش و این اظهار و ازهار یکی از جلوات آن سیده‌ی کائنات بوده وجود مقدس فاطمی جلوه از جلوات محمدی است و ایضا از قسم اولست روایت معانی الاخبار از سید ابراری (قال صلی الله علیه و آله و سلم خلق الله نور فاطمه قبل ان یخلق الارض والسماء فقال بعض الناس یا نبی‌الله فلیست هی انسیه فقال فاطمه حوراء انسیه قال خلقهاالله عز و جل من نوره قبل ان یخلق آدم اذ کانت الارواح فلما خلق الله عز و جل آدم عرضت علی آدم قیل یا نبی‌الله فاین کانت فاطمه‌ی قال کانت فی حقه تحت ساق العرش قالوا یا نبی‌الله فاین کان طعامها قال التسبیح والتهلیل والتمجید فلما خلق الله عز و جل آدم و اخرجنی من

ص: ۴۷

صلبه و احب الله ان یخرجها من صلبی فجعلها تفاحه فی الجنه و اتانی بها جبرئیل الخ (آنچه در لقب منصوره سبق ذکر یافت) و جلوات آن نور فاطمی تجلیات خاصته داشته گاهی در ساق عرش گاهی در آسمانها هر یک بنحو خاص و نهج مخصوص و گاهی در بهشت در نظر آدم و حواء بصورت جاریه حسناء و گاهی در حقه نور و گاهی در قندیل محجوبه و مستوره و گاهی در سیب و رطب و انگور بهشتی و این از خصائص آن مخدره است

قسم دوم دسته اخباریست که دلالت دارد آن مخدره از نور رسول خدا خلق شده است و از نقل همه آنها عذر می‌خواهم چون آن روایات را در جلد سوم (تاریخ سامره) در نصوص امامت امام علی النقی (ع) کاملا ایراد کرده‌ام در اینجا از کتاب متقضب الاثر این یک حدیث را می‌نویسم سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌نماید که آن حضرت فرمود خداوند مرا از صفوه نور خود خلق فرمود و مرا باطاعت خود خواند پس اطاعت کردم خدا را پس از نور من نور علی را خلق کرد و او را بطاعت خود خواند و علی او را اطاعت کرد آنگاه از نور من و علی فاطمه (ع) را خلق نمود و او را دعوت بطاعت خود فرمود اجابت کرد آنگاه از نور من و علی و فاطمه‌ی نور حسن و حسین را خلق کرد و ایشان را بطاعت خود خواند اجابت کردند پس ما را به پنج اسم یکی از اسماء خود یاد کرد خدا محمود است و من محمد خدا عالی است و ابن عم من علی است خدا فاطر است و این است فاطمه‌ی و از برای خدا احسان است و این است دو فرزند من حسن و حسین پس خلق کرد از نور ما نه نفر از ائمه طاهرین را و ایشان را بطاعت خود دعوت کرد الحدیث

قسم سوم (ر) اخباریست که انوار خمسه از یک چشمه باشند محل حاجت آن روایات یکی این است که رسول خدا بعمویش عباس بن عبدالمطلب فرمود ای عمو من و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک چشمه‌ایم و ما را خداوند خلق فرمود وقتی که آسمان و زمین و بهشت و دوزخ نبود و ما بودیم و تسبیح خدا را می‌کردیم در وقتی که تقدیس و تسبیح کننده نبود خداوند متعال خواست صنعت و خلقت خود را ظاهر کند شکافت نور مرا و از آن عرش را خلق کرد پس نور عرش از نور من است و نور من از نور اله است و من از عرش افضل

ص: ۴۸

می‌باشم پس شکافت از نور علی بن ابی‌طالب و خلق کرد از آن ملائکه را پس نور ملائکه از نور علی است و نور علی از نور خدا است و نور او افضل از ملائکه است پس شکافت نور دخترم فاطمه را و خلق کرد از او آسمان و زمین را و نور فاطمه از نور خدا است و فاطمه‌ی افضل است از آسمانها و زمینها پس از نور امام حسن آفتاب و ماه را خلق کرد و نور حسن از نور خداست و او افضل از شمس و قمر است پس شکافت نور حسین را و از آن بهشت و حورالعین را خلق کرد پس نور جنت و حورالعین از نور حسین است و نور حسین از نور خداست و الحسین افضل من الجنه والحور العین آنگاه در این حدیث ذکر فرموده ظهور ظلمت و خلقت قندیل را که سابقا باو اشاره شد و نیز از غرائب علو حق این است که خوارزمی حنفی در مناقب خود روایتی ذکر کرده که تمام آن را در تاریخ سامراء بالفاظها ایراد کرده‌ام محل شاهد در اینجا این است که خداوند متعال در شب معراج برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب می‌کند (یا محمد انی خلقتک و خلقت علیا و فاطمه والحسن والحسین والائمه من نوری الخبر)

قسم چهارم خبری که نور فاطمه از نور رسول خداست صاحب کشف الغمه و دیگران سند را بموسی بن جعفر می‌رسانند که آن حضرت فرمود خداوند از نوری که اختراع کرده بود و از نور عظمت او بود نور محمد را خلق کرد و همان نور لاهوتیه است که از برای موسی بن عمران در طور سینا تجلی کرد و آن جناب طاقت نیاورد و آن کوه قرار نگرفت و حضرت موسی غش کرد پس آن نور را دو قسمت فرمود یکی پیغمبر شد و یکی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از نور خود غیر از این دو نفر را خلق نکرد و بقدرت خود هر دو را از برای خود آفرید و برگزید و برایشان از نفس خود دمید و این دو بزرگوار را بصورتشان مصور داشت و علمش را در ایشان بودیعت نهاد و تعلیم بیان کرد و علم غیب خود را بدیشان آموخت و بر آن آگاه فرمود پس قرار داد یکی را بمنزله‌ی نفس و دیگری را بمنزله‌ی روح ظاهرشان بشریه است و باطنشان لاهوتیه پس ظاهر بشریت جلوه کردند تا مردم طاقت دیدار آن آفتاب درخشان و ماه تابان را داشته باشند پس اقتباس کرد از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم نور فاطمه را و از نور فاطمه نور حسن و حسین را مانند اقتباس نور چراغ

ص: ۴۹

از دیگری آنگاه این انوار از صلبی بصلبی و از بطنی ببطنی و از رحمی برحمی نقل شد الخ

کیف کان نور جناب فاطمه‌ی بالانفراد یا از نور جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا از نور آن حضرت و امیرالمؤمنین یا از نور پروردگار همه یک نوع واحده‌اند و از یک مصدر و مبدء ابداع و انشا شده‌اند و از یک منشأ و محل مشتق گردیده‌اند لیکن بر حسب وقت و زمان حکمت معلومه‌ی و استعداد قابل این مستوره ام‌الفضائل بذاتها و حقیقتها در ملکوت اعلی و عالم بالاتجلیات خاصته داشته و از هر تجلی باسم و لقبی خوانده می‌شد است

اثر طبع سید محمد گلپایگانی ابن العلامه الفقیه السید جمال مد ظله

شعت فلا الشمس تحکیها و لا القمر

زهراء من نورها الانوار تزدهر

بنت الخلود لها الاجیال خاشعه

ام الزمان الیها تنتهی العصر

روح الحیوه فلولا قدس عنصرها

لم تأتلف بیننا الارواح والصور

سمت عن الافق لاروح و لاملک

وفاقت الارض لاجن ولا بشر

ماعاب مفخرها التانیث ان بها

علی الرجال نساء الدهر تفتخر

مجبوله من جلال الله طینتها

یرف لطفا علیها الصون والخفر

سر النبوه معنی الوحی قد نزلت

فی بیت عظمتها الآیات والسور

حوت خصال رسول‌الله اجمعها

لولا الرساله ساوی اصلها الثمر

قل للذی راح یخفی فضلها حسدا

وجه الحقیقه انا لیس تستر

اتقرن النور بالظلما من سفه

ما انت فی القول الا کاذب اشر

بنت النبی الذی لولا هدایته

ما کان للحق لا عین و لا اثر

هی التی ورثت حقا مفاخره

والعطر فیه الذی فی الورد مدخر

تزوجت فی السما بالمرتضی فزهت

بها الجنان احتفالا و انطفی السقر

قف یا براعی (۱) عن مدح البتول ففی

مدیحها تهتهف الالواح والزبر

وارجع لتختبر التاریخ من بناء

قد فاجعتنا به الانباء والسیر

هل اسقط القوم ضربا حملها فهوت

تأن مما بها والد مع منهمر

و هل کما قیل قادو بعلها فقدت

و راه نادبهٔ والضلع منکسر

۱- قلم یکتب به.

ص: ۵۰

ان کان حقا فان القوم قد مرقوا
من دینهم و بحکم الله قد کفر وا

انعقاد نطفه طاهره فاطمه زهراء

(یص) آنچه از بحار الانوار منقول شده است در این موضوع از ششم قسم خارج نیست.
اول بروایت معتبر مرویست که نطفه‌ی طاهره فاطمه‌ی از سیب بهشتی که در زمین تناول نمود (فقال صلی الله علیه و آله و سلم اتانی جبرئیل بتفاحه من تفاح الجنه فاکلتها فحولت ماء فی صلبی ثم واقعت خدیجه فحملت بفاطمه و انا اشم منها رائحه الجنه)
و روایت دیگر در لقب منصوره گذشت و دیگر روایت سدیر صیرفی بهمین مضمون است.
دوم از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده که حضرت رسول بسیار فاطمه را می‌بوسید عایشه انکار کرد آن جناب فرمود چون من بآسمان رفتم داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی آورد و از میوه‌های طوبی چیده بمن داد پس خوردم از آن و در پشت من قرار گرفت چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم حامله شد بفاطمه پس هر وقت او را می‌بوسم بوی درخت طوبی از وی استشمام می‌کنم و در این حدیث معین نشده است که ثمره‌ی شجره‌ی طوبی چه بوده است.
سوم منقول از علل الشرایع از ابن عباس روایت است که عایشه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل شد و او می‌بوسید فاطمه را عرض کرد تا چند فاطمه را می‌بوسی آیا او را بسیار دوست داری فرمود والله اگر بدانی دوستی مرا دوستی خود ترا باو زیاد می‌نمائی من چون بمعراج رفتم بآسمان چهارم رسیدم جبرئیل اذان گفت میکائیل اقامه گفت پس بمن گفته‌اند نزدیک بیا ای محمد گفتم چگونه مقدم شوم و تو در برابر منی جبرئیل گفت خداوند انبیاء مرسلین را بر ملائکه مقربین تفضیل داده و ترا خاصه پس نزدیک آمدم با اهل آسمان چهارم نماز گذاردم تا اینکه می‌فرماید جبرئیل دست مرا گرفت داخل بهشت کرد پس خرمائی در برابر خود دیدم که از کره نرم‌تر و از بوی مشک خوشبوتر

ص: ۵۱

و از عسل شیرین‌تر بود از آن گرفته تناول نمودم پس در صلب من نطفه شد چون هبوط بزمین نمودم با خدیجه مواقعه کردم پس بفاطمه حامله شد ازین جهت فاطمه حوراء انسیه است چون مشتاق بوی بهشت می‌شوم بوی آن را از فاطمه می‌شنوم و در این روایت تناول رطب در بهشت بوده

و در کتاب (فضائل السادات) در فصل پنجم از کتاب مناقب خوارزمی نقل کند که جبرئیل در شب جمعه بیست چهارم ماه رمضان طبقی از خرمای بهشتی آورد الخ و در این روایت اکل رطب در زمین بوده

چهارم روایت تفسیر فرات بن ابراهیم که مسندا از امام صادق نقل می‌فرماید که خلقت فاطمه از سیب بهشتی که باعرق جبرئیل و پرهای زیر بال او است بوده

و در (یص) این روایت را نقل کرده و بیانی هم فرموده ولی عقول اوساط مردم بکله فضلاء از درك معانی این حدیث را جل و عاجز است.

پنجم (ر) حدیثی است که در علم فاطمه بیاید که آن مخدره از میوه درخت بهشتی است دیگر در روایت ذکر اسم درخت و میوه را نمی‌فرماید

ششم (ر) حدیث خرما و انگور است و حاصل آن حدیث این است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ابطح نشسته بود با جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عمار یاسر و منذر بن ضحضحاح و حمزه و عباس و ابوبکر و عمر ناگاه جبرئیل نازل شد بصورت اصلی خود بالهای خود را گشود تا مشرق و مغرب را پر کرد و ندا کرد آن حضرت را که یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام می‌رساند و امر می‌نماید که چهل شبانه روز از خدیجه دوری کن پس آن حضرت چهل روز بخانه خدیجه نرفت و روزها را روزه می‌داشت و شبها تا صبح عبادت می‌کرد عمار را بسوی خدیجه فرستاد و گفت بگو ای خدیجه نیامدن من بسوی تو از کراهت و عداوت نیست ولیکن پروردگار من چینن امر کرده است که تقدیرات خود را جاری سازد و گمان مبر در حق خود مگر نیکی و بدرستی که حق تعالی بتو مباهات می‌کند هر روز چند مرتبه با ملائکه، تو باید هر شب در خانه‌ی خود را ببندی و در رختخواب خود

ص: ۵۲

بخوابی و من در خانه‌ی فاطمه بنت اسد می‌باشم تا مدت وعده الهی منقضی شود و خدیجه هر روز چند مرتبه از مفارقت آن حضرت می گریست و چون چهل روز تمام شد جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام می‌رساند و می‌فرماید مهیا شو برای تحفه و کرامت من پس ناگاه میکائیل نازل شد و طبقی آورد که دستمالی از سندس بهشت بر روی آن پوشیده بود و در پیش آن حضرت گذاشت و گفت پروردگار تو می‌فرماید امشب باین طعام افطار کن و حضرت امیرالمؤمنین گفت که هر شب چون هنگام افطار آن حضرت می‌شد مرا امر می‌نمود که در را بگشایم که هر که خواهد بیاید با آن حضرت افطار بنماید در آن شب مرا فرمود که بر در خانه بنشین و مگذار کسی داخل بشود که این طعام بر غیر من حرام است پس چون اراده‌ی افطار نمود و طبق را گشود در میان آن طبق از میوه‌های بهشت یک خوشه خرما و یک خوشه انگور و جامی از آب بهشت بود پس از آن میوه‌ها آنقدر تناول فرمود تا سیر شد و از آن آب آشامید تا سیراب شد و جبرئیل از ابریق بهشت آب بر دست مبارکش ریخت و میکائیل دستش را شست و اسرافیل دستش را با دستمال بهشت پاک کرد و و طعام باقی مانده با ظرفها بآسمان بالا رفت چون حضرت برخواست که مشغول نماز بشود جبرئیل گفت که در این وقت ترا نماز جائز نیست باید الحال بمنزل خدیجه روی و با او بنزدیکی بنمائی که حق تعالی می‌خواهد در این شب از نسل تو ذریه‌ی طیبه خلق فرماید پس آن حضرت متوجه خانه‌ی خدیجه شد و خدیجه گفت که من با تنهائی الفت گرفته بودم و چون شب می‌شد درها را می‌بستم و پرده‌ها را می‌آویختم و نماز خود را می کردم و در جامه خواب خود می‌خوابیدم و چراغ را خاموش می کردم و در آن شب در میان خواب و بیداری بودم که صدای در خانه را شنیدم پرسیدم کیست که می کوبد دری را که بغیر از محمد دیگری را روا نیست کوبیدن آن در حضرت فرمود که منم محمد چون صدای فرح افزای آن حضرت را شنیدم از جا جستم و در را گشودم و پیوسته عادت آن حضرت آن بود که چون اراده خوابیدن می‌نمود آب می‌طلبید و تجدید وضو می کرد و دو رکعت نماز بجا می‌آورد و داخل رختخواب می‌شد و در آن شب مبارک سحر هیچ یک از اینها را نکرد و تا داخل رختخواب شد دست مرا گرفت برختخواب خود برد

ص: ۵۳

و چون از مواقعه فارغ شد من نور فاطمه را در شکم خود یافتم و آخر حدیث باین عبارت است (انه اخذ بعضدی واقعدنی فی فراشه و داعبنی و مازحنی و کان بینی و بینه ما یکون بین المرائه و بعلها فلا والذی سمک السماء وانبع الماء ما تباعد عنی النبی صلی الله علیه و آله و سلم حتی احسست بثقل فاطمه فی بطنی

(یص) پس نطفه‌ی طاهره آن مخدره از سیب بهشتی در بهشت بانضمام عرق جبرئیل و عرق آن سیب و زغب جبرئیل و رطب بهشتی در بهشت و میوه یکی از درختهای بهشتی و میوه درخت طوبی و خرما و انگور و آب بهشتی منعقد شد و جمع این اخبار منافی نیست و بعد ازین بیان می‌شود در ولادت حضرت فاطمه که پس از معراج بسه سال بود و بعید نیست آن جناب در شب معراج سیب و رطب و میوه دیگر از بهشت میل فرموده باشد و پس از مراجعت از معراج اکراما لرسول الله مرتبه دیگر جبرئیل بزمین آورده تقدیم نمود است بجهت میل و شوقی که آن جناب پس از معراج در خوردن میوه بهشتی داشته و معراج هم متعدد بوده و یک مرتبه آن ممکن است بعد از ریاضت چهل روز برای انجام مقدمات همین نطفه طاهره با آسمان تشریف برده و از میوه‌های نام برده تناول فرموده بهمان تفصیل مذکور و بعد از هبوط بزمین در شب دیگر وقت افطار جبرئیل هدیه‌ی نام برده را آورده باشد غرض این اخبار با هم تنافی ندارند آنان که بصیر باخبار آل عصمت می‌باشند ممکن است از مشرب صافی خودشان این اخبار را جمع نمایند خصوص حدیث اخیر که دلالت بر عظمت قدر و مکانت فاطمه زهراء می‌کند قدری تامل و نظر در او لازم است

اولا- جلوه‌ی جبرئیل بصورت اصلیه‌اش در نظر مهر انور پیغمبر در آن روز با آن که در روز مبعث نیز مرویست در کوه حرا بصورت اصلیه جلوه نمود بمفاد (ولقد آه نزله اخری عند سدرة المنتهی) دفعه‌ی دیگر هم در شب معراج در مقام خود بخلقه اصلیه خود را جلوه داد و این جلوه دلیل است بر عظمت مأموریتش و اعظام این امر جلیل که انعقاد نطفه‌ی طاهره آن مخدره بوده است.

ثانیا تعبد بصیام ایام و قیام لیالی در چهل شبانه روز و عزلت از خلق بادوری از فراش خدیجه دلیل بر شرف این اربعین و تشیید و اکثار شوق و میل طبیعی خدیجه و آن جناب

ص: ۵۴

است، و بعبارت اخری بر حسب لوازم بشریت و مقتضیات طبیعت این تبعید تقویت در تعقید آن نطفه زکیه نمود خصوص در ایام مرتاضه آن جناب مکسر شهوات و مکدر لذات بمراقبت ریاضت مستعد قبول هدیه سماویه و عطیه‌ی علویه‌ی ساخت تا در تودیع آن ودیعه الهته پس از ریاضت نفسانیه قصور و فتوری واقع نشود

(و ثالثا) این گونه ریاضت و دوری از هرگونه تهمت و شهوت، کرامت و مکرمتی است برای حامل و محمول و اظهاری است در انتظار وصول بمأمول و کدام مقصود و مأمول اشرف و افضل در نزد حضرت رسول از قدوم بجهت لزوم فاطمه بتول بوده که سالها می‌خواست این ثمره را از این شجره به‌بیند.

(رابعا) آمدن این سه ملک مقرب خصوص اسرافیل که هرگز بزمین نیامده بود مگر دفعه واحده با آن تشریفات خاصه از سندس و ابریق و دستمال بهشتی و خوشه انگور و خرما و آب بهشتی در طبق باز کرامتی دیگر از برای پیغمبر است و اکرامی از برای فاطمه‌ی که برای او آن عطایا و هدایا را بزرگان ملاء اعلا تقدیم نمودند و بخدمت گذاری و ابلاغ این بشارت عظمی مفتخر و مباهی شدند.

(خامسا) نماز نکردن حضرت رسول در آنشب و تعجیل در امر مضاجعت اهمیت این امر را می‌رساند که مبادا در انجاح مراد خلل و قصوری واقع شود و در امر پروردگار تعلل و مسامحه روی دهد کانه تعجیل در این عمل برای تنجیز امر پروردگار بود

(و سادسا) تعدد ثمرات بهشتی از سیب و خرما و انگور و غیره برای آثار خاصه است که در هر یک خداوند سبحان قرار داده که از خوردن آنها فردا فرد اثر مخصوصی از ملکات کریمه در نطفه ظاهر می‌شود.

(و سابعا) اثر حمل خدیجه در همان زمان مشاهده کردن بر خلاف رسوم زنان دیگر خصیصه‌ی است عظمی و دلیل بر حیوه آن نطفه‌ی مبارکه است و چون از دار حیوان آمده بود در بدایت و نهایت آن از جهت حیوه مغایرت و مباینت نداشت و در حدیث است بعد از یک شبانه روز مانند امام در رحم مادرش می‌دید و می‌شنید

زهراء فاطمه بتول قدست

القابها و تکرمت اسمائها

ص: ۵۵

و بساق عرش الله قبل وجودها

کتب اسمها و تصورت سیمائها

(الله زوجها علیا فی السماء

و بها الملائک کلهم شهدائها)

فاطمه آن بضعه‌ی رسول گرامی

فاطمه آن بی قرینه‌ی زوجه حیدر

فاطمه‌ی آن دختری که مادر گیتی

تاابد دختری چنین نزاید دیگر

ای بملاحت بدیل احمد مرسل

وی بفصاحت عدیل حیدر صفدر

جده‌ی سادات مادر حسنینی

از همه خلقش گزیده خالق اکبر

شافعه‌ی محشری و بانوی جنت

دخت رسول لستی و حبیبه داور

پیشتر از خلق خاک آدم حوا

نور ترا آفرید حضرت داور

نام تو باشد بساق عرش نوشته

عرش ز نام تو یافت زینت و زیور

گشت منور جهان بنور جمالت

نور خدائی است از جبین تو ظاهر

جلوه‌ای از حسن تو است مهر جهان تاب
پرتوی از نور تو است زهره‌ی ازهر

باد زبوی تو برده تحفه بگلذار
گشت از ین روی گل لطیف و معطر

گر بچمن بگذری بعزم تماشا
دیده گذارد بهم ز شرم تو عنبر

خازن جنت تر است خادم در گاه
گیسوی حوران تر است ریشه معجر

خادمه در گه‌ی تو حضرت مریم
جاریه‌ی مطبخ تو ساره و هاجر

رفته بهر بامداد حضرت جبرئیل
خاك در آستانه‌ی توبشهپر

من زثنا کوئیت چگونه زنم دم
زانکه خدای احد تراست ثناگر

توسل انبیاء عظام و امم سالفه بنور فاطمه

اول عیاشی در تفسیر خود از عبدالرحمن از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود خداوند ودود ذریه‌ی آدم را بر روی عرضه داشت چون بر حضرت رسول گذشت دید آن جناب بر حضرت امیرالمؤمنین تکیه داده و حضرت فاطمه زهراء تالی اوست و دود فرزندش تالی مادرشان هستند پس خداوند فرمود ای آدم مبادا بدیده حسد بر ایشان بنگری که ترا از جوار خود دور و مهجور می‌گردانم چون به بهشت آمد و خمسه‌ی

ص: ۵۶

طیبه را در نظر خود ممثل یافت و عرض ولایت ایشان بر وی شد تأملی کرد پس از بهشت بیرون شد و بدیشان توسل جست و عاقبت آمرزیده گشت و این است معنی آیه‌ی (فتلقی آدم من ربه کلمات) و این است آن کلات که جبرئیل تلقین بحضرت آدم کرد یا حمید بحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن یا ذاالاحسان بحق الحسین

دوم داستان کشتی نوح پیغمبر (ع) و پنج مسماری که بنام رسول خدا و علی و مرتضی و فاطمه زهراء و حسنین که هر یک را می‌گویید (فزهر و اشرق و انار) و مسمار بنام حسین علیه‌السلام علاوه از ظهور نور نداوه از دم جوشید تفصیل آن در بحار و دیگر کتب مذکور و مشهور است و آدم ابوالبشر تجلیات نور فاطمه را در چند مورد مشاهده کرده و بایشان توسل جسته و حدیث رؤیت حضرت آدم و حواء جناب فاطمه را در بهشت که بر سریری نشسته و تاجی بر سرداشت و قلاده بر گردن و دو گوشواره در گوش و بیان جبرئیل از برای ایشان که تاج پدر این دختر و قلاده شوهر او و دو گوشواره دو فرزندان او) و قول آدم ابوالبشر بجبرئیل (مالی اذا ذکرت اربعه منهم تسلیت باسمائهم من همومی و اذا ذکرت الحسین تدمع عینی و تثور زفرتی) دلیل واضحی است در توسل حضرت آدم بفاطمه (ع)

سوم لما خلق الله ابراهیم الخلیل کشف الهل عن بصره فنظر الی جانب العرش فرای نوراسا طعا فقال الهی و سیدی ما هذا النور یا ابراهیم هذا محمد صفوتی فقال الهی و سیدی ارای فی جانبه نورا آخر فقال یا ابراهیم هذا علی ناصری فقال الهی و سیدی اری فی جانباهما نورا ثالثا فقال یا ابراهیم هذه فاطمه تلی ابیها و بعلها فطمت مجیها عن النار قال الهی و سیدی اری نورین بمیامن الانوار الثلثه قال الله تعالی هذان الحسن والحسین یلیان اباهما وجدهما و بامهما قال یا الهی اری تسعه انوار احدقوا بالخمسه الانوار قال یا ابراهیم هولاء الائمه من ولدهم الحدیث

و از این قبیل روایات در ج ۱۰ بحار بسیار است

چهارم نام فاطمه در کتب سماویه در امالی صدوق از حضرت امام حسن روایت

ص: ۵۷

است که یهودی از حضرت رسول از پنج چیز سوال کرد که در توریه مکتوب است و حضرت موسی بقوم خود فرموده بعد از وی بان پنج چیز اقتدی بنمایند و بایشان توسل بفرمایند آن جناب از آن یهودی عهد گرفت که اگر خبر دهد ایمان آورد پس فرمود اول چیزی که مکتوب شده در توریه طاب طاب است یعنی محمد رسول‌الله و در سطر دوم از توریه اسم وصی من ایلیاست و در سطر سوم و چهارم اسم دو سبط شبر و شبیر است و در سطر پنجم نام مادرشان فاطمه سیده نساء عالمین است این آیه را تلاوت فرمود (یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه والانجیل مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد) الخبر

پنجم داستان کعب الاخبار در مجلس معویه که گفت ما وصف فاطمه را در کتب سماویه خوانده‌ایم و آن مشهور است و گفت دو جوجه او را بدترین خلق خدا شهید خواهند کرد. الخ

ششم در کتب جاماسب از فاطمه زهراء تفسیر بشاه زنان شده است و همچنین در صحیفهای پیغمبران از آدم علیه‌السلام و شیث علیه‌السلام و ادریس و نوح علیه‌السلام و هود و حضرت ابراهیم و در توریه و زبور و انجیل وصف آن مخدره هست و در موارد متعدده انبیا را بانوار اربعه و بنور فاطمه مخصوصا توجه صحیح بوده

هفتم صدوق در اکمال الدین از عبدالله بن سلیمان نقل کند که در انجیل عیسی علیه‌السلام و نام فاطمه و مبارکه است و خبر فرزندان او را می‌دهد.

هشتم زمخشری در ربیع الابرار روایت کرده است و قال (قال رسول‌الله هؤلاء الذین امرالله تعالی بمودتهم علی و فاطمه والحسن والحسین (و قال) النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه مهجه قلبی و زوجها قره‌ی عینی و ولدها ثمره فؤادی والائمه من ولدها امناء ربی حبله الممدود بین الناس و بین ربی فمن تمسک بهم نجی و من تخلف عنهم فقد هلک و الی جهنم سلک) و هذه الصفات من اعظم المناقب و اعلاها و اقوام المواهب الی ذروه الشرف و اسناها

نهم بس است در شرف قدر فاطمه علیهاالسلام توسل آباء مکرمین و اجداد مطهر بن جناب خاتم المرسلین باو در مهالک و اهوال و نزول شدائد و بلاها چنان که در شب انعقاد نطفه‌ی مبارکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام زلزله عظیم در مکه معظمه واقع شد که

ص: ۵۸

سنگهای بزرگ از کوه ابوقبیس جدا شده از فراز بنشیب می‌افتاد و آن امتدادی یافت پس حضرت ابوطالب بر بلندی برآمد و گفت (الهی و سیدی اسئلک بالمحمدیه المحموده و بالعلویه العالیهٔ و بالفاطمیه البضیاء الاتفضلت علی اهل التهامه بالرحمه والرافه)

پس همان زمان زمین ساکن شد و مردم آن کلمات را حفظ کرده در شدائد و بلاها می‌خواندند و جهت آن را نمی‌دانسته‌اند.

دهم از تفسیر امام حسن عسگری علیه‌السلام حدیث طولانی روایت کند که محل شاهد این است) در وقتی که قریش و ابوجهل و مشرکین مکه معجزه‌ی حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم‌السلام از رسول خدا خواسته‌اند از طوفان و سرد شدن آن آتش و آویختن کوه و خبر دادن از سرائر و ذخائر ایشان پس رسول خدا علیه‌السلام کفار را بچهار قسمت کرد و بقسم ثانی امر کرد بصحرای مکه رونـد آتشی افروخته بینند زنی ظاهر شود و کشف عذاب از ایشان نمایند آن فرقه رفتند و مراجعت کردنـد و عرض کردنـد مـا شـهادت برسالت تـو می‌دهیم بـان که رسـول رب العـالمین باشی پس عرضه داشتند چون ما بصحرای مکه رفتیم در اندک زمانی آسمان شکافته شد و جمرات آتش بر سر ما فرو می‌ریخت و از زمین شعلهای آتش برآمده و مشتق گردیده بنحویکه زمین و آسمان تماما مملو از آتش شد تا از حرارت نزدیک بود گوشتهای ما آب شود در این حال در هوا زنی ظاهر شـد که مقنعه‌ی بر سر داشت که یک طرف آن را بسوی ما آویخته بود بنحوی که دستهای ما بوی می‌رسید پس منادی نـدا کرد از آسمان که اگر نجاهٔ می‌خواهیـد به بعضی از ریشه‌های چادر این زن چنگ زنیـد پس ما چنین کردیم دیگر آتش بر ما اذیت نکرد تا بسلامت باینجا رسیدیم حضرت فرمود شناختید آن زن که بود عرض کردند نشناختیم فرمود دختر من فاطمه سیده‌ی نسآء عالمین بود چون رزو قیامت شود دوستان فاطمه‌ی برشتهای چادرش چنگ زنند و آنها هزار فئام و هزار فئام و هزار فئام که هر فئامی هزار هزار نفرند)

بالجمله غرض اشاره‌ی مختصری بود باین قسمت والا متوسلین بفاطمه‌ی زهرا از حوصله حساب بیرون است و بعضی از آنها در باب حکایت بیاید

ص: ۵۹

در هر صفتی اعظم اسماء الهی

اندر فلک قدرت نبود همچه تو ماهی

عالم همگی بنده شرمنده تو شاهی

محتاج توایم از ره الطاف نکاهی

نه غیر تو حصنی و ملاذی و پناهی

یا فاطمه الزهراء انابک نشکو

خورشید چه رویت بسما و بسمک نیست

چون روی تو پیداست دیگر خود بفلک چیست

از نور رخت کرده گدائی ز تو شک نیست

کر منکر این هست کسی ز اهل خرد نیست

ای زاده انسان که بخوبیت ملک نیست

از فضل تو بر پا است بکونین هیا هو

صدیقه کبری گهر درج رسالت

ام النجبا و اسطه عقد جلالت

بر چرخ الوهیت خورشید عدالت

اسم الله اعظم شرر دیو ضلالت

نورش ازلی بود ز انوار الهی

در جلوه گری بود ز آثار الهی

دو دیده او دیده دیدار الهی

در باغ هدی میوه پر بار الهی

ولادت فاطمه زهراء

اشاره

والمختار فی ولادتها علیهاالسلام انها ولدت بعد البعثه بخمس سنین لعشر بقین من جمادی الاخره یوم الجمعه و شیخ حر عاملی صاحب وسائل در منظومه‌اش همین عقیده را اختیار کرد چنانچه گوید

قد ولدت فاطمهٔ الزهراء
البضعه الزکیه الحوراء

بمکه الغراء یوم الجمعه
فی ملک یزدجر مبدی السمعه

و ذاک قبل رجب بعشر
و قیل قبله بنصف شهر

لخمسه من مبعث البنی
المصطفی المکرم الزکی

وقد روری مخالف ما قبله
بخمسته و من رواه ابله

و مراد از قبل رجب بعشر بیستم جمادی الاخره است که ده روز پیش از ماه رجب می‌شود و سال ولادت را پنج سال بعد از نبوت تعیین فرموده و مخالف را در این قول ابله نامید است که پنج سال قبل البعثه گفته و بین علماء سنت در سال ولادت آن مخدره اختلاف بسیار است و منافیات کلماتشان با هم دیگر پر ظاهر است و ما را احتیاج بنقل کلمات آنها نیست و

ص: ۶۰

اهل البیت ادری بما فی البیت همان قول عبدالله بن حسن است در حضور هشام بن عبدالملك بکلبی نسابه گفت که احوال مادر مرا از من سؤال کنید و احوال مادر کلبی را از او سؤال کنید و در این خصوص باید بفرزندان فاطمه و اهل‌بیت و بزرگان این خانواده کرد که چه فرموده‌اند و بر چه عقیده بوده‌اند تمام ائمه معصومین علیهم‌السلام بنحو مذکور رفته‌اند و مکرر خبر داده‌اند که از عمر مبارك فاطمه هیجده سال و چیزی گذشته و اگر قولی در میان علماء شیعه بر خلاف است بملاحظات بوده و همین اتفاق اهل البیت مدرکیست متین از برای سال ولادتش و ما را طریقه حقه امامین علیه‌السلام کفایت است البته روز و ماه و سال ولادهٔ فاطمه را از قول جناب امام حسین علیه‌السلام قبول کردن اولی است از قبول حسن بصری و سفیان ثوری و خوب است اهل خلاف در این گونه امور انصاف داده آنچه از خانواده فاطمه بیرون آمد و چندان مخالف میل و مذهبشان نیست بپزیرند با آنکه اقوال خودشان بقدر اختلاف دارد که نمی‌توان وصف نمود مثل این که جمعی از آنها پنج سال قبل البعثه گفته‌اند و بعضی یک سال بعد از بعثت گفته‌اند و بعضی گفته‌اند پیش از نبوت بوده قریش خانه کعبه را بنا می‌کردند و این اقوال سخیف و ضعیف است و محل اعتنا و اعتماد نیست و قول حق همان روایت کافی و مناقب و کشف الغمه و مصباح المتهجد است

اثر طبع شیخ حبیب آل ابراهیم العاملی در ولادت زهراء

صبح الدهر ضاحک الدهر باسم
یوم میلاد بنت احمد فاطم

ملاء العالمین نور سناها
ای نور ملا سناه العوالم

زهرهٔ فتحت بروض قریش
فی علا الدوحه الشریفهٔ هاشم

بسقت للسماء مجدا و عزا
و علا و هی فی کمام البراعم

ان تسلنی ابنئک عنها فانی
ما انا الیوم عنک ذلک کاتم

هی احدی الاشباح التی قد تجلت
یمنه العرش کالنجوم الآدم

ص: ۶۱

حدرت من سماء الوجود تهادی

من کریم لامهات کرائم

من اب سابق و ام اصیل

من لدی المتبدا الآخر خاتم

طهرت محتدا و نفسا و طابت

و تعالت منا قبا و مکارم

و هی لولا ان الوصی علیا

خیره العرب کلها والا عاجم

کفو هالم یکن لفاطم کفو

ان عن کفو ها انسا عقا ئم

فتجلی الوحی المبین فوفی

مدحها صادعا یشق الصلا دم

یلزم المسلمین فرض ولاها

و جدیربان توالی الاعاظم

معلنا طهرها و انی لبنت

المصطفی المجتبی اقتراف المآثم

عصم الله فاطما و اباها

و بینها و المرتضی بعل فاطم

الی ان ینوف ثلاثون بیتا

(یص) قصیده مولودیه

ماه جمادی درآمد از در شادی
شاد شود هر دلی زماه جمادی

لیک نه اول که هست یکسر ماتم
بلکه مرا آخر است یکسر شادی

بهتر از اول بود جمادی آخر
حاضر البته بهتر است ز بادی

مبدأ اگر برمعاد گشت مقدم
قصصد ز غایات بودنی ز مبادی

عالم امکان مگر بهشت برین شد
ماه جمادی مگر بهشت بزادی

رحمت حق بر تو باد و زاده پاکت
بهتر ازین زاده نیست پاک نهادی

ماه نخستین نهاد بر دل ما غم
لیک تو غم بردئی و عیش نهادی

معدن هر گوهری و کان زری تو
آری گوهر برون شود زجمادی

گوهر تو اختری است زهره زهراء
آن که بپایش هزار زهره فتادی

نور جمالش برون شد از دل ظلمت
همچه بیاض مهی و تیره سوادی

گرنه توئی آیتی ز آیه والليل
از چه رخ از صبح والضحی بگشادی

فاطمه آمد برون ز پرده عصمت

آنکه از او احمد است بر همه هادی

جوهر پاکش ز جان پاک پیمبر

آینه حق و رحمت متمادی

ص: ۶۲

آنکه بدی پیشتر ز عالم و آدم

بود و نبود از وجود ایشان یادی

آنکه ز لطفش بهشت باشد خندان

هم شده از مهر وی بشادی عادی

آنکه ز قهرش بسوی آتش دوزخ

تا بقیامت روند جمله اعادی

گشته ز وی بر خلیل آزر گلشن

هم ز وی هستی عاد رفت ببادی

مژده که دنیا است بعد از این همه رحمت

هم پس از این رحمت است و عیش و ارادی

خوان عطای خداست بیحده و بی مر

در خور هر خوان هزار گونه ایادی

از علل اربعه است علت غائی

هین بهل از فاعلی و صوری و مادی

مریم کبری کنیز درگه قدرت

نامه آزادیش ز لطف تو دادی

فخر کند مریم از تو با پسر او

گوئی اگر گوئی انه من عبادی

در شب معراج نور تو بخدیجه

داد پیمبر که ان هذا زادی

مریم کبری توئی و مادر گیتی
کاورد از نفحه محمد زادی

آن پسر آورد این زجان پیمبر
عیسی انثی نمای نیک نژادی

بهر تو کفوی نیافرید خداوند
جز علی مرتضی که آن بتو دادی

حق بسزای ظالمه که تو دیدی
کرد بپا محشری و عدلی و دادی

فاطمیم من بغیر تو نشناسم
هم تو شناسی مرا که نور فؤادی

مبداء ما از تو بود رو بتو داریم
روز قیامت که حکم ران معادی

خبر مفضل در ولادت فاطمه زهرا

(یص) الحمدلله الذی اکمل نوره و اتم سروره و قال فی کتابه العزیز و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا لامبدل لکلماته بالجمله فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها بعد از عام الفیل بچهل و پنج سال و چیز از ولادت باسعادت پدرش در عهد سلطنت یزدجرد پادشاه عجم در روز جمعه در بیستم- ج- ۲- در مکه معظمه در محل مبارکی از خدیجه طاهره بنت خویلد متولد گردید و در آن وقت از هبوط آدم ابوالبشرع شش هزار دویست سال و چیزی گذشته بود و از عمر امیرالمؤمنین علیه‌السلام پانزده سال گذشته بود.

ص: ۶۳

(ر) مفضل بن عمر جعفی از حضرت صادق علیه‌السلام حدیث کند گوید من خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم که ولادت فاطمه‌ی زهرا چگونه بوده است فرمود چون رسول خدا حضرت خدیجه را تزویج نمود زنهای مکه از خدیجه دوری می‌نمودند و بر وی وارد نمی‌شدند و سلام نمی‌کردند و نمی‌گذاردند کسی بر او وارد بشود پس آن مخدره از تنهائی وحشت کرد و بر حضرت رسول هم می‌ترسید که مبادا صدمه به‌بیند از این جهت هم و غم زیادی بر او مستولی شد چون بفاطمه زهرا حامله شد باوی حدیث می‌گفت و او را امر بصبر می‌کرد و خدیجه این مطلب را از رسول خدا مخفی می‌داشت پس آن جناب روزی بر خدیجه وارد شد شنید با کسی سخن می‌گوید فرمود ای خدیجه با کدام کس سخن می‌گفتی خدیجه عرض کرد این جنین که در رحم من است مونس من است و با من حدیث می‌گوید فرمود ای خدیجه این جبرئیل است مرا مژده می‌دهد که این جنین دختر است و آن نسل طاهره و میمونه است و خداوند سبحان نسل مرا از وی قرار می‌دهد و از آن امامان می‌آورد که خلیفهای خدا در روی زمین بعد از انقضای وحی باشند پس خدیجه‌ی با فاطمه همین طریق بود تا زمان ولادتش نزدیک شد پس فرستاد نزد زنهای قریش که نزد من بیائید و مرا در این کار اعانت کنید از آن که زنان را در اینگونه امور اعانت کردن لازم است آنها در جواب پیغام دادند چون تو در قبول محمد نافرمانی ما کردی امر و خواهش ما را قبول نکردی و محمد یتیم را خواستی با آن که یتیم ابوطالب علیه‌السلام بود و مالی نداشت ما هم از امر تو کناره می‌جوئیم و نزدیک تو نمی‌آئیم پس در این هنگام چهار زن گندم گون گویا از بنی‌هاشم بودند بر وی وارد شدند چون خدیجه آنها را دید بفرع آمد یکی از آنها گفت ای خدیجه اندوهگین مباش ما رسولهای پروردگار توائیم بسوی تو و ما خواهرهای تو هستیم من ساره و این آسیه بنت مزاحم رفیقه تو هست در بهشت و این مریم دختر عمران است و این کلثم خواهر موسی ابن عمران است خداوند ما را فرستاده است تا ترا اعانت کنیم. پس یکی بدست راست نشست و یکی بدست چپ و یکی در برابر و یکی در پشت سر خدیجه نشست پس فاطمه پاک و پاکیزه از رحم خدیجه بزمین آمد و چنان نوری از وی ظاهر شد که خانهای مکه را فراگرفت و در شرق و غرب زمین موضعی نماند مگر اینکه آن نور در او داخل

ص: ۶۴

گردیـد و روشن کرد پس ده حوریه آمدنـد هر کـدام با طشتی از بهشت و ابریقی که در آن آب کوثر بود پس آن زنی که در برابر نشسته بود آن را گرفت و فاطمه را شست بآب کوثر و بیرون آورد دو پارچه سفید که سفیدتر از شیر بود و خوشبوتر از مشک و عنبر و او را بیکی از این دو پـارچه پیچیـد و دیگری را مقنعه کرد برای او پس از وی استنطاق کرد فـاطمه شـهادتین گفت و فرمود شهادت می‌دهم پـدرم رسول خـدا است و سید پیغمبران است و شوهرم سید اوصیا است و فرزنـدانم امامان اسباطند پس بهر یک سلام کرد و اسم هر یک را برد پس آن زنان خندیدنـد این وقت جماعت حورالعین نزدیک آمدند و بشارت می‌دادند بعضـی بعض دیگر را از اهل آسمانها هم یک دیگر ار بولادت فاطمه بشارت دادند و در آسمان نور درخشنده ظاهر شد که ملائکه قبل از آن آن نور را ندیـده بودنـد پس آن چهار زن بخـدیجه گفتنـد بگیر او را که طاهره و مطهره و زکیه و میمونه است خداونـد در او و نسل او برکت داده یعنی زیاد می‌شوند پس خدیجه او را فرحناک و شادان گرفت و پستان در دهان او نهاد شیر جاری شد پس فاطمه ترقی و نمو می‌کرد در یک روز بقدری که طفل در یک ماه و یک ماه بقدری که در یک سال) حدیث تمام شد

در این حدیث ده بشارت است ول تکلم فاطمه زهراء (ع) در رحم مادر در ایام حمل بدفعات عدیده

دویم بشارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضور جبرئیل که وی دختری است و نسل پیغمبر از او است

سیم آمدن آن چهار زن محترمات که بهتر از ایشان دیده نشده بود و مژده دادند که ما رسولان پروردگاریم

چهارم شروق انوار فاطمیهٔ در خانهای مکه و شرق و غرب عالم

پنجم آمدن ده حوریه باطشت و ابریق و آب کوثر و پارچهای بهشتی که امتیازی داشته

ششم شهادتین گفتن آن مخدره با ذکر اسامی ائمه معصومین و استبشاری با بردن نام هر یک

ص: ۶۵

هفتم ظهور آن نور بدیع در آسمانها که مثل آن نور را ندیده بودند

هشم بشارت دادن ملائکه یک دیگر را بولادت فاطمه (ع)

نهم خبر دادن آن زنان بطهارت ذات ملکوتی صفات آن مخدره و میمنت قدومش و برکت نسل او

دهم نما و ترقی فاطمه بر خلاف اطفال و سجایای دیگر و از این بشارات با برکات معلوم شد آنچه در ولادت ائمه واقع شده در ولادت فاطمه (ع) واقع شده با زیاده و جمله‌ی از این علامات را اهل سنت و جماعت در حق فاطمه‌ی نقل کرده‌اند حتی تکلم کردنش را در رحم خدیجه و تمام این اوصاف اختصاص بمعصوم دارد و دیگر این حدیث دلیل است بر افضیلت فاطمه‌ی بر آن چهار زن که سادات نسوان عالمیان بودند برای آنکه مأمور بخدمت وی شدند و مخدوم از خادم افضل است و تمام این حدیث دلالت دارد بر تمامیت انسانیت آن منبع عفاف و معدن و عصمت و شرافتش بر سائر زنان اولین و آخرین و احاطه علمش بر همه چیز و آنچه واقع شده و نشده و کمال توحید و عرفان او

«(یص) قصیده مولودیه»

اشرقت شمس احمد بضیاها

فاضائت بنورها ما سواها

طلع الصبح بعد ما طلعت

شمس آل الرسول من بطحاها

شمس ام‌القری و امابیها

با بی امها و امی... ابیها

یا لشمس اذا تجلت بارض

بدل الله بالنجوم حصاها

یا لشمس اذا افاضت قبورا

قامت امواتها علی احیاها

یا لشمس اذا تجلت لاعمت

عین کل الوری بان لاتراها

یا لشمس تمینت کل یوم

شمس افلاکها للثم ثراها

یا لشمس لا سفرت من حجاب

واختفت فی حجابها من حیاها

قد تجلی الا له فیها بنور

مثل ضوء النهار بل اجلاها

احمد الله ان شهر الجمادی

قد مضی ما مضی و ها اخراها

ولدت فاطمه بمکه طهرا

یا لنفس زکیه زکاها

ص: ۶۶

ماجت ارض الحجاز من شرف

كعروس تزف فی مثواها

فا نارت بیوت مكه بل

فوق سبع الطباق نارت سناها

ان فیها مسره لبدت

فی سماء الوجود حتی هباها

ضحك المشعران الركن و

الحطیم لمیلادها و ما قد تلاها

و تلألأ لأجمالها فوق عرش

و تعالی جلالها فی ذراها

بالبشری بمثل ما ولدت

یالذات تقدست اسماها

یالبشری لامها من ولید

عوضا للذكور من انثاها

هی والله قد تقبلها

ربها بالقبول ثم اصطفاها

انست امها لوحدتها

حدثتها ببطنها من فاها

جمع الله امهات بتول

عند میلادها الی حواها

فتبادرن مشفقات علیها
مع سطل و کوثر فی اناها

ثم حفت بحولها باسمات
مثل حف النجوم من جوزاها

وحدت ربها بحسن ثناء
عجز الناس عن اداء ثناها

شهدت بالنبوه لابیها
و علی بعلها امام هدی ها

فتسمت بکل واحده
من بنیها و منهم سبطاها

قصیده فارسیه اثر طبع جوهری

شنیده گوش دلم مژده از ولادت زهرا
گشوده بلبل نطقم زبان بمدحت زهرا

فضای کعبه منور شد از فروغ جمالش
صفا گرفت صفا از صفای صورت زهراء

بزیر ابر نهان شد ز شرم مهر درخشان
طلوع کرد چه نور خدا زطلعت زهراء

خدای اکبر و اعظم نکرده خلق بعالم
ز نسل حضرت آدم زنی بشوکت زهراء

بجز خدیجه‌ی کبری که هست مظهر عصمت
نزاده مادر دیگر زنی بعصمت زهراء

بخوان حدیث کسا و به‌بین که خالق یکتا

نموده خلقت دنیا برای خلقت زهراء

ص: ۶۷

فزون شد از همه زنها جلال مریم کبری
جلال مریم جزئی است از جلالت زهراء

نهاده ساره سر بندگی بپای سریرش
ستاده هاجر چون خادمان بخدمت زهراء

شراب کوثر یک رشحه ز آب دهانش
درخت طوبی یک شاخه‌ی ز قامت زهراء

بساق عرش معلق چه شد سراج وجودش
فروغ یافت دو عالم ز نور طلعت زهراء

چه اوست نور حق و حق در او نموده تجلی
بغیر حق نشناسدگی حقیقت زهراء

ولی چه سود که با این همه جلالت و شوکت
زمانه بود مدام از پی اذیت زهراء

چنان بدرد مصیبت نمود صبر تحمل
که صبر شد متحیر زصبر و تاقت زهراء

برای گریه چه بیت الحزن مقام وی آمد
گریست دیده هر مرد و زن بحالت زهراء

نشسته کرد یتیمی هنوز ازمه رویش
عدو زسیلی نیلی نمود صورت زهراء

جوهره القدس من الکنز الخفی
بدت فابدت عالیات الاحرف

وقد تجلی من سماء العظمه
من عالم الاسماء اسمی کلمه

بل هی ام‌الکلمات المحکمه
فی غیب ذاتها نکات مبهمه

ائمه ام العقول الغر بل
ام‌ابیها و هی عله العلل

روح النبی فی عظیم المنزله
و فی الکفاء کفو من لا کفوله

تبتلت عن دنس الطبیعه
فیالها من رتبه رفیعه

وجها من الفصول العالیه
علیه دارت القرون الخالیه

فی افق المجد هی الزهراء
للشمس من زهرتها الضیاء

بل هی نور عالم الانوار
و مطلع الشموس والاقمار

اشرقت العوالم العلویه
من نور تلک الدره البهیه

ما الکوکب الدری فی السماء
من نور تلک الدره البیضاء

هی البتول الطهر والعذراء

کمریم الطهر و لاسواء

لانها سیده النساء

و مریم الکبری بلاخفاء

ص: ۶۸

من بقدومها تشرفت منی

و من بها تدرك غايه المنی

اثر طبع عنبری خراسانی

ز گلزارت نبوت گلبنی بشکفت در امکان

که از وی نفحه وحدت و زید اندر مشام جان

که بود آن گلبن خرم بباغ سید خاتم

که از وی مصطفی هر دم شنیدی نکهت رحمان

مهین صدیقه کبری امین معصومه عذراء

درخشان زهره زهرا یگانه بانوی دوران

چه ذاتش در شهود آمد دو گیتی در نمود آمد

ز نورش در سجود آمد زمی‌ن و گنبد گردون

معطر شد بهشت از وی جهان عنبر سرشت از وی

ید قدرت نوشت از وی هزاران دفتر دیوان

کمالش قدرت داور جلالش از همه برتر

مثال و همسرش حیدر جمالش مظهر یزدان

کفالت رسول اکرم از فاطمه زهراء

اشاره

کفالت بمعنی ضمانت است در مؤنه و قیام بامر یقال کفلته کفلا و کفولا فانا کافل اذا تکفلت مؤنته و کفیل فاطمه‌ی جناب رسول خدا بود چنان که پیغمبر فاطمه را بنعمت ظاهره‌ی و حضانت صوریه تکلیفیه پرورش داد و تربیت فرمود همچنین باوصاف حسنه و

صفات ممدوحه و نعتهای معنویه و اغذیه روحانیه در آن ایام قلیله تأدیب و تربیت نمود و او را از زنان دیگر انتخاب کرد و بتمام ملکات کامله بیاراست چنان چه مرغ دانه بدهان جوجه‌اش می گذارد پیغمبر رحمت قوای وجود مقدس فاطمه را بانوار الهیه و فیوضات غیبیه‌ی قویه تقویت فرمود چون بمرتبه کمال رسانید از کفالت ظاهره و باطنه‌ی فراغت یافت فاطمه زهرا را از همه چیز کامل‌تر و بهر چیز جامع‌تر یافت و از این جهت خلقا و خلقا ذاتا و صفه هدیا و سمتا قولا و فعلا اشبه ناس برسول‌الله شد و این است معنی و انبتها نباتا حسنا و کفالت حضرت ختمی مرتبت بفاطمه طاهره‌ی و ایضا این مطلب ببرهان واضح و عیان است که بعثت پیغمبران برای ارشاد و هدایت و اکمال بندگان است و جناب اقدس نبوی بدو قسم از دعوت مبعوث و مأمور گردید عام و خاص اما خاص برای اقربین و عشیره‌اش و عام برای عامه مردم و اقرب والصق باقربین بحضرت

ص: ۶۹

رسول بر حسب نسبت و قرابت و قرب صوری و معنوی بجز دخترش فاطمه‌ی زهراء نبوده پس با آن استعداد قابل چگونه در اکمال و تکمیل وی قصوری می‌رفت و پدر بر حسب محبت فطری هر آنچه اندوخته دارد و بهتر است از برای فرزند خود نگاه می‌دارد و در مقام حاجت باو می‌دهد و نفایس و قطایع خود را باو می‌سپارد و آن جناب از فاطمه‌ی عزیزتر فرزندی نداشت و در ابتدای وحی و بعثت و ابلاغ احکام نفیس‌ترین چیزها را که گوهر ایمان بود در مخزن وجود مقدس فرزند عزیزش نهاد و معارف و علوم را بوی تعلیم و تلقین نمود چون بعد از امیرالمؤمنین فرد کامل از اقربین بود با صغر سن و چون استعداد فطری فاطمه را می‌دانست لهذا در این نه سال اهتمامی تمام به اکمال تربیت آن حضرت فرمود و لهذا اسماء می‌گفت فاطمه‌ی با این که بسن هشت سالگی بود (ما رایت امراه ادئب منها) و عجب ترقوت عبادت او است که قال الرواى ما رایت امرأة اعبد منها که پاهای مبارکش ورم کرده بود از کثرت عبادت و کمال انسان از این دو قوه عاقله است و عامله و فاطمه زهراء از جوهر عقل و عمل از همه زنان مزیت یافت چون بحجر کفالت و حضانت جناب امیرالمؤمنین آمد در حجله عصمت پنهان شد نهایت محرمیت بذخائر مکتومه و خزائن مکنونه علویه پیدا نمود و چیزی بر وی پوشیده و پنهان نبود سلام‌الله‌علیها حال چگونه می‌توان این زن را بزنان اولین و آخرین یا بمریم و سائرین قیاس نمود و او را در این عداد بشمار آورد

ای ماه دو هفته اختر آوردی
ای در یتیم گوهر آوردی

ای نور خدا ز حبیب عصمت
یعنی ز خدیجه دختر آوردی

گویا که نبود بهتر از دختر
گر بود پسر تو بهتر آوردی

بخ بخ زین دختر پسر زای
کز وی چه شبیر شبر آوردی

از مرکز آسمان رفعت
تا بنده‌ها چه ماه انور آوردی

ای قطب وجود و اصل ایجاد
بهتر تو زمهر خاور آوردی

از نافه‌ی ناف خطه خاک

یک توده ز مشک و عنبر آوردی

هستی دادی بکشتی امکان
ای کشتی هستی لنگر آوردی

ص: ۷۰

خود صادرا ولی و زاول

یک صادر دیگر مصدر آوردی

از گلشن غیب و عالم قدس

یک گلبن گل معطر آوردی

از شاخ درخت آفرینش

از کشته خویشتن برآوردی

هم تلخی کام ما از امروز

بیرون کردی و شکر آوردی

عالم عرض است اندرین عالم

از جوهر خویش جوهر آوردی

هم از پس پرده سر پنهان

بیدا کردی و یکسر آوردی

جانی بجهان دوباره دادی

یکباره روان دیگر آوردی

ای آینه خدا نمائی

این آینه را تو مظهر آوردی

این تاج شفاعت است کامروز

در قوس نزول باسر آوردی

بالاتر از آن مقام محمود

بیت الحمدی تو برتر آوردی

مستوره خلق و اسم اعظم

بر لوح قضا مقدر آوردی

هم نور و جود فاطمی را

در این عالم بپیکر آوردی

از میوه جنت این ودیعت را

در مخزن صلب اطهر آوردی

سهل است هزار حور و غلمان

رضوان خدای اکبر آوردی

سهل است هزار حور و غلمان

رضوان خدای اکبر آوردی

ای پادشه سریر لولاک

بر فرق وجود افسر آوردی

برهان پیمبری است با تو

یا آنکه چو خود پیمبری آوردی

هم نور مقدس الوهیت را

بر دیده پاک حیدر آوردی

یک تاست علی و نیست همتایش

او را بعلی برابر آوردی

دادی بعلی امانتت را

آن را که ز حی داور آوردی

اثر طبع میرزا جواد تجلی

آنکه از جان من عزیزتر است
در دلم هست و غائب از نظر است

تیر اگر او زند دلم هدف است
تیغ اگر او کشد تنم سپر است

ص: ۷۱

چشمکی زد که فتنئی نبود

فتنه گفتم ترا بزیر سر است

دیده‌ام تا که نوك مژگانش

میل دل بیشتر به نیشتر است

ضرر است ار که عشق مه رویان

منفعتها بسی در این ضرر است

تا شدم دور از آن لب شیرین

چون مگس دست حسرتم بسر است

اشك سرخم به‌بین و گونه زرد

عاشقان را علامت دیگر است

ای بت مه لقا که پیش قدت

پست بالای سر و کاشمر است

پیش قد تو سر و پا بگل است

نزد روی تو لاله خون جگر است

چشم دل باز کن بتا بنگر

کافتاب وجود جلوه گر است

نخل رفعت که داورش بنشاند

از شرافت به‌بین که بارور است

کرد شمسی طلوع کو را پای

از شرافت تبارك قمر است

جلوه گر گشت طلعت زهرا
آن که نوری ز نور داد گراست

گهری داد حق بدر یتیم
که بگنجینه داشت حی قدیم

بند دوم

ای رخ انور تو مطلع نور
نور سیمای تو تجلی طور

از بنایت جهان جان آباد
و ز ولایت سرای دل مأمور

فکر تو می‌برد ملال و محن
ذکر تو آورد نشاط و سرور

از تو انوار حق عیان گردید
هر کجا بود ظلمتی شد نور

بود رخسار شاهد ازلی
مدتی در حجاب جان مسطور

ز یکی جلوه‌ئی تجلی کرد
آمد آن جلوه در بروز و ظهور

تافت خورشید طلعت زهرا
مقصد خلقت خدای غفور

گر چه رویش کسی ندید چسان
طلعت آفتاب بیند کور

رفت از یاد هاجر و مریم

تا که گردید فاطمه مشهور

سوره هل اتی علی الانسان

آیه ان سعیکم مشکور

ص: ۷۲

مدتی بود بحر فیض بخود
پرورانید لؤلؤ منشور

کرد غواص قدرت آنکه غوص
یافت گردید در تمام بحور

یک صدف داد حق به پیغمبر
که در او بود یازده گوهر

بند سوم

شمس دین تا که نور گستر شد
همه آفاق از او منور شد

بحر تو حیدر ز گوهر گوشت
چرخ تمجید پر ز اختر شد

مکه شد رشک آسمان که در او
مولد دختر پیمبر شد

زهره آمد که بنگرد زهراء
از خجالت خفیف و مضطر شد

خود بخود گفت زره با خورشید
کی تواند کجا برابر شد

تا که این غم ز دل کند بیرون
رفت سرگرم چنگ و مزمر شد

پایه دین حق از این دختر

گرچه بودی قوی قوی‌تر شد

وه چه دختر که بهر کسب ضیاء

مهرش آمد مجاور در شد

تافت تا نور حضرت زهراء

ذره این آفتاب خاور شد

اصل میزان حق شناسی را

بدو کفه کشنده داور شد

خواست بیند بکفه‌ئی که علی است

کس برابر توان بحیدر شد

دیدهم سنک حیدر کرار

که نخواهد دیگر میسر شد

کرد آنگاه خلقت زهراء

آمد و با علی برابر شد

مرتضی را کجا بدی همسر

گر نه زهراش جفت و همسر شد

همه‌ی کائنات را معلوم

بس به پیرو جوان سراسر شد

آن نیامد برتبه چون زهرا

مرد هم چون علی ولی خدا

بند چهارم

ای تو بهتر زرتبه از مریم

نور حق مادر دو عیسی دم

ص: ۷۳

درد حب تو بهتر از درمان

زخم مهر تو خوشتر از مرحم

گر بدی می کشید بهر ضیاء

خاك پایت بچشم خود مریم

ای که بهتر ز مریمت خاندم

سرش آن به عیان کنم دردم

آن که مریم از او رمیدی گفت

من امین حقم زمن تو مرم

بهر خدمت بدرگهت می‌خواست

اذن چون مردمان نامحرم

خلقت هر دو کون بهر تو شد

چون توئی فخر عالم و آدم

گر نبودی نبود شمس و قمر

ور نبودی نبود لوح و قلم

جفت حیدر حبیبه‌ی یزدان

نور چشم پیمبر خاتم

حادثت خوانده‌اند من گویم

شد حدوث تو با قدم همدم

نقش بند وجود پاك ترا

زد چه سراپا صفات خویش رقم

اینکه بینی سهپر مینا زد

وین شب و روز اشهب و ادهم

بخیالی که باز خواهد یافت

چون توئی را بعرصه‌ی عالم

تا که بر او کند همیشه جفا

یا که بر او کند همیشه ستم

نفشاند بدو بجز اندوه

نچشاند باو بغیر از غم

تا گرفتار سازدش با درد

مبتلی تا که سازدش بالم

چهره‌اش راز کین کند نیلی

خصم بیدین ز لطمه سیلی

بند پنجم

داشت از بس غم گرفتاری

جسته بود از حیات بیزاری

هیجده ساله زندگانی کرد

همه را با غم و گرفتاری

کار او بود سال و مه افغان

شغل او بود روز و شب زاری

از پس رحلت پدر شب و روز

خون دل شد زدیده‌اش جاری

نامدش هیچ کس بدل جوئی

نبدش هیچ کس بغمخواری

ص: ۷۴

پس بیامد بآتش افروزی
آنکه بودش بنا جفا کاری

آشی بر فروخت کز دودش
تیره کرد این سپهر زنکاری

مدتی بر گذشت زهرا را
بود دشمن پی دل آزاری

سوخت با دست خود در رحمت
وه چه در باب فیض غفاری

بین زهراء در بدی حائل
این طرف نوری آن طرف ناری

گردان نقطه حقیقت کرد
تا توانست خصم پر کاری

پس براندرز کینه ز دلکدی
خورد بر جسم او که شد کاری

نه همین پهلوی بتول شکست
قلب حیدر دل رسول شکست

نمو فاطمه‌ی زهرا

(یص) نمو فاطمه زهراء را، نتوان بنماء جسدانی جسمانی بر خلاف عادت مرسومه تعبیر نمود و اگر نه بر خلاف اعتدال و اقتصاد که منـافی کمال اجزاء و اعضای انسانیه است در حق ایشان بایـد قائل شویم و احادیث و اخباری که در شـمائل صوریه و خصائل معنویه فاطمه دیده و خوانده‌ایم با نهایت مشابهتی که فاطمه زهراء بشـخص شـریف نبوی داشته منافات دارد و تکلم آن مخدره نیز در رحم خدیجه طاهره در دفعات عددیه بوده لیکن بعد از ولادت و حضور نسأ اربعه و حورالعین همان اقرار شهادتین و اذعان بامامت ائمه‌ی

معصومین در دفعه واحده بوده دیگر روایتی دیده نشده که دفعه‌ی دیگر سخن گفته باشد و اگر بوده حکمت در اختفاء آن شده چنانچه تکلم جناب عیسی و ائمه‌ی هدی نیز بهمین نحو بوده کانه دوام آن منافی باصلاح حال طبیعی عموم بندگان بوده پس مراد از نمو کامل بودن قوای عقلانی در حال صغر و رضاع بوده (و هی العاقله فی بدو الخلقه والساجده بعد الولاده) و تا اندازه‌ی ترقی جسمانی هم بوده

هجرت فاطمه زهراء از مکه به مدینه

(یص) هنگامی که خدیجه (ع) از دنیا رحلت فرمود جناب فاطمه زهرا علیهاالسلام پنج ساله

ص: ۷۵

بود و خواهرانش و فاطمه بنت اسد و جمعی از زنان بنی‌هاشم در خدمتش ملازم بودند و حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سلم بدیشان توصـیه فرمودند از تشـرف حضورش قصوری نورزند و از وی استمالت کنند و فاطمه را در مصیبت مادر بزرگوارش تسلیت دهنـد و آن مخـدره انس بـا کسـی نمی‌گرفت جز حضـرت رسول شب و روز خود را بمراحم آن بزرگوار مشـغول می‌نمود حتی در صیـام ایام و قیام لیالی مراقب و مواظبت فوق‌العاده می‌کرد و بر عبادات و طاعات اقبال و اهتمام چنان می‌نمود که زنان زمانش متحیر بودند که فاطمه با این صـغر سن چگونه تحمل مشاق صـعبه که خارج از عادت بشریه است می‌نماید و بعد از خدیجه سه سال دیگر آن مخدره در مکه بود و در سن هشت سالگی بروایت اسـماء از همه زنان عالمیان داناتر بود و چون جناب ابوطالب بروایت مصـباح در بیست شـشم ماه رجب و خـدیجه طاهره در ماه شـعبان ده سال از بعثت گذشـته رحلت فرمودند رسول خدا آن سال را عام الحزن نامیـد و بتفصـیلی که در مظان خودش مـذکور است آن حضـرت هجرت بمـدینه فرمودنـد و چون بمـدینه رسـیدند ابو واقـد لیثی را مکتوبی دادند که آن را بمکه به‌برد بحضـرت امیر برساند که فاطمه‌ی زهرا را با فاطمه بنت اسد و ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب و هر کس از مستضـعفین از مسلمین می‌خواهند حرکت بنمایند بمدینه طیبه هجرت نمایند پس امیر مؤمنان برای فواطم ثلثه هودج بسته در خفا و پنهانی بیرون آمدنـد و ایمن، پسـر امایمن و ابو واقـد شترها را بسـرعت می‌راندند و از خوف قریش شـتابی از اندازه بیرون داشـتند جناب امیرالمؤمنین بایشان فرمودند یا ابا واقد ارفق بالنسوه فانهن القواریر و علی روایه قال علیه‌السـلام ارفق بالنسوه فانهن من الضـعایف فقـال ابو واقـدانی اخـاف ان یـدرکنا الطالب فقال علی علیه‌السـلام اربع ظلعک فان رسول‌الله قال لی لیا علی لن یصـلوا من الذین قصدوا الیک بامر تکرهه و این بیت بخواند

لا شئی الا الله فارفع همکا
یکفیک رب الناس ما اهمکا

اشاره‌ی است باین که خداوند نگاه دارنده ماست و از ما کفایت می‌فرماید بیمی از قریش نداشـته باش و در آن سـفر بعضی گفته‌اند امایمن و فرزنـدش اسامه بن زیـد و عایشه و مادرش ام رومان و اسـماء ذات النطاقین و سوده بنت زمعه نیز همراه بوده چون بضـجنان رسیدند

ص: ۷۶

و از آن منزل تـا بمکه بیست چهار میل است و مخصوص بقبیله‌ی اسـلم و هـذیل و عامره است در آن حال بناگاه جناح غلام حارث بن امیه با هفت سوار برسیدند جناح بحضرت بانک زد و جسارت نمود که (یا غدار لا ابالک) آیا می‌خواهی این زنان را نجاهٔ بدهی و از میان ما بیرون ببری آن حضرت فرمود اگر ببرم چه خواهد شد گفت ترا بسختی برمی‌گردانم پس آن جناب مانند شیر خشمگین بر آشـفت و در برابر هودجهـای زنهـا بایسـتاد که جناح رسـید شمشـیر خود را فرود آورد آن حضـرت تیغ او را رد کرده پس از آن همین تیغ را از کف او برآورد بر فرقش زد که دو نیمه شد و بر کتف مرکب وی رسید و این بیت انشا کرد

خلو اسبیل الجاهد المجاهد
آلیت الا اعبد غیر الواحد

سواران دیگر چون جناح را بدین گونه دیدند برمیدند گفتند ای پسـر ابوطالب از ما بگذر آنجناب فرمود من بسوی پسـر عم خویش رسول خدا می‌روم هر کس با من درآویزد خونش بریزم از عقب هم مستضعفین ملحق شدند و بدون بیم و ترس بفواطم پیوسته‌اند و دل بوجود آن حضـرت بقوت بسـته‌اند و شب تـا بصـبح در آن منزل بـا فواطم ثلثه باطـاعت و عبادت پروردگار آسوده حال مشـغول شدند و این آیه‌ی کریمه (فاستبحاب لهم ربهم انی لا اصنیع عمل عامل منکم من ذکر و انثی) در شأن علی و فاطمه نازل گردید.

بضعه‌ی رسول‌الله آنکه نیست مانندش
از خط الوهیت تا بحد امکانی

اوست جز احمد گل او گلاب احمد گل
من ندانمی او را غیر احمد ثانی

نفس پاک پیغمبر گرد نبودمی نه سرود
حضرت رسول‌الله من اذاها آذانی

ورود فاطمه‌ی زهرا بمدینه

(یص) آمـدن حضـرت رسول بمـدینه‌ی در شب پنجشـنبه اول ربیع الاـول سال سـیزدهم بعثت بود که وارد مـدینه شـد و در قبا منزل فرمود تـا اینکه امیرالمؤمنین و فـاطمه زهرا باو ملحق شدنـد و در آنوقت از سن مبارک فاطمه‌ی زهراء (ع) هشت سال بیشتر نگذشـته بود چون وارد مدینه شدند خواستند از برای فاطمه حجره‌ی بسازد و منزلی ترتیب

ص: ۷۷

دهنـد پس زمینی که در آن خرما خشک می‌کردنـد و آن دو از طفل صـغیر بود آن جناب خرید و مسـجد بنا فرمود که اکنون مرقد مطهر و مضـجع منور آن بزرگوار در جوار آنست پس بقدر لزوم بعدد اشخاص معلوم در طرف آن مسجد حجرها و اطاقها از خشت و گـل بنـا کرد و برای هر زنی که می‌گرفت حجره‌ی بنا می‌نمود و بر حسب اتفاق حجره‌ی عایشه بحجره صـدیقه کبری (ع) متصـل بود و روزنه بین این دو حجره‌ی قرار داده بودند که از مجاورت هم با کمال سـهولت بتوانند یک دیگر را معاونت نمایند لیکن فائده بر خلاف ظاهر شد و اندک اندک عایشه پاره‌ی از کلمات سخیفه و عبارات ضعیفه خدمت آن مخدره می‌گفت و خاطر شریفش را می‌رنجانیـد و بـالوراثه والفطره روز بروز عـداوت مکنـونه خـود را اظهـار کرده بر آن می‌افزود و از خـدیجه طـاهره مـذمت می‌نمود چنانچه در ترجمه‌ی خدیجه بیاید ناچار این مطلب بر سیدهٔ النساء دشوار آمد خدمت رسول خدا شکایت نمود پس آن جناب فرمان کرد تا آن رخته را بستند و فاطمه‌ی را از دقدقه راحت کردند ولی عایشه از گفتار خود صرف نظر نمی‌کرد

اقلب طرفی لا اری من احبه
و فی الدار ممن لااحب کثیر

روزی رسول خـدا بر فاطمه‌ی وارد شـد او را گریان دیـد سـبب سؤال کرد فاطمه‌ی عرض کرد عایشه بر من فخریه می‌کند که من بر پیغمبر وارد شدم و شوهری نکرده بودم و مادر تو پیره زالی بود رسول خدا فرمود رحم مادر تو وعاء امامت بود (حقیر مطاعن عایشه را در جلـد چهارم الکلمه‌ی التامه ایراد کرده‌ام و در اینجا متعرض آن نمی‌شوم) بالجمله فاطمه‌ی چون به مدینه هجرت نمود فاطمه‌ی بنت اسد به سـرپرستی فاطمه زهراء مساعی جمیله بتقدیم می‌رسانید چون فاطمه بنت اسد دنیا را وداع گفت و رسول خدا ام‌سـلمه را تزویـج کرد امر فاطمه را بوی واگـذار نمود فقالت ام‌سـلمه‌ی تزوجنی رسول‌الله و فوض امر ابنته الی و کنت اؤدبها فکانت والله ادئب منی و اعرف بالاشـیاء کلها و این خدمت مرجوعه بر عناد و دشـمنی عایشه افزود که چرا ام‌سلمه مؤدبه‌ی فاطمه‌ی زهرا است و بجای مادریست برای او

تزویج فاطمه‌ی زهرا با علی مرتضی

(نا) بنابراین که ولادت فاطمه‌ی علیهاالسلام در روز جمعه بیستم شهر جمادی الاخره

ص: ۷۸

شش هزار دویست و هشت سال بعد از هبوط آدم صفی (ع) بوده و نزول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه‌ی روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول شش هزار دویست و شانزده سال شمسی بعد از هبوط آدم (ع) بوده و از روز ورود فاطمه‌ی بمدینه‌ی تا اول شهر رجب در سال دوم هجرت که ماه تزویج فاطمه با علی بود یک سال و ده روز قمری بود چون سالهای شمسی را بسال قمری نقل کنیم عمر فاطمه در وقت زفاف نه سال و سه ماه قمری خواهد بود و این در صورتی است که بیستم جمادی الاخره‌ی مطابق تحویل شمس ببرج حمل باشد و در این معنی چون علمای احادیث و تواریخ باختلاف سخن کرده‌اند بزیادت ازین تحقیق و تدقیق واجب نمی‌کند شیخ مفید و ابن طاوس و جماعتی از علماء تزویج آن حضرت را در سال سوم از هجرت در شب پنجشنبه بیست ویکم محرم رقم کرده‌اند و جماعتی پس از وفات خواهرش رقیه در عشر اول شوال بعد از غزوه‌ی بدر کبری دانسته‌اند و گروهی سه‌شنبه ششم ذی حجه گفته‌اند و بعضی خطبه آن حضرت را در شهر رمضان و زفافش را در سال دوم هجری در ماه ذی حجه رقم کرده‌اند و برخی زفاف حضرتش را یک سال بعد از هجرت در ماه صفر محرز فرموده‌اند و طایفه از اهل سنت و جماعت بر این رفته‌اند که فاطمه‌ی هنگام زفاف هیجده سال از عمر مبارکش رفته بود و این سخن از آنجا پدید آمد که اگر فاطمه‌ی هنگام رفاف نه ساله بودی اما حسن علیه‌السلام در ده سالگی آوردی و این احدوثه بیرون عادت زنان است لیکن از پیغمبران زادگان شگفتی نباید گرفت خاصه فاطمه علیهاالسلام زیرا که کار معجزات از تصورات عقل دوراندیش آنسوی تراست آنکس که بر وقوع معجزه کردن نهاد واجب می‌کند که از تخیلات نفسانی به پرهیزد

(یص) بالاخره در ماه زفاف هشت قولست نیمه‌ی رجب آخر ماه رمضان سیم ماه شوال اول ماه ذی الحجه ششم همین ماه بیستم همیم ماه ماه محرم و ماه صفر و قول ماه شوال جون زمان تقیه بوه بمشرب اهل سنت آن زمان بوده و قول حق این است که در ماه ربیع الاول حضرت رسول هجرت بمدینه فرمودند و ابتدای سال هجرت نبوی قرار دادند و بعد از یک سال که ربیع الثانی دیگر سال هجرت می‌شود جناب رسول

ص: ۷۹

خدا در ماه رمضان آن سال بغزوه‌ی بدر رفته‌اند و جناب فاطمه زهراء در این ربیع الثانی از سن مبارك او نه سال گذشته بود و بحد بلوغ رسیدند و محقق است این معنی که عقد آن حضرت در آسمان شده و یکماه هم فاصله بین عقد آسمانی و زمین شده باقدری علاوه و احتمال می‌دهم که این اختلاف راجع بین العقدین باشد مثلا در ماه رجب عقد آسمانی منعقد شده و بعد از گذشتن آن مقدار فاصله جبرئیل بحضرت رسول خبر داد و آن بزرگوار هم بنکاح در آورد فاطمه طاهره را پیش از بدر و پس از مراجعت از غزوه بدر فاصله ایامی در ماه ذی الحجه زفاف واقع شد یا اول یا ششم یا بیستم ماه علی ما هو الاشهر و اول مولد ایشان امام حسن در ماه رمضان بوده است یعنی ابتدای ماه محرم تا نیمه رمضان ایام تمام بوده است و آنچه کلینی نوشته است یکسال بعد از هجرت است پس از دخول در سال دویم و حق همین است که کلینی فرموده چون حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام هشت سال را از عمر مبارك در مکه بسر برد و ده سال کسری در مدینه‌ی و از این ده سال یك سال هنوز در خانه حضرت امیر نرفته بود و با این حساب با زیاده و نقیصه سال شمسی و قمری بهمین ماه مذکور زفاف معین می‌شود و ولادت حضرت امام حسن علیه‌السلام در نیمه رمضان در سال سوم هجرت درست می‌شود والله العالم

رفتن امیرالمؤمنین خدمت رسول خدا برای خطبه فاطمه

چون سن مبارك بتول عذراء از نه سال گذشت و در حجره‌ی ام‌سلمه بکمال رشد و عقل رسیده بودند از اطراف و اکناف از اهل مدینه و عظمای قبایل و رؤسای عشایر بدین قصد فاسد و خیال باطل بهیجان آمده و حرکت کرده و وسایط و رسائل فرستادند خدمت حضرت رسول و عرض حاجت نمودند بی‌خبر از این که این گوهر گران بها را حضرت علی اعلی در صدف عزت و کنف حراست خود تربیت نمود او را در خور استعداد ابناء دنیا از ملوك و رعایا و ارباب فقر و غنا قرار نداده بلکه او را برای شاه ولایت علیه‌السلام ذخیره کرده

ص: ۸۰

در مناقب ابن شهر آشوب از ام‌سلمه و سلمان فارسی و علی بن ابی‌طالب مرویست که گاهی که فاطمه ادراک کردند مدرک زنان را و دریافت مقامی را که در خور خطبه و شایسته خواستاری بوده باشد بزرگان قریش که خداوند شرف و صاحب فضیلت و کثرت ثروت بودند و سبقت اسلام داشته‌اند کردن آرزو برافراشته‌اند هر یک از محجوبه حاجت پرده برگرفت و مکنون خاطر را بر منصه ظهور نهاد رسول خدا از آنها اعراض می‌فرمود و امر فاطمه را حواله بوحی می‌نمود و گاهی از رخسار مبارکشان تفرس غضب دیدار می‌گشت و اگر نه آثار وحی در آن حضرت آشکار می‌گردید ابوبکر بن ابی‌قحافه نیز بحضرت رسول شتافت و نام فاطمه را تذکره ساخت و دق‌الباب خواستاری نمود پیغمبر در پاسخ فرمود تزویج فاطمه جز بحکم وحی صورت نخواهد بست ابوبکر چون این بشنید دیگر سخن نکرد و نزد عمر بن الخطاب شتاب گرفت صورت حال را مکشوف داشت عمر گفت ای ابوبکر مگر ندانستی که رسول خدا دست رد بسینه آرزوی تو گذاشت بجای باش که پیغمبر هرگز فاطمه را با تو کابین نخواهد بست ابوبکر گفت ها ای عمر نیکو آنست که تو فاطمه را تقدیم خطبه کنی تواند شد که رسول خدا مسئلت ترا باجابت مقرون دارد عمر بدین سخن مغرور گشت بنزد رسول خدا رفته عرض حاجت نمود بی‌نیل مرام برگشت ابوبکر را آگهی داد ابوبکر گفت ای عمر اسعاف حاجت ترا نیز پزیرا نگشت اکنون باش تا به‌بینم از حجاب قضا چه مکشوف افتد در (المعه البیضاء فی شرح خطبه الزهراء) گوید جماعت صحابه در این سخن بودند و معاز و سعد بن عباده در آن مجلس حاضر بودند گفته‌اند رسول خدا کار فاطمه را بوحی حوالت می‌نماید و کس بجای نمانده که در مقام خواستگاری برنیامده باشد بناگاه عبدالرحمن بن عوف از راه برسید و او مردی صاحب مال و ثروت بود و چون سخنان آنها را شنید گفت اکنون من می‌روم و فاطمه را خواستگاری می‌کنم و گمان می‌کنم او را بمن تزویج بنماید بجهت کثرت من و رسول خدا مردی فقیر و مسکین است احتیاج به مال من دارد که بازوی خود را بآن قوی گرداند سپس رفت بخدمت رسول خدا و عرض حاجت نمود در حالی که لباسهای فاخر در بر کرده بود و بوی خوش بسیار بکار برده بود بر حضرت وارد شد و عرض حاجت نمود حضرت در جواب ساکت بود عبدالرحمن گمان کرد که حضرت می‌خواهد تعیین مهر نماید

ص: ۸۱

عرض کرد یا رسول‌الله من از شتر و گوسفند و غلام و کنیز و طلا و نقره کذا و کذا می‌دهم حضرت در غضب شد و مشتی سنگ ریزه در دامن عبدالرحمن بریخت و فرمود این را بر سر مال خود بریز تا زیاد شود صدای تسبیح از آن سنگ ریزها بلند شد چون عبدالرحمن نگاه کرد دید همه در و جواهر گران بها می‌باشد شرمنده از نزد رسول خدا مراجعت کرد آمد در نزد صحابه قصه را بیان کرد این بود تا یک روز ابوبکر و عمر سعد بن معاذ انصای در مسجد رسول خدا مجلسی کردند و از هر گونه سخن در افکندند تا حدیث بفاطمه پیوست ابوبکر گفت بزرگان قریش و رؤسای قبایل کسی بجای نماند که خواستار فاطمه نشده باشد و رسول خدا کار او را بوحی خدا حوالت فرموده لکن هنوز علی علیه‌السلام در این باب قدمی پیش ننهاده چنان می‌دانم که علی را عدم بضاعت ممانعت از اظهار این حاجت می‌کند و نیز این معنی بر من روشن است که رسول خدا فاطمه را از برای علی محبوس داشته پس صحابه گفته‌اند صواب آنست که ادراک خدمت علی کنیم و ازین قصه او را خبر دهیم اگر بسب قلت مال وصول آمال را تلقی نمی‌فرماید ما از اسعاف حاجت او خود را معاف نخواهیم داشت این بگفتند و برخواسته و در طلب علی شتاب گرفتند آن حضرت را در نخلستان مردی از انصار دیدار کردند که با شتر خویش همی آب می‌کشید و نخلستان انصاری را سیر آب می‌نمود تا دست مزد فرا گیرد و معاش یومیه را ساختگی کند چون علی علیه‌السلام ایشان را دیدار کرد فرمود از کجا میآئید و از چه رو بدین‌جا شدید ابوبکر گفت یا اباالحسن محاسن خصایل و علو فضایل ترا هیچ آفریده ندارد و سبقت و قدمت ترا در اسلام هیچ کس انکار نتواند کرد و قربت و قرابت تو با رسول خدا از همه بیشتر و پیشتر است همانا از اکابر قریش و صنادید قبایل کمتر کس بجای ماند که در نزد رسول خدا بخواستاری فاطمه زبان نگشوده باشد و پیغمبر پاسخ همگان را بحکم وحی حوالت فرمود و من چنان دانم که این قرعه بنام تو بیرون شود اکنون واجب می‌کند که در طلب آن تقاعد نورزی و از اظهار آنچه مستور می‌نمائی خویشتن داری نفرمائی علی علیه‌السلام از اصغای این کلمات آب در چشم بگردانید و قال یا ابوبکر لقد هیجت منی ساکنا و ایقضتنی لامر کنت عنه

ص: ۸۲

نائما غافلاـ والله ان فاطمه لموضع رغبه و ما مثلی تعقد عن مثلها غیر انه یمنعنی عن ذلک قله ذات الید ابوبکر گفت یا ابالحسن چیست این سخن که می‌فرمائی همانا دنیا و اندوخته دنیا در نزد رسول خدا بچیزی نیرزد واجب می کند که وصول منی را ساختگی کنی و بر گردن آرزو سوار شوی لاـجرم علی از کشیدن آب باز ایستاد و شتر خویش را بخانه آورد عقال برنهاد و موزه خویش را در پوشید و طریق سرای پیغمبر پیش داشت چون طی طریق کرده در سرای بکوفت پیغمبر در خانه ام‌سلمه‌ی بنت ابی امیه بین المغیرهٔ المخزومی جای داشت چون ام‌سلمه بانک سند آن را اصغا نمود، ندا در داد که کیست بر در سرای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برخیز ای ام‌سلمه و فتح باب کن این آن کس است که خداوند و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد ام‌سلمه گفت پدر و مادرم فدای تو باد این مرد کیست که قبل از دیدن بدین صفت او را می‌ستائی فقال مه (یا ام‌اسلمه‌ی هذا رجل لیس بالخرق و لا بالنزق هذا اخی و ابن عمی واحب الخلق الی) فرمود هموار باش ای ام‌سلمه این مردیست که در امور صعب ناتوان و ناتن درست نیست و در کارهای سخت سست نباشد اوست برادر من و پسر عم من و محبوب‌ترین خلق در نزد من ام‌سلمه چون این بشنید برجست و شتاب زده چنان رفت که بیم لغزش و بسر درآمدن بود پس در بگشود و در حجاب خویش متواری گشت و علی درآمد و بر رسول خدا سلام داد و جواب شنید و در برابر رسول خدای در پای پرده نشیمن ساخت و سر بزیر انداخت و بر زمین نگران بود چنان که مکشوف می‌افتاد که او را حاجتی است و حیا او را از اظهار حاجت دفع می‌دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا ابالحسن چنان می‌نماید که از ابرای اسعاف حاجتی نزد من شتافتی و از در شرم و حیا چهره از اظهار آن برتافتی اکنون بگو چه حاجت خواستی که حوایج تو همگان در نزد من باجابت مقرون است عرض کرد بابی انت و امی تو دانائی که مرا از کودکی از پدرم ابوطالب و مادرم فاطمه بنت اسد مأخوذ داشتی و بغذای خود غذا دادی و بادب خود مرا مؤدب فرمودی تو مرا از پدر و مادر نیکوتر بودی خداوند مرا بسوی تو هدایت کرده که از حیرتی که آباء و اعمام من گرفتار بودند رهائی جستم امروز اندوخته دنیا

ص: ۸۳

و آخرت من تو باشی و نیک دوست می‌دارم چنان که خداوند بازوی مرا با تو استوار داشت از برای من زوجه و خانه بدست شود لاجرم برغبت تما بحضرت تو شتاب گرفتم باشد که فاطمه دختر خود را با من کابین بندی چون علی علیه‌السلام سخن بپای برد رسول خدا از فرحت و مسرت صورت مبارکش درخشان گشت و خندان خندان گفت یا علی آیا چیزی اندوخته باشی از برای کابین فاطمه عرض کرد پدرم و مادرم فدای تو باد بر هر چه من دارایم تو دانائی مرا از حطام دنیوی شمشیری و زرهی و شتری است رسول خدا فرمود یا علی ترا از شمشیر گزیر نباشد چه با شمشیر جهاد باید کرد و با شتر در حضر ترویه نخل و کار اهل بایدت ساخت و در سفر بحمل رحل بایدت پراخت بهای زره از برای تزویج فاطمه پسندیده باشد من بدین بها از تو راضی می‌شوم دلخوش دار یا اباالحسن (فقال علی بشرتنی فانک لم تزل میمون النقیه مبارک الاحوال رشید الامر صلی الله علیک فداک ابی و امی) یعنی تو همواره نیکو خوی و ستوده نفس و مبارک بخت و رشید الامر بوده پدر و مادرم فدای تو باد

تزویج فاطمه‌ی در آسمان

اشاره

فقال رسول‌الله ابشر یا اباالحسن فان الله تعالی قد زوجکها فی السماء من قبل ان ازوجک فی الارض ولقد هبط علی فی موضعی من قبل ان تأتینی ملک من السماء له وجوه شتی لم ار قبله من الملاکه مثله فقال لی السلام علیک و رحمه الله و برکاته ابشر یا محمد باجتماع الشمل و طهاره النسل فقلت و ماذا ایها الملک فقال لی یا محمد انا سبطائیل الملک الموکل باحدی قوائم العرش سئلت ربی عز و جل ان یاذن لی فی بشارتک و هذا جبرائیل فی اثری یخبرک عن ربک عز و جل بکرامه الله عز و جل قال النبی فیما استتم کلامه حتی هبط الی جبرئیل فقال السلام علیک و رحمه الله و برکاته یا نبی الله ثم انه وضع فی یدی حریر الجنه و فیها سطران مکتوبان بالنور.

گفتم ای جبرئیل این حریر چیست و این خطوط نور از کجا است گفت ای محمد خداوند بر پست و بلند زمین مطلع شد و مشرف گردید و ترا از آفرینش اختیار کرد

ص: ۸۴

و برسالت گزیده داشت و مرتبه دیگر نگران گشت و برگزید از برای تو برادری و وزیری و صاحبی تو و دامادی و دختر تو فاطمه را با او کابین بست (فقلت حبیبی جبرئیل من هذا الرجل فقال لی یا محمد اخوک فی الدنیا و ابن عمک فی النسب علی بن ابی‌طالب)

همانا بحکم خدای عزوجل شجره‌ی طوبی حامل حلی و حلل گشت و بهشت آراسته و پیراسته شد و حورالعین خود را زینت کردند و خداوند فرمان داد فرشتگان از آسمان چهارم بر باب بیت المعمور انجمن شدند و از فراز آن به نشیب و از نشیب بفراز عبور دهند و همچنان فرمان رفت که رضوان مشبر کرامت را که از نور بود بر باب بیت المعمور نصب کند و آن منبری بود که آدم صفی علیه‌السلام در روز عرض أسماء بر فرشتگان بر آن منبر خطبه کرد آنگاه فرشته‌ی را از حجب که راحیل نام داشت وحی فرستاد که بر آن منبر صعود دهد و خدای را تحمید و تمجید بنماید و بدانچه شایسته اوست ثنا گوید و در میان فرشتگان راحیل بذلاقت لسان و طلاقت بیان از همه فاضل‌تر بود پس بر منبر برآمد و خدای را بحمد و ثنا بستود و تقدیس کرد، آسمانها از در بهجت و فرحت بحرکت آمدند و احتزاز گرفته‌اند پس راحیل بدین خطبه ابتدا کرد قال

خطبه راحیل

الحمدلله الاول قبل اولیه الاولین الباقی بعد فناء العالمین نحمده اذ جعلنا ملائکه روحانین و لربوبیته مذعنین و له علی ما انعم علینا شاکرین حجبنا من الذنوب و سترنا من العیوب و اسکننا فی السماوات و قربنا الی السرادقات و حجب عنا النهم للشهوات و جعل نهمتنا و شهوتنا فی تقدیسه و تسبیحه الباسط رحمته الواهب نعمه جل عن الحاد اهل الارض من المشرکین و تعالی بعظمته عن افک الملحدین اختار الملک الجبار صفوه کرمه و عبد عظمته لامته سیده النساء بنت خیر النبیین و سید المرسلین و امام المتقین فوصل حبله بحبل رجل من اهله الصاحب المصدق دعوته المبادر الی کلمته علی بفاطمه البتول انبه الرسول قال جبرئیل ثم اوحی الله الی ان أعقد النکاح فانی قد زوجت امتی فاطمه بنت حبیبی محمد به عبدی علی بن ابی‌طالب فقعدت عقده النکاح و اشهدت علی ذلک الملائکه اجمعین

ص: ۸۵

پس شـهادت خود را در این حریره رقم کردنـد جبرئیل عرض کرد چون این کار بپای رفت خداوند مرا فرمان داد که این حریر را بر تو عرضه دارم آنگـاه خـاتم مشـک بر زنم و بنزد رضوان بودیعت بسپارم بالجمله بعـد از شـهادت فرشـتگان بمزواجت علی و فاطمه خداوند امر کرد که شجره طوبی حمل خود را از حلی و حلل بجمله نثار کرد و فرشتگان برچیدند و حورالعین برگرفته‌اند و یکدیگر را تا روز قیامت هدیه کنند و بدان مباهات فرمایند

یفنی الزمان و لایحیط بوصفهم
ایحیط ما یفنی بمالا ینفد

محاسن من مجدمتی یقرنوبها
محاسن اقوام تعد کالمعائب

خلقت محامدها الشریفه والعلی
بمثابه الا رواح فی الا بدان

تزویج فاطمه‌ی زهراء با علی مرتضی در زمین

اشاره

(نـا) چون خداونـد جل جلاله فاطمه را با علی کابین بست جبرئیل را فرمان داد که سـلام مرا بمحمـد حبیب من برسان و او را بگوی که من فـاطمه را در آسـمان بـا علی عقـد بسـتم تو نیز او را با علی تزویـج کن و ایشان را بشارت بگوی بـدو غلام زکی نجیب طیب طـاهر خیر فاضل در دنیا و آخرت چون رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم این کلمات را اصـغا فرمود علی علیه‌السـلام را طلب داشت و شرح آن جمله باوی بگذاشت آنگاه فرمود ای ابوالحسن سوگند با خدای که آن فرشته بر در بایستاد و عروج نداد تا گاهی که حکم خـدا را بـا تـو شـرح کردم هم اکنـون طریق مسـجد پیش دار که من از قفـای تو خواهم شـتافت و ترا خواهم دریـافت و بر زعمای قبایل و صـنادید طوایف فضائل ترا بر خواهم شمرد و چنان که چشمان تو روشن شود و همچنین دیدگان دوستانت در دنیا و آخرت لاجرم علی از نزد رسول خدا بیرون شد و در خبر است که از آن پس پیغمبر فاطمه را فرمود که علی ترا از من خواستار آمده است فاطمه در پاسخ سـخن نکرد و خاموش نشـست رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم روان گشت و فرمود الله اکبر سکوت او روایت از رضای او می‌کند بالجمله گاهی که علی علیه‌السـلام طریق مسـجد پیش داشت صـحابه بر سر راه او انتظار می‌بردند تا او را دیدار کنند و بدانند

ص: ۸۶

کار بر چه قرار گرفته چون بخدمت آن حضرت رسیدند فرمود رسول خدا فاطمه را بمن کابین بست و مرا آگهی داد که خدا در آسمان این عقد استوار بست و هم اکنون از دنبال در می‌رسد ایشان اظهار بهجت و مسرت کردند و هم در زمان رسول خدای در رسید و بلال را فرمان داد تا مهاجر و انصار را انجمن کند لاجرم بلال وجوه قبایل و سران طوایف را بحضرت رسول خدای دعوت کرده انجمن بزرگ بیاراست پس پیغمبر بر منبر صعود داد و خدای را سپاس و ستایش فرستاد آنگاه گفت ای مردمان صنادید قریش فاطمه را از من بشرط زناشوئی خواستار شدند من در پاسخ گفتم سوگند با خدای من شما را رد نکردم بلکه خدای متعال شما را رد کرد چون جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد (ان الله جل جلاله یقول لولم اخلق علیا لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض آدم و من دونه) یعنی خداوند می‌فرماید اگر علی را نیافریده بودم از برای فاطمه دختر تو از آدم ابوالبشر تا بامداد محشر همسری بدست نمی‌شد این حدیث مکشوف می‌افتد که از تمامت انبیاء و جمله اوصیاء هیچ آفریده را مکانت و منزلت علی را نبوده و نتواند و هیچ زنی در آفرینش خدای انباز فاطمه نیامده و نخواهد آمد و از این احادیث در کتب عامه و خاصه فراوان است که بعد از این بآن اشاره خواهد شد بالجمله رسول خدا فرمود: (ایها الناس اتانی ملک فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام و یقول لک قد زوجت فاطمه من علی فزوجها منه وقد امرت شجره طوبی ان تحمل الدر والیاقوت والمرجان و ان اهل السماء قد فرحوا لذلک و سیولد منهما ولدان سید اشباب اهل الجنه فابشر یا محمد فانک خیر الاولین والاخرین.

و شیخ صدوق (ره) روایت می کند که هنگامی که رسول خدای نشسته بودند فرشته‌ای بر وی در آمد که او را بیست و چهار چهره بود پیغمبر فرمود ای دوست من جبرئیل ترا هرگز بدین صورت ندیده بودم عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمودم که خداوند مرا مبعوث داشت تا نور را با نور تزویج کنم فرمود کدام نور را با کدام نور عرض کرد فاطمه را با علی رسول خدا می‌فرماید چون فرشته طریق مراجعت گرفت در میان هر دو کتف او نگریستم دیدم نوشته است: (محمد رسول‌الله علی وصیه) گفتم کدام

ص: ۸۷

وقت این کلمات در میان هر دو کتف تو رقم گشته عرض کرد بیست و دو هزار سال از آن پیش که آدم مخلوق گردد علمای اهل سنت این حدیث را بطرق متعدده بدین گونه آورده‌اند جز آنکه نام آن فرشته را بجای محمود صرصائیل رقم کرده‌اند و گفته‌اند که او را بیست سر بود و در هر سری هزار زبان داشت و دستهای او از هندسه آسمانها و زمینها بزرگ‌تر بود و در کتف او بعد از شهادتین مرقوم بود (علی بن ابی‌طالب مقیم الحجه) بالجمله رسول خدا در بالای منبر فرمود ایها الناس جبرئیل بر من درآمد و مرا آگهی داد که خداوند جلیل در آسمان فاطمه را با علی تزویج کرد و فرشتگان را بجمله گواه گرفت و فرمان داد تا من نیز در زمین فاطمه را با علی کابین بندم و شما را گواه بگیرم.

و نیز علمای سنت و جماعت از جابر بن سمره حدیث می‌کنند که پیغمبر فرمود ایها الناس اینک علی ابن ابی‌طالب است مپینداريد که من ملتمس صنادید قریش را شکستم و فاطمه را با علی عقد بستم همانا در شب بیست و چهارم رمضان جبرئیل بر من نازل شد و سلام خدای بمن آورد و گفت خدای متعال گروه فرشتگان را از کروبیین و روحانیین را در بیت افیح که در تحت شجر طوبی است انجمن ساخت و فاطمه را با علی تزویج فرمود و من خطبه کردم و حکم رفت تا طوبی حمل حلی و حلل و در و یاقوت نثار کرد و جماعت حور بر گرفته‌اند و تا قیامت با یک دیگر هدیه فرستند و گویند این جمله نثار فاطمه است این هنگام رسول خدا بقرائت این خطبه پرداخت:

خطبه‌ی نکاح

الحمدالله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه المرهوب من عذابه المرغوب اليه فيما عنده النافذ مره فی سمائه و ارضه الذی خلق الخلق بقدرته و میزهم بحکمته و احکمهم بعزته و اعزهم بدینه و اکرمهم بنبیه محمد ثم ان الله عز و جل جعل المصاره نسبا لاحقا و امرا مفترضا نسخ بها الاثام و اوشح بها الارحام الزمها الانام فقال عز و جل

ص: ۸۸

(و هو الـذی خلق من الماء بشـرا فجعله نسـبا و صـهرا و کان ربک قدیرا) فامرالله یجری قضائه و قضائه یجری الی قدره و قدره یجری الی اجله فلکل قضاء قدر و لکل قدر اجل ولکل اجل کتاب یمحوالله ما یشاء و یثبت و عنده امالکتاب ثم ان الله تعالی امرنی ان ازوج فـاطمه من علی و قـد زوجته علی اربعمـاه مثقال فضه ارضـیت، یا علی فقال علی رضـیت عن الله و عن رسوله فقال جمع الله شـملکما واسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کثیرا طیبا.

چون رسول خـدا از سپاس و سـتایش خداونـد بپرداخت و کلمه‌ای چنـد از نعمت و نقمت و قـدرت و حکمت قـادر جبـار بگفت و تعظیم دین و تکریم رسول امین را بنمود و منـاکحت و مصـاهر ترا بسـتود و شـرزمه‌ی از لوح محفوظ و لوح محو و اثبـات مکشوف داشت فرمود خداونـد تبـارک و تعـالی مرا فرمـان کرد که تزویـج کنم فاطمه را با علی بچهار صـد مثقال نقره، یا علی راضـی شـدی امیرالمـؤمنین عرض کرد راضـی شـدم از خـدا و از رسـول خـدا پس پیغمـبر او را دعـا کرد بجمع شـمل و مساعـدت بخت و کـثرت فرزندان طیب طاهر آنگاه پیغمبر از منبر بزیر آمد و بنشست.

و در کتـاب کافی سـند بصادق آل محمـد پیوسته می‌شود قال (قال رسول‌الله کما انا الا بشـر مثلکم اتزوج فیکم و ازوجکم الا فاطمه فان تزویجها من السـماء) رسول خدا فرمود من یک نفر مانند شـمایم بشما زن می‌دهم و از شما زن می‌گیریم الا فاطمه که خدا او را در آسمان کابین بسته.

(نـا) و دیگر از ابن عبـاس مرویست که در قـول خداونـد متعـال که می‌فرمایـد (و هو الـذی خلق من المـا بشـرا فجعله نسـبا و صـهرا) می‌گوید بیضائی مکنونه بیافرید و آن را در صلب آدم جای داد و از صلب آدم در صلب شیث و از صلب شیث در صلب انوش و از صلب انوش در صـلب قینان تحویل داد بدین گونه از اصـلاب کرام در مطهرات ارحام نقل فرمود و چون در صـلب عبدالمطلب قرار گرفت آن را دو نیمه سـاخت نیمی در صـلب عبـدالله و نیمی در صـلب ابوطـالب جای کرد پس از عبـدالله محمـد و از ابوطالب علی پدید آمد این است قول خداوند که فرمود (و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا

ص: ۸۹

و فاطمه بتزویج علی در آمد پس علی علیه‌السلام از محمد است و محمد از علی است و حسن و حسین و فاطمه را مرابط نسب است و علی علیه‌السلام داماد است بالجمله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی برخیز و فاطمه را از بهر خویش خطبه کن پس علی برخواست و این خطبه قرائت کرد (الحمد الله شکر الا نعمه و ایادیه و الا اله الا الله شهاده تبلغه و ترضیه، و صلی الله علی محمد صلوه تزلفه و تحظیه والنکاح مما امر الله عز و جل به و رضیه و مجلسنا هذا مما قضاه الله و اذن فیه و قد زوجنی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم انبته فاطمه و جعل صداقها درعی هذا و قدر ضیت بذلک فاسئلوه و اشهدوا)
نخست خدای را بشکر نعمت و صفت وحدانیت ستایش گرفت و مصطفی را درود فرستاد و مزاوجت و مناکحت را بحکم وجوب بستود و تأسیس مجلس را برضای خدا و قضای او باز نمود آنگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دختر خود را با من کابین بست و زره مرا بصداق او بپذیرفت و من بدان رضا دادم شما ای مردمان از سول خدا بپرسید و آنچه گوید گوش دارید و گواه باشید مسلمانان عرض کردند یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم تقریر این قصه چنین است فرمود بلی پس دست برداشتند و گفتند اللهم بارک لهما واجمع شملهما ثم انصرف رسول‌الله الی ازواجه فامر هن ان یدفقن لفاطمه فضربن بالدفوف.

صداق فاطمه زهراء

منقول از کتاب ابن شاهین است که فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد با چشم گریان رسول خدا فرمود ما یبکیک لا ـ ابکی الله عینک یا حوریه- عرض کرد بر جماعتی از زنان قریش عبور دادم و ایشان مخضبات بودند چون مرا دیدار کردند بکلماتی ناستوده مرا و پسر عم مرا دهان زدند فرمود چه گفته‌اند و چه بشنیدی عرض کرد که گفته‌اند محمد دختر خود را بمردی که از همه قریش فقیرتر و مسکین‌تر است کابین بسته است (فقال لها والله یا بنیه ما زوجتک ولکن الله زوجک من علی) همانا بسیار کس از بزرگان قریش ترا خواستار خطبه شدند من نپذیرفتم و امر ترا با خدای باز گذاشتم و خواستاران را پاسخ نگفتم فبینا صلیت یوم الجمعه صلوه الفجر اذ سمعت حفیف الملائکه و اذا بحبیبی

ص: ۹۰

جبرئیل و معه سبعون صفا من الملائکه متوجین مقرطین مدملجین فقلت ما هذه القعقعه من السماء یا اخی جبرئیل فقال یا محمد ان الله عز و جل اطلع علی الارض اطلاعه فاختار منها من الرجال علیا و من النساء فاطمه فزوج فاطمه من علی فرفعت رأسها و تبسمت بعد بکائها و قالت رضیت بما رضی‌الله و رسوله)

و بروایت مجلسی رسول خدا بنزد فاطمه آمد و او را گریان دید (فقال مایبکیک فو الله لو کان فی اهل بیتی خیر منه زوجتک به و ما انا زوجتک ولکن الله زوجک و اصدق عنک الخمس مادامت السماوات والارض)

(نا) فرمود چه می‌گریاند ترا سوگند با خدای اگر در میان اهل‌بیت من کسی نیکوتر از علی بود ترا با او کابین می‌بستم لکن خدای ترا تزویج کرده و صداق ترا بخمس دنیا مقرر داشته چند که آسمان و زمین پاینده‌اند و هم در خبر است که خداوند ربع دنیا را بصداق فاطمه باز داد و بهشت و دوزخ نیز در اذای مهر او نهاد تا دشمنان را بدان کیفر کند و دوستان را پاداش فرماید و در زمین مهر آن حضرت مشهور به پانصد درهم است چنان که از این حدیث نیز مستفاد می‌شود که خدای با رسول وحی فرستاد (انی جعلت نحلتها من علی علیه‌السلام خمس الدنیا و ثلث الجنه و جعلت لها فی الارض اربعه انها والفرات و نیل مصر و نهروان و نهر بلخ فزوجها انت یا محمد بخمسماه درهم تکون سنه لامتک) و در آن زمان پانصد درهم معادل بود با قیمت دو مثقال و نه نخود طلا

(یص) شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی صاحب کتاب نزهه المجالس و منتخب النفایس از فاضل نسفی معروف که از اعاظم علمای اهل سنت است نقل کرده است که فاطمه (ع) مسئلت نمود از پدر بزرگوارش تا شفاعت امت صداق او باشد و این معنی مقبول گردید و چون فردای قیامت شود آن مخدره بر صراط بیاید و بایستد و طلب کند صداق خود را.

و نیز ناقل بلال است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی از روزها بیرون آمد از خانه در حالتی که بسیار مسرور بود عبدالرحمن بن عوف عرض کرد یا رسول‌الله این چه سرور است که در روی شما مشاهده می‌کنم فرمود این از جهت بشارتی است که پروردگار

ص: ۹۱

در حق برادرم و ابن عمم و دخترم فـاطمه مرحمت فرموده خداونـد متعـال چون فـاطمه را بعلی تزویـج کرد برضوان خـازن چنان امر فرمود که حرکت دهد درخت طوبی را پس آن درخت نثار نمود رقعهای چند بعدد دوستان اهل‌بیت من، و ملائکه‌ی چندی در زیر درخت طوبی خلق فرمود تـا آن رقعهـا را بردارنـد و حفـظ نماینـد چون روز قیامت بیایـد آن ملائکه بیاینـد در وقتی که همگی اهل محشـر در جوش و خروش باشنـد آن رقعها را بدوسـتان فاطمه (ع) بدهند که در هر رقعه زادی از آتش نوشـته شده پسر برادر من و دختر من باعث آزادی مردان و زنان امت من باشند از آتش جهنم.

جهیزه‌ی فاطمه‌ی زهراء

(نا) ازین پیش مذکور شد که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود بهای زره از برای کابین فاطمه پسـندیده باشد هم اکنون برخیز و این درع حطیمیه را (۱) بمعرض بیع درآورده بهای آن را بنزد من حاضر کن علی علیه‌السلام اندرع را ببازار آورد و بروایتی عثمان بن عفان بچهار صد و هشتاد درهم بخرید و بروایتی جون عثمان درع را ابتیاع نمود و بهای آن را بداد و درع را مأخود داشت (قـال یـا ابـاالحسن) (لسـت اولی بالـدرع منـک و انت اولی بالـدراهم منی فـان الـدرع هـدیه منی الیـک علی علیه‌السـلام) درع را نیز برگرفت و بهای آن را نیز بگوشه ردای خود بسته بحضرت رسول آورد و در پیش آن حضرت بنهاد و مکشوف نداشت که این مبلغ چند است و رسول خدا نیز پرسش نفرمود و دست مبارك فرا برده قبضه‌ی از آن برگرفت و بلال را داد و فرمود از برای فاطمه بهای غالیه و بوی خوش کن و آنچه بجای مانده بود و ابوبکر را سپرد و فرمود بصـلاح و صواب دید خویش جهاز فاطمه را ساختگی کن و بعضـی از اصـحاب را فرمان کرد که باتفاق ابوبکر ببازار شونـد و در بیع و شـرا با او همـدست باشـند لکن از صواب دید او تجاوز ننمایند

بروایتی آن زر که با ابوبکر سپرد دویست درهم بود و بروایتی دو بهره از آن زر را

۱- حطیمیه منسوب بقبیله حطمیهٔ بن محاوب از قبیله عبدالقیس که زره را نیکو می‌ساخته‌اند و گویند وجه تسمیه بعطیمیه برای اینکه چون شمشیر بدو می‌رسد شکسته می‌شود.

ص: ۹۲

بهای بوی خوش کردنـد و چهار قسم را برای ساز جهاز نهادند بالجمله ابوبکر با دستیاری اصـحاب ببازار آمد و پیرهنی بهفت درهم و مقعنه بچهار درهم بخرید و قطیفه‌ی سیاه فام که تمام بدن را کفایت پوشش نداشت نیز ابتیاع بنمود و تختی مزمم و ملفف بشریط و آن رسنی است که از پوست درخت خرما بافته باشند خریداری نمود و دیگر دو فراش از کتان مصر که حشو یکی از لیف خرما و آن دیگر از پشم گوسـنفد آکنده بود و چهار بالش از پوست که در طایف دباغت کرده بودند و نیز دو بالش که حشو آن آکنده از پشم و دو بـالش از لیف خرما آکنـده بود و دیگر پرده از صوف و حصـیری و دسداسـی و باطیه از نحاس و مشـکی و کاسه چوبینی برای شیر و مشربه‌ی از پوست و دو سبو و آرد بیزی و دو بازو بند از سیم و ظرفی از خزف سبز بها داد و فراهم آورد پس پاره از آن اشـیا را ابوبکر و پاره‌ای را دیگری از صـحابه حمل دادنـد و در نزد حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم فرو نهادنـد پیغمبر با دست مبـارک آن جمله را تغلیب همی فرمود همی گفت بارک الله لاهل البیت و بروایتی چون چشم پیغمبر بـدان اشیا افتاد آب در چشم بگردانید و سر بر آسمان برداشت و گفت اللهم بارک لقوم جل آیتهم الخرف.

(یص) در کتـاب سـنن الجـامع سـیف طوسـی رحمه الله چنین نقـل روایت کرده که یکی از منـافقین مـدینه امیرالمؤمنین را در خطبه کردن فاطمه زهراء ملامت نمود و گفت یا علی تو معـدن فضل و علمی و شـجاع‌ترین مبازران عربی چرا زنی بخواستی که چاشـتش بشامش نمی‌رسد اگر دختر مرا می‌خواستی من چنان می‌کردم که از در خانه من تا در خانه تو شتر در شتر بودی پر از جهاز حضرت فرمود این کار بتقدیر و خواست خداست نه بتدبیر (الحکم لله العلی الکبیر) ما را نظر بر مال و منال دنیا نیست و مقصود ما جز رضای خـدا چیزی نیست و تفـاخر مـا باعمـال است نه باموال و نظر بـدرهم و دینار نـداریم چون حکم و قضای الهی صادر شـد و امر زواج صورت گرفت ندائی رسـید که یا علی سـر بردار تا قدرت حق تعالی را مشاهده کنی و جهاز دختر پیغمبر را ملاحظه نمائی حضـرت امیرالمؤمنین سر بالا نمود دید از سر خود تا عرش عظیم ناقهای از نور که بار ایشان همه در و گوهر و مشک و عنبر و نفایس بهشتی بود و بر هر شتری کنیزکی چون آفتاب تابان سوار

ص: ۹۳

بود و زمام هر ناقه بدست غلامی و همه ندا می‌کردند این است جهاز دختر پیغمبر حضرت امیر از مشاهده این معنی خوشوقت گردید و آمد بحجره طاهره فاطمه‌ی که او را خبر دهد ازین نعمت عظمی و عطیه‌ی کبری که خداوند بآن مخدره مرحمت کرده تا این که او هم از این الطاف بی‌پایان احدیت در حق او خشنود گردد جون حضرت زهراء جناب امیر علیه‌السلام را ملاقات فرمود عرض کرد یا علی شما می‌گوئید یا من بگویم حضرت فرمودند شما بگوئید پس فاطمه شماتت آن منافق و دیدن آن ناقها را بیان نمود (زاد الله فی شرفها باب قد فاق العالمین فضلا و جعلها نور مشکوه الرساله فی الانام و بام کانت اقدم نساء العالمین اسلاما و بزوج خصه الله بالولایه الکلیه و هو الامام الربانی والهیکل النورانی قطب الاقطاب و سلاله الاطیاب الناطق بالصواب نقطه دائره الامامه و بابنیهما الحسن والحسین الذین همار یحانتی رسول‌الله سیدی شباب اهل الجنه

محب الدین طبری درياض النضره روایت کند که رسول خدا فرمود در شب زفاف فاطمه دیدم جبرئیل نازل گردید با هفتاد هزار ملائکه من سؤال کردم سبب هبوط شما چیست گفته‌اند آمدیم که بهمرامی فاطمه در شب زفاف تا بخانه علی علیه‌السلام برویم این وقت جبرئیل و مکائیل با ملائکه تکبیر گفته‌اند از آن روز شش تکبیر در نمازهای واجبی سنت گردید

زفاف فاطمه‌ی زهرا

چون عقده عقد فاطمه با علی علیه‌السلام خاتمه پیدا کرد و اثاث البیت پرداخته گشت علی علیه‌السلام بحکم شرم و آزرم همه روزه در مسجد حاضر می‌شد ولی نام فاطمه بر زبان نمی‌راند تا یک ماه کار بر این گونه می‌رفت تا اینکه جمعی از مهاجرین و انصار در مقام اظهار برآمدند و اتفاق کرده که خدمت مهر طلعت رسول اکرم شرفیات شوند و استدعاء این معنی را بنمایند و لیله‌ی زفاف را معین بنمایند حضرت امیر فرمودند که گاهی در این یک ماه فاصله در خلوت که خدمت رسول اکرم شرفیاب می‌شدم بمن می‌فرمود یا اباالحسن ما احسن زوجتک و اجملها یعنی چقدر نیکو است زوجه تو بشارت باد ترا که تزویج نمودم

ص: ۹۴

بتو سیده‌ی نساء عالمیان را چون یک ماه گـذشت عقیل برادرم بر من وارد شـد گفت ای برارد چقـدر فرحناکم از این مزواجت که هرگز چنین فرحی در خود ندیدم ای برادر چه شده که اقدامی نمی‌کنی و عیال خود را از آن بزرگوار نمی‌خواهی گفتم من با اینکه دوست دارم حیـا می‌کنم اظهـار بنمایم عقیل گفت قسم می‌دهم ترا برخیز با هم خـدمت رسول خـدا شـرفیاب شویم و عرض حاجت کنیـم و چـون روانـه شـدیم در راه امایمن را ملاقـات کردیم پس مقصـود خودمـان را برای او نقـل کردیم امایمن گفت شـما نروید بگذاریـد من بروم و عرض کنم کلاـم ما زنان در این امور بهتر است و اوقع در قلوب رجال است پس امایمن بحجره امسلمه رفت و او را و زوجـات رسول اکرم را اطلاـع داد بهیئت اجتمـاع خـدمت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم در حجره‌ی عایشه اجتماع نمودنـد و اطراف رسول خـدا را گرفتنـد و بالاتفاق عرض کردند بابائنا و امهاتنا یا رسول‌الله ما از برای امری اتفاق و اجتماع کرده‌ایم که اگر خدیجه حاضـر بود چشم او روشن می‌شد امسلمه گفت چون ذکر خدیجه در میان آمد حضرت گریستند و فرمودند خدیجه و کجـا است مثل خـدیجه مرا تصـدیق نمود در وقتی که تمام مردم مرا تکـذیب کردنـد و مرا تقویت کرد و اعانت بـدین خـدا نمود بمالی که داشت و خداوند بمن امر فرمود که خدیجه را بشارت دهم بخانه‌ای در بهشت از قصب زمرد که در آن رنج و تعبی نیسـت امسـلمه عرض کرد فـدیناک بآبائنا و امهاتنا یا رسول‌الله شـما امیر را از خدیجه یاد نمی‌کنید مگر این که گریه می‌کنید خدیجه رفت بسـوی پروردگـار خـود گوارا بـاد بر او آنچه را که یـافت و خداونـد بین مـا و او جمع کنـد در درجـات و رضوان و رحمت خود یا رسول‌الله علی بن ابی‌طـالب برادر شـما است در دینـا و ابن عم شـما است در نسب دوست می‌دارد که اذن دهیـد تا بزوجه‌اش برسـد رسول خدا فرمودند ای امسـلمه چه شد تاکنون اظهار نکرد و سؤال ننمود عرض کرد بجهت حیا از شـما پس آن حضـرت فرمان داد امایمن را که علی علیه‌السـلام را حاضـر نمـا امایمن گفت چون بیرون آمـدم حضـرت امیر انتظار مرا داشت که جواب بیاورم من آن جناب را خبر کردم و گفتم رسول اکرم شما را می‌طلبد حضرت امیر می‌فرماید

ص: ۹۵

جون بخدمت رسول خدا مشرف شدم زنها از جای برخواستند و بحجرات خود رفتند و من در برابر آن سرور نشستم در حالی که سر بزیر انداخته بودم و از فرط حیا سخن نمی‌گفتم رسول اکرم فرمودند یا علی آیا دوست داری بزوجه خود وارد شوی عرض کردم نعم فداک ابی و امی پس فرمود نعم حبا و کرامه یا علی امشب بر او وارد می‌شوی یا فردا شب انشاء الله

ولیمه‌ی زفاف فاطمه

(نا) رسول خدا فرمودند یا علی طعامی برای اهل خود مهیا کن اینک در نزد ما نان و گوشت حاضر است بر تو است که خرما و روغن و کشک فراهم آورده بنزدیک ما حاضر کنی لاجرم علی علیه‌السلام آن جمله را حاضر ساخت و پیغمبر آستین بر زد و آن خرما را در کشک و روغن هریسه کرد و با گوشت و نان فراوان بنزد علی علیه‌السلام گذاشت و فرمود هر کرا خواهی دعوت کن امیرالمؤمنین علیه‌السلام جانب مسجد گرفت و خوش نداشت که جماعتی حاضر و گروهی غائب باشند پس بر مکانی بلند برآمد و ندا در داد که ای جماعت مهاجر و انصار از بهر ولیمه‌ی فاطمه (ع) حاضر شوید خداوند بانک آن حضرت را بر تمامت مردم مدینه بشنوانید مهاجر و انصار گروه از پس گروه در رسیدند افزون از چهار هزار تن انجمن شدند علی علیه‌السلام از وفور خاص و عام و قلت طعام پژمرده خاطر و شرمناك بود رسول خدا فرمود یا علی بیم مکن انی سادعو الله بالبرکه همانا من خدای را می‌خوانم تا این طعام را وافی و کافی همی کند بالجمله مردمان فراهم آمدند و سیر بخوردند و بیاشامیدند و دعای خیر بگفتند و برفتند و از آن طعام چیزی کم نشد این وقت رسول خدا کاسهای بزرگ طلبید و از ولیمه پر کرد و برای هر یک از زوجات طاهرات فرستد و قدحی دیگر طلب کرد و از ولیمه بیا کند و فرمود این بهر فاطمه و شوهر او است تا هنگام فرود شدن آفتاب این کار خاتمه پزیرفت این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زوجات مطهرات را فرمود هیئوا لابنتی و ابن عمی فی حجرتی بیتا یعنی از برای دختر من و پسر عم من در سرای من وثاقی بزینت کنید مشکوف باد که دو بعضی از روایات امسلمه

ص: ۹۶

عرض کرد که کدام وثاق را بزینت باید کرد فرمود حجره خویش را بزینت کن و زنان دیگر را فرمود حجره‌ی امسلمه را بیارائید و اگر چه تا این وقت ام سلمه حتما هنوز بانوی حرم پیغمبر نشده بود و شوهرش ابوسلمه حیوه داشت و در خانه رسول خدا حجره نداشت ولی بواسطه‌ی خویش آوندی قبول کرده است که در خانه‌ی خودش حجره خود را تقدیم فاطمه بنماید چون امسلمه دختر عمه رسول خدا و علی مرتضی علیه‌السلام است و در ترجمه او بیاید که بانوئی بود دانا و بینا و در جمیع خصال پسندیده پیش قدم بود و رسول خدا بعد از فاطمه بنت اسد سرپرستی فاطمه را بعهده‌ی امسلمه گذارده بود و مقرب این معنی است که این حجره در خانه‌ی امسلمه بوده سوار کردن فاطمه را با ناقه چه آن که اگر در خانه رسول خدا بوده سوارد شدن موضوع نداشت

و فاضل مجلسی می‌فرماید ممکن است امسلیم مادر انس بن مالک که در خانه رسول خدا خدمت گذار بود این خدمت باو ارجاع شده و نویسندگان امسلمه را بجای امسلیم نوشته‌اند و مؤلف تاریخ خمیس متصدی این امر را اسماء بنت عمیس گفته با این که در آن وقت حتما اسمأء در حبشه بوده و در سنه‌ی هفتم هجرت بمدینه آمده اللهم الا ان یقال که برای زفاف فاطمه بمدینه آمده باز مراجعت کرده تا اینکه بوصیت خدیجه عمل کرده باشد یا این که خواهرش سلمی که زوجه حمزه بن عبدالمطلب بوده و نویسندگان بجای سلمی اسماء نوشته‌اند یا این که اسماء یزید بن سکن انصاری بوده والله العالم.

خلاصه چون موافق مشهور خطابات با امسلمه است ما هم بهمین اقتفا می‌نمائیم این وقت رسول خدا امسلمه را حکم داد که فاطمه را حاضر کن امسلمه برفت و بر حسب فرمان فاطمه را بیاورد و عرق آزرم از رخسارش روان بود و در رفتار هر قدمی لغزشی می‌کرد چنانکه بیم همی رفت که بر وی در افتد رسول خدا فرمودا (قالک الله العشره فی الدنیا والاخره) چون در پیش روی پیغمبر بایستاد رسول خدا آن ردأی را که برقع چهره فاطمه بود برکشید تا علی مرتضی علیه‌السلام چهره او را نظاره کند آنگاه دست فاطمه بگرفت و در دست علی نهاد و فرمود بارک الله فی ابنه رسول‌الله یا علی نعم الزوجه فاطمه و یا فاطمه نعم البعل علی پس فرمان داد تا دختران عبدالمطلب و زنهای مهارج و انصار در محبت فاطمه روان شوند

ص: ۹۷

و آغاز مسرت و فرحت فرماینـد و تکبیر بگوینـد و از کلمات لهو و حرکات العب بپرهیزنـد که خداوند بدان رضا ندهد پس دست فاطمه را بگرفت و او را بر ناقه شـهبا سوار نمود و بروایتی بر بغله‌ای که او را دلـدل می‌گفته‌انـد فاطمه را سوار نمود و رسول خـدا از پیش روی فـاطمه مشـی می‌فرمود و جبرئیـل از یمین و میکائیـل از یسـار و هفتاد هزار فرشـته از دنبال تسبیـح و تقـدیس کنان راه در می‌نوشـتند و هفتـاد تن حوریه بر اثر فـاطمه می‌رفتنـد ام علماء سـنت و جماعت از جابر بن سـمره روایت می‌کننـد که در شب زفاف فـاطمه سـلام‌الله‌علیها زمـام بغله شـهبا بـدست جبرئیـل بود و اسـرافیل رکـاب گرفت و میکائیـل از دنبـال رهسـپار بود و پیغمبر تسویه جامهـای فـاطمه را می‌فرمود و این ملائکه و دیگر فرشـتگان تکبیر همی گفتنـد و این تکبیر تا روز قیامت در میان آن جماعت از در سنت بجـای مانـد و همچنـان سـلمان نیز زمـام بغله شـهبا را داشت و حمزه و عقیـل و سائر بنی‌هاشم از قفای فاطمه رهسـپار بودنـد و زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پیش روی فاطمه رجز می‌خواندند چنانکه ام‌سلمه این اشعار را قرائت می‌فرمود

سرن بعون الله جا اراتی
و اشکرنه فی کل حالات

و اذکرن ما نعم رب العلی
من کشف مکروه و آفات

وقد هدا نا بعد کفر وقد
انعشنا رب السما وات

و سرن مع خیر نساء الوری
تفدی بعمات و خالات

یا نبت من فضله ذو العلی
بالوحی منه والرسالات

و عایشه این سخنان را در هم پیوست

یا نسوه استترن بالمعاجر
واذکرن ما یحسن فی المحاضر

واذکرن رب الناس قد خصنا
بدینه مع کل عبد شاکر

والحمد لله علی افضاله

والشکر لله العزیز القادر

سرن بها والله علی ذکرها

و خصها منها بطهر طاهر

و حفصه بدین اشعار انشاء رجز نمود

ص: ۹۸

فاطمه خیر نساء البشر

و من لها وجه کوجه القمر

فضلك الله علی ذ الوری

بفضل من خص بآی الزمر

زوجك الله فتی فاضلا

اعنی علیا خیر من فی الحضر

فسرن جاراتی بها انها

کریمه نبت عظیم الخطر

معازه ام‌سعد بن معاذ این شعر قرائت نمود

اقول قولا فیه ما فیه...

و اذکر الخیر و ابد یه

محمد خیر بنی آدم

ما فیه من کبر و من تیه

بفضله عزفنا رشد نا

فالله با الخیر یجاز یه

و نحن مع بنت بنی الهدی

ذی شرف قد مکنت فیه

فی ذروه شامخه اصلها

فما اری شیئا یدا نیه

و دیگر زنان همان شعر اولی از این ارجوزها را مکرر قرائت می‌کردند و تکبیر می‌گفتند تا بدرون سرای درآمدند

(یص) در احوال عایشه گفته که زنان در عروسی فاطمه اظهار شادی می‌کردند و ارجوزه می‌خواندند و می‌گفته‌اند ابوهاسید الناس حضرت رسول فرمود بگویید و بعلها ذوالشده الباس و چو مصرع ثانی در مدح حضرت امیر بود با آن که پیغمبر فرموده بود عایشه منع می‌کرد زنان را از خواندن حضرت فرمود چرا نمی‌خوانید عرض کردند عایشه نمی‌گذارد و فرمود عایشه ترک عداوت ما را نمی‌کند بالجمله حضرت فاطمه را بدین گونه احترام و تعظیم بر حضرت امیر وارد کردند وقد زفت شمس الضحی الی بدرالدجی پس حضرت رسول فاطمه زهرا را بر حصیر قطری بطرف خودش نشانید و حصیر قطری حصیری است با نشان که از بحرین می‌آوردند و بحضرت امیرالمؤمنین ملاطفت فرمودند و امیرالمؤمنین از شرم نگران زمین بود و لب از تکلم فرو بسته و همچنین فاطمه‌ی زهراء پس رسول خدا فاطمه را فرمان داد که مقداری آب حاضر کن فاطمه برخواست و کاسه چوبین خود را پر آب کرد بیاورد پیغمبر جرعه‌ی از آن را مضمضه کرده دیگر باره در کاسه بریخت پس لختی از آن آب را بر سر فاطمه نثار کرد و مقداری در میان هر دو پستانش

ص: ۹۹

برافشانـد و مقـداری در میان هر دو کتفش بپاشـید و با امیرالمؤمنین نیز چنین کرد بعـد فرمود (اللهم اجمع شـملهما والف بین قلبیهما واجعلهمـا و ذریتهمـا من ورثه جنه النعیم و ارزقهمـا ذریه طیبه طاهره مبارکه واجعل فی ذریتهما البرکه واجعلهم ائمه یهـدون بامرک الی طاعتـک و یأمرون بما یرضـیک اللهم انهما منی وانا منهما اللهم کا اذهبت عنی الرجس و طهرتنی تطهیرا فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اللهم هـذه ابنتی و احب الخلق الی اللهم هـذا اخی واحب الخلق الی اللهم اجعله لـک ولیـا و بـک حفیا و بارک له فی اهله) انکـاه فرمود ای علی داخـل شو بر اهـل خود که خـدای بر تو مبارک کنـد (یا علی الطف بزوجک و ارفق بها فان فاطمه بعضـه منی یولمنی ما یولهما و یسرنی ما یسرها استودعکما الله و استخلفه علیکما) پس دست فاطمه را در میان دست علی گذارد و فرمود یا علی (هـذه ودیعه منی الیـک) والحجره بیرون آمـد و عضاده در را بگرفت و فرمود (طهرکما و طهر نسـلکما انا سـلم لمن سالمکما و حرب لمن حاربکما مرحبا ببحرین یلتقیان و نجمین یقترنان أسـماء می گویـد رسول خـدا تا از نظر غائب شـد همی در حق ایشان دعا می‌فرمود پس رسول خـدا فرمان داد که زنان متفرق بشونـد همگی بفرمان رسول خـدا بحجرات خود رفتنـد در آن حال رسول خـدا صلی الله علیه و آله و سـلم چشـمش بمن افتاد فرمود کیستی عرض کردم اسـماء بنت عمیس هستم فرمود آیا امر نکردم بیرون بروید عرض کردم یا رسول‌الله فـداک ابی و امی قصـد خلاف شـما را نکردم (ان الفتاه اذا زفت الی زوجها تحتاج الی أمرأة تقوم بحوأجها فاقمت ههنا لاقضی حوائج فاطمه قال یا اسماء قضی الله لک حوائج الدنیا والاخرة)

(ان اسماء باتت عند فاطمه اسبوعنا بوصیه خدیجه الیها فدعالها النبی فی دنیاها و آخرتها)

و علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه گوید رسول خدا تا سه روز بحجره فاطمه نرفت روز چهارم آهنگ حجره ایشان فرمود اسماء یاسـلمی را بر در حجره ایشان دیدار کرد فرمود اینجا چه کنی زیرا که مرد بدین حجر است عرض کرد بابی انت و امی پدر و مادرم فدای تو باد من حاضـر خدمت خدیجه بودم گاهی که وداع جهان گفت او را گریان یافتم عرض کردم این گریه چیست تو سـیده‌ی زنان عالمیانی زوجه پیغمبر آخر

ص: ۱۰۰

الزمانی بلسان پیغمبر بشارت یافته جنانی فرمود از آن می‌گریم که زنان را در شب زفاف حوائجی است که قضاء آن بدست زنی دانا گذاشته می‌شود فاطمه کودک است بیمناکم که مبادا در انجام حوائج او زنی شایسته بدست نباشد عرض کردم ای سیده‌ی من بر ذمت نهادم که اگر تا آن زمان بجای باشم این خدمت به پای برم اکنون بحکم آن عهد که با خدیجه محکم کرده‌ام در اینجا آمدم و نیز واجب می‌کند که هنگام زفاف مردان با زنان زنی از برای اسعاف حوائج ایشان حاضر باشد پس پیغمبر فرمود خداوند حاجتهای ترا در دنیا و آخرت قضا فرماید.

آمدن رسول خدا بمبارک باد فاطمه

در صبیحه زفاف یا بعد از سه روز بنابر اختلاف روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدیدن فاطمه رفت هنگامی که با اسماء چنانچه مذکور شد رسول خدا تکلم می‌کرد علی با فاطمه‌ی زهرا بزیر عبائی اندر بودند چون بانگ رسول خدای را اصغا نمودند آهنگ تفریق کردند پیغمبر ندا در داد که شما را بحق من سوگند است که بحال خود و بر جای خود باشید و همچنان درآمد و برفراز سرایشان بنشست و هر دو پای مبارک را در میان ایشان در آورد علی علیه‌السلام پای راست و فاطمه پای چپ پیغمبر را ماخوذ داشته بسینه چسبانیدند و ادراک برد و سلامی بنهایت نمودند و آن حضرت کاسه شیری با خود آورده بود فاطمه را داد فرمود بیاشام که پدرت فدای تو گردد با علی نیز فرمود بیاشام که پسر عمت فدای تو باد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را فرمان داد که کاسه از آب حاضر کن در زمان حاضر ساخت رسول خدا سه کرت در آن بدمید و برخی از آیات کتاب را بر آن قرائت فرمود آن گاه علی را حکم داد که جرعه‌ای از آن بیاشام و پاره‌ای بجای گذار آنچه را بجای گذاشت رسول خدا برگرفت و بر سر و سینه علی افشاند و قال: اذهب الله عنک الرجس یا اباالحسن و تطهرک تطهیرا. دیگر باره آب طلب کرد و با فاطمه نیز چنین کرد و آن کلمات را در حق او تکرار کرد پس رسول خدا فرمود یا علی ساعتی از خانه بیرون باش چون بیرون شد روی با فاطمه کرد و فرمود ای دخترک من چون است شوهر تو عرض

ص: ۱۰۱

کرد یا رسول‌الله آن شب که علی در فراش من جای داشت شـنیدم که زمین با علی سخن می گوید من بترسیدم رسول خدا چون این شنید سـجده شـکر گذاشت و چون سر برداشت فرمود ای فاطمه شاد و کامکار باش که خداوند شوهر ترا از جمیع آفرینش برگزیده و نیز خرم دلباش بفرزندان طیب و طاهر و دانسته باش که خدای امر کرده است زمین را از مغرب تا مشـرق آنچه در زمین واقع شود بعرض او برسانـد فـاطمه عرض کرد علی فاضـلتر از همه شوهرهاست جز این که زنان قریش گوینـد پیغمبر مردی فقیر را بمصاهرت اختیار کرد رسول خدا فرمود ای فاطمه‌ی پدر و شوهر ترا در شمار فقرا نتوان گرفت همه دفاین و خزائن زمین را بمن عرض دادند و من نه‌پذیرفتم و جز بندگی درگاه و قرب الله را خواسـتار نشدم چون آنچه پدرت می‌داند تو دانسـته باشـی از کم و بیش دنیا وارسته باشی اما شوهر تو در اسلام پیشی دارد و بر همه کس از همه عالم مقدم باشد و علمش از همه بزرگتر و حلمش از همه ثقیل‌تر است خداونـد از تمات آفرینش دو مرد برگزیـد یکی پـدر تو و آن دیگر شوهر تو فقال رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سـلم (یا فاطمه الا ازیـدک فی علی رغبه قـالت بلی قـال لا یـرد علی الله عزوجـل رکبـان اکرم منـا اربعه اخی صالـح علی نـاقته و عمی حمزه علی نـاقتی الغضباء وانا علی البراق و بعلک علی بن ابی‌طالب علی ناقته من نوق الجنه) فاطمه عرض کرد یا رسول‌الله صفت آن ناقه را بگوی که از چه چیز خلق شـده (قـال نـاقه خلقت من نورالله عزوجـل مـدبجه الجنـبین صـفراء حمراء الرأس سوداء الخـدق قوائمهـا من الـذهب خطامها من الولو الرطب عیناها من الیاقوت و بطنها من الزبرجد الاخضر علیها قبه من لؤلؤ بیضیاء یری باطنها من ظاهرها و ظاهرها من باطنها خلقت من عفو الله تلک الناقه من نوق الله لها سبعون رکنا بین الرکن والرکن سبعون الفا ملک یسبحون الله بانواع التسبیح لا یمر علی ملاء من الملائکه الا قالوا من هذا العبد ما اکرمه علی الله عز و جل اتراه نبیا مرسـلا او ملکا مقربا او حامل عرش او حامل کرسـی فینادی مناد من بطنان العرش ایها الناس ما هـذا نبی مرسل و لا ملک مقرب هذا علی بن ابی‌طالب فیبدون رجالا رجالا فیقولون حدثو نافلم نصدق و نحصونا افلم تقبل والذین یحبونه تعلقوا بالعروه الوثقی کذلک یحبون فی الاخرهٔ فقال

ص: ۱۰۲

رسول‌الله یـا فاطمه الا ازیـدک فی علی رغبه قالت زدنی یا ابتا قال النبی ان علیا اکرم علی الله من هارون لان هارون اغضب موسـی و علی لم یغضبنی قـط والله الـذی بعت ابـاک نبیـا بالحق ما غضـبت علیه یوما قط و ما نظرت فی وجه علی الاذهب الغضب عنی فقالت فاطمه‌ی رضیت بالله ربا و بک یا ابتا نبیا و بابن عمی بعلا و ولیا.

نزول هدیه و حله بهشت برای فاطمه

از تفضـلاتی که خداونـد تعالی شأنه نسـبت بحبیبه خود فاطمه‌ی طاهره سـلام‌الله‌علیها داشـته او را بتشـریف هدیه و مائده‌ی آسـمانی افتخار داده در شب زفاف آن مخـدره (ع) چنان چه در کتاب خرایـج و جرایح منقولست که جبرئیل امین باز مرأی از ملائکه هنگام زفاف نزول فرمود (بدیهه فی سـله من السماء و فیها کعک و موزوز بیب فقال هذه هدیه من الله لعلی و فاطمه، و جبرئیل قلب من یده سفر جله فشقها نصفین و اعطی علیا نصفا و فاطمه‌ی نصفا و قال هذه هدیه من الجنه لکما)

یعنی جبرئیل با جمعی از ملائکه هدیه بحضور رسول اکرم بجهت فاطمه‌ی (ع) و علی آورد در سـبدی که در آن نان خشک و خرما و مویز بهشتی بود و در دست جبرئیـل نیر بهی بود آن را رسول اکرم یـا جبرئیـل دو نیم نمود نیمی بعلی و نیمی بفـاطمه داد و گفت این هـدیه است از بهشت خاصه شـما است و نیز جبرئیل حله از بهشت آورد بجهت فاطمه که بهای تمامت دنیا بود چون آن مخـدره آن جامه را پوشیده زنان قریش در حیرت شدند عرض کردند این جامه از کجا است فاطمه فرمود از نزد خدا است.

حدیث لولا علی لما کان لفاطمه کفو

(یص) این حدیث در امالی و علل و معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا و در فردوس دیلمی که از عملاء اهل سنت است موجوداست در عیون از حسین بن خالد از حضرت رضا علیه‌السلام که از آباء گرام خود از امیرالمؤمنین علیه‌السلام حدیث کند که رسول خدا

ص: ۱۰۳

بمن فرمود یا علی مرد از قریش مرا عتاب کردنـد که دختر ترا خواستیم بما ندادی و بعلی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام تزویج نمودی من بایشـان گفتم والله من شـما را منع فرمودم و او را بعلی تزویـج نمودم برای اینکه جبرئیـل بر من نازل شـد و گفت خداونـد می‌فرماید (لولم اخلق علیا لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض آدم و من دونه) و در امالی از حضـرت صادق منقول است که فرمود (لولا ان امیرالمؤمنین تزوجها لما کان لها کفوا الی یوم القیمه علی وجه الارض آدم و من دونه) و بهمین مضـمون است حدیث معانی الاخبار و غیر آن که اگر خداونـد متعـال خلقت علی نمی‌کرد کفوی از برای فـاطمه نبود و معنی کفـائه تسـاوی و برابری مرد و زن است در اسـلام و ایمـان و قولیست آن قـدرت و تمکن مرد است در نفقه بالفعل یا بالقوه و در نزد علماء امامیه بالقوه مشـهورتر است بالجمله چون فاطمه‌ی زهراء سـلام‌الله‌علیها معصومه بود غیر مصـعوم نمی‌توانست او را تزویج کند و مذهب امامیه همین است که معصومه را مطیع خود سازد و او را بر خلاف رضای خداونـد متعال امر نمایـد و خداونـد منان ابا دارد بنده مطیعه را در تحت فرمان مرد عاصـی قرار بدهد ولکن بعکس جایز است چنانکه انبیاء و ائمه هر زنی که خواسته‌اند معصومات نبودند باز می‌گوئیم جهت این که معصومه نباید زن غیر معصوم شود آنست که معصومه‌ی مصیبه است و غیر معصوم مخطی و آن که دارای عصمت است بر غیر معصوم شرف دارد و جائز نیست اهل صواب در اطاعت اهل خطا بیاینـد و بافرض اطاعت او منافی با رضای حق است و می‌گوینـد المرأة تاخذ من دین بعلها بنابراین کفو فاطمه منحصـر بعلی می‌شود چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام بصریح آیه‌ی مباهله نفس نفیس مقدس بنوی است نه بطریق حقیقت بلکه بنحو مجاز چون اتحـاد بین اثنین محـالست پس اقرب مجـازات اشتراک است یعنی بمفـاد کریمه (النبی اولی بالمؤمنین من انفسـهم آن جناب اولویت بر تمام نفوس داشت و جناب کریمهٔ (النبی اولی بالمؤمنین من انفسـهم آن جناب اولویت بر تمام نفوس داشت و جناب امیر علیه‌السـلام که نفس شـریف پیغمبر است همان اولویت از برای ایشان هم ببرهان عقل و نقل و کتاب و سـنت ثابت است یعنی آنچه از کمالات نفسانیه و ملکات رحمانیه در آن وجود مقـدس موجود بود در ذات سـتوده صـفات جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام موجود

ص: ۱۰۴

بود الا ـ ماخرج بالدلیل چون باتحاد صاحب منزله نبوت و دارای مرتبه امامت قائل شدیم و بمساوات ایشان معتقد شدیم می گوئیم جناب فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها هم بهمه‌ی کمالات و ملکات حسنه نبویه و مرتضویه آراسته بود و از جهت نبوت و ولایت پیوسته افاضات معنویه باو می‌رسید چنان که حضرت امیر تساوی با پیغمبر داشت مگر از جهت نبوت فاطمه زهرا هم برابر و کفو جناب امیر مؤمنان بود مگر از جهت امامت و زوجیت مطاعه که آن بمنطوقه (الرجال قوامون علی النساء) و بمفاد و (للرجال علیهن درجه) رتبه‌ی فاضله و درجه‌ی راجحه است و آن هم در جنب اطاعت صاحب مقام امامت و ولایت مرجوح در طی آن منطوی با آن که پیغمبر در حق فاطمه طاهره فرمود آنچه را در حق حضرت امیر فرمود از آن جمله فرمود فاطمه روحی و نفسی و قلبی و بضعتی و ثمره فؤادی و نور بصری و فلذه کبدی و شجنتی و أنها منی وأنا منها. و نظائر آن در کتب لاتحصی و لاتحصر است پس همان اتحاد معنوی نبوی و علوی در وجود ذی جود حضرت باعصمت فاطمی جاریست و لاشک ان فاطمه خلقت لاجل علی و أن علیا خلق لاجلها و انهما کفوان متحدان لا یفترقان فی عالم الابدیه بلا شائبه و ریبه پس مقام فاطمه تالی مرتبتین و نقطه بین الخطین و واقفه بین الحدین است و بامعیت تامه از مبدأ اولیه که عالم انوار است بوده با تشریک بدون تکفیک در عالم ملکوت و ملک تنزلات من حیث الذات نمود و در بعضی از مجالی و محال بالانفراد تجلیات خاصه فرمود با این وصف ملا علی قوشچی علیه ما علیه در مذمت شعیه گوید (این فرقه علیله‌ی قلیله ذلیله قائل بعصمت زنی شده‌اند با این که جمهور از اهل سنت و جماعت اعتقاد بعصمت کافه انبیاء ندارند) فرغما لمعاطس قوم یحسبون انهم یحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون ولکن لایشعرون و هنالک یخسر المبطلون.

پوشیدن فاطمه حله بهشتی را در شب زفاف

صاحب تبر المذاب و ابن جوزی روایت کرده‌اند که چون زمان رحلت و احتضار بانوی عفت و عصمت شد حضرت امیر نزد فاطمه‌ی طاهره حقه‌ای یافت شرح آن را پرسید آن مخدره عرض کرد در این حریر سبزی است و در آن ورقه‌ی سفیدی است که

ص: ۱۰۵

در آن چند سطر نوشته شده و نور از آن لامع است حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند در آن چه نوشته شده است یا بنت خدیجه الکبری عرض کرد یا سفینه النجاهٔ و یاابن عم رسول‌الله چون پدر من مرا بشما تزویج نمود و خبر داد که عقد من در زیر درخت طوبی واقع شده و آن درخت نثار خود را نمود من دو جامه کهنه و نو داشتم و بر سجاده‌ی عبادت خود نشسته بوم در شب زفاف بناگاه سائلی فریاد کرد یا اهل بیت النبوهٔ و معدن الخیر والفتوه امشب اگر جامه کهنه‌ی داریـد مرا بدهید که من فقیرم پس من آن جامه نو را باو دادم چون صبح شد رسول اکرم با روی نورانی از در حجره‌ی من درآمد و فرمود تو جامه نو داشتی چرا نپوشیدی عرض کردم شما نفرمودید هر آنچه صدقه می‌دهید باقی می‌ماند من آن را بصدقه دادم حضرت رسول اکرم در جواب فرمودند اگر جامه‌ی کهنه را می‌دادی و نو را می‌پوشیدی از برای شوهرت بهتر بود و بفقیر هم مراعات کرده بودی و هم از گرمای تابستان از جهت روزه خود را حفظ می‌کردی من عرض کردم در این عمل اقتدا بشما کردم در وقتی که مادرم خدیجه شرفیاب خدمت شما شد هر چه داشت همه را در راه شما بذل نمود تا این که سائلی از شما سؤال کرد شما پیراهن خود را بسائل دادید و خود را بحصیر پیچیدی و از این گونه امور بسیار بجا آوردید و شما را شبیهی نیست و این آیه‌ی شریفه در حق شما نازل گردید (ولا تبسطها کل البسط فتعقد ملوما محسورا) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریست و مرا بسینه خود چسبانید آن گاه فرمود جبرئیل آمده بتو سلام می‌رساند و عرض می‌کند بگو فاطمه هر چه می‌خواهد بخواهد از ما فی الغبراء والخضراء و او را بشارت بده که من او را دوست دارم پس من عرض کردم (یا ابتاه شغلتنی عن المسئله لذه خدمته لا حاجه لی غیر لقاء ربی الکریم فی دارالسلام) همانا استدعای من زیارهٔ لقاء پروردگارم است در دارالسلام پس پدرم فرمود دست خود را بلند کن چون بلند کردم آن جناب هم دستهای خود را بلند کرد بطریقی که سفیدی زیر بغل آن حضرت نمایان شد و دعا در حق امت و طلب مغفرت نمود باین طریق که اللهم اغفر لامتی و من آمین گفتم آن گاه جبرئیل گفت که خداوند فرمود گناهان امت ترا آمرزیدم از آنان که محبت بفاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و اولاد فاطمه‌ی را داشته باشند پس من استدعاء سجلی کردم جبرئیل امین این حریر سبز را آورد که در

ص: ۱۰۶

آن رقعه‌ی سفیدی می‌باشد که بید قدرت در آن نوشته شده (کتب ربکم علی نفسه الرحمه) جبرئیل و میکائیل شاهد شدند و پدرم بمن فرمود آن را ضبط بنمایم و زمان رحلت وصیت کنم که آن را در قبرم گذارند که چون روز قیامت شود و زبانه آتش شعله کشد به پدرم دهم تا طلب کند آن چه را که خداوند متعال وعده داده است.

و اما عبارت تبر المذاب در موضوع حلهٔ بهشتی این است (ان النبی صنع لفاطمه قمیصا جدیدا لیله عرسها و زفافها و کان لها قمیص مرقوع و اذا بسائل علی الباب قول اطلب من بیت النبوه قمصیا خلقا فارادت فاطمه ان تدفع الیه القمیص المرقوع فتذکرت قوله تعالی (لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون) فدفعت له الجدید فلما قرب الزفاف نزل جبرئیل و قال للنبی ان الله یقرؤك السلام و امرنی ان اسلم علی فاطمه و قد ارسل لها معی هدیه من ثیاب الجنه من السندس الاخضر فلما بلغها السلام والبسها القمیص الذی جاء به لفها رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بالعباء و لفها جبرئیل باجنحته لئلا یأخذ نور القمیص بالابصار فلما جلست فاطمه بین النساء و مع کل واحده شمعهٔ رفع جبرئیل جناحه و رفع النبی عبائه و اذا بالانوار وقد طبقت المشرق والمغرب فلما وقع النور علی النساء الکافرات خرج الکفر من قلوبهن واظهرن الشهادتین) و از صفوری شافعی خبری باین مضمون منقولست.

تساوی فاطمه‌ی زهراء با انبیاء عظام

اشاره

و اما تساوی آن مخدره با آدم ابوالبشر اگر آدم از خاك خلق گردید فاطمه‌ی زهراء طینت مرضیه و نطفه‌ی زکیه‌اش از میوه‌ی بهشتی بود و چه قدر فرق است بین کسی که از خاك آفریده شود یا از نور پاك محمد صلی الله علیه و آله و سلم

و اگر در قرآن خداوند متعال آدم را باصطفی یاد فرمود بقوله تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا الایه فاطمه‌ی زهرا از روز نخست با صفوت و صفا بود بلکه صفویه‌ی آدم از آن منبع عصمت و طهارت بآن جناب عنایت شد و آیه‌ی (ان الله اصطفیک) را ملائکه ملاء اعلا در اوقات صلوات بروی عرضه‌ی داشتند.

و اگر حضرت آدم در بدو خلقت بمفاد و علم آدم الاسماء کلها تعلم اسماء کردند

ص: ۱۰۷

فاطمه زهراء خود ام‌الاسما بود و عالمه بحقایق اشیاء و مسمیات ان من البدایه الی النهایه بوده.

و اگر حضرت آدم شرف ابوت بر فرزندان خود داشت فاطمه‌ی زهراء شرف امومت بر ائمه‌ی معصومین و ذریه‌ی طیبه دارد و هی ام الائمهٔ الخیرهٔ

و اگر آدم بواسطه‌ی خوردن گندم از بهشت بیرون آمد فاطمه‌ی زهراء از ایثار قرصه نان تمام جنات ثمانیه را متصرف گردید و سوره‌ی هل اتی در شأن ایشان نازل گردید

و اگر آدم علیه‌السلام پس از اکمال خلقت و نفخه‌ی روح عطسه کرد و تمحید نمود فاطمه زهرا پس از ولادت شهاتین گفت و یکان یکان از فرزندان معصومسن خود را نام برده یاد فرمود

و اگر حضرت آدم بواسطه‌ی ترک اولی از مقام قرب مهجور و از بهشت عنبر سرشت دور شد و دویست سال گریست بالاخره از تمسک و توسل باذیال شریفه ایشان دعاء او مستجاب و توبه‌ی او مقبول گردید.

و اگر آدم یکصد یا دویست سال از دوری بهشت یا فراق حواء علاوه بر ترک اولی گریست جناب صدیقه‌ی طاهره نیز از خوف خدا و فراق سید انبیا و مظلومی علی مرتضی و گمراهی امت چندان گریست که در شمار پیغمبران بزرگ از گریه کنندگان نامیده شد و حدیث البکاؤن خمسه معروف و مشهور است.

و اگر آدم علیه‌السلام از حضرت احدیت تنای منزلت و مکان اولیه می‌کرد و از پروردگار خود تمنای بهشت می‌نمود ولی فاطمه زهراء پیوسته رضای خدای خود را می‌خواست، عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول

اما تساوی او با نوح

اگر نوح برای هلاکت قوم و خسران عاقبت ایشان گریست که ملقب بنوح شد فاطمه زهراء نیز از برای ضلات و غوایت این امت چنان گریان بود که عالم امکان را بیت الاحزان کرد.

ص: ۱۰۸

اگر نوح پیغمبر شیخ الانبیاء نامیده شد از طول عمر و از آن احترامی فوق‌العاده یافت که در افواه والسنه مذکور است فاطمه‌ی زهراء در مدت قلیله‌ی که در دنیا زیست عندالله و عند الرسول حرمتی بی پایان و فضیلتی بالمکاشفه و عیان یافت که بر این پیغمبر سالخورده اولی العزم برتری جست

اگر نوح علیه‌السلام کشتی برای نجات خود و یارانش از غرق بساخت بالاخره کشتی نجات وی از ولایت و دوستی فاطمه‌ی پدر و شوهر و دو فرزندان فاطمه‌ی بود و حدیث مسمار و احادیث توسل نوح مشهور است.

اگر حضرت نوح علیه‌السلام دعایش مستجاب شد دعای حضرت فاطمه‌ی در دفعات عدیده قرین اجابت آمد.

و اگر حضرت نوح علیه‌السلام هلاکت قوم خود را خواست و همه را بطوفان بلا داد ولی فاطمه نفرین کرد و صبر بر اذیت‌های این امت کرد.

و اگر نوح را فرزندی ناخلف و کافر بود ولی فرزندان فاطمه‌ی حسن و حسین دو گوشواره عرش خداست.

اما تساوی او با ابراهیم خلیل

اگر حضرت ابراهیم علیه‌السلام بشرف اصطفا از برای آل خود بکریمه ان الله اصطفا آدم و نوحا و آل ابراهیم مشرف گردید خلاصه از آل ابراهیم فاطمه‌ی (ع) زهرا است و آیه ان الله اصطفاک گذشت.

و اگر در قرآن بر ابراهیم سلام کردند سلام بر آل یس کردند و یس حضرت رسول است و اقرب القربی فاطمه‌ی است.

و اگر حضرت ابراهیم را بمنطوقه و آتینا فی الدنیا حسنه یک حسنه دادند بفاطمه‌ی زهراء حسنات دادند و آیه‌ی و آتنا فی الدنیا حسنه و آیه‌ی و من جاء بالحسنه فله عشر امثالها و آیه‌ی و من یقترف حسنه در شأن فاطمه مؤل است.

و اگر ملوک روم از اسحق نبی از نسل ابراهیم بودند یازده نفر از ائمه‌ی معصومین

ص: ۱۰۹

از ذریه‌ی فاطمه‌اند.

و اگر در حق حضرت ابراهیم فرمود ان طهراییتی للطائفین در حق فاطمه آیه تطهیر نازل شد انما یرید الله الایه

و اگر بر ابراهیم آتش نمرود سرد و سلامت شد بر محبین فاطمه آتش جهنم بآنها نزدیک نشود کرامهٔ لها (ع)

و اگر حضرت ابراهیم فرزند خود را خواست ذبح کند و ندا آمد حضرت فاطمه زهرا در زمان حمل و رضاع دو فرزندش از شهادت ایشان آگاه بود با این که قدرت بر رفع آن داشت فدا نمود.

و اگر حضرت ابراهیم را خداوند بشکر یاد فرمود فاطمه‌ی زهراء را بذکر یاد فرمود الذین یذکرون الله قیاما وقعودا.

و اگر بحضرت ابراهیم ارائه ملکوت سماوات گردید بکریمه کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات در خانه فاطمه (ع) فرجه‌ای بود که تابعرش اعظم که از آن هر چیزی را مشاهده می‌فرمود و بر مایری و مالایری مطلع بود

و اگر حضرت ابراهیم از شام بمکه هجرت نمود فاطمه‌ی زهراء از مکه بمدینه هجرت فرمود.

و اما تساوی او با موسی

آن سیده‌ی نسوان با موسی بن عمران علیه‌السلام اگر حضرت موسی معجزات زاهره داشت آن مخدره کرامات باهره داشت که نبذه از آن بعد ازین ذکر خواهد شد.

اگر بر حضرت موسی من و سلوی نازل شد از دعای حضرت فاطمه مائده آسمانی مکرر نازل شد.

اگر بر حضرت موسی در زمان مدیدی توریه نازل شد بر حضرت فاطمه‌ی در زمان اندک سه برابر قرآن مجید مصحف نازل گردید.

اگر حضرت موسی را عصا از بادام تلخ دادند بفاطمه زهراء شجره طوبی

ص: ۱۱۰

مرحمت کردند.

اگر جناب موسی را بمفاد انی اخترتک در آن زمان از همه مردان اختیار نمود جناب فاطمه را بمفاد ان الله اصطفاك از همه زنان اولین و آخرین برگزید.

اگر جناب موسی بکوه طور برای مناجات می‌رفت فاطمه‌ی در بیت وحی و نبوت در محراب عبادت چندان قیام بوظایف بندگی نمود که قدمهای مبارکش ورم کرد قامت فی محرابها حتی نورمت قدماها

اگر در طور سینا پس از تجلی حق نوری در جبین موسی علیه‌السلام ساطع گردید فاطمه‌ی زهراء در صبح و ظهر و عصر انواری خاصه بالوان مختلف همیشه درخشنده بود.

اگر حضرت موسی در ایام حمل و پس از ولادت و ایام رضاع معجزات و خارق عادات ظاهر گردید همچنین از فاطمه زهرا چنانچه پاره‌ای از آنها بعداد این بیاید

اگر حضرت موسی عصا و ید و بیضا و آیات تسعه داشت فاطمه‌ی زهراء حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و نه نفر آیات تسعه الهیهٔ از صلب مطهر فرزندش جناب امام حسین علیه‌السلام داشت علاوه از شجرهٔ نبوت محمدیهٔ

اگر موسی دریا را شکافت باسم فاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و دو فرزندان فاطمه‌ی شکافته شد ولی حضرت موسی را کجا دو فرزندی مانند حسن و حسین و پدری چون رسول خدا و مادری چون خدیجه کبری میسر شد موسی را کجا در فردای قیامت امر شفاعت باو می‌شود محبت آل موسی و هارون بر بنی‌اسرائیل فرض و واجب نشد ولی بمنطوق قل لاسئلکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی محبت آل فاطمه بر امت مرحومه فرض شد برای آل موسی و هارون در مال بنی‌اسرائیل خمسی قرار داده نشد بخلاف ذریه‌ی فاطمه، حضرت موسی و سائر انبیاء الوالعزم روی حاجت همیشه بسوی این بزرگوار داشته‌اند و نجاهٔ از مهالك را از توسل بایشان می‌خواسته‌اند و اخبار التجاء حضرت موسی بدین خانواده بسیار است.

و اما تساوی او با عیسی

اگر حضرت عیسی از نفخه‌ی روح الامین خلق شد گذشت که فاطمه‌ی زهرا از نور

ص: ۱۱۱

پروردگار و میوه بهشت خلق شد.

و اگر حضرت عیسی در رحم مادر و در گهواره تکلم کرد کذلک عصمت کبری فاطمه‌ی زهرا (ع)

و اگر عیسی را خداوند متعال در قرآن مبارك خواند فاطمه را در اسفار انجیل مبارکه‌اش نامید و او را مژده داد بکثرت نسل و ذریه‌اش و اخبار فرمود از شهادت دو فرخ او

و اگر عیسی اخبار از اکل و ذخائر مردم می‌داد فاطمه از علم ما کان و ما یکون خبار می‌فرمود

و اگر عیسی مادرش مریم بر امهات انبیاء مزیت داشت و در شرافت و عظمت کسی با او هم ترازو نشد همچنین فاطمه‌ی زهرا که هیچ یك از زنان عالم شرف و فضل و علو قدر و سمو مقام ام‌المؤمنین خدیجه کبری را ندارند مریم برای خدیجه کبری قابلگی کرد و همچنین برای فاطمه زهرا در ولادت حضرت حسین مخدوم از خادم اشرف است و خود عیسی در آخرالزمان اقتدا بفرزند برومندش حجهٔبن الحسن علیه‌السلام می‌نماید و در خدمت گذاری او افتخار نماید بالجمله مزایای دیگری هم هست که این بانوی عظمی با انبیاء عظام دارد صاحب (خصایص فاطمیه) بعد از آنچه را که در تساوی آن مخدره سروده با انبیاء عظام خصیصه‌ای منعقد کرده در تساوی آن مخدره با رسول خدا و علی مرتضی دو فرزندش حسن و حسین و بعد خصیصه‌ای منعقد کرده است که آیا امام حسن و امام حسین افضل‌اند یا فاطمه ولی بنده عرض می‌کنم ما را واجب نمی‌کند که تحقیق در این مطلب بنمائیم قدر مسلم همه یك نور واحد باشند و در حدیث است اولنا محمد و آخرنا محمد کلنا محمد و نیز فرمودند علم آخر هم من عند اولهم و لایکون آخر هم اعلم من اولهم و منقول از (عوالم العلوم) است که حضرت رسول فرمود خیر هذه الامه من بعدی علی ابن ابی‌طالب و فاطمه والحسن والحسین علیهم‌السلام من قال غیر هذا فعلیه لعنه الله بلی فاطمه زهراء سلام‌اللهعلیها ازین دائره حقه و حلقه مفرغه خارج نیست و عبارت کشف الغمه که می گوید و لولا أن فاطمه سرا الهیا و معنی لاهو تیا لکان لها اسوه بسائر

ص: ۱۱۲

اولادها و لقاربوا منزلتها ولکن الله یصطفی من یشاء من عباده) ینبی عن مقام کریم لایصل الیه افهامنا و لاغر و لان کل شجره و مدره یـذکر مناقبها فی وجه الارض ناطقه و ایم الله انها الطاهره المطهره والصدیقه الصادقهٔ و انها اجل من ان یحیط بها الافکار و تصل الیها الانظار وقد ملئت من مفاخرها المشـهوره صحائف الامکانیه و زینت من مآثرها المشکورهٔ اوراق کتب الایجاد من الکمالات النفسانیه والملکـات العقلاـنیه و ان فضائلهـا المرویه یرویها کل کابر من کابر و فواضـلها الرحمانیـهٔ یـدیها الاول الی الاخر فلها العز الاعلی عند اهـل الاـخره و الاولی و فی علم الله من شـرف محلها و علو قـدرها قضـی ما قضـی و قـدر ما قـدر بحیث لن تنالها العقول والفکر ولها کرائم لیست لاحـد من النسوه و شـرائف قـد اکتنفتهـا قبـل الفطره فحازت قصـبات السـبق و اسـتولت علی عرائس الفصل فاختارها الله تعـالی من الانبیاء والمرسـلین و جعلها ولیه الله و آیه الله الکبری علی العالمین فعجز الخائضون فی کنه معرفتها والناس کله عن ادراک مقدارها مبعدون وانها نور علی نور من ربها.

تقدم بتول عذراء بر مریم کبری

(یص) اگر چه تقـدم و افضـیلت فاطمه بر مریم چون سـفیده‌ی صـبح واضـح و روشن است ولی حضـرت اهل سـنت چون همیشه در مقابل حق کشـی و مخالفت اسـتوار هسـتند جهلا یا تجاهلا مریم را بر فاطمه زهراء تفضـیل می‌گذارند مثل فخر رازی و زمخشـری و بیضاوی و نیشابوری در تفاسیر خود در ذیل آیه‌ی واصطفاک علی نساء العالمین مناسب دیدم چند سطری که دلالت بر رد قول آنها دارد بنگارم و از باطن عصمت کبری مدد می‌طلبم فتقول:

الاول پدر مریم، عمران است و پدر فاطمه، محمد است و محمد افضـلست باتفاق «۲» مریم طی اصلاب کرد فاطمه از میوه‌ی بهشتی در صـلب رسول خدا آمد «۳» در رحم مـادرش مریم سـخن گفت فاطمه در رحم مادرش حـدیث می‌گفت «۴» مادر مریم نـذر کرد خـدیجه ایضا نـذر کرد تفصـیل آن در ترجمه خـدیجه بیاید «۵» نـذر مریم قبول شـد کـذلک نـذر خدیجه کذلک نذر خدیجه کما ستعرف «۶» مادر مریم حنه زوجه عمران است مادر فاطمه ام‌المؤمنین خـدیجه کبری است و خدیجه افضل از مادر مریم است باتفاق «۷» مریم در بیت المقـدس متولـد شـد و فـاطمه در مکه و مکه افضـل از بیت المقـدس است «۸» مریم در خانه عمران متولـد گردید فاطمه در خانه رسول خدا مهبط جبرئیل و محل نزول میکائیل

ص: ۱۱۳

«۹» مریم هنگام ولادت فاطمه از خدیجه برای خدمت گذاری و قابلگی حاضر بود و مخدوم از خادم افضل است «۱۰» مریم عابده بود علی الحق و خادمه خانه خدا بود فاطمه زهرا هم عابده بود و حق خدمت عبودیت را در معبد خود کما ینبغی بجا آورد «۱۱» مادر مریم نذر کرد فرزند خود را محرز نماید چنانچه در ترجمه خدیجه روایت آن بیاید «۱۲» مریم را خداوند متعال طهارت داد فاطمه زهرا را نیز طهارت و عصمت داد «۱۳» مریم را حضرت اقدس نبوی از زنان کامله خواند ولی فاطمه افضل کاملها بود بقوله صلی الله علیه و آله و سلم افضلهن فاطمه «۱۴» مریم را مادرش نام گذارد ولی نام فاطمه از آسمان و مشتق از نام خداوند بود «۱۵» کفالت مریم در عهده ذکریا بود کفالت فاطمه بعهده رسول خدا بود «۱۶» مریم در محراب بیت المقدس منزل داشت فاطمه در حجره نبوت و مهد رسالت و طهارت سکوت داشت «۱۷» خداوند متعال در حق مریم فرمود أنبتها نباتا حسنا و معنی نبات حسن را بعضی بکثرت نما تفسیر کردند بر خلاف نمای موالید کما فی تفسیر النیشابوری: و قیل المراد نماؤ هافی الطاعهٔ والعفه والصلاح والسداده و در حق فاطمه زهراء مذکور شد که نماء یک روز او بقدر یک هفته بود «۱۸» مریم از بهشت طعام برای او می‌آمد و در کرامات فاطمه بیاید که در دفعات عدیده برای او مائده بهشتی می‌آمد «۱۹» ملائکه بحضور مریم شفاها سخن می گفته‌اند همچنین ملائکه فاطمه را ندا می کردند و می گفته‌اند یا فاطمه‌ی ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك علی نساء العالمین «۲۰» مریم از میانه‌ی زنان بتول بود فکذلک فاطمه (ع) «۲۱» خداوند مریم را بشارت داد بعیسی و از وی تعبیر بکلمهٔ فرمود و خداوند سبحان فاطمه را بشارت بکلمات حقه و حقایق مقدسه معصومین داد «۲۲» مریم از زنان دیگر عمرش کمتر بود و همچنین فاطمه‌ی زهرا «۲۳» مریم از ناملایمات نساء لائمات و لاغیات صبر کرد حضرت فاطمه نیز بر صدمات قوم رجلا ـ و نساء صبر کرد «۲۴» مریم معصومه‌ی بود فاطمه‌ی زهراء هم معصومه‌ی بود «۲۵» مریم جبرئیل را بحاسه بصر بدید لقوله تعالی فتمثل لها بشرا فاطمه‌ی جبرئیل را در زیر کسا اذن دخول داد علاوه از دفعات دیگر «۲۶» مریم مستجاب الدعوهٔ بود همچنین فاطمه‌ی زهراء «۲۷» مریم در ملکوت

ص: ۱۱۴

اعلی تجلیات نور نـداشت بخلاف فاطمه‌ی زهراء «۲۸» مریم هنگام ولادت نورش بمشـرق و مغرب نتابید بخلاف فاطمه‌ی زهرا «۲۹» مریم در محراب عبادتش روز سه مرتبه الوان نور از نور سفید و زرد و سرخ تابش نداشت بخلاف فاطمه‌ی زهراء «۳۰» مریم شوهری چون علی مرتضـی نـداشت که فرمودند جهاد المراة حسن التبعل و مریم از این فیض محروم بوده «۳۱» مریم فرزندانی چون حسن و حسـین نداشت مریم یک عیسی آورد ولی فاطمه یازده عیسی آورد که آخرین آنها عیسی مریم باو اقتدا خواهد کرد «۳۲» مریم علم بما کان و ما یکون نـداشت بخلاف فاطمه‌ی (ع) «۳۳» مریم در بیماری فاطمه مأمور به پرسـتاری وی گردید «۳۴» مریم ذریه نداشت و ذریه فـاطمه‌ی شـرق و غرب را عالم فرو گرفته و ذریه‌ی نبویه که اوتاد ارضـند از فاطمه‌ی زهرا شـد «۳۵» مریم را مصـحفی نبود و نماند ولی فاطمه‌ی را مصحفی است معروف در اخبار «۳۶» مریم را روایتی در رجعت او نرسیده بخلاف فاطمه که از برای او رجعت است «۳۷» مریم با هفتاد هزار ملک در فردای قیامت فاطمه را استقبال می‌کند و در زیر پرچم شفاعت آن مخدره داخل‌اند.

تمثیل حضرت فاطمه‌ی زهراء در بهشت از نظر حضرت آدم و حوا

در بحـار از جنـاب امام حسن عسـکری علیه‌السـلام از آباء گرامش روایت می‌کنـد از حضـرت نبوی بـدین گونه (لما خلق الله آدم و حواء تبخترا فی الجنهٔ فقـال آدم علیه‌السـلام لحواء مـا خلق الله خلقـا احسن منـا فاوحی الله عزوجل الی جبرئیل ائتنی بعبـدتی التی فی الجنه الفردوس الا-علی فلمـا دخلا- الفردوس نظرا الی جـاریه علی در نـوک من درانیـک الجنه علی رائسـها تـاج من نور و فی اذنیها قرطان من نور قـد اشـرق الجنان من حسن وجهها فقال آدم حبیبی جبرئیل من هـذه الجاریـهٔ التی قـد اشـرقت الجنان من حسن وجهها فقال هذه فاطمهٔ بنت محمد بنی من ولدک یکون فی آخر الزمان قال فما هذا التاج الذی علی رائسـها قال بعلها علی بن ابی‌طالب قال فما القرطان اللذان فی اذنیها قال

ص: ۱۱۵

ولداها الحسن والحسین قال آدم حبیبی جبرئیل أخلقوا قبلی قال هم موجودون فی غامض علم الله عز و جل قبل ان تخلق باربعه آلاف سنهٔ این حدیث تمام شد و در بعضی عبارت تاج پدر بزرگوار او و قلاده گردن مبارکش شوهر عالی مقدار و دو گوشواره دو فرزند او حسن و حسین علیهماالسلام).

(یص) در کتاب نزهه المجالس و منتخب النفایس از شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی نقل کند که روزی آدم علیه‌السلام بحوا و حواء بآدم نگریستند از نیکوئی جمال خویش بشگفت آمدند گفته‌اند آیا خداوند سبحان از ما خلقی بهتر خلق کرده پس بجبرئیل وحی رسید آدم و حوا را ببر بفردوس اعلی و دری از قصری بر وی ایشان بگشا پس جبرئیل قصری بابشان عرضه داشت از یاقوت احمر که در آن تختی از طلا بود و قوائم آن از در سفید و بر آن جاریه‌ای نشسته با نور و ضیاء و حسن و بهاء که شعاع جمالش بر آن قصر تابنده بود بلکه فردوس را روشن نموده بر سرش تاجی مرصع بجواهر بود و مانند آن جاریه آدم و حوا ندیده بودند پس آدم گفت این جاریه کیست گفت فاطمه زهراء دختر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید شوهر او کیست فرمود قصر دیگری از یاقوت بگشا چون گشود دید که در آن قبه‌ای از کافور و تختی از طلا بود و جوانی بر آن نشسته که روی نکویش بهتر از حسن یوسف می‌نمود گفت این است شوهر او علی بن ابی‌طالب، آدم علیه‌السلام سؤال کرد آیا فرزندی دارد پس وحی شد از برای او قصری از مروارید بگشا که در آن قبه‌ای از زبرجد و تختی از عنبر اشهب بود و بر آن صورت دو جوان یعنی حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام مشاهده کرد پس از عزم سابق که خود را خلقی بهتر می‌دانسته‌اند پشیمان شدند و اختلاف این دو خبر همان تعدد قصور و تماثیل شریفه‌ی ایشان است پس از این خبر افضلیت فاطمه اطهر بر حواء و غیر حواء کالنور علی شاهق الطور است احتیاج بمطابقه و تساوی ندارد.

آدم و حواء هم از وجود تو زادند
گر تو نبودی نبود آدم و حواء

تا بقیامت فتد بدام طبیعت
هر که تمنای قدر تو کند انشاء

حضرات اهل سنت غافل‌اند از این که علاوه بر احادیث و اخباری که بطریق

ص: ۱۱۶

عموم در اصطفای خسمه‌ی طیبه‌ی روایت شده اختصاص فاطمه در اصطفاء از همه خلق فضلا از مریم از ظواهر اخبار و آثار معلوم و معین است خصوص حدیث معروف مقبول الطرفین از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم: فاطمه بضعه منی. و نظائر آن چون فاطمه‌ی جزء اعظم و رکن اقوم وجود نبوی است و البته جزء حکم کل دارد یعنی چنان که وجود مسعود عقل کل اشرف است وجود فاطمه‌ی هم جزء اقرب و الصق و اشرف اوست بر ماسوای خود شرف دارد چه از جنس و غیر جنس یعنی افضلیت فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها نه همان بر زنان اولین و آخرین است بلکه بر مردانشان و بر کملین و مرسلین ایشان و بر ملائکه مقربین شرف و مزیت دارد.

(و لعمری هذه مما لاسترهٔ علیه (و نیشابوری) در (غرائب القرآن) اصطفا را بر سه نوع کرده است: اصطفاء از غیر جنس و اصطفاء از جنس و غیر جنس اول مثل حضرت آدم که فرمود ان الله اصطفی آدم چون که در حین خلقت او کسی نبود تا برگزیده از او باشد دوم اصطفای از جنس مانند آیه یا موسی انی اصطفیتک علی الناس یعنی ترا از جنس بشر برگزیدم سوم اصطفای از جنس و غیر جنس مانند وجود حضرت رسول که از بشر و غیر بشر برگزیده گردیده بمفاد (لولاک لما خلقت الافلاک و حدیث (آدم و من دونه تحت لوائی). و صفوه و اصطفای فاطمه از این قسم سوم است البته

کیف لا وهی اکبر حجج الله علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده و هی الهیکل الذی بنا بحکمته و هی مجموعه صور العالمین و هی الصراط المستقیم الی کل خیر والصراط الممدود الی الجنه فهل یعرف او یوصف او یعلم او یفهم من هو شعاع جمال الکبریاء و شرف الارض والسماء جل مقامها و شرف منزلتها عن وصف الواصفین و نعت الناعتین و أن یقاس بها احد من العالمین.

هل یکن فی الوجود منها شبیه

قل ابوها و بعلها ولداها

ص: ۱۱۷

اثر طبع المولی میرزا محمد القمی

ای مهین بانوی بیت الحرم و غیب و شهود
سر ناموس نبی و مدنیت خاتم

ای تو خاتون همه کشور ملک و ملکوت
وی تو بانوی همه ملک عرب تا بعجم

پوست پوشان سر کوی تو شاهان وجود
پادشاهان در غیر تو در صقع عدم

تو اگر سلسله جنبان نشدی هیچ نبود
کی بهستی زد عدم خانه کسی داشت قدم

ای تو آن گوهر یکتا که بزیبائی تو
مادر دهر نیاورد و نیارد به شکم

دختر این گونه ز صلب ازلیت نایاب
نیست فرزند چنین دختر حق را برحم

نه به پشت قدم این نقش و نه در بطن حدوث
پس از این نقش مجرد فلقد جف قلم

زن نئی سر خداوندی و مرتوشه فیض
پرده در روی تو زانروست که السر کتم

مطلع شمس جمال و افق ماه جلال
مشرق سر وجود و فلک خلق شیم

چادر عصمتت از بافته‌ی نور خدا

پشت در پشت همه مطلع الطاف و نعم

پدران تو همه یکه سواران وجود
مادران تو همه صاحب اعزاز و کرم

پسران تو نیاکان همه کون و مکان
این در این همه شمس ضحی بدر ظلم

شمس از پرتو تو جلوه گر کون و مکان
ماه از جلوه تو در سر چرخش پرچم

روحت از روح رسول و تنت از جوهر قدس
در سرو پای تو پا تا سر احمد مدغم

ای ز خُلق شیمت خُلق شیم مانده بجا
مایه بردار ز خُلق شیمت خُلق شیم

ای که خاک سر کوی تو مهین چشمه فیض
نیست در راه سخایت ره لاء و لن ولم

پیش سر چشمه انعام تو طوفان بحر است
پیش یک قطره ز اکرام تو صد دریا کم

قطره ریزد ز ابر کرمت بر رضوان
پیش یک قطره زجود و کرمت عمان نم

ای که خاک قدمت آینه‌ی اسکندر
وی ز خاک کرمت جام جهان بین جم

خجل از سبحه و سجاده و زهدت یحی
بنده قدس تو عیسی و کنیزت مریم

فخر جاروب کشی حرمت با حواء

شرف بندگی خاك درت با آدم

همسرت حیدر از او فخر کنی بر حواء

پدرت احمد از او فخر کنی بر عالم

ص: ۱۱۸

بسترت روی زمین کنگره عرش بساط
خانه در خاک سرطارم قدوس حرم

ای بخاک سر کوی تو ملک سجده کنان
پی تعظیم درت پشت فلک گردد خم

آفتاب از افق صبح نگردد طالع
ماه تاب تو زند گر بسر چرخ علم

کلک گر کلک عطارد بود و عقل دبیر
نتوان صفحه‌ای از مدح ترا کرد رقم

گر دبیری که بود خارج از این نطفه خاک
قلمی گر بود آن برتر از این گونه قلم

شمه‌ی فضل ترا ناطقه‌ام باشد لال
نامه وصف ترا نطق مجرد ابکم

با تو تا عهد اطاعت نکند کس هرگز
نبود رشته میثاق الستش محکم

قلیلی از معجزات و خوارق عادات فاطمه‌ی زهرا

اشاره

سیده نساء فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها سر تا پا معجزه باهر است فقط در این اوراق به پاره‌ای از آن اشاره می‌شود:

تکلم آن مخدره در رحم مادر

اول تکلم آن مخدره در رحم مادر که قصه او را در داستان ولادتش از این پیش یاد کردیم.

نمای آن مخدره که بر خلاف ترقی اطفال و سائر صبایای مردم بود

(۲) نمای آن مخدره که بر خلاف ترقی اطفال و سائر صبایای مردم بود قصه او ایضا در ولادت گذشت.

شروق انوار فاطمه در خانهای مکه هنگام تولد

(۳) شروق انوار فاطمه در خانهای مکه هنگام تولد او کما عرفت سابقا

جلوات نور فاطمه زهرا در ملکوت

(۴) جلوات نور فاطمه زهرا در ملکوت اعلی که در لقب منصوره گذشت.

تکلم آن مخدره هنگامی که از مادر متولد شد و..

(۵) تکلم آن مخدره هنگامی که از مادر متولد شد و اقرار او بر سالت پدر بزرگوار ولایت شوهرش که در سابق گذشت.

پوشیدن آن مخدره حله بهشتی را در شب زفاف که..

(۶) پوشیدن آن مخدره حله بهشتی را در شب زفاف که چشمها را خیره کرد و جمعی را مسلمان نمود گذشت قصه او.

خبر دادن آن مخدره امیرالمؤمنین را بمقاله آن مرد منافق

(۷) خبر دادن آن مخدره امیرالمؤمنین را بمقاله آن مرد منافق و حکایت او در جهیزه آن مخدره گذشت.

تابیدن نور سفید در صبح از صورت فاطمه به خانهای مدینه

(۸) تابیدن نور سفید در صبح و نور سرخ در ظهر و نور زرد در عصر از صورت فاطمه بخانهای مدینه قصه او گذشت.

ص: ۱۱۹

داستان عروسی رفتن آن مخدره

(یص) روایت است که روزی سید انبیاء در مسجد نشسته بودند که جماعتی از بزرگان و صنادید عرب و قریش خدمت آن بزرگوار شرفیاب شدند و عرض کردند که ای افتخار عرب ما را عروسی هست و دختر فلان را به پسر فلان می‌دهیم و آنها از اشرافند و نسبت بشما دارند استدعا از خلق عظیم آن است که فاطمه علیهاالسلام را در این عروسی رخصت فرمائی که مجلس ما را مزین فرماید بقدوم خود حضرت رسول فرمودند از فاطمه طاهره معلوم می‌نمایم اگر اراده کند خواهد آمد این بفرمود و تشریف بخانه بردند و فرمودند ای فاطمه و ای نور دیده من اکابر عرب جمع شدند و عروسی دارند و بنزد من آمدند که تو را بعروسی خود برند خواهی رفت یا نه فاطمه زمانی سر در پیش افکند بعد از آن سر برآورد و عرض کرد ای پدر بزرگوار ایشان که مرا بعروسی خواسته‌اند مقصود آنها استهزاء و سخریه است نسبت بمن زیرا که زنان قریش همه با لباسهای فاخر و جواهر و زینت کرده‌اند و با کمال حشمت و تنعم نشسته‌اند و مرا لباسی غیر از چادری و کهنه پیرهنی و موزه‌ای که چند جای او را وصله زده‌ام چیزی دیگری نیست و با این حال رفتن بانجا غیر شماتت حاصلی ندارد چون رسول اکرم از فاطمه این کلمات شنید بسیار غمناک گردید در آن حال جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول‌الله حق تعالی سلامت می‌فرستد و می‌فرماید فاطمه را با لباسی که دارد بعروسی بفرست که ما را در این حکمتی است حضرت رسول پیغام حق تعالی بفاطمه رسانید پس آن مخدره شکر حق تعالی را بجا آورد و عرض کرد صدقنا و آمنا هر چه امر و حکم الهی است عین لطف و مرحمت است پس حضرت صدیقه برخواست و با جامهای کهنه خود بعروسی تشریف برد اما از جهت شماتت زنان قریش دل تنگ بود فرشتگان هفت آسمان و زمین سر نیاز بدرگاه بی‌نیاز نهادند عرض کردند بار خدایا این دختر پیغمبر آخرالزمان است که او را از جمله پیغمبران برگزیدی آیا او را دلشکسته می‌نمائی خطاب از جانب رب الارباب بجبرئیل شد که دختر برگزیده ما را دریاب و آنچه باید

ص: ۱۲۰

بجهت او مهیا کن پس امین وحی بتعجیل تمام بجنت فردوس شتافت و بجهت او جامهای بهشتی حاضر نمود و هنوز حضرت فاطمه هفت قدم از خانه بیرون ننهاده بود که صد هزار حوری ماه لقاگرد وی حاضر شدند و جبرئیل سر تا پای فاطمه‌ی طاهره را از سندس و استبرق بیاراست و حوریان هر ساعت خاک قدم فاطمه را بدیده می‌کشیدند چون فاطمه این لطف و حشمت حق تعالی را نسبت بخود ملاحظه کرد بسجده شکر رفته و حق تعالی چندان از نور لطف خود روشنائی و تجلی بفاطمه نثار کرد که شرح آن ممکن نیست پس فاطمه حمد و ثنای الهی می‌کرد و می‌رفت تا آن که بخانه عروس رسید زنان قریش بانتظار مقدم شریف فاطمه (ع) بودند که ناگاه روشنائی و نوری مشاهده کردند چون برق که عالم از آن روشن شد مردم آن محله جمله متعجب شدند که این روشنائی چیست ناگاه آواز از حوریان برآمد که هر که شنیدی از خود بیخود شدی و همه زنان از حسن صورت فاطمه (ع) متحیر شدند و عروس را تنها گذاشته‌اند و باستقبال ایشان شتافته‌اند فاطمه را دیدند که صد هزار حوران بهشتی با او خرامان می‌آمدند و حوران عود و عنبر می‌سوختهاند و از بوی خوش ایشان جمله زنان مدهوش شدند همه بیکبار در قدم فاطمه افتادند و دست و پای او را بوسیده و تعظیم هر چه تمام تر او را بخانه آوردند چون آن سیده زنان قرار گرفت حوریان گرد او صف زده بر روی هوا ایستادند بنحوی که پای هیچکدام بر زمین نبود زنان عرب از مشاهده این امر و عطرهای بهشتی دم بدم می‌افتادند و سجده می‌کردند و عروس نیز از کرسی درافتاد و بیهوش گردید و بعد از ساعتی در آن بیهوشی بمرد چون عروس را مرده یافتند همه فریاد واویلا برآوردند و بگریه و زاری نشسته‌اند و عروسی بعزا مبدل شد حضرت فاطمه (ع) از مشاهده آن حال بسیار دل تنگ گردید در آن حال برخواست تجدید وضو نمود و دو رکعت نماز بجای آورد بعد از آن سر بسجده نهاد و عرض کرد ملکا پادشاها بعزت و جلال بی‌زوال تو و بحرمت شرف طاعات بندگان خالص تو و به برکت محمد و علی که برگزیدگان درگاه تواند که این عروس را زنده گردان هنوز حضرت فاطمه (ع) در مناجات بود که عروس عطسه زد و از جا برخواست و بدست و پای حضرت فاطمه (ع) افتاد و عرض کرد

ص: ۱۲۱

السلام علیك یا بنت رسول‌الله تو و پدر تو بر حقید و خدائی را که شما پرستش می‌کنید بر حق است و کفاری که راه بت پرستی را گرفته‌اند بر باطلند گویند در آن روز هفتصد مرد از کسان عروس و غیر ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و این مطلب در تمام شهر منتشر گردید پس فاطمه‌ی زهرا مراجعت نمود بخانه و شرح آن واقعه را برای پدر بزرگوار خود بیان نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده شکر بجا آوردند سپس فرمودند ای نور دیده از آنچه گفتی من هزاران بیشتر و بهتر از حق تعالی امیدوارم.

مؤلف گوید صاحب خصایص نقل نفرمودند که این تفصیل در کدام کتاب بوده حقیر این تفصیل را در کتاب (تحفه المجالس) سلطان محمد بن تاج الدین دیده‌أم و متفردات آن کتاب بکلی از درجه‌ی اعتبار ساقط است و این کتاب در سنه ۱۲۷۴ در تبریز طبع شده است و معرکه قلندران و درویشان را گرم کرده است و حقیر در أیام طفولیت پدرم این کتاب را برای من تهیه کرده بود و تمام آن را مکرر می‌خواندم تا این که بیشتر مطالب آن را حفظ کرده بودم کیف کان این قصه را میرزا محمد باقر جوهری در طوفان البکاء که معروف بکتاب جوهری است نظما و نثرا آن را نقل کرده و از نقل او چنان فهمیده می‌شود که این قضیه در مکه بوده والله العالم و لایخفی که از برای این قضیه اصلی در کتب معتبره وجود دارد از آن جمله قطب راوندی در کتاب (خرایج) می‌فرماید (و من دلائل فاطمه (ع) روی ان الیهود کان لهم عرس فجاؤا الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و قالوا لنا حق الجوار فنسئلك ان تبعث فاطمه (ع) بنتك الی دار ناحتی یزداد عرسنابها سرورا والحوا علیه فقال صلی الله علیه و آله و سلم انها زوجه علی بن ابی‌طالب و هی بحکمه و سئلوه ان یشفع الی علی فی ذلك وقد جمع الیهود الطم والرم.

(یعنی من الرطب والیابس کنایه عن مال کثیر) من الحلی والحلل و ظن الیهودان فاطمه (ع) تدخل علیهن فی بذلتها و ارادوا استهانتها بها فجاء جبرئیل بثاب من الجنه مع حلی و حلل لم یروا مثلها فلبسها فاطمه (ع) فتجلت بها و تعجب الناس من زینتها و الوانها و طیبها فلما دخلت فاطمه دار الیهود سجدت لها نسائهم یقبلن الارض بین یدیها و اسلم بسبب ما رأ و اخلق کثیر من الیهود انتهی»

ص: ۱۲۲

و حاصل ترجمهٔ این حدیث این است که راوندی مرسلا روایت می‌کند که از جمله براهین فاطمه زهرا (ع) آن که جماعت یهود عروسی داشته‌اند از رسول خدا درخواست کردند که فاطمه را باو رخصت بدهد تا در آن عروسی شرف حضور پیدا کند حضرت فرمود فاطمه شوهر دارد و اختیار فاطمه با اوست التماس کردند که شما بعلی بفرمائید تا او را اجازه بدهد و حضرات یهود چندان که در قوه‌ی آنها بود از لباسهای زربـاف و اطلس و دیبا و زینتهای طلا برای خود مهیا کرده بودند و خویش را کاملا با آن زینتها مزین ساخته بودند و چنان گمان می‌کردند که فاطمه با آن چادر وصله دار و لباس کهنه بر آنها وارد می‌شود و او را مورد سخریه و استهزاء قرار می‌دهند و شماتت و سرزنش می‌نماید در آن حال جبرئیل حاضر شد با انواع و الوان لباسهای بهشتی و زینتهای گوناگون که هیچ دیده آن را ندیده بود این وقت فاطمه خود را بآن زینتها مزین نمود و لباسهای بهشتی را در بر فرمود چون بزنان یهود وارد گردید بی‌اختیار بسجده افتادند و زمین ادب بوسیدند و تعجبها کردند و باین سبب جماعت بسیاری از یهود بشرف اسلام مشرف شدند «انتهی» و در کتاب «لعمهٔ البیضأ» فی شرح خطبه الزهراء «ص ۱۷» این قضیه را باین عبارت نقل کرده (و انها اتت من جانب الله تعالی بواسطهٔ جبرئیل عشرهٔ انواع من من حلل الجنهٔ و عشرهٔ قطعهٔ من حلیها مع مسند و تاج و خدمته فی مجلس سرور استدعا هاالیه نساء المنافقین بقصد الاستهزاء والسخریه فتحیر الفرق الحاضرهٔ و آمنوا من جهت هذه الکرامه) از این عبارت ظاهرست که جبرئیل برای فاطمه (ع) ده قسم لباس و ده رنگ از جواهرات و تاج و تخت و خادمان متعده از جانب خدا برای فاطمه (ع) آوردند و از عبارت قطب راوندی ظاهر است که این قضیه در مدینه بوده است والله العالم

نزول مائده در قصه دینار

(یص) امیرالمؤمنین علیه‌السلام روزی بحجره که آمد دید که فاطمه حسنین را می‌خوابانید ایشان بخواب نمی‌رفته‌اند از غایب گرسنگی فاطمه‌ی طاهره عرض کرد یا اباالحسن برو قدری طعام طلب کن که این کودکان از گرسنگی بخواب نمی‌روند

ص: ۱۲۳

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد عبدالرحمن بن عوف شد و از وی دیناری قرض خواست عبدالرحمن بخانه رفت و کیسه‌ی زری بیرون آورد و عرض کرد این کیسه یکصد دینار است بگیر یا علی و هرگز عوض آن را مده حضرت فرمودند از تو قبول نکنم که از پیغمبر شنیده أم‌الید العلیا خیر من ید السفلی اما یک دینار بمن قرض بده و این حدیث را بشنو که رسول خدا فرمودند الصدقهٔ عشرهٔ والقرض ثمانیهٔ عشرهٔ ضعفا یعنی صدقه را یکی ده عوض می‌دهند و قرض را یکی هیجده عوض می‌دهند عبدالرحمن یک دینار بجناب امیر قرض داد آن حضرت چون روانه شد در راه مقداد بن الاسود را دید که بر کنار راه نشسته فرمود ای مقداد در این وقت اینجا چرا نشسته عرض کرد از جهت ضرورتی فرمود چیست آن ضرورت عرض کرد که چهار روز است که طعامی نیافته‌ام فرمود بگیر این دینار را تو از ما اولی‌تری که چهار روز است طعام نیافته‌ای و ما سه روز است مقداد گرفت دینار و حضرت وقت نماز شام بود روانه مسجد بهمراهی پیغمبر فریضه را ادا نمود چون فارغ شد جناب رسول اکرم فرمود یا علی امشب بخانه شما می‌آیم و مهمان شما خواهم بود جناب امیر عرض کرد حبا و کرامهٔ و از پیش روانه شد و فاطمه زهراء را خبر کرد فورا فاطمه زهراء بمصلی خود رفت و روی مبارک نهاد بروی خاک و با یزد پاک عرض کرد خداوندا بحق محمد و آل محمد که بر ما طعامی فرست هنوز فاطمه در سجده بود که بوی طعام بمشام وی رسید سر برداشت کاسه بزرگی دید پر از طعام که بوی آن خوشبوتر از مشک بود آنرا برداشته و در خدمت پدر بزرگوار خود نهاد حضرت فرمود انی لک هذا الطعام عرض کرد من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس حضرت امیر و فاطمه و حسنین از آن طعام تناول کردند ناگاه سائلی بر درآمد امیر المؤمنین خواست او را از آن طعام بدهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند یا علی این ابلیس است خبر شده که ما از طعام بهشت می‌خوریم آمده که با ما مشارکت کند.

طعام شدن سنگریزه در میان دیگ

(یص) در کتاب اربعین روایت شده که یک وقتی از اوقات حسنین علیه‌السلام چیزی

ص: ۱۲۴

نخورده بودند از گرسنگی بی‌تاب شده بودند از مادر مطالبه طعام می‌نمودند و در خانه فاطمه خوردنی یافت نمی‌شد آن مستوره هر دم ایشان را به بهانه‌ای تسلی می‌داد تا بحدی که فاطمه‌ی طاهره دلگیر گردید بر ضعف حال ایشان اشک از دیده‌گان حق بینش جاری شد پس برخواست بجهت مشغول ساختن ایشان مقداری سنگ ریزه را جمع نمود و در دیگ کرده و قدری آب در آن ریخت و سر دیگ را بپوشانید و آتش در زیر دیگ روشن نمود تا آن آب بجوش آمد و طفلان را فرمود ای جانان مادر و ای دو ریحانه‌ی رسول اکرم اینک طعام بار کرده‌ام ساعتی صبر کنید تا پخته شود آن گاه میل نمائید ایشان هر دم بیرون می‌رفته‌اند و بعد از ساعتی مراجعت می‌کردند ای مادر چنان چه پخته شده از برای ما بیاور آن مخدره می‌فرمود الحال بار کرده‌ام هنوز خام است ساعتی درنگ نمائید تا پخته شود پس امام حسن بر سر دیگ رفته و سر پوش ار از دیگ برداشت عرض کرد ای مادر اگر پخته است اگر خام قدری از جهت ما بیاور تا بخوریم حضرت فاطمه (ع) کاسه‌ای برداشته و فرمود عجب است اگر پخته باشد چون بر سر دیگ آمد دید طعامی در کمال خوبی و خوشبوئی در دیگ است پس طعام را از دیگ بیرون آورده و پیش ایشان نهاد و ایشان بطعام خوردن مشغول شدند پس فاطمه برخواست و تجدید وضو نمود و دو رکعت نماز شکر بجای آورد بعد از آن هر وقت که کار سخت شدی فاطمه طاهره از آن سنگ ریزه مقداری جمع می‌نمود و در دیگ ریخته بعد از ساعتی طعامی نیکو می‌شد آن را بنزد طفلان می‌نهاد چون این خبر بسمع رسول اکرم رسید فرمود الحمدلله که در فاطمه هست آن چه در ذریه‌ی انبیاء بوده.

مؤلف گوید صاحب خصایص این خبر را از اربعین نقل کرده ولی معلوم نفرموده کدام اربعین چون که کتاب مسمی باربعین بسیار است شیخنا العلامهٔ الخبیر الشیخ آقا بزرگ زیاده از صد و پنجاه اربعین در ذریعه نام برده و احتمال قوی می‌رود که از اربعین ابوصالح مؤذن باشد و او از علماء عامه است.

نزول مائده ایضا

(نا) احمد بن محمد الثعالبی باسناد معتبر سند بجابر بن عبدالله می‌رساند و کذا

ص: ۱۲۵

نیشابوری در تفسیر خود می گوید رسول خدا چند روز بهیچ طعامی دست نیافت شدت جوع بر وی سخت افتاد و در منازل زوجات طاهرات چیزی نیافت لاجرم بسرای فاطمه آمد (فقال یا بنیه هل عندک شیئی آکله فانی جائع قالت لا والله بای انت و امی)
چون رسول خدا این بشنید مراجعت کرد در آن حال یکتن از همسایگان آن حضرت دو گرده نان و پاره‌ی از گوشت بنزد او هدیه فرستاد فاطمه آن جمله را مأخوذ داشت و در قدحی بگذاشت و زبرپوشی بر او افکنده و قالت لاوثرن بها رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم علی نفسی و من عندی) فرمود رسول خدای را بر خود و بر هر که در نزد من است مقدم می‌دارم یعنی بر شوهرم علی و دو فرزندم حسن و حسین با اینکه همگان گرسنه می‌باشند پس رسول خدای خبر فرستاد چون آن حضرت بیامد فاطمه (ع) عرض کرد (بابی انت وامی قد اناتا الله بشیئی فخبا قال هلمی فاتته فکشفت عن الجفنه فاذا هی مملوة خبزا و لحما فلما نظرت الیه بهتت فعرفت انها کرامه من الله عز و جل فحمدت الله تعالی وصلت فقال رسول‌الله من این لک هذا یا بنیه فقالت هو من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فحمدالله عز و جل و قال الحمدلله الذی جعلک شبیهه بسیده نساء العالمین فی بنی اسرائیل فی وقتهم فانها کانت ادار زقها الله تعالی فسئلت عنه قالت هو من عندالله ان‌الله یرزق من یشاء بغیر حساب این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را حاضر ساخت و از آن طعام بخورد و علی و فاطمه و حسن و حسین و زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن تناول نمودند و هنوز مبلغی در جفنه بجای بود فاطمه (ع) بر همسایگان بخش کرد و خدای آن طعام را بر فاطمه برکت داد.

نزول لباس از آسمان

(یص) از شیخ مفید روایت شده است که حضرت ثامن الائمه علیه‌السلام فرمود روزی حضرت امام حسن و امام حسین از کهنگی لباس بمادر شکایت کردند و ایام عید نزدیک بود گفته‌اند ای مادر اطفال عرب بانواع جامهای فاخر مزین گشته‌اند و بآن مفاخرت می‌نمایند شما چرا از برای ما لباس نو ترتیب نمی‌دهی فاطمه‌ی طاهره از استماع این سخنان آب در دیدهای وی گردید و فرمود جانان من دراندیشه شما هستم و امید دارم که تا

ص: ۱۲۶

هنگام عیـد خیاط قـدرت جامهای شـما را دوخته و پرداخته بشـما برساند آن دو بزرگوار منتظر بودند تا آنکه شب عید شد باز همان کلام را اعاده فرمودنـد و لباس نو را مطالعه‌ی فرمودنـد حضـرت صـدیقه‌ی طاهره ایشان را تسـلی داده بگوشه آمد از روی خضوع و خشوع دست نیاز را بـدرگاه قاضـی الحاجات برداشـته عرض کرد ای خدای مهربان تو قادری دل فرزندان مرا خوش نمائی بجامه‌ای که من بایشـان وعـده کرده‌ام بامیـد فضـل تو هنوز سـخنان فاطمه تمام نشـده بود که شخصـی در خانه را دق‌الباب نمود فاطمه عقب درآمـد فرمود کیستی کوبنـده در عرض کرد منم خیاط جامهای حسـنین را آورده‌ام فاطمه‌ی زهرا دید شخصـی بقچه‌ای در زیر بغل دارد و تسـلیم بـآن مخـدره نمود چون آن را گشود دیـد دو عمـامه و دو دراعـهٔ و دو قبـا و دو جفت موزه که در پشت آنهـا سـرخی داشت صـدیقه‌ی طـاهره زبـان بشـکر و ثنـای حضـرت رب العزهٔ گشود آن گـاه شاهزادگـان را بان خلعتها مزین فرمود ایشان بغایت خوشوقت گردیدنـد و عرض کردنـد ای مادر هیـچ یک از کودکان عرب لباسـی بـدین لطافت ندیده‌انـد و نه پوشیده‌اند در آن اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف فرمای سرای فاطمه شد و حسنین را در بر گرفت و می‌بوسید پس فرمود ای فاطمه این خیاط را شـناختی عرض کرد بخوبی او کسـی را ندیـدم حضـرت فرمود آن خازن بهشت بود و تا این قصه را بمن خبر نداد بآسـمان عروج نمود.

علم فاطمه

بعلوم گذشته و آینده (و اخبار آن بعد از این بیاید)

گردیدن آسیا بخودی خود

در خرایج از سـلمان مرویست می‌فرماید بودم و می‌دیدم که فاطمه نشسـته است و آسیائی در پیش روی او است و بدان آرد می‌کند مقداری از جو را و حسـین علیه‌السـلام بشدت می‌گرید و عمود آسـیا خون آلود گشـته گفتم ای دختر رسول خدا کفهای مبارک را چندین رنجه مکن اینک کنیزک تو فضه حاضـر است طحن جو را با او گذار فقالت اوصانی رسول‌الله ان یکون الخدمه لها یوما ولی یومـا فکان امس یوم خـدمتها سـلمان گفت من بنـده آزاد شـده شـما هسـتم مرا بآرد کردن جو بگمار یا باسـکات حسـین فرمود من باسکات حسین ارفقم تو طحن جو می‌کنی لاجرم من مقداری جو آرد کردم و

ص: ۱۲۷

طریق مسجد سپردم و با رسول خدا نماز گذاشتم آن گاه صورت حال را بعلی علیه‌السلام رساندیم آن حضرت بگریست و بیرون شد و چون باز آمد خندان بود رسول خدای پرسش فرمود (قال: دخلت علی فاطمه و هی مستلقیه لقفاها والحسین نائم علی صدرها و قدامها رحی تدور من غیر ید فتبسم رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و قال یا علی اما علمت ان الله ملائکه سیاره فی الارض یخدمون محمدا و آل محمد الی ان تقوم الساعه)

(۱۵) ایضا در خرایج از ابوذر مرویست می‌فرماید مرا در طلب علی فرستاد من بخانه آن حضرت درآمدم و ندا در دادم هیچ کس پاسخ نگفت و در آنجا آسیائی دیدم که طحن می‌کرد و کسی در کنار آن نبود دیگر باره بانك زدم این وقت علی علیه‌السلام از خانه بیرون شد با همدیگر بحضرت مصطفی آمدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوش فرا داشت و علی چیزی گفت که من فهم نتوانستم کرد بعرض رسانیدم که یا رسول‌الله مرا شگفت همی آید از آسیائی که در خانه علی دور می‌زد و طحن می‌کرد و کس با او نبود قال: ان ابنتی فاطمه (ع) ملاء الله قلبها و جوارحها ایمانا و یقینا و ان الله علم ضعفها فاعانها علی دهرها و کفاها اما علمت ان الله ملائکه موکلین لمعونه آل محمد.

تابش نور از چادر فاطمه

و نیز در خرایج و مناقب مروی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از مرد یهودی مبلغی جو بقرض خواست یهودی عرض کرد مرا رهینه‌ای باید داد آن حضرت ملاای از فاطمه که عبارت از نسجی است که یکپارچه باشد که همان چادر می‌شود به رهن گذاشت و جو را مأخوذ داشت و از آن سوی یهودی چادر را بخانه برد و در بیتی جای داد نیمه‌ی شب زن یهودی از برای حاجتی بدان بیت رفت و نوری ساطع دید که شعشعه‌ی آن نور چشم را خیره می‌کرد باز شتافت و شوهر را آگهی داد مرد یهودی بیامد و این بدید عشیرت خویش را دعوت کرد هشتاد تن یهود گرد آمدند چون بدان نور نظاره کردند و بدانستند از ملائه‌ی حضرت فاطمه است همگان اسلام آوردند و در بعضی روایات نام یهودی زید بود

ص: ۱۲۸

جنبیدن گهواره

(نا) از ابوالقاسم بستی در مناقب امیرالمؤمنین و ابوصالح مؤذن در اربعین از شعبی باسناد خود از میمونه حدیث می‌کند و همچنین ابن فیاض در شرح اخبار، که بسیار وقت فاطمه بکاری مشغول بود مانند عبادت یا در آرامش فرزندانش تا از گریستن باز ایستند همچنان گاهواره‌ی کودکان بدست فرشتگان جنبش داشت.

نیز مرویست که رسول خدا سلمان را برای کاری بدرخانه‌ی فاطمه فرستاد چون بدر خانه رسید لختی بر باب بیت بایستاد نظر کرد دید که فاطمه از درون خانه تلاوت قرآن می‌نماید و آسیاب در بیرون حجره بخودی خود می‌گردد و هیچ کس نزدیک آن نبود الی آخر روایت سابقه.

بلند شدن ستونهای مسجد

دیگر در بحار از سلمان مرویست که هنگامی که علی را از برای بیعت با ابوبکر بمسجد می‌بردند فاطمه از قفای آن حضرت بیرون شد و زنان بنی‌هاشم در خدمت او روان شدند چون بنزدیک قبر رسول خدای آمد (فقالت: خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالحق لان لم تخلوا عنه لا نشرن شعری و لاضعن قمیص ابی علی رأسی لا صرخن الی الله تبارک و تعالی فما ناقه صالح باکرم علی الله منی و لا الفصیل باکرم علی الله من ولدی قال سلمان: فرایت والله اساس حیطان مسجد رسول‌الله تقلعت من اسفلها حتی لوا را درجل ان ینفذ من تحتها لقد نفذ فدنوت و قلت یا سیدتی و ملواتی ان الله تبارک و تعالی بعث اباک رحمه فلا تکونی نقمه فرجعت الحیطان حتی سطعت الغبره من سطعت الغبره من اسفلها فدخلت فی خیا شیمنا)

ص: ۱۲۹

نزول مائده

بروایت علی بن ابراهیم تـا آن جـا که می‌گویـد امیرالمؤمنین یـا فـاطمه هل عنـدک شیئی تغـذینیه قالت لا والـذی اکرم ابی بالنبوهٔ و اکرمک بالوصـیه ما طعمنا مذیومین الا شـیئی کنت او ترک علی نفسـی و علی ابنی هذین الحسن والحسین فقال علیه‌السلام یا فاطمه الا- کنت اعلمینی فـابغیکم شـیئا فقـالت یـا ابـاالحسن انی لاسـتحیی من الهی ان کلـف نفسـک علی مـا لا- تقـدر علیه) پس روایت را می‌کشاند بقصه دینار و ایثار او بمثل آن چه گذشت بعد امیرالمؤمنین علیه‌السلام داخل مسجد شد و نماز مغرب را با رسول خدا بجا آورد و بعـد از نمـاز مغرب رسـول خـدا برخـواست و هنگـام عبور در صف اول بـا پـای مبـارک غمزی کرد بـا علی علیه‌السـلام آن حضـرت نیز برخواست و روان شد در باب مسجد پیغمبر را دریافت و سلام داد و جواب شنید فقال رسول‌الله: یا اباالحسن هل عندک شیئی نتعشاه فنمیل معک، امیرالمؤمنین سـر بزیر افکنـد چیزی نفرمود اما رسول خدا آگاه بود که در خانه‌ی فاطمه از خوردنی چیزی یـافت نشود و قصه دینـار را جبرئیـل برسول خـدا خبر داده بود و فرمان کرده بود که امشب در خانه علی بایـد شام تناول نمائی چون رسول خـدا دیـد علی علیه‌السـلام چیزی نمی‌گویـد فرمود یـا علی مالک لاتقول لا فانصـرف او تقول تالی فامضـی معک فقال حبا و کرامه یا رسول‌الله) بفرمائید پس رسول خدا دست علی علیه‌السلام را گرفت تا داخل خانه شد فاطمه را در مصلای خود دیدند چون از نماز فارغ شد قدحی را در غلیان دید و صدای رسول خدا را در خانه بشـنید لاجرم از مصلای خود بیرون دوید و رسول خدای را سلام داد و جواب شـنید و رسول خدا دست مبارک بر سـر او مسح کرد و فرمود یا بنتاه کیف امسـیت رحمک الله عشینا غفرالله لک پس فاطمه برفت و آن قـدح را بیاورد و در پیش روی رسول خـدا و علی مرتضـی نهاد علی فرمود این طعام را از کجا بدست کردی که ندیـده‌ام هرگزماننـد آن را و استشـمام ننمـودم هرگز مثـل بـوی آن را و نخوردم هرگز اطیب و نیکوتر از آن را این وقت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم دست مبـارک را در میان هر دو کتف علی گـذاشت و انـدک فشار داد (ثم قال: یا علی هـذا بـدل دینارک من عندالله ان الله یرزق من یشاء.

ص: ۱۳۰

نزول مائده در قصه‌ی اعرابی و سوسمار

در عاشر بحار و مناقب و دیگر کتب سند بابن عباس می‌رساند که مردی اعرابی از جماعت بنی‌سلیم در بیابان سوسماری را صید کرده در آستین خود او را حبس کرد و راه مدینه پیش گرفت چون داخل مسجد رسول خدا گردید در برابر آن حضرت نداد در داد یا محمد یا محمد و عادت رسول خدا این بود که هرگاه کسی او را ندا می‌کرد یا محمد همان را حضرت جواب می‌داد و همچنین هرگاه کسی او را یا احمد و یا ابوالقاسم ندا می‌کرد همان را حضرت در جواب می‌فرمود و اگر کسی یا رسول‌الله ندا می‌کرد آن حضرت رنگ رخساره‌اش شکفته می‌شد و در جواب می‌فرمود لبیک و سعدیک لاجرم چون اعرابی ندا در داد یا محمد یا محمد رسول خدا نیز فرمود یا محمد یا محمد اعرابی آغاز سخن کرد (فقال له: انت الساحر الکذاب الذی ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء من ذی لهجه هو اکذب منک انت الذی تزعم ان لک فی هذه الخضراء الها بعثک الی الاسود والابیض واللات والعزی لولا انی اخاف ان قومی یمسوننی العجول لضربتک بسفی هذا ضربهٔ اقتلک بها فاسود بک عند الاولین والاخرین) عمر بن الخطاب چون این جسارت را از اعرابی بدید از جای برخواست و گفت یا رسول‌الله رخصت فرمای تا او را بقتل رسانم فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اجلس یا اباحفص فقد کاد الحلیم ان یکون نبیا پس روی با اعرابی نمود و فرمود یا اخا بنی سلیم هکذا تفعل العرب یتهجمون علینا فی مجالسنا یجبهوننا بالکلام الغلیظ یا اعرابی والذی بعثنی بالحق نبیا ان اهل السماء السابعه یسموننی احمد الصادق یا اعرابی اسلم تسلم من النار یکون لک ما لنا و علیک ما علینا و تکون اخانا فی الاسلام) رسول خدا فرمود ای برادر بنوسلیم این است کار و کردار عرب از روی خشم و غضب می‌تازند در مجالس ما و بر پیشانی ما می‌گویند سخنان غلیظ و خشن را ای اعرابی سوگند بدان کس که مرا بحق مبعوث بنبوت نمود کسی که در دنیا زیان کار باشد در آخرت معذب بنار گردد و ای اعرابی سوگند بدان کس که مرا به پغمبری برگزید

ص: ۱۳۱

ساکنان آسمان هفتم مرا احمد صادق می‌نامند ای اعرابی مسلم باش و سالم باش از آتش دوزخ تا باشد از برای تو چیزی که از برای ماست و باشد بر تو چیزی که بر ماست و برادر ما باشی در اسلام این سخنان بر اعرابی گران آمد در غضب شد و قال واللات والعزی لا او من بک یا محمد او یومن بک هذا الضب ثم رمی بالضب عن کمه فلما وقع الضب علی الارض ولی هاربا فناداه النبی یا ایها الضب اقبل الی فاقبل الضب ینظر الی النبی قال فقال له النبی ایها الضب من انا فاذا هو ینطق بلسان فصیح ذرب غیر قطع فقال انت محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف فقال له النبی من تعبد فقال اعبدالله عز و جل الذی فلق الحبه و برء السنمه و اتخذ ابراهیم خلیلا و اصطفاک یا محمد حبیبا پس این اشعار بگفت:

الا یا رسول‌الله انک صادق
فبو رکت مهد یا و بورکت هادیا

شرعت لنا دین الحنیفه بعد ما
عبدنا کامثال الحمیر الطواغیا

فاخیر مدعو و یا خیر مرسل
الی الجن والانس لبیک داعیا

و نحن اناس من سلم واننا
اتیناک نر جوأن ننال العوالیا

اتیت ببرهان من الله واضح
فاصبحت فینا صادق القول زاکیا

فبو رکت فی الاحوال حیا و میتا
و بو رکت مولودا و بورکت ماشیا

از پس این اشعار سوسمار دم برمبست اعرابی چون این بدید گفت واعجباه سوسماری را که من در بیابان صید کنم و در آستین خود جای دهم نه او را فقاهت علم و نه حضاقت عقل بدین گونه با محمد سخن کند و نبوت او شهادت دهد من چه کس باشم که بعد از دیدن اینگونه آیت گردن ننهم و شهادت ندهم یا رسول‌الله دست بمن ده تا با تو بیعت کنم فانا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله چون اعرابی مسلمانی گرفت رسول خدا با اصحاب فرمود او را سوره‌ی چند از قرآن بیاموزید پس از آن فرمود یا اخ العرب از مال دنیا چه بهره داری عرض کرد سوگند بدان کس که ترا براستی از در پیغمبری فرستاده است ما چهار هزار تن مردانیم از قبیله‌ی بنی‌سلیم در میان ایشان فقیرتر از من کس نیست رسول خدا با اصحاب فرمود کیست که اعرابی را

ص: ۱۳۲

بر ناقه‌ی سوار کند و من ضامنم که خداوند متعال شتری از شتران بهشت او را عطا فرماید سعد بن عباده برجست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد مرا ناقه‌ای حمراست که هشت ماه آبستن است آن را با اعرابی گذاشتم رسول خدای فرمود یا سعد من اکنون وصف می‌کنم ناقه‌ای را که خداوند متعال بعوض این ناقه بتو عطا خواهد فرمود همانا شتری است از زر سرخ و گردن او از زبرجد سبز و کوهان او از کافور سفید و ذقن او از در و مهار آن از مروارید تر است و قبه‌ای بر پشت دارد از مروارید سفید که از درونش بیرون پدیدار است و آن شتر در بهشت طیران می‌کند آن گاه دیگر باره رسول خدا اصحاب را نگران شد و فرمود کیست که اعرابی را تاجی دهد و من ضامنم که خداوند او را تاج تقی کرامت فرماید علی علیه‌السلام فرمود فداك ابی و امی کدام است تاج تقی رسول خدا وصف فرمود پس علی علیه‌السلام عمامه برداشت از سر خود و بر سر اعرابی گذاشت دیگر باره رسول خدا فرمود کیست از شما که اعرابی را زاد دهد و من ضامنم که خداوند در پاداشت او را زاد تقوی عطا کند سلمان برخواست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد کدام است زاد تقوی فرمود آنست که هنگام بیرون شدن از دنیا خداوند ترا تلقین می‌کند بشهادت لا اله الا الله و ان محمد رسول‌الله اگر این کلمات را گفتی ملاقات می‌کنی مرا و ملاقات می‌کنم من ترا و اگر نگفتی ابدا ملاقات نکنی مرا و دیدن نکنم من ترا سلمان برفت و نه بیت از بیوتات زوجات رسول خدا را طواف داد چیزی بدست او نیامد چون طریق مراجعت گرفت چشمش بر حجره‌ی فاطمه افتاد گفت اگر چیزی است در منزل فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها است پس بیامد دق‌الباب کرد فاطمه فرمود کیست کوبنده در سلمان عرض کرد اینك منم سلمان فارسی فرمود چه می‌خواهی سلمان قصه سوسمار و اعرابی را و طلب کردن رسول خدا زاد را برای اعرابی شرح داد. فاطمه فرمود سوگند بدان کس که محمد را بحق فرستاده سه روز است که طعامی بدست ما نیامده و حسن و حسین از شدت جوع مضطرب شده‌اند و با شکم گرسنه بخفته‌اند مانند دو جوجه پر کنده ولکن رد نمی‌کنم خیری را خاصه وقتی که بر در سرای من فرود شده ای سلمان اینك این پیراهن مرا به‌بر نزد شمعون یهودی و یک

ص: ۱۳۳

صاع خرما و یک صاع جو گرفته بیاور سلمان آن درع را بگرفت بنزد شمعون آمد و صورت حال را تقریر داد شمعون آن درع را بگرفت و در دست بگردانید و اشک از دیدگانش فرو ریخت و گفت این است زهادت در و دنیا و این است آنچه خبر داد ما را موسی بن عمران در تورته انا اقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول‌الله و مسلمانی گرفت و سلمان را صاعی از تمر و صاعی از جو بداد و سلمان آنها را بنزد فاطمه آورد آن حضرت بدست خود طحن کرد و نان پخت و بدست سلمان داد سلمان عرض کرد یا بنت رسول‌الله از برای حسن و حسین گرده از این نان بردار فاطمه فرمود چیزی را که در راه خدا داده‌ام دیگر در آن تصرف نمی‌کنم لاجرم سلمان آن نان و تمر را بحضرت رسول آورد و فرمود ای سلمان این نان تمر را از کجا فراهم آوردی عرض کرد از خانه‌ی فاطمه‌ی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز می‌گذشت که دست بطعامی نبرده بود برخواست و بدر سرای فاطمه آمد دق‌الباب کرد چون بعادت بود هرگاه پیغمبر قرع باب بنماید بدون فاطمه کس فتح باب نفرماید لاجرم فاطمه عجله کرد و در را گشود چشم پیغمبر بر فاطمه افتاد دید رنگ ارغوانی بدل بزعفرانی شده و دیده‌های حق بینش بگودی فرو رفته فرمود ای فاطمه این چه حالت است در تو می‌نگرم عرض کرد یا ابتاه سه روز است که ما دست بطعام نبرده‌ایم و حسن و حسین بعد از اضطراب از شدت جوع همانند جوجگان پرکنده گرسنه بخفته‌اند رسول خدا حسنین را از خواب برانگیخت و یکی را بران راست و یکی را بران چپ نشانید و فاطمه را در پیش روی جای داد و دست در گردن او افکند این وقت علی علیه‌السلام درآمد و دست در گردن پیغمبر حمایل کرد پس رسول خدا بسوی آسمان نگران شد فقال یا الهی و سیدی و مولای هولاء اهل بیتی اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا در این وقت فاطمه بخلوتگاه خویش رفت و هر دو پای مبارک را بر صف بداشت و دو رکعت نماز بگذاشت پس دست بسوی آسمان برافراشت و قالت الهی و سیدی هذا محمد بنیک و هذا علی ابن عم نبیک و هذان الحسن والحسین سبطا نبیک الهی انزل علینا مائده من السمأ کما انزلت علی نبی اسرائیل اکلوا منها و کفروا بها اللهم انزله علینا فاننا بها مؤمنون ابن عباس می‌گوید بخدا قسم که هنوز سخن فاطمه تمام نشده بود که قدحی بزرگ از قفای او همی جوشید بوی آن قوی‌تر و

ص: ۱۳۴

نیکوتر از مشک ازفر بود فاطمه آن قدح را برگرفت و بیاورد در پیش روی رسول خدا بنهاد چون امیرالمؤمنین بدان نگریست فرمود ای فاطمه این مائده از کجاست و حال آن که در نزد مامعهود نبوه رسول خدا فرمود کل یا اباالحسن و لاتسئل الحمدلله الذی لم یمتنی حتی رزقنی ولد مثل مریم بنت عمران (کلما دخل علیها ذکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عندالله انالله یرزق من یشاء بغیر حساب) پس پیمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین از آن طعام تناول نمودند و رسول خدا بیرون آمد و اعرابی را زاد بداد و بر شتر برنشاند و روان داشت چون اعرابی میان قبیله بنی‌سلیم آمد با علی صوت ندا در داد که قولوا لا اله الاـ الله محمد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم رجال قوم چون این بشنیدند با شمشیرهای کشیده بسوی او حرکت کردند و گفته‌اند از دین بیرون شدی و دین محمد ساحر کذاب پزیرفتی گفت محمد نه ساحر است نه کذاب قال یا معاشر بنی یسلم ان اله محمد خیر اله و ان محمدا خیر نبی اتیته جائعا فاطعمنی و عاریا فکسانی و راجلا فحملنی آنگاه قصه ضب و سخن کردن او را با پیغمبر بشرح کرد و آن اشعارها که سوسمار بعرض رسول خدا رسانیده بود بر آن جماعت قرائت کرد و گفت اسلموا تسلموا من النار در آن روز چهار هزار تن از مردم بنی‌سلیم مسلمانی گرفته‌اند و ایشان در پیرامون رسول خدا اصحاب رایات سبزاند)

فاضل مجلسی می‌فرماید این حدیث را در کتاب قدیم از مؤلفات علماء عامه دیدم و این حدیث بطریق دیگر از ابوبکر احمد بن علی الطرتینی بابن عباس سند می‌رساند مؤلف گوید بنده این روایت را در حیوة الحیوان در ترجمه ضب ایضا دیدام و صاحب او از مشاهیر عامه است

آمدن سه حوریه با رطب بهشتی به زیارت فاطمه

علی بن طاوس در کتاب مهج الدعوات باسانید معتبره از سلمان فارسی

ص: ۱۳۵

روایت می‌کند که بعد از رسول خدا از حزن و اندوه و تا ده روز از خانه بیرون نشدم روز دهم برای زیارت مولایم امیرالمؤمنین حرکت کردم چون چشم آن جناب بر من افتاد فرمود سلمان بر ما جفا کردی و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترک ما گفتی سلمان عرض کرد یا امیرالمؤمنین چگونه من ترک شما را می‌نمایم ولی حزن مفارقت رسول خدا مرا خانه‌نشین کرد فرمودند اکنون برو بنزد فاطمه که ترا می‌طلبید و مشتاق دیدار تو است و تحفه‌ی بهشتی برای تو ذخیره کرده است سلمان عرض کرد یا امیرالمؤمنین بعد از وفات پیغمبر از برای فاطمه زهراء تحفه‌ی بهشتی می‌آید فرمودند بلی دیروز از برای او رسیده است سلمان می‌گوید من هروله کنان خود را بدر خانه فاطمه رسانیدم آن مخدره چون مرا ملاقات کرد با چشم گریان فرمود ای سلمان بعد از وفات پدرم بر من جفا کردی و ترک ما نمودی عرض کردم یا سیدتی پدر و مادرم فدای شما باد کثرت حزن و اندوره بر مفارقت رسول خدا مرا خانه نشین کرد فرمودند اکنون داخل خانه شو سلمان می‌گوید در آن وقت فاطمه با عبائی بود که اگر سر مبارک را بان می‌پوشانید ساقهای مبارکش نمایان بود و اگر ساق را پوشانیدی سر منکشف شدی بالجمله معجر بر سر افکند و جلوس فرمود (و قالت یا سلمان اجلس واعقل ما اقول لمک انی کنت جالسه الامس فی هذا المجلس و باب الدار مغلق وانا اتفکر فی انقطاع الوحی عنا و انصراف الملائکه من منزلنا فاذا انفتح الباب من غیر ان یفتحه احد فدخل علی ثلاث حوار لم یرالراؤن بحسنهن و لا کهیئتهن و لا نضارهٔ وجوههن و لا ازکی من ریحهن فلما رایتهن قمت الیهن فقلت بابی انتن من اهل مکه ام من اهل المدینه فقلن یا بنت محمد لسنا من اهل مکه و لا من اهل المدینه و لا من اهل الارض جمیعا غیر اننا جوار من الحور العین من دارالسلام ارسلنا رب العزه الیک یا بنت محمد انا الیک مشتاقات پس فاطمه فرمود من از یکی از آنها که بنظرم اکبر سنا بود سؤال کردم نام تو چیست گفت مقدوده گفتم از چه رو ترا مقدوده نام است گفت خداوند متعال مرا برای مقداد بن اسود کندی خلق فرموده بدیگری گفتم نام تو چیست گفت زره گفتم تو در نظر من بسیار نبیله‌ای از چه رو این نام داری گفت مرا برای ابی‌ذر غفاری صاحب رسول خدا خلق

ص: ۱۳۶

کرده‌اند از سومی سوال کردم نام تو چیست فرمود مرا سلمی گویند قلت و لم سمیت سلمی قالت انا لسلمان الفارسی مولی ابیک رسول‌الله قالت فاطمه ثم اخرجن لی رطبا ازرق ابر دمن الثلج و ازکی ریحا من المسک الازفر فقالت لی یا سلمان افطر علیه عشیتک فاذا افطرت به فجئنی بنواه قال سلمان فاخذت الرطب فما مرورت بجمع من اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم الا قالوا یا سلمان امعک مسک فقلت نعم فلما کان وقت الافطار افطرت علیه فلم اجد له عجما و لا نوی) روز دیگر که شرفیاب خدمت فاطمه شدم عرض کردم یا بنت رسول‌الله برای این رطب هسته نیافتم فرمودند چنین است یا سلمان رطب بهشتی را هسته نباشد انما هو نخل غرسه الله فی دارالسلام بکلام علمنیه ابی محمد کنت اقوله غدوه و عشیهٔ سلمان عرض کرد ای سیده‌ی من این کلمات را بشود بمن تعلیم فرمائی (فقالت ان سرک ان لایمسک اذی الحمی ما عشت فی دارالدنیا فواظب علیه سلمان گوید پس آن حرز را فاطمه زهراء علیهاالسلام بمن تعلیم فرمود و هی هذه بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله النور بسم الله النور النور بسم الله نور علی نور بسم الله الذی هو مدبر الامور بسم الله الذی خلق النور من النور الحمدلله الذی خلق النور من النور و انزل النور علی الطور فی کتاب مسطور فی رق منشور بقدر مقدور علی نبی محبور الحمدلله الذی هو بالعز مذکور و بالفخر مشهور و علی السراء والضراء مشکور و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین سلیمان می‌فرماید چون فاطمه این حرز مبارك را با من بیاموخت هزار کس افزون از مردم مکه و مدینه را بیاموختم و آنها را از زحمت و تعب تب نجاهٔ دادم به برکت این دعا.

فرود شدن جامه به دعای فاطمه

این روایت از شیخ مفید سبق ذکر یافت ولی آنچه را مجلسی از کتاب مراسیل نقل کرده چون با آن روایت تفاوت دارد و احتمال تعدد قضیه می‌رود فلذا از نقل آن صرف نظر نکردیم می‌فرماید که حسن و حسین را جامه‌ی کهنه و مندرس در بر بود چون عید نزدیك شد بخدمت مادر آمدند که دیگر مردم از برای فرزندان خود جامهای

ص: ۱۳۷

نیکو دوخته‌اند آیا ای مادر از برای ما جامه‌ی در خور عید خواهی دوخت فقالت یخاط لکما انشاءالله فرمود دوخته می‌شود انشاءالله چون عید برسید جبرئیل دو پیراهن از حلل بهشت بنزد رسول خدا آورد آن حضرت فرمود ای برادر من جبرئیل این چیست عرض کرد حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام از فاطمه علیهاالسلام جامه‌ی عید می‌خواستند و او در پاسخ فرمود یخاط لکما انشاءالله خداوند نخواست آلایش کند کذب در سخنان فاطمه راه کند.

نزول مائده در قصه‌ی قطیفه

در بحار از کتاب سعد السعود سید بن طاوس مرقوم داشته که فرمودند من در تألیف محمد بن العباس بن مروان که آیات مبارکه قرآن که در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سائر اهل‌بیت نازل شده جمع کرده در آن تألیف این حدیث را مسندا از ابوسعید خدری روایت می‌کند می‌گوید ملک حبشه قطیفه‌ئی که با طلا بافته بودند برای رسول خدا بهدیه فرستادند فقال رسول‌الله لاعطینها رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله رسول خدا فرمود این قطیفه را بکسی بدهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند اصحاب رسول خدا گردن کشیدند و نگران شدند که در خور این تشریف کدام کس خواهد بود این وقت رسول خدا فرمودند علی کجا است چون عمار یاسر این بشنید شتاب زده بخدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و او را از قصه آگهی داده امیرالمؤمنین بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد رسول خدا آن قطیفه را بامیرالمؤمنین عطا فرمود (فخرج علی الی السوق فنقضها سلکا فقسمها بین المهاجرین والانصار ثم رجع الی منزله و ما معها منها دینار) قطیفه سه هزار دینار زر سرخ قیمت داشت آن حضرت تا گرفت بجانب بازار رفته و آن را رشته رشته نمود و بین فقرای مهاجر و انصار قسمت نمود با دست خالی بجانب خانه رفت روز دیگر رسول خدا او را دیدار کرد فرمود: یا اباالحسن اخذت امس ثلثه آلاف مثقال من ذهب فانا والمهاجرون والانصار نتغدی عندک غدا فقال علی: نعم یا رسول‌الله چون روز دیگر شد رسول خدا با جماعت مهاجر و انصار آهنگ سرای

ص: ۱۳۸

علی علیه‌السلام نمودند و در بکوفتند علی علیه‌السلام بیرون شد و چهره مبارکش از خجالت دیگر گون شده بود که اکنون جواب رسول خدا را چه بگویم که در خانه از قلیل و کثیر یافت نمی‌شود لاجرم رسول خدا وارد شد با جماعت مهاجر و انصار و مجلس کردند امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد فاطمه‌ی زهرا آمد دید ظرفی از طعام مملو است که بوی مشک از آن متصاعد است علی علیه‌السلام خواست آن را حمل کند چندان گران بود که بمساعدت فاطمه آن جفنه را بلند کردند در نزد رسول خدا بزمین نهادند رسول خدا چون نظرش بر آن طعام بیفتاد بنزد فاطمه آمد فرمود (ای بنیه انی لک انی لک هذا قالت یا ابت هو من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال رسول‌الله الحمدالله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی رائیت فی ابنتی ما رای زکریا فی مریم بنت عمران

ناله کردن فاطمه و بیرون کردن دستها را از کفن

ناله کردن فاطمه (ع) و بیرون کردن دستها را از کفن که در محل خود بیاید

نازل شدن انواع میوه‌های بهشتی

«یص» می گوید از برای فاطمه‌ی زهراء موائد و فواکه بهشت در دنیا بسیار واقع شده نه یک مرتبه و ده مرتبه و این قدر اخبار صحیحه در این باب بدفعات عدیده رسیده که ذکر همه آنها باعث طول سخن است چنانچه ابوموسی در کتاب فضایل البتول روایت کرده از آن جمله گوید جبرئیل دو عدد انار و دو عدد به و دو عدد سیب از بهشت هدیه بجهت اهل‌بیت علیه‌السلام آورد اهل البیت از آن می‌خوردند و عود می کرد و تمام نمی گردید تا این که فاطمه طاهره وفات یافت انار و به تغییر یافت و بعد مفقود شد و دو سیب باقی ماندند با آن دو ریحانه‌ی رسول خدا فمن زارالحسین علیه‌السلام من مخلصی شیعتنا بالاسحار و جدریحها»
سید هاشم بحرانی در مدینه‌ی المعاجر می‌فرماید و لست ادری واحد او اثنین وقد

ص: ۱۳۹

وقع الاختلاف فی الروایه) لکن ما قبل این حدیث بقسم دیگر است که هدیه‌ئی که نازل شد (کان فیه بطیخان و رمانتان و سفر جلتان و تفاحتـان فتبسم النبی صـلی الله علیه و آله و سـلم و قال الحمـدلله الـذی جعلکم مثل خیار بنی‌اسـرائیل ینزل الیکم رزقکم من جنات النعیم و کان اهل البیت یأکلون منها و تعود حتی قبض رسول‌الله فتغیر البطیـخ فاکلوه فلم یعـد و لم یزالوا کذلک الی ان توفیت فاطمه فتغیر الرمانتان فاکلوه فلم یعد ولم یزالوا کذلک الی ان قتل امیرالمؤمنین فتغیر السـفر جل فاکلوه فلم یعد قال الحسین و بقی التفاحتان معی و مع اخی فلما کان یوم آخر عهدی بالحسن وجدت التفاحه عند رأسه وقد تغیرت فاکلتها و بقیت التفاحه الاخری).
ابن محیص روایت می‌کند که من می‌شناختم آن سیب را که از جناب امام حسین است. و من در لشکر عمر سعد بودم چون تشنگی بر آن جناب شـدت نمود آن سـیب را از آستین مبارک بیرون آورد و آن را بوئیـد و برگردانید در آستین مبارک خود پس هنگامی که از اسب افتاد جسـتجو نمودم آن سـیب را نیافتم این است که فرمودنـد ان الملائکه تلتـذ بروایحها عنـد قبره علیه‌السـلام عند طلوع الفجر و عنـد قیام النهار» و موائد نازله از بهشت بجهت انوار خمسه طیبه بسـیار است که فاطمه‌ی زهراء سـلام‌الله‌علیها در آن سـهیم و شریک بوده.

حدیث رطب

«یص» روزی رسول خـدا وارد شـد بر فاطمه‌ی طاهره و فرمود ای فاطمه پدر تو امروز مهمان تو است فاطمه عرض کرد ای پدر همانا حسـنین امروز از من غذا می‌خواسته‌اند چیزی که قوت آنها قرار بدهم نداشتم در آن حال رسول خدا سر بجانب آسمان نمود قدری نگذشت که جبرئیل نازل شد و عرض کرد علی اعلی سـلامت می‌رساند و مخصوص می‌فرماید شـما را بدرود و اکرام و فرمان کرده است که بعلی و فـاطمه و حسـنین بفرمـائی چه میوئی از میوهـای بهشت میل دارنـد رسول اکرم پیغام جبرئیل را رسانیـد که خـداوند متعال بر گرسنگی شما مطلع شد اکنون می‌فرماید چه میوه‌ای از بهشت میل

ص: ۱۴۰

داریـد هر قسم که مایـل باشـید برای شـما نازل خواهـد شـد پس ایشان ساکت شدنـد و حیاء لرب العزه چیزی نگفتنـد پس حضـرت حسین از جد بزرگوار و پدر عالی مقدار و برادر وفادار اجازه گرفت که معین کند، همه اختیار را بدست حسین دادند عرض کرد یا جـدا جبرئیل بفرمائیـد که ما میل رطب داریم رسول اکرم فرمود خداونـد دانست غرض ترا پس فرمود ای فاطمه برخیز و داخل خانه شو و حاضـر نما آن چه را که بجهت تو و ما فرسـتاده‌اند پس فاطمه داخل خانه شـد دید طبقی از بلور و در آن رطب تازه است و بر روی آن دسـتمالی از سـندس سبز پوشـیده پس فرمود رسول اکرم بفاطمه در حالی که برداشته بود مائده را ان‌الله برزق من یشاء بغیر حساب

و گرفـت ظرف رطب را و در پیش روی خـود نهـاد و فرمـود بسم الله الرحمن الرحیم و یـک دانه رطب برداشت و در دهـان حسـین علیه‌السـلام نهاد و فرمود هنیئا مریئا لک یا حسـین آن گاه دانه‌ی دیگر برداشت در دهان حسن نهاد و فرمود هنیئا مریئا لک یا حسـن سپس دانه‌ی دیگر برداشت در دهـان فـاطمه نهاد و فرمود هنیئا مرئیا لک یا فاطمه آن گاه دانه‌ی دیگری برداشت و گـذارد در دهان امیرالمؤمنین علیه‌السـلام و فرمود هنیئـا مرئیا لک یا علی و از جای برخواست و باز بر زمین جلوس فرمود و هر رطب که امیرالمؤمنین تناول می‌فرمود رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم می‌گفت هنیئا مرئیا لک یا علی تا این که از تناول رطب فارغ شدنـد و مائده بآسـمان بالا رفت فاطمه (ع) عرض کرد یا ابتا امروز امر عجیبی از شـما مشاهده کردم در خصوص این رطب و برخواسـتن شـما و از مکرر گفتن هنیئـا مرئیـا لـک یـا علی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود چون رطب در دهـان حسـین گـذاردم جبرئیل و مکائیـل گفتنـد هنیئا مرئیا لک یا حسـین منهم متابعت آنها نمودم چون رطب در دهان حسن نهادم باز جبرئیل و مکائیل گفتنـد هنیئا مریئا لک یا حسن چون رطب در دهان تو نهادم حوریان بهشت گفتنـد هنیئا لک یا فاطمه منهم با آنها موافقت کردم چون رطب در دهـان علی نهـادم نـدای حق تعـالی را شـنیدم که فرمود هنیئـا مریئـا لـک یـا علی از این جهت برای احترام نـدای پروردگـار از جای برخواسـتم و ایسـتادم چون رطب دوم و سوم را علی تنـاول کرد بـاز همان نـدا را شـنیدم که حق تعالی فرمود یا محمـد اگر تا قیامت رطب در دهان

ص: ۱۴۱

علی بگذاری من می گویم آن کلام را بدون انقطاع

احضار چهار نوع از طعام برای فاطمه

منقول از (مصباح الانوار) است که فاطمه مریض شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعیادت او آمد و در نزد او بنشست و از حال او پرسش کرد (فقالت انی اشتهی طعاما طیبا فقام رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم الی طاق فی البیت فجاء بطبق فیه زبیب و کعک واقط و قطف عذب فوضعه بین یدی فاطمه)
یعنی فاطمه عرض کرد طعامی نیکو مایلم رسول خدا بی توانی از جای برخواست و از طاقی که در خانه بود طبقی فرا گرفت و در پیش روی فاطمه بنهاد و آن طبق مملو از مویز و نان خشک و کشک و خوشه انگور بود سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست بر طبق نهاد و خدای را یاد کرد پس فرمود بخورید بنام خداوند متعال این وقت رسول خدا و علی و مرتضی و حسن و حسین از آن تناول فرمودند.

تکلم ناقه با فاطمه

(یص) فاضل نسفی صاحب تفسیر که یکی از مشاهیر علماء عامه است می‌نویسد که ناقه‌ی غضبای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقت مردن با فاطمه تکلم کرد و عرض کرد ای دختر رسول خدا اینک بسوی پدر بزرگوارت رهسپار هستم اگر ترا پیغامی و حاجتی هست بفرما فاطمه از این سخن سخت بگریست و سر ناقه را در دامن نهاد تا این که ناقه جان بداد فاطمه عبائی بآن ناقه پیچید و فرمان کرد تا او را دفن کردند پس از سه روز آن مکان را شکافتند اثری از او ندیدند)
(نسفی) بعد از نقل این خبر گوید تکلم ناقه با فاطمه بعضی از کرامات فاطمه است برای این که آن ناقه تکلم نکرد مگر برای فاطمه و برای رسول خدا و آن ناقه با پیغمبر گفت یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم صاحب من یک مرد یهودی بود مرا از خانه بصحرا می‌برد و می‌چرانید و علفهای صحرا مرا ندا می‌کردند که بنزد ما بیا و از ما تناول نما چه آن که تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشی و چون شب می‌شد درندگان صحرا بعضی بعض

ص: ۱۴۲

دیگر را سفارش می‌کردند که بنزدیک این ناقه نروید که صاحب او رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود.

حکایت طبق انار

(یص) و (مجالس المتقین) شهید ثالث آخوند ملا محمد تقی قدس سره در مجلس سی و ششم مرسلا روایت کند که روزی امیرالمؤمنین بر فاطمه‌ی زهرا وارد شد در حالتی که مزاج شریف آن بانوی عصمت از صحت منحرف شده بود و در بستر افتاده بود حضرت سر آن معصومه را بدامن گرفت و فرمود ای فاطمه بفرما که چه میل داری از من بطلب آن معدن حیا و عفت عرض کرد یابن عم من چیزی از شما نمی‌خواهم حضرت اصرار فرمود فاطمه عرض کرد یابن عم پدرم بمن سفارش کرده که از شوهرت علی هرگز چیزی خواهش مکن مبادا ممکن او نباشد و خجالت بکشد آن جناب فرمود ای فاطمه بحق من آنچه میل داری بگو عرض کرد حال که مرا قسم دادی اگر برای من اکنون اناری بدست بیاید خوب است آن حضرت برخواست و برای طلب انار از خانه بیرون آمد از اصحاب جویای انار شد عرض کردند فصل او گذشته مگر آن که چند یوم قبل بجهت شمعون یهودی از طائف چند دانه آوردند آن جناب خود بدر خانه‌ی یهودی رفته دق‌الباب کردند شمعون بیرن آمد دید جناب امیرالمؤمنین اسدالله الغالب می‌باشد عرض کرد یا علی چه باعث شد که بدین جا تشریف فرما شدید حضرت فرمود شنیده‌ام چند دانه انار بجهت تو از طائف آورده‌اند آمده‌ام یک دانه خریداری بنمایم برای بیماری که دارم عرض کرد یا علی چیزی از آنها باقی نمانده همه را فروختم آن جناب بعلم امامت می‌دانست که یکی باقی مانده از این جهت فرمود برو فحص بنما شاید یکی باقی باشد که تو مطلع نباشی عرض کرد از خانه خود مطلع هستم می‌دانم که نیست زوجه‌ی شمعون عقب در بود از حکایت مطلع شد گفت ای شمعون من یک دانه انار ذخیره نموده‌ام و در زیر برگها پنهان کرده‌ام که تو مطلع نیستی آن گاه انار را آورد و بدست آن حضرت داد آن جناب چهار درهم باو داد شمعون گفت قیمت او

ص: ۱۴۳

نیم درهم است حضرت فرمود این زن بجهت ذخیره این انار را نگاه داشته شاید نفعی در نظر داشته سه درهم و نیم زاید از آن او باشد سپس آن جناب روانه بسوی خانه شد در اثنای راه صدای ضعیفی و ناله‌ی غریبی بگوشش رسید باثر ناله رفت تا وارد خرابه گردید دید شخصی نابینا و مریض سر به بستر خاك نهاده می‌نالد آن امام رحیم و رؤف نشست و سر او را در کنار گرفت و با کمال مهربانی فرمود ای مرد چه کسی و از کدام قبیله‌ای و چند روز است بیماری عرض کرد ای جوان صالح من مردی از اهل مداین می‌باشم قروض بسیار پیدا کردم ناچار بکشتی نشستم و بجانب مدینه رهسپار شدم با خود گفتم بروم خدمت مولایم امیرالمؤمنین شاید آن حضرت چاره‌ی کار من بنماید و قرض مرا ادا فرماید حضرت فرمود اکنون چه میل داری عرض کرد اگر یک دانه انار برای من پیدا می‌شد میل داشتم حضرت فرمود من یك دانه تحیه کردم برای بیمار عزیز خود ولی ترا محروم نمی‌کنم نصف آنرا بتو می‌دهم پس انار را کم کم در دهان آن مریض ریخته تا تمام شد بیمار گفت اگر مرحمت بفرمائی و نصف دیگر را هم کرم بنمائی بسا باشد حال من خوب شود آن حضرت خجالت کشید و با نفس خود خطاب کرد که یا علی مریض در این خرابه غریب و بی‌نوا و منقطع از همه جا برعایت اولی است شاید خداوند متعال برای فاطمه وسیله‌ی دیگری فراهم بنماید سپس آن نیم دیگر را باو داد تا تمام شد با دست خالی از خرابه بیرون آمد آهسته بسوی خانه روان شد و سر بجیب تفکر فرو برده تا بدر خانه رسید حیا کرد وارد خانه بشود با خود گفت از شکاف در نگاه کنم به‌بینم فاطمه در خواب است یا بیدار چون نظر کرد دید فاطمه تکیه کرده است و طبقی از انار در پیش او است تناول می‌نماید آن حضرت بغایت مسرور شد سپس داخل خانه گردید چون ملاحظه فرمود دید آن طبق از انار این عالم نیست چون احوال فاطمه را پرسید عرض کرد یابن عم چون تشریف بردی زمانی نگذشت که من عرق صحت کردم ناگاه صدای دق‌الباب بگوشم رسید فضه رفت شخصی را دید بر در خانه طبقی انار بدست دارد و می گوید امیرالمؤمنین این را برای فاطمه فرستاده است.

ص: ۱۴۴

فرو بردن دست خود را در دیگ

(در لمعهٔ البیضا) شرح خطبه الزهراء «ع»

ص ۱۸ تحت عنوان «الاشاره الی بعض معجزاتها» قال وقد کانت تدخل یدها فی قدر العطام حین الغلیان و تقلبها کالمغرفه» یعنی بسیار اتفاق می‌افتاد که دیگ طعام هنگامی که می‌جوشید آن مخدره دست مبارک را بجای کمچه در دیگ می‌گردانید که از سر رفتن ساکن شود.

تکثیر طعام قلیل

و نیز در آن کتاب گوید (و کانت تجعل رغیفین مع قطعه لحم فی ظرف فظهر منها طعاما معطرا یشبع الخلق الکثیر مع بقائه علی حاله) یعنی آن خاتون دنیا و آخرت گاه می‌شد که دو گرده نان را با یک پاره گوشت در میان ظرفی می‌نهاد در حال طعامی معطر و خوش بو پدیدار می‌شد که خلق بسیاری از آن تناول می‌کردند و باز بحال خود باقی بود و از آن چیزی کم نمی‌شد.

استشمام رائحهٔ الجنهٔ

و فیه قال کانت فاطمه انجب الوری من بین النساء ساطعا منها عطر الجنهٔ و رائحتها من بین ثدییها و رسول‌الله کان یضع وجهه بین ثدییها کل یوم ولیله یشمها و یلتذمن استشمامها و لذا کانت تسمی ریحانه نفس النبی و مهجتها و بهجتها» و هی مصداق قول الشاعر

صفاتک لاتحصی و نطقی عاجز
و یقصر الفاظی کما قال شاعر

و ان لباساخیط من نسج تسعه
و عشرین حرفا من معالیک قاصر

اثر طبع آقا فتح‌الله قدسی که متخلص به فواد کرمانی است

چه نورش در بسیط از عرش برین آمد
خدا را هر چه رحمت بود نازل بر زمین آمد

ص: ۱۴۵

ز رش رحمت رب المشارق تافت بر عالم
چه زهرا را ظهور از رحمه للعالمین آمد

برشک آسمان طالع شد از روی زمین ماهی
که از شرم خورشید خاکسترنشین آمد

هویدا گشت بر چرخ نبوت کوکبی تابان
که مهرش مشتری چون زهره بر ماه جبین آمد

ز عرش کبریا بر فرش چون نورش هویدا شد
ملایک در طوافش از یسار و از یمین آمد

چه از جان آفرین در صورت آمد نقش این دختر
هزاران آفرین بر نقش از جان آفرید آمد

زنی مانند این مادر پسر ناورد یا دختر
در این ام العوالم تابنات آمد بنین آمد

جمالی در تجلی آمد از پیراهن امکان
که صد خورشید و ماهش جلوه‌گر از آستین آمد

صدفها بحر امکان پرورید از لؤلؤ مکنون
که تا یک درج او را درج در در ثمین آمد

مگر ام‌الکتاب است این بتول از وحی سبحانی
که نسلش محکمات آیات قرآن مبین آمد

بتول آئینه شد آئینه‌ی اوصاف یزدان را
چنان آئینه را آئینه در عالم چنین آمد

نجویند اهل بینش استعانت جز بنور او
که در هر ورطه پوزش مستعان و مستعین آمد

ملایک را از آن شد سجده واجب بر گل آدم
که این نور خدا را جلوه‌اند رماء و طین آمد

یقین بر حق ندارد هر که شک در حق او دارد
بلی حق الیقین از دولت عین الیقین آمد

ولایش آب حیوان است جاری در عروق دل
حیوهٔ جان انسانی از این ماه معین آمد

خدا بر حرمتش چون اسم اول خواند از خامس
بشوق پایبوسش ز آسمان روح الامین آمد

ز حسن طلعتش افتاد عکسی آفرینش را
ز عکس روی او پیدا بهشت و حور عین آمد

نمود از سایه‌ی قدش تجلی نخله‌ی طوبی
بیانات لبش نهرین و شیرانگین آمد

چنان از ماه رویش روشن آمد ظلمت غبرا
که گوئی بر زمین مهر از سپهر چارمین آمد

کنیزش را نباشد اعتنا بر تخت بلقیسی
غلامش را سلیمان بنده‌ی تاج و نگین آمد

بحق فرمود الحق قرهٔ العینش رسول حق
که حق بین نور او در چشم خیر المرسلین آمد

در اوصاف کمال او همین کافی است بر دانا
که این دوشیزه را شوهر امیرالمؤمنین آمد

فؤاد از جان و دل چون دوست دار آل احمد را
بسمع جان اهل دل کلامش دل‌نشین آمد

و له ایضا

منور خواست چون خلاق عالم چهر دنیا را
نمود از مشرق ابداع تابان نور زهرا را

ص: ۱۴۶

چه از برج نبوت مشرق آمد چهر این کوکب

ز نور جلوه روشن کرد عقبی را و دنیا را

در این مشکوهٔ ناسوتی از این مصباح لاهوتی

منور کرد یزدان روی ماه و چهر زیبا را

از این دختر که با دست خدا شد پایه‌اش محکم

بر آدم تا ابد فخر و شرف باقی است حوا را

از آن رو خوانده احمد نور چشم و چشمه نورش

که پیش از آفرینش نور بود آن چشم بینا را

در این ام العوالم زاد از وی علم هر عالم

که مادر بود پیش از طفل عالم عقل دانا را

شد از بحر نبوت گوهری تابان که انوارش

چراغ لیل در نه کشتی آمد هفت دریا را

هنوز این نقش کاف و نون بدی در علم حق مکنون

اگر بر دفتر امکان نمی‌زد مهر امضا را

نقاب افکند بر چهرش فلک چون دید کاین کوکب

برد از جلوه رونق آفتاب عالم آرا را

بچهرش پرده بست و عالم از چهرش منور شد

بهر کس بنگرد سیماست آن نایده سمیا را

شهود و غیبش از پاکی ز اوصاف نبی حاکی

در این آئینه خوش دیدی محمد روی زیبا را

سزاوار است گر مریم کنیزش را کنیز آید
و یا بهر غلامش گر غلام آرد مسیحا را

ز نورش تافت از خلقت حجب یکذره بر موسی
درآمد منصعق موسی چه مندک یافت سینا را

و له ایضا

تا مادر دهر زاده فرزند و نژاد
صد گونه پسر چو انبیا زاد و نهاد

دختر که نبی شود نه پرورد جهان
چون برتر از انبیاء یکی فاطمه زاد

عالم صدف است و فاطمه گوهر او است
گیتی عرض است و این گهر جوهر او است

در قدر و شرافتش همی‌ن بس که ز خلق
احمد پدر است و مرتضی شوهر او است

این نیره آن کوکب ظلمت سوز است
کز پرتو او مهر جهان افروز است

خورشید منیر حشر چون ظلمت اوست
فرمود محمد که قیامت روز است

ص: ۱۴۷

هر عقل که از معرفتش آگاهست
در هر دو جهانش بحقیقت راه است

این طرفه مقام را بهر کس ندهند
کاین قدر و شرف ذلک فضل‌الله است

ایزد چه سرشت طنیت زهرا را
پرورد صفات دره‌ی بیضا را

زان دره که داشت رنگ بیضا بجمال
آورد بجلوه لؤلؤ حمرا را

اثر طبع بعضی محبین

علت غائی این کون و مکان دانی که کیست
موجب ایجاد این خلق جهان دانی که کیست

جان پنهان شده در جسم جهان دانی کیست
نقطه‌ی دائره‌ی عز و شرف دانی کیست

فاطمه مظهر اجلال خدا جل جلال
فاطمه عصمت کل کنز خفی ازلی

فاطمه عالمه بر هر چه خفی بود و جلی

فاطمه روح نبی همسر و همتای ولی
فاطمه عالیه ای گر نبدش زوج علی

فرد و بی مثل بد او همچه خدای متعال

کاف و نون را تو بدان از کرم فاطمه بود

نون از حرف نخست از نعم فاطمه بود

گل آدم ز تراب قدم فاطمه بود
نفحه روح در آدم زدم فاطمه بود

ورنه آدم شدنش تا بابد بود محال
طایر فکر که از منظر عنقا گذرد

بیکی پر زدن از گنبد خضرا گذرد

و ربکاخ شرف زهره‌ی زهرا گذرد
تیز و تک می‌شود او تا که ز دریا گذرد

همچه پروانه از او پاک بسوزد پر و بال
خوب گشند پس از مرگ پدر دلجویش

که زدندی زجفا سیلی کین بر رویش

بشکستند چه از تخته در پهلویش
شد سیه از الم سوط عدو بازویش

چون دهم شرح که دل خون بود و ناطقه لال

ص: ۱۴۸

اختر طوسی گوید

شاه مردان گر نبودی شوهر خیرالنساء
در جهان مردی نبودی همسر خیرالنساء

کرده حوران جنان را از کرم پروردگار
روز و شب از جان و دل فرمان بر خیرالنساء

مریم و حواء و هاجر ساره و هم آسیه
خویشتن را می‌شمارد خادم خیر النساء

درهٔ البیضاء زهراء بود عذراء بتول
بهترین القاب ذات اطهر خیر النساء

عاصیان را از جهنم آورد بی شک برون
روز محشر ریشهای چادر خیرالنساء

چونکه دنیا پیش چشمش قدر و مقداری نداشت
جامه پشمینه بود اندر بر خیرالنساء

همچه ماه نو ضعیف و زار و لاغر گشته بود
از وجود محنت و غم پیکر خیرالنساء

فاطمه و زهد و خشیت او از حق تعالی

(ابوجعفر) قمی در کتاب (زهد النبی) و دیگران روایت کردند که چون این آیه شریفه (و ان جهنم لموعدهم اجمعین لهاسبعه ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم نازل گردید بکی رسول‌الله بکاء عالیا و بکت اصحابه من بکائه و لم یدروا ما نزل به جبرئیل و لم یستطع احدان یکلمه و کان رسول‌الله اذا رأی فاطمه فرح بها فانطلق سلمان الی باب بیت فاطمه لیخبرها عن القصه فوجد بین یدیها شعیرا و هی تطحنه و یقول و ما عند الله خیر و ابقی و علیها شملهٔ صوف قد خیطت فی اثنی عشر مکانا من السعف فاخبرها بخبر النبی و ما

نزل به جبرئیل فنهضت فاطمه والتفت بالشمله المرقعه و قال ان نبات کسری و قیصر لفواالسندس والحریر و ابنه محمد لها شمله صوف خیطت فی اثنی عشر مکانا من السعف فدخلت فاطمه علی رسول‌الله و سلمت علیه و قالت یا ابتاه ان سلمان تعجب من ثوبی فوالذی بعثک بالحق مالی و لعلی منذ خمس سنین الا مسک کبش معف علیها بالنهار بعیرنا و اذا کان اللیل افترشناه و ان مرفقتنا لمن ادم حشوها لیف فقال النبی یا سلمان ان ابنتی لفی الخیل السوابق قالت فاطمه یا ابت فدیتک ما الذی ابکاک فاخبرها بما نزل به جبرئیل فلما سمعت فاطمه بکت حتی سقطت علی وجه الارض و هی تقول

ص: ۱۴۹

الویل ثم الویل لمن دخل النار فلما سمع سلمان بکی و قال یالیتنی کنت کبشا لاهلی فاکلوا لحمی و مزقوا جلدی و لم اسمع بذکر النار فلما سمع ابوذر، بکی و قال یالیت کانت امی عاقرا و لم تلدنی و لم اسمع بذکر النار فلما سمع مقداد بکی و قال یالیتنی کنت طائرا فی القفار و لم یکن علی حساب و لاعقاب و لم اسمع بذکر النار فلما سمع امیرالمؤمنین علیه‌السلام بکی و قال یا لیت السباع مزفت لحمی و لیت امی لم تلدنی و لم اسمع بذکر النار ثم وضع یده علی رأسه و جعل یبکی و یقول و ابعد سفراه واقلهٔ زاداه فی سفر القیامهٔ یذهبون و فی النار یتخطفون و باکالیبها یتحلقون مرضی لایعاده مریضهم جرحی لایداوی جریحهم و اسری لایفک اسیرهم من النار یاکلون و منها یشربون و بین اطباقها یتقلبون و بعد لبس الکتان مقطعات النار یلبسون و بعد معانقه الازواج مع الشیاطین مقرنون.

حاصل ترجمه این حدیث شریف این است که چون آیه‌ی مذکوره نازل گردید رسول خدا بصدای بلند سخت بگریست چندان که صحابه از گریه‌ی رسول خدا همه بگریستند و جهت این شدت گریه را نمی‌دانستند و از هیبت نبوت جرئت سوال هم نداشتند بالاخره از سلمان فارسی درخواست کردند که او سؤال بنماید سلمان چون می‌دانست که رسول خدا هرگاه فاطمه را ملاقات بنماید خوشحال و مسرور می‌شود فلذا بدر خانه فاطمه آمد که او را از قصه آگاه بنماید از شکاف در نگاه کرد دید مقداری جو در نزد فاطمه است که آن را آسیا می‌نماید و این آیه شریفه را قرائت می‌نماید (و ما عندالله خیر وابقی) آنچه در نزد خداست بهتر و پاینده‌تر است سلمان بدید فاطمه در آن حال عبائی بر خود پیچیده است که دوازده جای او را با لیف خرما خیاطی کرده‌اند سپس سلمان فاطمه را از قصه آگاه گردانید آن مستوره کبری بمحض شنیدن از جابر خواست و همان چادر نام برده را بر سر کرد و از خانه بیرون آمد سلمان چون این بدید سیلاب اشك او جاری شد و با خود می گفت دختران پادشاه فارس و روم در میان لباسهای مخمل و ابریشم غوطه می‌خورند و جامهای زر تار در بر می‌نمانید و اینك دختر سید پیغمبران چادری بر سر کرده است که دوازده جای او را با لیف خرما خیاطی کرده‌اند فاطمه از گفتار سلمان مطلع گردید چون بنزد پدر بزرگوار خود رسید سلام کرده

ص: ۱۵۰

جواب شنید عرض کرد ای پدر بزرگوار سلمان بچادر مرقعه‌ی من نظر می‌کند گریه می‌کند بحق آن خدائی که ترا براستی بخلق مبعوث گردانیده است که اکنون پنج سال است من در خانه‌ی علی زندگانی می‌کنم یک پوست گوسفندی است که در روزها شتر آبکش خود را بر وی آن پوست علف می‌دهیم و شبها آن را فرش خود قرار می‌دهیم و بالشی از پوست درست کرده‌ام که آن را از لیف خرما بجای پنبه پر کرده‌ام رسول خدا متوجه سلمان شده فرمود ای سلمان همانا دانسته باشی که دختر من فاطمه در جمعیت و دسته سابقین است) یعنی السابقون السابقون اولئك المقربون فاطمه از مقربین است که سبقت در جمیع خیرات و فضائل تشریعی دارد و در همه آنها پیش قدم است اصلا نظر بزخارف دنیا ندارد

بالجمله عرض کرد ای پدر بزرگوار جانم فدای تو باد چه چیز شما را بگریه درآورده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را خبر داد بآنچه جبرئیل از جانب خداوند جلیل آورده است فاطمه بمحض شنیدن صیحه‌ئی بزد و بروی زمین افتاد و با آه و ناله و می‌فرمود وای پس وای بر کسی که داخل آتش بشود سلمان چون این بگوش او رسید گریست و همی گفت ای کاش من گوسفندی بودم که اهل من مرا می‌کشتند و گوشت مرا می‌خوردند و پوست مرا پاره می‌کردند و نام آتش نمی‌شنیدم چون ابوذر این آیه بنشید بنالید و بگریست و همی گفت ای کاش مادر من عاقر بود و مرا نمی‌زائید و من نام آتش جهنم نمی‌شنیدم چون مقداد این آیه بشنید بگریست و با ناله و عویل همی گفت ای کاش من مرغی در بیابان بی‌آب و علفی بودم که بر من حسابی و عذابی نبود و نام جهنم نمی‌شنیدم چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام این آیه بشنید بگریست و فرمود کاش مادر مرا نزائیده بود ای کاش درندگان بیابان مرا پاره پاره می‌کردند و نام آتشی نمی‌شنیدم سپس دست مبارك بر سر خود نهاد و سیلاب اشك از دیدگان حق بینش بر خسار روشن‌تر از ماهش متراکم گردید و همی با ناله و آه می‌فرمود آه از این کمی زاد و طول مسافت آه از این سفر قیامت که باید آن را طی کرد آه از کسانی که در آتش جهنم وارد می‌شوند مریضانی خواهند بود که کس آنها را عیادت و دیدن ننماید زخم

ص: ۱۵۱

دارانی هستند که کسی بجراجت آنها مرحم نخواهد گذاشت اسیرانی هستند که از قید اسیری رهائی نخواهند داشت اکل و شرب آنها ز قوم و حمیم جهنم خواهد بود و می‌پوشانند بر آنها از پاره‌های آتش و پس از اینکه با زنان سیم تن هم سر و هم بستر بودند در جهنم با شیاطین هم‌نشین خواهند بود)

و نیز در اخبار شفاعت بیاید که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر فاطمه وارد شد دید گریان است رسول خدا سبب سؤال کرد عرض کرد یا ابتاه بخاطر آوردم روز قیامت را که مردم برهنه محشور می‌شوند از این جهت گریان شدم

وم نیز بعد از این تحت عنوان اخبار سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مصائب فاطمه بیاید که فاطمه در محراب عبادت از خوف و خشیت الهی بندهای بدنش می‌لرزید الخ

مؤلف گوید لا-یخفی که فرق است بین خوف و خشیت در مجمع البحرین در لغت خشی از محقق طوسی نقل فرموده که معنی خوف آن متألم شدن نفس است بجهت انتظار او از عذابی که سبب آن را ایجاد کرده است یعنی مرتکب معاصی شده است و تقصیر در طاعت نموده است و این قسم از خوف برای اکثر از مردم حاصل می‌شود با تفاوت مراتب و شدت و ضعف آن در مراتب ایمان مردمان

اما خشیت آن حالتی است که عارض می‌شود بر اولیاء خدا هنگامی که نفس ایشان متوجه بعظمت و جلالت و هیبت ذات احدیت می‌شود در آن وقت این حالت او را دست می‌دهد که مبادا حاجبی بین محبوبش پیدا بشود و این حالت حاصل نمی‌شود مگر از برای کسی که مطلع بر عظمت کبریائی بوده باشد و لذت قرب را چشیده باشد از این جهت خدای تعالی می‌فرماید انما یخشی الله من عباده العلماء پس خشیت خوف خاصی است که گاهی اطلاق خوف بر او می‌شود»

پس باید دانست که خوف فاطمه زهرا و سائر ائمه هدی «ع» از این سنخ است نه آن که بواسطه این است که کوچکترین معصیتی از آنها سر زده باشد ترک اولی هم از آنها سر نمی‌زد.

و ینز ثقه الاسلام کلینی در کافی سند بجابر بن عبدالله انصاری می‌رساند که

ص: ۱۵۲

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آهنگ سرای فاطمه نمود من در ملازمت او بودم چون بدر خانه رسیدم آن حضرت در خانه را باز کرد و گفت السلام علیکم، فاطمه جواب سلام باز داد رسول خدا فرمود اجازه می‌دهی داخل بشوم فاطمه عرض کرد داخل شوید که با شما است برکت و رحمت حضرت فرمود با هر کس با من است عرض کرد کیست با شما فرمود جابر عرض کرد جابر داخل نشود حضرت سبب سؤال نمود فاطمه گفت (۱) برای من سرپوشی که خود را بأن مستور دارم نیست حضرت فرمود زیادی ملحفه‌ی خود را بر سر خود به‌بند پس فاطمه چنان کرد و رسول خدا با جابر داخل شد الخ)

بالجمله خوف و خشیت و زهد، آن مستوره‌ی کبری فاطمه زهرا از عناوین گذشته و آیهٔ کالنور علی شاهق الطور است شمس تابان احتیاج بأن ندارد که با انگشت بسوی او اشاره بشود و حقیقت زهد و خشیت و عبادت، در نزد فاطمه زهرا است (ع)

ذکر چند آیه که در شأن فاطمه مأولست

اول در سوره‌ی (والضحی) می‌فرماید «و لسوف یعطیک ربک فترضی»

در صافی و مجمع‌البیان و تفسیر نهاوندی ذکر کرده‌اند (۲) که رسول خدا بر فاطمه وارد شد دید آن مخدره عبائی که از پشم شتر بود بر خود پیچیده و با دست مبارک دستاس می‌گرداند و با دست دیگر فرزندش را در آغوش کشیده شیر می‌دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن منظره حزن آور را که بدید بگریست فرمود ای فاطمه تلخی زندگانی دنیا چند روزی بیش نیست بر آن صابر باش که حلاوت آخرت در پیش است خدای تعالی بر من نازل فرموده این آیه‌ی مبارکه را (ولسوف یعطیک ربک فترضی)

و ابن شهر آشوب در مناقب نیز این روایت را نقل کرده و گفته که فاطمه فرمود الحمدلله علی نعمائه والشکر علی آلائه سپس آیه نازل گردید یعنی فردای قیامت چندان

۱- لیس علی قناع فقال یا فاطمه خذی فضل ما حفتک و قنعی بها راسک ففعلت.

۲- دخل رسول‌الله علی فاطمه و علیها کساء من ثلهٔ الابل و هی تطحن بیدها و ترضع ولدها فدمعت عینا رسول‌الله لما ابصرها فقال یا بنتاه تعجلی مرارهٔ الدنیا بحلاوهٔ الآخرهٔ فقد انزل الله علی ولسوف الآیه فقالت یا رسول‌الله الحمدلله علی نعمائه والشکر علی آلائه.

ص: ۱۵۳

ازامت تو در شفاعت فاطمه داخل بشوند که تو و فاطمه راضی و خوشنود بشوید.

دوم در سوره‌ی الم سجده در آیه‌ی ۱۶ (تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ینفقون یعنی شبها هنگامی که همه‌ی مردم در خواب خوشند از بستر خواب پهلو جدا نموده و بر پا برای عبادت ایستند و پروردگارشان را بخوانند و نماز کنند از روی بیم از عذاب آخرت و امیدواری بثواب و تفضلات الهی در آن عالم و از آن چه ما بآنها داده‌ایم از مال و سایر نعمتها بدیگران بخشش بنمایند.

(یص) این آیه در شب زفاف فاطمه نازل گردید حضرت امیر می‌فرماید در شب زفاف زمانی نگذشت که فاطمه‌ی زهرا برخواست و چراغ را خاموش کرد از شدت حیا و حجاب، اسماء گفت چندان نور وضیاء از جمال عدیم‌المثال آن دو بزرگوار تابنده و درخشنده بوند که خانه روشن و منور گردید حضرت امیر فرمود که در دفعه اولی چون بر رخساره‌ی زهرا نظر انداختم هیبتی در دل من قرار گرفت کانه رسول خدا را دیدم و آن مخدره در حسن صورت و استقامت قامت و راه رفتن و سهم گفتن اشبه ناس به پدر بزرگوارش بود آنگاه اسماء گوید: حضرت امیر از فاطمه اذن خواسته تا بجهت اداء شکر نعمت پروردگار بنماز و ذکر و دعا مشغول شود فاطمه زهرا اذن داد و خود نیز مشغول بنماز گردید و از برای احیاء آن شب آیه‌ی مذکوره نازل گردید.

سوم- در سوره‌ی (الرحمن) مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان) بحرین فاطمه‌ی زهراء و علی مرتضی است فاطمه بحر نبوت ون علی بحر و لایت برزخ رسول خدا است لؤلؤ امام حسن است مرجان امام حسین است سلام‌الله‌علیهم.

و مرج در لغت صحرای علف زار است و بمعنی ارسل نیز آمده است یعنی رها کرد و دو دریا را و در تفاسیر وجوهی باختلاف در معنی دو دریا بنظر رسیده است یکی آنکه مقصود از بحرین دریای شیرین و شور است که یك دیگر را ملاقات می‌نمایند و مخلوط با هم نمی‌شوند (هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج) و از غرائب تساوی سطحین دو دریا

ص: ۱۵۴

است که با هم مماس است و با این وصف هیچ یک بر دیگر غالب نمی‌شود و مختلط نمی گردد و بعض دیگر گفته‌اند دریای فارس و روم است که خداوند متعال هر دو را را رها کرده است که به بحر محیط داخل می‌شوند و هر یک در جنب محیط خلیج هستند. یا مراد دو نهر است که داخل دریای شور می‌شوند و فراسخی طی می کنند و طعم آنها تغییر می کنند و بعضی گویند مراد دو دریای آسمان و زمین است که برزخ این دو دریا ابر است که مانع از نزول دریای سماویه و صعود بحر ارضی است.

و بعضی گویند مراد از بحرین دنیا و آخرت است و برزخ قبر است.

و بعضی گفته‌اند که مراد بحر خوف و رجا است.

و بعضی گفته‌اند «بین العبد والرب بحران عمیقان احدهما بحر النجات و هوالقرآن العظیم والثانی بحر الهلاک و هوالدنیا من رکن الیها هلک»

مؤلف گوید: این تفاسیر با هم منافات ندارد و هر یک از مصادیق بحر است چون اطلاق بحر برشئی واسع و کثیر می‌شود چنان چه می گویند بحرالعلوم بحر الجود «وانما سمی‌البحر بحرالسعته» علامه‌ی کراجکی در کنز الفوائد از جابر بن عبدالله الانصاری و از حضرت صادق حدیث کند که مراد از بحرین علی و فاطمه می‌باشند و لایبغی علی علی فاطمه و لایبغی فاطمهٔ علی علی و مراد از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین می‌باشند.

و ضحاک از ابن عباس نقل نموده که مراد بینهما برزخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و آن حضرت در شب زفاف فرمود مرحبا ببحرین یلتقیان.

(و مجلسی) در بحار از ابوذر غفاری روایت کرده که مراد از بحرین و لؤلؤ و مرجان این چهار نفرند سپس فرمود کیست مثل این چهار نفر علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) دوست نمی‌دارد آنها را مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد آنها را مگر کافر پس بوده باشید مؤمنین بسبب محبت باهل بیت (ع) و نبوده باشید کفار بسبب دشمنی و بغض اهل‌بیت که هر که چنین باشد مصیر او آتش جهنم خواهد بود «و این قول ابوذر و سلمان و سعید بن جبیر و سفیان ثوری و جمعی از صحابه و تابعین است که گفته‌اند: ان البحرین علی و فاطمه بینهما برزخ محمد یخرج منهما الؤلؤ والمرجان الحسن

ص: ۱۵۵

والحسین و لاغر و لا یکونا بحرین لسعهٔ فضلهما و نشر خیرهما فان البحر انما سمی بحرا لسعته»

چهارم- سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۲۹ (الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمهٔ طیبهٔ کشجرهٔ طیبهٔ اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون)

وجوهی چند در معنی شجره طیبه روایت کرده‌اند که یکی از وجوه نخله است و دیگر درختی است در بهشت و یکی دیگر وجود مقدس نبوی است و اخبار معتبره از طریق شیعه و سنی در قول اخیر در کتب فریقین بسیار است.

یکی روایت ابن عباس است که جبرئیل امین بحضرت رسول عرض کرد «انت الشجرهٔ و علی غضنها و فاطمه ورقها والحسن والحسین ثمارها» و مراد از کلمه‌ی طیبه کلمه‌ی توحید لا اله الا الله است یا ایمان یا هر کلامی که خداوند سبحان بدان امر بطاعت فرموده و در حدیث «معانی الاخبار» فاطمه‌ی زهرا را بمشابه غصن فرموده و علی رافرع و حسنین را ثمار گفته و در کتاب «بصائر الدرجاب» در یک روایت دیگر در همین بصائر فرموده انا جزرها ای اصلها و علی زروها و فاطمه فرعها والائمه اغصانها و شیعتهم اوراقها

یعنی رسول خدا فرمود من بیخ این درخت باشم و علی تنه این درخت است و فاطمه فرع و لقاح او است و ائمه (ع) شاخهای او و شیعیان برگ او می‌باشند و در صافی چند روایت نقل می‌فرماید در بعضی از آنها می‌فرماید شاخه‌ی آن درخت فاطمه است و میوه آن ائمه است و برگ آن شیعیان ایشان است هرگاه فرزندی از شیعه متولد شود برگی بر او اضافه شود و هرگاه شیعه‌ای بمیرد از او ساقط شود.

و صدوق در اکمال می‌فرماید معنی تؤتی اکلها کل حین علم ائمه است که در هر سال مردمان از اطراف از دور و نزدیک از علوم آنها برخوردار می‌شوند

پنجم- قوله تعالی (هو الذی خلق من الماء بشرا و جعله نسبا و صهرا)

که در تحت خطبه‌ی نکاح از عنوان تزویج سبق ذکر یافت شرح این آیه‌ی شریفه در سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۵۶.

ص: ۱۵۶

در تفسیر صافی در ذیل آیه‌ی مذکوره از مجمع البیان نقل می‌کند که ابن سیرین گفته آیه‌ی شریفه نازل شده است در حق رسول خدا و علی مرتضی که تزویج کرد فاطمه را بعلی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و او پسر عم و شوهر دختر اوست و مراد از نسب صهر ایشانند)

ششم- آیه‌ی (الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون) در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۷۸ و نیز در سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۰۴ قوله تعالی (فاذا قضیتم الصلوه فاذکرو الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم) هر دو آیه در شأن علی و فاطمه علیهماالسلام است (یص)

هفتم- در سوره آل عمران آیه‌ی (۱۹۳) قوله تعالی (فاستجاب لهم ربهم انی لا- اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضم من بعض)

در ذیل عنوان هجرت فاطمه از مکه بمدینه گذشت که آیه‌ی مذکوره در شان علی و فاطمه زهرا علیهماالسلام است که در بعضی از منازل تا صبح مشغول عبادت بودند

هشتم- (و آت ذا القربی حقه)ذی القربی فاطمه‌ی زهرا است که در قصه فدک بیاید

نهم- سوره‌ی شوری آیه‌ی ۲۲ (قلا لا اسئلکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی و من یقترف حسنه نزد له حسنا ان الله غفور شکور)

در صافی عده‌ی روایاتی نقل می‌کند که مراد از محبت و مودت محبت علی علیه‌السلام و فاطمه (ع) و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام است و مراد از حسنه ایضا مودت آل پیغمبر است و در مجمع البیان از ابن عباس حدیث کند که چون این آیه‌ی شریفه نازل گردید از آن حضرت سؤال کردند که یا رسول‌الله این جماعت کیانند که خدای تعالی محبت آنها را بر ما واجب گردانیده است فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین (ع)

و نیز آن حضرت فرمود که خدای تعالی پیغمبران را از اشجار متعدده خلق فرمود و مرا با علی از یک شجره آفریده من اصل آن شجره و علی فرع او است و فاطمه لقاح آن و حسن و سحین میوه آن و شیعیان ما برگهای او باشند پس هر کس بشاخه‌ای از آن درخت دست بزند هر آینه از اهل نجات است و هر کس از او برکنار باشد هر آینه از اهل هلا-کت و مأوی او جهنم است و اگر بنده‌ای از بندگان خدا بین رکن و مقام

ص: ۱۵۷

هزار سـال عبـادت خـدا بنمایـد پس هزار سـال دیگر پس هزار سـال دیگر تـا بـدنش مثل پوست خشـکیده بشود و محبت آل پیغمبر نداشته باشد برو در آتش جهنم افتد.

دهم در سـوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۶۳ (مثل الـذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبـهٔ انبتت سـبع سـنابل فی کل سـنبلهٔ مأهٔ حبـهٔ والله یضـاعف لمن یشـاء) مثـل آن چنان کسانی که اموال خود را در راه خـدا طلبالمرضات الله انفاق می‌نماینـد مثل هما زارع را مانـد که یک حبه گنـدم زیر خاک می‌کند چون سبز می‌شود هفت خوشه می‌دهد و هر خوشه صد دانه گندم در او هست که یک دانه هفت صد دانه می‌شود و اگر خدا مشـیتش قرار بگیرد زیادتر می‌کند (و مراد از حبه فاطمه زهراست و در تفسـیر نهاوندی گوید که بعضی از اهل سـنت روایت کرده‌انـد که امام حسن میل بطعام داشت و در خانه چیزی یافت نمی‌شد پیراهن فاطمه را بشـش درهم بفروخت سائلی سؤال کرد همه را بآن سائل بداد الخ این وقت این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید

یازدهم- (ذلک الدین القیم) در خصائص گوید دین قیم حب فاطمه است و نظائر آن در قرآن بسـیار است رجوع بتفاسیر لازم است مؤلف گویـد البته تـا حب فـاطمه نباشـد دین قیم نمی‌شود چنـانچه در ذیل آیه‌ی ۹ جهت آن بیـان شـد که بـدون ولای ایشان عمل نتیجه‌ای ندارد.

دوازدهم- در سوره‌ی واللیل آیه‌ی ۳ قوله تعالی (و ما خلق الذکر والانثی) در تفسیر صافی از مناقب ابن شهر آشوب نقل می‌کند که امام باقر علیه‌السلام فرمود الذکر امیر المؤمنین والانثی فاطمه (ع)

سیزدهم- در سوره‌ی حشر آیه‌ی ۹ (و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصهٔ و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون)

یعنی مقـدم می‌دارنـد برادران دینی خود را بر نفسـهای خود و انفاق می‌کننـد طعام خود را بر آنها ولو شـدهٔ حاجب بأن طعام داشـته باشند و کسی که نگه بدار و حفظ کند بخل خود را یعنی در مال خود بخل نکند ایشان رستگارانند.

صدوق در امالی روایت کرده که مؤمنی بحضور پیغمبر آمد و اظهار گرسـنگی کرد و آن حضـرت بخانه زنهای خود فرستاد که اگر خوراکی دارند برای آن گرسنه بفرستند

ص: ۱۵۸

همه جواب دادند که چیزی جز آب نداریم آن حضرت در میان اصحاب فرمود کیست که این گرسنه را سیر کند امیرالمؤمنین عرض کرد که من او را سیر کنم بعد رفت بخانه و بحضرت صدیقه فرمود ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه در خانه از خوراکی داری عرض کرد بقدر شام امشب خودمان داریم ولی آن گرسنه را بر خود مقدم می‌داریم سپس امیرالمؤمنین فرمود بچه‌ها را خواب کن و چراغ را خاموش بنما آن گرسنه را از غذای خود سیر کردند چون صبح امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد آیه نازل گردید.

چهاردهم- سوره‌ی هل اتی علی الانسان حین من الدهر الآیات، اتفاقی اهل سنت و جماعت است که این سوره درباره‌ی فاطمه و علی و حسن و حسین نازل گردیده و ما در اینجا فقط اکتفا بعبارت زمخشری می‌نمائیم در کشاف در تفسیر سوره هل اتی ص ۲۳۹ از ابن عباس روایت کرده که حضرت امام حسن و امام حسین مریض شدند رسول خدا با جماعتی بعیادت آمدند بعضی از آن جماعت گفتند یا علی اگر نذری برای شفای فرزندان خود بنمائی مناسب است آن حضرت با فاطمه‌ی زهراء و فضه‌ی خادمه نذر کردند که هرگاه آن دو بزرگوار صحت یافتند سه روز روزه بگیرند چون شفا یافتند چیزی در خانه نبود امیرالمؤمنین بنزد شمعون خیبری یهودی آمد و سه صاع جو قرض گرفته فاطمه آن را آرد کرده پنج قرصه‌ی آن را طبخ نموده وقت افطار مسکینی در، خانه سؤال نمود امیرالمؤمنین نان خود را بسائل داد فاطمه‌ی زهرا و حسن و حسین و فضه‌ی خادمه بامیرالمؤمنین اقتدا کردند و تماما نان خود بسائل داد و بآب افطار کردند شب دوم چون خواستند افطار بنمایند یتمی در خانه آمد سؤال کرد هر پنج نفر نان خود بسائل دادند و بآب افطار کردند و ایضا شب سوم هر پنج نفر نان خود باسیری دادند که آمد بدر خانه سؤال کرد و بآب افطار کردند چون صبح روز سوم شد امیرالمؤمنین دست حسنین را گرفت و بخدمت رسول خدا آمد و هر دو همانند جوجه مرغ بر خود می‌لرزیدند رسول خدا از دیدار آنها سخت شکسته خاطر گردید بخانه فاطمه آمد دید آن مخدره در محراب عبادت شکم او به پشت خشکیده و دیده‌های حق بینش بگودی فرو رفته در آن حال جبرئیل نازل شد و

ص: ۱۵۹

عرض کرد هنیأ لک یا رسول‌الله خذ هذه السوره سپس سوره‌ی هل اتی را بر او قرائت کرد تمام شد مضمون عبارت زمخشری)
و شیخ طوسی در تبیان می‌فرماید عامه و خاصه روایت کرده‌اند که این آیات در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردید)
و کفی لهم شرفا و فخرا که تا قیامت یتلی فی المحاریب و این قصه در تفسیر فرات بن ابراهیم با ابیاتی مفصلا مذکور است و در صافی روایت می‌کند که جبرئیل در آن حال نازل گردید با طبقی از طلا که مرصع بدر و یاقوت بود مملو از ثرید بهشتی که بوی مشک و عنبر از او ساطع بود از آن تناول کردند تا سیر شدند و طبق بآسمان بالا رفت

پانزدهم- در سوره بنی‌اسرائیل آیه ۳۰ قوله تعالی واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمه من ربک ترجوها فقل لهم قولا میسورا تحت عنوان تسبیح فاطمه زهرا بیاید که این آیه در شأن آن مخدره نازل گردیده است.

شانزدهم- در سوره‌ی یا ایها المزمل آیه‌ی ۹ قوله تعالی رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا الایهٔ ابن شهر آشوب در مناقب روایت می‌کند که فاطمه تناول و کیل نمود هنگام جهاد و غزوات این آیت مبارکه نازل گردید و در صافی تفسیر دیگری روایت می‌نماید والله اعلم

هفدهم- سوره‌ی احزاب آیه ۵۷ ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم فی الدنیا والاخره و اعدلهم عذاب مهینا بدرستی که آن چنان کسانی که اذیت کردند خدا و رسول او را هر آینه خدای تعالی آنها را لعنت می‌کند در دنیا و آخرت و مهیا کرده است برای آنها عذاب خوار کننده را در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که آیه در حق کسانی نازل شده است که غصب حق امیرالمؤمنین و اخذ حق فاطمه نمودند و او را اذیت رسانیدند و حال آن که رسول خدا فرمود کسی که فاطمه را اذیت کند در حیوه من مثل این است که او را بعد از وفات من اذیت کرده باشد و آن کس که او را بعد از وفات من اذیت کرده باشد مثل این است که در حیوه من او را اذیت کرده باشد و آن کس که او را

ص: ۱۶۰

اذیت کنـد مرا اذیت کرده است و هر که مرا اذیت کنـد خـدا را اذیت کرده است و آن کس که خـدا را اذیت کنـد پس بر اوسـت لعنت خدای تعالی.

هیجدهم- در سوره الفرقان آیه‌ی ۷۴ قوله تعالی والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرهٔ اعین واجعلنا للمتقین اماما یعنی آن چنـان کسانی که می‌گفتنـد پروردگارا به بخش از برای ما از زنانمان فرزنـدانی که موفق بطاعت و عبادت تو باشـند و بوده باشند صاحب فضائل که از دیدن آنها چشم پدر و مادر روشن بشود و از وجود آنها خوشحال و مسرور بشوند.

در صافی از مناقب ابن شـهر آشوب از سعید بن جبیر حدیث کند که می‌گفت والله این آیه مخصوص امیرالمؤمنین است که غالبا در دعای خود می‌گفت ربنا هب لنا من ازواجنا یعنی فاطمه و ذریتنا الحسن والحسین

و در تفسـیر قمی است از امـام صـادق علیه‌السـلام که فرمود ازواجنـا خـدیجه‌ی کبری است و ذریاتنا فاطمه است و قرهٔ اعین الحسـن والحسین واجعلنا للمتقین اماما علی بن ابی‌طالب والائمهٔ (ع)

نوزدهم- (فتلقی آدم من ربه کلمـات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم) سوره بقره آیه ۳۵ تفصیل آن تحت عنوان توسل انبیاء بخمسه طیبه گذشت.

بیستم- سوره دوم آیه‌ی ۳ «و یومئذ یفرح المؤمنون بنصـرالله من یشاء و هو العزیز الرحیم (یص) ای بنصـر فاطمه تفصـیل آن در باب شفاعت بیاید

بیست و یکم- سـوره‌ی المـدثر آیه‌ی ۳۷ وانها لاحـدی الکبر (یص) هی ولایـهٔ فاطمه و در تفسـیر نهاونـدی یکی از حجج بزرگ بر قدرت خداست

بیست و دوم- سوره الدخان آیه ۲ قوله تعالی انا انزلناه فی لیلهٔ مبارکه انا کنا منذرین)

در صافی از حضـرت موسـی بن جعفر روایت می‌کند که مردی نصرانی از آن حضرت از باطن این آیه سؤال کرد حضرت فرمود اما حم فمحمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم و آن در کتـاب هود پیغمبر است که خـدا بر او نـازل کرد و او منقوص الحروف است واما الکتاب المبین پس او

ص: ۱۶۱

امیرالمؤمنین است واما اللیلهٔ پس آن فاطمه‌ی زهرا است الخ

لیلهٔ القدر در تفسیر فرات بن ابراهیم «والقدر الله واللیله فاطمه فمن عرف فاطمهٔ حق معرفتها فقد ادرک لیلهٔ القدر.

بیست و سوم- (انا انزلناه فی لیلهٔ القدر لیلهٔ القدر خیر من الف شهر (یص) هی فاطمه (ع)

بیست و چهارم- (انا اعطیناک الکوثر) هوالخیر الکثیر المفرط تفسیر بعلم و عمل و نبوت و کتاب و بشرف دارین و بذریه‌ی طیبه شده است (یص) هی فاطمهٔ الزهراء (ع) چون مشرکین آن حضرت را تعییر کردند که تو ابتری و اولادی نداری این سوره نازل گردید که فاطمه را بتو دادیم

بیست و پنجم- سورهٔ الاحقاف آیه‌ی ۲۴ قوله تعالی و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا

در کافی از امام صادق حدیث کند که چون فاطمه بر حضرت حسین حامله گردید جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید و خبر داد که فاطمه پسری از او متولد می‌شود که امت تو او را می‌کشند بعد از تو چون بفاطمه خبر رسید با کراهت حمل حسین را بسر برد و با کراهت حسین از او متولد گردیده و در دنیا دیده نشده که زنی پسر بزاید و از او کراهت داشته باشد و کراهت فاطمه از این بود که او را می‌کشند.

و در روایت دیگر جبرئیل نازل شد و پیغمبر را خبر داد که امامان از نسل حسین است رسول خدا راضی شد و فاطمه را بشارت داد او هم راضی گردید.

بیست و ششم- در سوره‌ی آل عمران ۵۴ قوله تعالی (فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نسائنا و نسائکم) مراد به نسائنا فاطمه است باتفاق فریقین.

بیست و هفتم- در سوره‌ی فاطر «و منهم سابق بالخیرات قیل هو الامام» و فی تفسیر الصافی فی ذیل هذه الایه عن الصادق علیه‌السلام ان فاطمه لعظمها علی الله حرم الله ذریتها علی النار یعنی فمنهم ظالم لنفسه من ولد فاطمه

سابق در خیرات تفسیر بامام شده است و منهم مقتصد تفسیر شده است بکسی که معرفت بامام دارد فمنهم ظالم لنفسه تفسیر شده است بکسی که معرفت کامل بامام ندارد و در خانه خود نشسته دعوت به باطل نمی‌کند.

ص: ۱۶۲

بیست و هشتم- سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۳۳ قوله تعالی (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) یعنی این است و جز این نیست که خدای تعالی اراده‌ی قطیعه نموده که منزه و پاک گرداند شما را از جمیع قبائح و ذنوب ای اهل‌بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پاک گردانیدنی).

عصمت فاطمه‌ی زهراء

باید دانست که از این آیه‌ی شریفه کالنور علی شاهق الطور است و اعاظم اهل سنت با شیعه در این معنی متفق‌اند و سخن علی بن برهان الدین الحلبی در بازار حقائق اصلا قیمت ندارد که در جلد ۳ (انسان العیون ص ۴ از طبع مصر گفته از جمله‌ی اهل‌بیت زنهای او هستند و ایشان معصومات نبودند باتفاق امت فکذلک بقیه‌ی اهل‌بیت او و این کلام مردود است بوجوهی

اول تصریح اعلام سنیه باین که آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده از آن جمله احمد بن حنبل در مسند خود بده سنده آن را روایت کرده از ابوسلمه و عطاء بن ابی‌ریاح و شداد بن عبدالله و ابن حوشب و سهل و ام‌سلمه نقل کرده است که روزی رسول خدا در خانه ام‌سلمه بودند و حضرت فاطمه حریره‌ای از برای آن حضرت آورد و آن حضرت در صفه‌ای نشسته بود که خوابگاه او بود و عبای خیبری در زیر خود گسترده رسول خدا فرمود ای فاطمه شوهر و پسرهای خود را بطلب پس علی و حسن و حسین آمدند و بنشستند و بحریره خوردن مشغول شدند در آن وقت حق تعالی این آیه را نازل فرمود در آن وقت رسول خدا عرض کرد پروردگارا اینها اهل‌بیت منند و اهل‌بیت من سزاوارتر بخلافت می‌باشند.

و در روایت عطا چنین نقل کرده است که بعد از نزول آیه رسول خدا عبا را بر سر ایشان انداخت و دست خود را از عبا بیرون آورد و بجانب آسمان بلند نمود و عرض کرد اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ام‌سلمه عرض کرد یا رسول‌الله من از اهل‌بیت تو نیستم فرمود ای ام‌سلمه عاقبت تو ختم بخیر است)

ص: ۱۶۳

این حلبی بی سواد جهلا یا تجاهلا با این حادیث معتبره نفی عصمت از بانوی عفت می‌نماید چه کند بی‌نوا همین دارد چون می‌داند اگر قبول عصمت بانوی عظمی بنماید دیگر کار ابوبکر و عمر قابل اصلاح نباشد و جنایات آنها موجب خلود در جهنم خواهد بود و البته انکار برهان حلبی مشت به نیشتر کوفتن و آب در غربال بیختن است برای آن که اعلام دیگر سنیه نیز این روایت را نقل کرده‌اند (بخاری) در صحیح خود بچند سند و روایت (مسلم) در صحیح خود بچند سند و روایت و (ثعلبی) بهشت سند و روایت (اخطب خوارزمی) موفق بن احمد به پنج روایت در کتاب مناقب خود (ابراهیم) بن محمد حموی از ابی‌الحمراء نقل کرده است که من در مدت نه ماه در مدینه بودم که همه روزه رسول خدا بر در خانه فاطمه می‌آمد و می‌فرمود الصلوه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و حمیدی در جمع بین صحیحین و ترمذی در صحیح خود و نسائی در صحیح خود و ابی داود سجستانی در صحیح خود و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوهٔ و علی متقی در کنز العمال و جلال الدین سیوطی و خازن بغدادی و نسفی و بیضاوی و محمد بن جریر طبری تماما در تفاسیر خود در سوره‌ی احزاب در ذیل آیه‌ی مذکوره تصریح دارند که آیه در شأن فاطمه و علی و حسن و حسین است سیوطی در در المنثور در تفسیر سوره‌ی احزاب ص ۹۸ اخبار بسیار از ابن مردویه و ابن جریر و ابن منذر و حاکم نیشابوری و بیهقی و ابن ابی‌حاتم و طبرانی و ابن ابی‌شیبه نقل کرده است که آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیه‌السلام است و از ام‌سلمه روایت کرده که من کسارا بلند کردم که با آنها داخل شوم رسول خدا عبا را از دست من کشید من گفتم یا رسول‌الله آیا من از اهل‌بیت تو نیستم فرمود نه ولی تو بر طریق حق و صوابی دو مرتبه فرمود انک علی خیر.

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمهٔ می‌گوید که روایت شده است که رسول خدا تا شش ماه بدر خانه فاطمه می‌آمد و این آیه را تلاوت می‌نمود)

و ابن حجر هیثمی مکی با آن کمال تعصب گفته که این آیه را اکثر مفسران می‌گویند در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است باعتبار اینکه ضمیر عنکم

ص: ۱۶۴

ضمیر جمع مذکر است پس بحمدالله بلا۔کلفه چون آفتاب نیم روز ثابت شد که این آیه شریفه در شأن این حضرات است و بی‌اطلاعی و تعصب صاحب انسان العیون معلوم گردید.

دوم آن که دلالت آیه بر عصمت ایشان روشن‌تر از آفتاب است چون کلمه‌ی انما باتفاق اهل عربیت برای حصر است و مراد باراده اراده تکلیفیه نخواهد بود که عبارت از امر بطهارت از ذنوب و اجارس باشد چه آن که در این معنی همه امت شریک‌اند و مامؤر باین طهارت هستند که عبارت از تحصیل طهارت ظاهریه و کف نفس از مطلق ذنوب باشد اگر این باشد البته حصر در این صورت لغو و بی‌معنی خواهد بود و این معنی اختصاص بمؤمنین امت ندارد بلکه همه مکلفین از مؤمنین و کفار و مشرکین و فساق و منافقین شریک در این مطلب خواهند بود و جمیع مکلفین مأمور و مورد این خطاب خواهند بود البته.

سوم آن که ظاهر آیه در مقام مدح و منقبت این جماعت مخاطبین است و این معنی مشترک مناسب با مدح نخواهد بود قطعا.

چهارم آن که در اکثر روایات چنین است که رسول خدا اولا استدعا نمود از حق تعالی طهارت اهل‌بیت خود را و بعد از آن آیه نازل گردید و اگر مقصود امر بهمین معنی مشترک بین جمیع خلق باشد منافی با تعظیم و شرافت پیغمبر خواهد بود.

پنجم آن که در این روایات مذکور است استدعای ام سلمه و مضایقه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس اگر مراد معنی مشترک بین جمیع امت باشد استدعای ام‌سلمه و مضایقه نمودن حضرت رسول اصلا وجهی ندارد.

پس از واضح شدن آن که اراده در آیه بمعنی اراده‌ی تکلیفه نخواهد بود باین قرائن مذکوره قطعیه پس لابد است که مراد باو اراده‌ی تکوینیه باشد بمعنی آن که ارادئی که بعد از او فعل حاصل شود و علت باشد از برای مراد که تخلف علت از معلول نشود لقوله تعالی اذا اراد الله شیئا یقول له کن فیکون.

و معنی آیه چنین می‌شود که حق تعالی اراده قطعیه نموده که منزه و پاک گرداند شما را از جمیع قبایح و ذنوب ای اهل‌بیت پیغمبر پاک گردانیدنی که باین اراده

ص: ۱۶۵

حاصل شود مراد او که طهارت شما اهل‌بیت باشد و این است معنی عصمت که از مواهب الهیه است بسوی اهل‌بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

ششم آن که این آیه نص در عصمت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام است چه آن که ظاهر خطاب بلفظ جمع مذکر است عنکم و یطهرکم و این عموم دارد و مورد نزول و شأن نزول قدر متیقن است و اگر احتمال تخصیص در عام برود چنان چه قاعده است در عمومات بر فرض وجود مخصصی این احتمال بسوی مورد نزول آیه غلط و غیر موجه است مثلا اگر بگوئیم اکرم العلماء بالنسبهٔ بسوی از عدول علماء نص است و بسوی غیر عدول ظاهر و اگر احتمال تخصیص برده بشود بسوی قدر متقین این احتمال معقول نخواهد بود مضافا بر این که ابن ابی‌الحدید تصریح کرده که آیه نص است در عصمت علی ابن ابی‌طالب پس فاطمه معصومه است لعدم القول بالفصل.

و نیز ابن ابی‌الحدید گفته ادله بصراحت تمام دلالت می‌کند بر عصمت علی بن ابی‌طالب و این امری است مخصوص این امام و باقی خلفا را در او حقی و حظی نیست

و اما قول بعض ابناء سنت بدخول زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آیه مردود است بوجوهی اولا اطلاق اهل‌بیت بر زنان مجاز است و این اطلاق از باب مسامحه است و بر خلاف وضع اصل لغت است و ثانیا جلال الدین سیوطی در در المنثور در سوره احزاب ۱۹۹ از زید بن ارقم روایت کرده که اهل‌بیت رسول کسانی باشند که صدقه بر آنها حرام است و آنفا از سیوطی نقل شد که آیه مختص بعلی و فاطمه و حسن و حسین است (و ثالثا) از مسلمات بین عامه است که سؤال کردند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که عترت و اهل‌بیت تو چه کسانی هستند فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین واحدا بعد واحد و قول رسول خدا انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی شاهد دیگری باشد الخ (و رابعا) ظهور گناهان کبیره از بعض ازواج نبی صلی الله علیه و آله و سلم.

(و خامسا) تصریح صاحب انسان العیون بعدم عصمت زوجات کما عرفت فی صدر العنوان (و سادسا) ضمیر عنکم و تطهرکم که جمع مذکر است ابن حجر هیثمی تصریح

ص: ۱۶۶

کرده که مراد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌باشند الحمدلله علی وضوح الحجه والبرهان.

بیست و نهم سوره‌ی ط آیه‌ی ۱۱۴ قوله تعالی ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما در کافی از امام صادق علیه‌السلام حدیث کند ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمه والحسن والحسین والائمه من ذریتهم فنسی سپس فرمود بخدا قسم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آیه چنین نازل گردید

سی ام- سوره‌ی والطور آیه‌ی ۲۱ قوله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی کسانی که ایمان آوردند و متابعت کردند بانها فرزندان ایشان در ایمان ما آنها را به پدرانشان ملحق می‌نمائیم و از بهره علم آنها چیزی ناقص نمی‌کنیم. فی (یص) (الذریه) فاطمه زهرا است و فرزندان او از ائمه علیهم‌السلام

سی و یکم- سوره آل عمران آیه ۳۷ واذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک واصطفاک علی نساء العالمین یا مریم اقنتی لربک واسجدی والرکعی مع الراکعین در صافی از علل الشرایع از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فاطمه محدثه نامیده شد برای این که ملائکه همچنان که مریم را ندا می‌کردند همین قسم فاطمه را ندا می‌کردند می‌گفته‌اند یا فاطمه ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین الآیه

یعنی همچنان که خداوند متعال مریم را برگزید بامتیازات و تشریفات خاصه و پاکیزه کرد او را از نجاست کفر و کثافت اخلاق زشت و آلودگی عادت زنان و افضلیت داد بر تمام زنان عالم فاطمه زهرا را نیز برگزید بر تمام زنان اولین و آخرین

ای گوهر یک دانه بریز از خم لاهوت
در صاغر بلور صفا سوده یاقوت

مرغ ملکوتی است ز جاجی که دهد قوت
قوت جبروتی است که در خطه ناسوت

صدیقه کبری صدف یازده لؤلؤ
مشکوهٔ چراغ ازلی محبط تنزیل

خواننده توراهٔ سراینده‌ی انجیل

ص: ۱۶۷

داننده اسرار قدم بی دم جبرئیل
فیاض بری از علل و رسته زتعلیل

مولود نبوت که بطفلی شده تکمیل
تولید ولایت که بسفلی زده پهلو

آنسیه حوراء سبب اصل اقامت
اصلی که ببالید بدو نخل امامت

نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت
گنجینه عرفان گهر بحر کرامت

در باغ نبی طوبی افراشته قامت
در ساحت بستان ولی سر و لب جو

مرآت خدا عالمه‌ی نکته‌ی توحید
کش خیمه‌ی عصمت زده بر عرصه‌ی تجرید

آن جلوه که بالذات برون است ز تحدید
مولود محمد که بدان نادره ناحد

ذات احدی گردید ید این سه موالید
زین چهار زن حامله وین هفت تن شود

سی و سوم- سوره الحجر آیه ۴۷ (و نزعنا ما فی صدرهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین) یعنی خارج نمودیم ما چیزی را که در سینه آنها بود از عداوت و کینه در حالی که برادر همدیگر بر سریرهای بهشتی مقابل هم دیگر جلوس دارند

در عوالم روایت می‌نماید که آیه‌ی شریفه در حق فاطمه و امام حسن و امام حسین علیه‌السلام است) بالجمله این ۳۳ آیه منتخب از آیات کثیره که در شأن فاطمه زهراء سلام‌الله‌علیها یا بالانفراد یا بالاشتراک با پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدار و دو فرزندانش بلکه در بعضی از آیات با شیعیان آن مخدره نازل و مأول بایشان است خواستیم از طریق اختصار بیک سو نشویم والا آیات مأوله در حق ایشان مجلداتی را در خور است چون مسلم است که مبنای اسلام و مدرک ایمان کلام الله مجید و قرآن شریف است و این فرمان

آسمانی و رقم سبحانی بنیانی است مشید و اساسی است ممهد و بهمه مراتب حبل الله الممدود بوده و هست و در کافه عوالم غیب و شهود حجه قاطعه و رحمت واسعه پروردگار است و از این کلمات خلاق زمین و آسمان با اخص بود بندگان خود رازهای پنهان و سخنهای آشکار را بیان فرموده و خواسته که علوم اولین و آخرین را بدین سخنان بلاغت نشان بدیشان بفهمانند و باین الفاظ و عبارات موجزه طریق تکالیف و احکام بندگان را آسان

ص: ۱۶۸

نمایـد پس ما را هـدایت و دلالت فرمود بخانواده‌ئی که این کتاب مبارك و کلام کریم بسـر ایشان نازل شده و حقایق آیات شـریفه برای خانواده مکشوف و محقق گردیده تا از فرمایشات ایشان ظواهر قرآن را بخوانیم و بواطنش را بدانیم و آن خانه بیت نبوت است و مختلف الملائکه است که بمـدلول آیه‌ی کریمه فی بیوت اذن الله ان ترفع و یـذکر فیهـا اسـمه از هر خانه و بقعه رفیعه که واقع در عـالم امکـانیه است اعلی و ارفع است و اهـالی آن خانه ارکان عالم امکان و سـبب کلی و علت غائی در ایجاد کلیه‌ی بنی نوع انسان می‌باشد و لهم کرائم القرآن و محاسنه و خاصته و خلاصته از این خاندان محترم که زبده‌ی نیکان و قدوه‌ی پاکانند و علمشان راسخ بحقـایق قرآنیه است صـدف عصـمت یـازده نور پـاك گوهر بی‌همتای فاطمه زهرا است که در اوصاف کمالیه یکتا و مظهر صـفات الوهیت و مصـدر آیات ربوبیت است زهرا که گذشـته از اصالت و عصـمت خود خطوط دو اثر امکانیه از اعیان ثابته منتهی و منتمی بان اعلی حضـرت آیهًْالله العظمی می گردد که ذات اقدسـش متین است و از اصالت ذاتیه و شـرافت اصـیله‌اش فروعی عدیده پدیدار گشـته و از آن فروع و آن اصـل ارکـان این دین مشـید و مسـدد گردیـد و آن نور پیوسـته با حقیقت نبوت متحـد و متصل و با باطن ولا-یت مرتبط و در جمیع مراحل و منازل همراه و از علوم لـدنیه آگاه بود و بر صـدق این دعوی بیگانه و آشـنا اتفاق و اجماع دارند یعنی صحیفه حقیقت عصمت کبری ثلث اتم و جزأ اقوم مصحف شریف و کتاب منیف است و از روایت نزول القرآن اثلاثا ثلث فینا این معنا مسـتفاد است و مغایرت بین این انوار طیبه نیست و همچنین می‌فرماید نحن القصـص والاحکام و مسـلم است که بسـیاری از قرآن احکام و قصـص است پس البته عرفان فاطمه زهراء سـلام‌الله‌علیها از مکملات و متممات اقرار بنبوت سـید المرسلین است. کما این که اقرار بولا-یت شوهرش هم چنین است یعنی اقرار به نبوت اقرار بخلافت بلافصل امیرالمؤمنین نتیجه و ثمری نـدارد و اتصال و معیت علی بـا قرآن و معیت قرآن با علی در نزد خصم ایضا از روایات معتبر است خلاصه کلام همچنان که خانه کعبه را چهار رکن می‌باشـد معانی و اسـرار و بطون و رموز و حقایق و رقایق و دقایق قرآن را نیز بر چهار رکن مبتنی بـدان و آن حضـرت رسالت و شاه ولایت

ص: ۱۶۹

و بـانوی عصـمت و یـازده فرزنـد آن مخـدره‌ی سـرا پرده‌ی عفت اینـان ارکان اربعه‌ی قراننـد پس هر کس بخواهـد از طریق ولایت عصمت کبری و توسل بهدایات و دلالات فاطمه‌ی زهراء خود را بکعبه مراد که حقیقت ایمان است برساند می‌تواند کما این که اگر عبـادت جن و انس بنمایـد بی ولای فاطمه البته سـیر در وادی بر هوت و سـلوک طریق هاویه نمود است زیرا که حقیقت جنت و نار مخلوق از اطـاعت و معصـیت و حب و بغض فـاطمه است بلکه غـالب معـانی قرآن چون نیـک بنگری اوصاف فاطمه است چون آن مستوره کبری در درجه عبادت و بندگی و کمال اعلی درجه را دارا بوده و هر صـفت از صـفات ممدوحه که در قرآن برای هریک از بنـدگان نیکان و خاصان مذکور و بجهت هریک از انبیاء و رسل منظور است آن مخدره عین الکمال و مجموعهٔ الصـفات بی‌مثال است پس ثلث قرآن یا بیشتر مدح و ثنای فاطمه است

در اینجا مناسب دیدم چند بیتی از قصیده لامیه‌ی میرزا محمد صادق طبرستانی متخلص به غافل بنویسم و یازده بین این قصدیه تحت عنوان کنیه‌ی ام‌الکتاب از این پیش یاد کردیم

نتیجه‌ئی که مرا زین قضیه منظور است
رواست اینکه بموضوع پی برد محمول

همی بباید و از نور دیده‌ی احمد
خدای را نظر آری بدیدگان عقول

مگر بنور سپهر رسالت اختر باز
که بود زهره‌ی زهرا چه خور بچرخ رسول

حجاب بی‌نظری از نظر سرافکن دور
کز آفتاب فروزان کند نجوم افول

عصا ترانه اگر عفو او بگیرد دست
بقید عصیان باشند تا ابد مغلول

وسیله‌ئی که بدست است ذیل چادر او است
ز رشته‌اش شود حاصل نهایت مأمول

قیام او بقیامت قیامت دیگر است
که نیست کس را بی اذن او خروج و دخول

تبارک الله ای فرخجسته مولودی

که هست گوهر پاکت به نه صدف محمول

بمرسلین اگر از حق وسیله شد ارسال

درود حق بتو اندر صحیفه شد مرسول

نبی ندا نمت اما برتبه همچه نبی

ذوات اشیاء بر طاعتت بود مجبول

اگر مشیه عصمت...

خلافت از پس احمد بدی ترا موکول

ص: ۱۷۰

از آن بصورت انسیه حق ترا پرورد
که شبهه کس نکند مر ترا بجای رسول

اگر مقام رسالت جواز داشت نساء
ترا بحکم وجوب از خدای شدی مبذول

هر آنچه از حق بر انبیاء بود شامل
بدان عطیه وجود تو نیز مشمول

به پاکدامنیت خواست حق که بستاید
لذاست آیه‌ی تطهیر یافت شأن نزول

بدست بوسی تو آسمان شده دستاس
که تا بخدمت تو خویش را کند مشغول

ز دور باش عفاف تو چشم دشمن کور
که بر جناب تو در احتجاج بود فضول

ترا سزد که کنی حکم بر زمین و زمان
چه جای آن که بری داوری بنزد جهول

همین بسست ز بی‌اعتباری دنیا
که حق حق نشود ثابت از گواه عدول

به کاست قدر تو از آن که خواست منکوبت
ز کردگار بکردار خود شد او مخذول

اگر نبود قضا بر رضای تو مأمور
قدر بحکم تو از کار کردیش معزول

غرض مدایح تو در خور دهن نبود
فضولیست شود وصف فاضل از مفضول

به کحل مدخت تو دیده عروس سخن
ز کلک غافل آگاه دل شده به حصول

چرا نام فاطمه در قرآن نیست

از عنوان سابق معلوم شد که آیات بسیاری مأول بفاطمه‌ی زهرا است و عدم تصریح باسم مبارک ایشان در قرآن مانند خفاء معنا است در لفظ و سر مکنون در کلام ملفوظ و اختفاء اسم اعظم در اسماء الحسنی و شب قدر در تمام شبها و صلوة وسطی در بین صلوات و ساعهٔ مستجابهٔ در میان ساعات و اولیاء کاملین در خلق و اعمال مقبوله در طاعات و آن حقیقت عصمت فاطمه مظهر اسم ستار است در اسماء و عقل هم حاکم است بر استحسان تستر نام زنان و اسم ایشان مثل حسن تستر مسمی خود و واضح است آنچه تعلق بزن دارد استتار و اختفاء آن ممدوح است این است که خود آن مخدره فرمود بهترین زنان آن زنی است که هیچ مردی او را نه‌بیند و او هیچ مردی را نه‌بیند و این بیان حکم جامعی است از برای تمام زنان عالم آنچه همه باین حکم عمل می‌نمودند رستگاری و سعادت را در می‌یافته‌اند این جمله بنا بمذاق کسانی باشد که معتقدند بعدم

ص: ۱۷۱

تحریف قرآن و اما کسانی که می‌گویند قرآن تحریف شده است معتقدند که اسمأ کثیری از صحاب و اسم مبارك امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء علیهماالسلام در قرآن مکرر بوده است و آن را زید بن ثابت که بحکم عثمان قرآن را جمع کرد این اسماء را ساقط نمود و دلیل آنها یک دسته اخباری است که در اول تفسیر صافی مذکور است که ذکر آن مناسب این مقام نیست.

اثر طبع اختر طوسی

الا ای فاطمه‌ای نام تو حلال مشگلها
رخت چون نقطه‌ی توحید و مهرت مرکز دلها

توئی آن گوهر یکدانه کاندر قلزم وحدت
که باید زان صدف آید برون شیرین شمائلها

ز شفقت گر پدر بوسید دستت را
توئی دست خدا آسان زدست توست مشکلها

زبانم سوره‌ی توحید بسته و رنه می‌گفتم
توئی دخت خدا ای حکمران حق و باطلها

تجلیلات باری تعالی نسبت بفاطمه‌ی زهراء

از مطالب گذشته و آینده چون آفتاب نیم روز واضح و روشن است که خداوند متعالی هیچ نبی مرسلی را و ملك مقربی را سوای خاتم انبیاء و علی مرتضی بمثل فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها تجلیل ننمود از جلوه دادن نور او را در ملکوت اعلی گاهی در قندیل در ساق عرش گاهی در سیب بهشتی گاهی در بهشت بهیئت دختری برای آدم ابوالبشر و حوا مادر آدمیان و امر کردن رسول خدا را تا چهل روز بروزه و اعتزال از خدیجه برای انعقاد نطفه او و آوردن طعام بهشتی در شب چهلم و فرستادن سیدات بهشت را برای قابلگی خدیجه هنگام ولادت فاطمه.
و دیگر تسلیت و تعزیت باری تعالی از فاطمه‌ی هنگام رحلت مادرش خدیجه‌ی کبری چنانچه قطب راوندی در خرایج از امام صادق علیه‌السلام حدیث می‌کند قال ان خدیجه لما

ص: ۱۷۲

توفیت جعلت فاطمه تلوز برسول‌الله فتقول این أمی یا ابتاه چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه از رسول خدا بهانه‌ی مادر می‌گرفت عرض می‌کرد ای پدر مادر من در کجاست و رسول خدا جوابی باو نمی‌فرمود فاطمه دنبال سخن خود را ادامه می‌داد و همی سراغ مادر می‌گرفت که در آن حال جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول‌الله حقت سلام می‌رساند و می‌فرماید که سلام ما را بفاطمه برسان و باو بفرما که مادر تو در خانه‌ای است از یاقوت احمر بین آسیه و مریم بنت عمران فاطمه عرض کرد «ان الله هوالسلام و منه‌السلام والیه یعود السلام» مؤلف گوید: این می‌رساند که اصل خمیر مایه‌ی فاطمه از علم و ادب و کمال سرشته شده است.

و دیگر داستان تزویج فاطمه در ملکوت اعلی و عقد او در بیت‌المعمور و تفقدات خاصه‌ی حضرت حق از فاطمه و فرستادن هدیه در صبح زفاف که تفصیل آن سبق ذکر یافت.

و دیگر موائد گوناگون آسمانی کرۀ بعد اولی و مرۀ بعد اخری و فرستادن لباس برای فرزندان آن مستوره‌ی کبری.

و دیگر معرف قرار دادن او را در حدیث کساء که جبرئیل عرض می‌کند چه کسانند در زیر کساء خدای تعالی می‌فرماید فاطمه و شوهر و دو فرزندان فاطمه و لابد للمعرف ان یکون مساویا و اجلی و این تجلیلی است فوق همه‌ی تجلیلات و شرفی است فوق همه شرفها.

و دیگر آن که در ملکوت اعلی حضرت حق جل و علی فخریه نمود بعبادت فاطمه و بملائکه فرمود نظر کنید بسیده‌ی کنیزان من که چگونه با حضور قلب بعبادت من اقبال کرده است الخ.

و دیگر تجلیلات باری تعالی از فاطمه در فردای قیامت در مسئله شفاعت کما سیأتی تفصیلها.

و دیگر مقرون کردن رضای خود را برضای فاطمه و سخط و غضب خود را بسخط و غضب فاطمه.

ص: ۱۷۳

و دیگر فرستادن ملائکه را برای خدمت گذاری او و کذلک مریم کبری را

و دیگر آن که قبولی جمیع اعمال و عبادات منوط بمحبت فاطمه و ولای شوهر و ذریه‌ی طیبین او است و اخبار در این باب متفق علیه بین الفریقین است.

و دیگر آن که رحم او را وعاء خلافت قرار داه و خلافت کلیه خود را منحصر ساخته به بطن فاطمه‌ی و این معنی از واضحات است که تا محل استعداد و قابلیت فیض کلی را نداشته باشد متعلق فیض واقع نشود و همچنین اگر محلی مماثل و معادل آن بود در تمام زنان عالم هر آینه منحصر باین یک مورد نمی‌شد معلوم است اگر پدر بزرگوارش و شوهر عالی مقدارش مماثل دارد در اوصیاء آن مخدره هم مثل دارد در قابلیت این فوز عظیم این است که آیه‌ی شریفه حمله امه کرهها و وضعته کرها مأول در حق آن مخدره است و ام در آیه فاطمه زهرا است چنان چه در تفسیرها آیه ۲۵ یاد کردیم و علاوه بر آنچه ذکر شد این قولویه در کامل الزیارهٔ بسند خود از امام صادق حدیث کند که جبرئیل بر رسول خدا نازل گردید عرض کرد یا محمد خدایت سلام می‌رساند و ترا بشارت می‌دهد بمولودی که از فاطمه متولد می‌شود و امت تو بعد از رحلت تو او را شهید بنمایند رسول خدا فرمود یا اخا جبرئیل بر پروردگار من سلام باد مرا بچنین مولودی حاجت نباشد که امت من او را بقتل برسانند جبرئیل بآسمان عروج نموده مراجعت کرد عرض کرد یا رسول‌الله خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید من امامت و خلافت و وصایت را در ذریه‌ی او قرار می‌دهم رسول خدا فرمود راضی شدم سپس بفاطمه پیغام فرستاد که خدای تعالی بشارت می‌دهد ترا بمولودی که امت من او را بقتل می‌رسانند بعد از من- فاطمه عرض کرد مرا بچنین مولودی حاجت نباشد رسول خدا پیغام فرستاد که امامت و خلافت را خدای تعالی در ذریه‌ی او قرار می‌دهد فاطمه گفت راضی شدم این است تأویل آیه‌ی شریفه در سوره احقاف حملته امه کرها الخ.

ص: ۱۷۴

عناد غریب و تعصب عجیب

با این حالت بعضی از بیخردان اهل سنت و جماعت عایشه را بر فاطمه مقدم می‌دارند با این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده الحصیر فی ناحیه البیت خیر من امرأة الم تلد پاره حصیر در گوشه خانه بهتر است از زنی که بچه نمی‌آورد قطع نظر از همه جرائم عایشه و حضرات اهل سنت غافل از این باشند که تقدیم مفضول بر فاضل ظلم بر فاضل است فوالذی سمک السماء وانباء الماء لقد صب الله الخذلان علی عامۀ العمیاء حیث یقدمون غریق المعاصی علی من خلق الله الارضین والسماوات والشمس والقمر والافلاک لاجلهم و چقدر دلیل از عقل و نقل حاصل است بر این که اصل ایمان بعد از توحید اقرار بولایت ایشان است و بدون این اقرار عملش هباء منثور است.

ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول نازل گردید و عرض کرد خداوند سلامت می‌رساند و می‌فرماید که من آسمانهای هفت گانه و آنچه در آنها است و زمینهای هفت گانه و آنچه در آنها است خلق نکردم که اشرف باشد از رکن و مقام ابراهیم علیه‌السلام و اگر بنده‌ای آنجا نماز بخواند از آن روزی که آسمانها و زمینها را خلق کردم تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته باشد او را سرنگون در جهنم اندازم

و در حدیث دیگر است که خدا برسول اکرم وحی نمود که یا محمد اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا از هم به پاشد و مانند مشک پوسیده شود از عبادت و منکر اهل‌بیت باشد او را در بهشت جای ندهم

و در حدیث دیگر از علی بن الحسین از آباء گرام خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در ید قدرت او است که اگر بنده‌ای در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا از قبول نکند تا ولایت من و اهل‌بیت مرا نداشته باشد

ص: ۱۷۵

و در حدیث دیگر ابوحمزه‌ی ثمالی گوید علی بن الحسین علیه‌السلام از ما سؤال کرد که کدام بقعه از جاهای زمین است عرض کردیم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر می‌داند فرمود که بهترین بقعهای زمین بین رکن و مقام است و اگر کسی مقدار آن چه نوح علیه‌السلام عمر کرده است در آن موضع عبادت کند وصائم النهار و قائم اللیل باشد و بدون ولایت ما ملاقات نماید خدا را آن عبادت هیچ نفع ندهد بالجمله اخبار در این باب بسیار است و نقل آنها ما را از مقصود باز می‌دارد.

اثر طبع میرزا یحیی مدرس اصفهانی

مقربان خدایند فارق از هرشین
همه ز خوی حسن جسته ره بکوی حسین

امیر بدر و مدیر احد دلیر حنین
حقوق دائم ایشان بگردن دین دین

ز بندگی علی گشته خواجه کونین
که در دو کون علی خواجه است و خواجه علی

سپرده خط غلامی بحضرتی که خدا
طفیل او است که ایجاد کرده هر دو سرا

بتول عذرآء ام الائمه النقباء
که گر حجاب شود عصمتش بر وی سما

دعای خیل رسل ننگرد ره بالا
پناه امت بنت نبی و زوج ولی

چه کلک قدرت نام وجود کرد رقم
نوشت فاطمه آنگاه خشک گشت قلم

نه فاطمه که پدید آورنده‌ی عالم
نه فاطمه که هویدا کننده آدم

حدوث ذات و رانبکری قرین قدم

اگر زجاده انصاف پا برون نهلی

جلال فاطمه بنگر خدا نمائی بین

ز بیخودی بخود آ حشمت خدائی بین

خصال حیدری و فر مصطفائی بین

شکوه احمدی و کبر کبریائی بین

گر احولی و دو بین از حقش جدائی بین

از آن که هست دو بینی زشیوه‌ی حولی

ص: ۱۷۶

خدا زعین عنایت در او معاینه بود
ز بهره جلوه‌ی یزدان جمال و آینه بود

مرا عقیده تناسخ اگر هر آینه بود
نخواندمش کسی الا خدا ز بی‌مثلی

هم او بآیه‌ی نور آمده مفاد صریح
هم او بوادی طور آمده خطاب فصیح

چه اوست موجد شام شئوم و صبح صبیح
چه بود باعث سنی بر آن کلام فضیح

که داد دختر بوبکر را باو ترجیح
لئن جلی اثر الصدق منه لااب لی

زهی تو مظهر خالق ستوده خلاق
چه نور یزدان پنهان وفاش در آفاق

یگانه جفت علی و زعلو ز خوبان طلق
برتبه بیشتر از انبیاء علی الاطلاق

شود از امر توسم در مزاق جان تریاق
کند زمهر تو حنظل بکام دل عسلی

صحیفه که حسن القضا است چون مصحف
از اوست بر صحف آسمان علو شرف

چه بر لآلی ایجاد درج تو است صدف
وجود را نبود از تو ما به اشرف

ز حکم محکم تو مر ذهب شود چه خزف
ز امر نافذ تو مشتری کند زحلی

خطاب حضرت حق سوی تو بود ز کتاب
ز کینه زاده خطاب کرد نقض کتاب

نه بیم دوزخ و پر وای حشر و هول حساب
نه یاد کوثر و امید خلد و شوق ثواب

ز نور مه چه برد صرفه اقتساب کلاب
ز بوی گل چه برد بهره خصلت جعلی

ز تازیانه‌ی بیداد خست بازویت
ز سیلی ستم آزر فشاند بر رویت

شکست از لگد در شکافت پهلویت
ز آتش در و اجماع خلق در کویت

طناب جور و بمسجد کشیدن شویت
شکست قائمه‌ی دین قادر ازلی

به بردن فدک و قتل محسن مظلوم
ز طعن عایشه و ظلم آن گروه ظلوم

ص: ۱۷۷

ز هتک حرمت بیت رسول و دار علوم
فتاد رعشه بعرش یگانه‌ی قیوم

گرفت مهر امامت گسست عقد نجوم
چه کرد غصب خلافت عمر ز بوالحیلی

پس از تو ریخت فلک زهر کین بکام حسن
ز جعده سوده‌ی الماس شد بجام حسن

بکوفه نوبت ماتم فلک بنام حسن
بدست قائمه کفر شد بنام حسن

ز بهر عایشه بردند احترام حسن
شدند قوم پی منع دفن او جدلی (الخ)

تجلیلات رسول خدا و علی مرتضی از فاطمه زهراء

این عنوان از مطالب گذشته و آینده اظهر من الشمس و ابین و من الامس می‌باشد تجلیل دو قسم است تجلیل قولی و فعلی قولی مثل این که باتفاق فریقین کما ستعرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمودند فاطمه پاره تن من است فاطمه روح من و مهجه قلب من نور چشم من اذیت او اذیت من غضب او غضب من سرور او سرور من است و امثال ذلک و تجلیل فعلی مثل این که رسول خدا هرگاه بدر خانه می‌آمد از فاطمه اجازه دخول می‌گرفت و هرگاه فاطمه بر او وارد می‌شد بتمام قامت از پیش پای فاطمه بلند می‌شد و او را پهلوی خود می‌نشانید و دست فاطمه می‌بوسید

شیخ طوسی در امالی سند بعایشه می‌رساند که گفت من ندیدم احدی را که سخن گفتن و حدیث کردن او برسول خدا اشبه از فاطمه باشد هرگاه بر رسول خدا داخل می‌شد او را ترحیب می‌گفت و دستهای او را می‌بوسید و در جای خود او را می‌نشانید)

و صدوق در علل الشرایع سند بجابر بن عبدالله می‌رساند می‌گوید مردی خدمت رسول خدا عرض کرد شما فاطمه را می‌خوانی و بر خود می‌چسبانی و بسیار او را می‌بوسی و با هیچ یک از دختران خود این رافت و شفقت را بکار نمی‌بندی فقال ان جبرئیل اتافی

ص: ۱۷۸

بتفاحه تا این که می‌فرماید من استشمام بوی بهشت از فاطمه می‌نمایم
و نیز در علل الشرایع سند بابن عباس می‌رساند که عایشه همین اعتراض را کرد و همین جواب را شنید چنان چه در انعقاد نطفه فاطمه از این پیش یاد کردیم) و هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را می‌دید خوشحال می‌شد و اهظار مسرت می‌نمود و در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق حدیث کند که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را فراوان می‌بوسید این کردار بر عایشه ناگوار می‌افتد رسول خدا فرمودند ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم جبرئیل مرا بنزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد من تناول کردم چون بزمین آمدم از آن نطفه‌ی فاطمه منعقد گردید و من هرگز فاطمه را نبوسیدم مگر آن که بوی درخت طوبی از او استشمام می‌نمایم و در بعض روایت است هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم فاطمه را می‌بوسم
(ر) از کتاب قاضی ابومحمد کرخی بسند خود از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کند که چون این آیه شریفه نازل گردید (لاتجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا) فاطمه‌ی زهرا فرمود من خوف کردم که رسول خدا را بعد از این ابا بخوانم چون معنی آیه این است می‌فرماید که رسول خدا را همانند خود بشمار نگیرید و بنام یاد مکنید یعنی مگوئید یا محمد بلکه بگوئید یا رسول‌الله فاطمه فرمود از آن پس منهم مثل سائرین یا رسول‌الله می‌گفتم چون دو سه مرتبه چنین کردم رسول خدا را کراهتی عارض گشت و فرمود فاطمه جان این آیه برای تعلیم مردم عرب است که اهل جفا و غلظت می‌باشند و از برای تو و نسل تو نازل نشده است تو از منی و من از تو هستم (فانت قولی یا ابه فانها احی للقلب و ارضی للرب) تو بگو یا ابه قلب من بآن زنده‌تر می‌شود و خدای را خوشنودتر می‌سازد.
(نا) نقلا از کتاب روضه و کتاب فضائل که رسول خدا بخانه علی آمد و نگریست که آن حضرت باتفاق فاطمه بدست آس طحن جاورس می‌نمانید فرمود کدام یک از زحمت طحن مانده شده‌اید علی علیه‌السلام عرض کرد که فاطمه یا رسول‌الله فقال لها قومی یا بنیه پس فاطمه برخواست و رسول خدا بجای او نشست و بطحن جاورس پرداخت

ص: ۱۷۹

(ر) یک روز امایمن با چشم اشک بار بخدمت رسول مختار آمد عرض کرد فاطمه را بشوهر دادی و او را نثاری که شریف عروسان است نفرمودی رسول خـدا فرمودای امایمن این چه سـخن است که می گوئی مگر نمی‌دانی که خدای عزوجل هنگامی که فاطمه را برای علی تزویج کرد فرمان کرد اشـجار بهشت را که فرو ریزند از حلی و حلل و یاقوتها و درها و زمردها و اسـتبرقها فاخذوا نها مالا یلعمه الا الله

فاطمه و عبادت

(نا) از امام حسن مجتبی روایت می کند که آن حضرت فرمود در دنیا عابدتر از مادرم فاطمه‌ی زهرا ندیدم چندان در محراب عبادت قیام می‌نمود که قدمهای مبارکش ورم کرد (۱).
و در علل الشـرایع بسـند خود از امام حسن علیه‌السـلام روایت می کنـد که مادر مرا در شب جمعه نگران شـدم که همی بین رکوع و سجود شب را بصـبح رسانیـد و همی در حق مؤمنین دعا می‌فرمود و نام بسـیاری از مؤمنین و مومنات را ذکر می کرد و اکثار در دعا می‌نمود من گفتم ای مادر چرا برای خود دعا نمی‌نمائی همچنان که برای غیر دعا می کنی فرمود ای فرزند اول همسایگان مقدمند
و نیز موسـی بن جعفر از پـدران خود حـدیث کنـد که فاطمه هنگامی که زن و مرد مسـلمانان را دعا می کرد بخویشـتن نمی‌پرداخت گفته‌انـد ای دختر رسول خـدا شـما مردم را بـدعا یاد می‌فرمائید و خویشـتن را فراموش می‌نمائید فرمود اول بایستی نگران همسایه و بعد نگران خویش باید شد
باید دانست که حقیقت عبادت اطاعت خدای تعالی است و قیام بامتثال

۱- قامت فی محرابها حتی تورمت قدماها و فی علل الشرایع بسنده عن الحسین علیه‌السلام قال رایت امی فاطمه قالت فی محرابها لیله جمعتها لم تزل راکعهٔ ساجـده حتی اتضح عمود الصـبح و سـعمتها تدعو للمؤمنین والمومنات و تسـمیهم و تکثر الدعا لهم و لا تدعو لنفسها بشئی فقلت لها یا اماه لم لاتدعین لفنسک کما تدعین لغیرک فقالت: یا نبی الجار ثم الدار.

ص: ۱۸۰

او امر و اجتناب از نواهی او آن کس که چنین کند او عابد است و چون متعلقات اوامر صادره‌ی از خدای تعالی مختلف است انواع او البته عبادت بحسب آن ایضا مخلتف می گردد از آن جمله نماز روزه حج صدقه و غیر ذلک و عصمت کبری فاطمه‌ی زهراء دوره‌ی زندگانی او را که نظر بنمائی بغیر عبادت هیچ نخواهی دید که همان اداره کردن خانه و سرپرستی فرزندان خود بزرگتر عبادتی است که رسول خدا فرمود جهاد المراهٔ حسن التبعل با آن زندگانی اقتصادی

در خبر مشهور است که رسول خدا روزی برای نماز حاضر مسجد شد و منتظر بلال بود که بیاید و اذان بگوید بلال دیر کرد چون حاضر شد حضرت سبب دیر کردن او را پرسید عرض کرد بخدمت فاطمه شتافتم دیدم دستاس می کند و فرزندش حسن در نزد او گریه می کند گفتم ای سیده‌ی من کدام یک را می‌خواهی برای شما آسیاب بگردانم یا حسن را از گریه خاموش نمایم فرمود من بهتر می‌توانم فرزندم را ساکت کنم تو دستاس بنما من مشغول گردانیدن آسیا بودم از این جهت دیر آمدم رسول خدا فرمود بر او ترحم کردی خدای متعال بر تو ترحم بنماید

با این زحمات خانه از جاروب کردن و آسیا کردن و نان پختن و آب کشیدن و حضانت و سرپرستی چهار فرزند کردن و پشم ریشتن و ادعیها و نمازها و تعقیبهای آن مخدره در کتب مسطور است و آیه‌ی تتجافی جنوبهم عن المضاجع و آیه‌ی الذین یذکرون الله قیاما وقعودا در عبادت فاطمه نازل شده است که به پاره از آنها در محل خود بآن اشاره شد فهی نفس العباده سلام‌الله‌علیها

فاطمه و جزالهٔ العطاء

در تحت این عنوان چه می‌توانم بنویسم کسی که همیشه خود را گرسنه نگه می‌داشت و نان خود بفقیر و مسکین و اسیر می‌داد و پیراهن تن خود را بسائل بخشید و مالیه خود را همه را وقف کرد دیگر چه می‌توان گفت و چه می‌توان نوشت

ص: ۱۸۱

عماد الـدین طبری در کتاب بشاره المصـطفی بسـند معتبر از جابر بن عبـدالله الانصاری روایت کند که رسول خدا نماز عصـر را با ما بجـا آورد و بعـد از فراغ از نماز بر جهت قبله قرار گرفت و صـحابه پروانه وار اطراف آن مشـعل هـدایت را گرفته بودنـد که در این حـال پیر مردی از عرب که از شـدت فقر وفـاقه از منزل خود بسـختی طی منازل کرده بود تا خود را بمـدینه رسانیـده بود با جامهای کهنه و مندرس چون بخدمت رسول خدا رسـید نگران او شدند دیدند که از شدت پیری و کبر سن و ضـعف و ناتوانی و گرسـنگی خود را نمی‌توانـد نگـاه دارد رسول خـدا از حال او پرسـش کرد عرض کرد یا رسول‌الله من پیر مرد پریشان حالی هسـتم گرسـنه مرا طعـام ده برهنه هسـتم مرا به پوشـان فقیر و بیچـاره هسـتم گرهی از کـار من بگشا حضـرت فرمود من فعلا چیزی در دست نـدارم که چاره‌ی کار تو بکند ولی دلالت کننده برخیر همانند فاعل خیر است برو بمنزل کسیکه خدا و رسول او را دوست می‌دارد و او خدا و رسول را دوست می‌دارد سپس بلال را فرمان داد تا آن شیـخ را بسـرای فاطمه دلالت کرد چون بباب سـرای رسید با علی صوت ندا در داد که (السـلام علیکم یـا اهـل بیت النبوه و مختلف الملائـکه و مهبـط جبرئیـل الروح الامـین بالتنزیل من رب العالمین) فاطمه در پاسـخ فرمودنـد و علیك السـلام فمن انت یا هـذا چه کسـی باشـی عرض کرد مردی از عرب بخـدمت پـدرت سـید بشـر آمـدم و از گرسـنگی و برهنگی و بیچاره گی خود شـکایت کردم مرا بدین حضـرت دلالت فرموده اکنون بر من رحم کن خدایت رحمت کناد این وقت علی مرتضـی و فاطمه‌ی زهراء و حسن و حسین سه روز بود که طعامی بدست نیاورده بودند و رسول خدا آگهی داشت از حـال ایشـان بالجمله فاطمه را چون چیزی بـدست نبود پوست گوسـفندی را که دباغت کرده بود و حسن و حسـین بر او می‌خفته‌اند برگرفت و اعرابی را داد و فرمود امیـد است که خـدا برای تو فرجی کرامت فرماید فعلا غیر این پوست چیزی در دست ندارم اعرابی گفت ای دختر محمد من از گرسـنگی شـکایت بحضرت تو آوردم پوست گوسفند را چه کنم و چگونه نیران جوع را باو فرو نشانم فاطمه چون این سخن بشنید مرسله‌ای در گردن داشت که دختر حمزه ابن عبدالمطلب بسوی او هدیه

ص: ۱۸۲

کرده بود او را از گردن باز کرد و باعرابی داد و فرمود آن را بفروش امیدست که خدای متعال بهتر از آن را بتو عنایت فرماید اعرابی آن گردن بند بگرفت و بمسجد آمد رسول خدا را در میان اصحاب نشسته دید عرض کرد یا رسول‌الله فاطمه این قلاده را بمن احسان فرموده و بمن گفت آن را بفروشم امید که مرا بآن فرجی حاصل شود پیغمبر بگریست و فرمود چگونه خدای برای تو فرج حاصل نکند و حال آن که دختر محمد سیده‌ی زنان اولین و آخرین این گردن بند را بتو داده است عمار یاسر برخواست عرض کرد یا رسول‌الله اجازه می‌دهی که من این مرسله را خریدار باشم حضرت فرمود هرکس خریدار این مرسله باشد خدای تعالی او را عذاب ننماید سپس عمار با اعرابی گفت این مرسله را بچند می‌فروشی عرض کرد بسیر شدن از نان و گوشت و یک برد یمانی خود را بآن به پوشم و یک دینار که خرجی راه خود بنمایم عمار گفت من ترا دویست درهم هجریه و بیست دینار زر سرخ می‌دهم و به بردی ترا می‌پوشانم و بشتر خویش ترا باهل خود می‌رسانم و از نان گندم و گوشت ترا سیر می کنم اعرابی گفت چه بسیار است سخاوت تو و عمار را از غنایم خیبر که رسول خدا باو بهره داده بود هنوز چیزی بجای داشت اعرابی را بخانه برد و بهر چه فرموده بود وفا کرد اعرابی دیگر باره بحضرت رسول آمد فقال له رسول‌الله اشبعت و اکتسیت ای اعراب سیر شدی و پوشیده کشتی عرض کرد بلی یا رسول‌الله غنی هم شدم فرمود اکنون فاطمه در بدعای خیر جزا بده که با تو چنین کرد اعرابی سر بجانب آسمان کرده عرض کرد ای خدائی که جز ترا عبادت نمی‌کنیم و تو پروردگاری باشی قدیم که حدوث در تو راه ندارد و رازق ما در هر جهت می‌باشی بفاطمه عنایت فرما چیزی را که هیچ چشمی آن را ندیده باشد و هیچ گوشی آن را نشنیده باشد رسول خدا گفت آمین سپس فرمود خدای تعالی بفاطمه عطا کرده است در دنیا آنچه را اعرابی گفت اینک منم پدر فاطمه و در عالم همانند من نباشد و علی شوهر فاطمه است و اگر علی نبود برای فاطمه کفوی وجود نداشته و ندارد و حسن و حسین دو سید اسباط و دو سید جوانان بهشت هستند سپس فرمود می‌خواهید اضافه کنم برای شما از شئونات خاصه دخترم فاطمه زهراء عرض کردند بلی یا رسول

ص: ۱۸۳

الله فرمود حبیبم جبرئیل مرا خبر داده است که چون فاطمه را در قبر گذارند دو ملک از او سؤال بنمایند که پروردگار تو کیست گوید الله ربی از او به پرسند نبی تو کیست بگوید پدر بزرگوارم گویند ولی تو کیست گوید این مرد که بر کنار قبر من ایستاده است یعنی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام باز رسول خدا فرمود می‌خواهید و دوست دارید زاید بر این شما را از فضل فاطمه آگهی دهم عرض کردند بلی یا رسول‌الله آن حضرت فرمود همانا خدای متعال موکل کرده است جماعتی از ملائکه را بر فاطمه که او را از امام و وراء و یمین و شمال او را حفظ می‌نمایند و با او هستند در حال حیوه تا او را مرگ فرا رسد و بر او پدر و شوهر و دو فرزند او صلوات بسیار بفرستند

بالجمله عمار یاسر آن عقد را که خریده بود با مشک خوشبو گردانید برد یمانی محفوف داشت و او را غلامی بود سهم نام که از فیئی خیبر خریده بود او را طلبید و گردن بند را باو سپرد و گفت این جمله را برسول خدا تسلیم کن و ترا هم بدو بخشیدم سهم بنزد فاطمه آمد عقد را تسلیم کرد فاطمه عقد را بگرفت و و سهم را آزاد کرد سهم بخندید فاطمه سبب خنده را پرسید عرض کرد یا بنت رسول‌الله برکت این گردن بند مرا بخنده آورد که گرسنه‌ای را سیرد کرد برهنه‌ای را پوشانید فقیری را غنی کرد پیاده‌ای را سوار نمود بنده‌ای را آزاد کرد عاقبت هم بصاحب خود برگشت

اثر طبع جوهری

دخت پیغمبر خدیو کشور لولاک
زوجه‌ی حیدر علی عالی اعلا

میوه‌ی قلب نبی بتول مطهر
مام شبیر و شبر انسیه‌ی حوراء

هر که بدل کشت بذر مهر تو امروز
حاصلش او بدرود به نشائه فردا

هر که ندارد درون ز مهر مزین
روز جزا سر شکسهٔ گردد رسوا

فکرت دانا کجا رسد بمدیحت
ذره نه بتوان بوصف مهر توانا

ص: ۱۸۴

نیست عجب گر بحشر فخر نماید
جاریه‌ی کاخ تو بمریم کبری

از شرف و شأن و شوکت تو همین بس
خادمه‌ات آسیه است و مریم و حوا

قدر تو مجهول بود و قبر تو مخفی
حق تو مغضوب گشت و چشم تو حمراء

امت بی شرم خانه‌ات زده آتش
مهبط جبریل سوخت عابد عزا

در چه به پهلوت کافر و ثنی زد
شد متزلزل بچرخ حضرت عیسی

شل شود آن دست کو بزد بتو سیلی
ضلع تو از پافکند بشکند آن پا

گشت چه آن طفل بی گناه تو ساقط
غلغله برخواست ز اهل عالم بالا

روز قیامت بس است بهر شفاعت
محسن تنها بنزد خالق یکتا

فاطمه در هیجده بشست ز جان دست
وای بما شیعیان و خاک بدنیا

خبر پرده و گوشواره

صدوق در امالی و سائر علماء شیعه و سنی روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه از سفری مراجعت

می‌کرد اول بخانه فاطمه وارد می‌شد دو یکی از اسفار چون رسول خدا از مدینه بیرون شد چنان اتفاق شد که فاطمه از برای خود دوست برنجن از عاج و دو گوشواره و مرسله‌ای از بهر خود بساخت و پرده‌ای از پیش باب بیاویخت چون رسول خدا از سفر مراجعت فرمود بعادت همیشه بخانه فاطمه وارد شد و اصحاب آن حضرت از بیرون سرای ایستاده و ندانستند درنگ آن حضرت در آن سرای بدراز می‌کشد تا متفرق شوند و اگر نه بمانند در این اندیشه بودند که پیغمبر بیرون شد و آثار کراهتی در جبین مبارک داشت و طریق مسجد پیموده بر منبر صعود کرد اما فاطمه تفرسی فرمود که این اشیاء پسند خاطر آن حضرت نیفتاد در زمان قلاده از گردن گشود و گوشواره از گوش و دست برنجن از دست بیرون کرد و پرده را از باب برگرفت همگان را بنزد حضرت رسول فرستاده فرمود بخدمت رسول خدا عرض کن که دختر تو سلام می‌رساند و می‌گوید این جمله را در راه خدا بذل فرما چون فرستاده‌ی فاطمه برسید (قال رسول‌الله فعلت فداها ابوها) تا سه مرتبه فرمود پدرش بقربانش آن توری که من می‌خواستم

ص: ۱۸۵

عمل کرد دنیا را با محمد و آل محمد چه کار اگر دنیا در نزد خدا بقدر بال پشه قدری می‌داشت شربتی آب از آن را کافری نمی‌آشامید سپس از جای برخواست و بمنزل فاطمه‌ی تشریف برد

«نا» از صحیفه‌ی حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام می‌فرمود مرا اسماء بنت عیمس حدیث کرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر فاطمه وارد شد و من در نزد فاطمه بودم و او قلاده‌ای از طلا در گردن داشت که امیرالمؤمنین آن را برای او خریده بود از غنیمتی که بدست آن حضرت آمده بود رسول خدا چون نظرش بر آن قلاده افتاد فرمود ای دختر جان من مغرور نکند ترا حرفهای مردم تو دختر محمد باشی و بر تو لباس جبابره بوده باشد فاطمه چون این بشنید گردن بند را باز کرد و آن را بفروخت و بنده‌ای بخرید و آن را در راه خدا آزاد کرد رسول خدا از آن مسرور گردید

و احمد حنبل در مسند بروایت ثوبان آزاد کرده‌ی رسول خدا چنین حدیث کند که رسول خدا در سفرهای خود آخر منزلش خانه‌ی فاطمه بود و چون مراجعت می‌کرد اول منزلش خانه‌ی فاطمه بود نوبتی از سفر مراجعت کرد پرده‌ای در باب خانه فاطمه بدید و دو بازو بند نقره به بازوی حسن و حسین بدید لاجرم رسول خدا بازگشت فاطمه چون این بدید پرده را باز کرد و بازو بندها را گشود در میان پرده نهاد و بدست حسنین داد که این جمله را بخدمت جد خود برید الخ

فاطمه و علم

(نا) از کتاب عیون المعجزات حدیث کند که عمار یاسر سلمان را گفت ترا از حدیثی عجیب خبر دهم سلمان گفت بگو تا چه داری عمار گفت من حاضر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودم که بر فاطمه وارد گردید چون فاطمه را نظر بر علی افتاد ندا کرد یا علی بیا نزدیک من تا حدیث کنم ترا بعلم ما کان و ما یکون و بما لم یکن الی یوم القیمه حین تقوم الساعه و در ناسخ چنین روایت کرده که فاطمه سلام‌الله‌علیها عرض کرد یا علی

ص: ۱۸۶

بیا تا ترا خبر دهم بـدانچه از بـدو آفرینش بود و بـدانچه می‌باشد و بچیزی که نبوده است تا گاهی که روز قیامت آشـکار شود چون علی این کلمات از فاطمه بشـنید بقهقرا واپس شـدن گرفت و آهنگ خـدمت رسول خدا نمود من نیز در ملازمت او روان شدم تا بر رسول خـدای درآمـد رسول خـدا فرمود بمن نزدیـک شو یا اباالحسن آن حضـرت چون در خـدمت حضـرت رسول قرار گرفت آن حضـرت فرمود یا اباالحسن تو مرا حدیث می‌کنی یا من ترا حدیث کنم حضـرت امیر عرض کرد یا رسول‌الله حدیث از شـما شـنیدن احلی و احسن است پیغمـبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود گویـا می‌نگرم که بر دخترم فـاطمه وارد شـدی و او چنین و چنـان بتو گفت حضـرت امیر عرض کرد یـا رسول‌الله نور فاطمه از نور ماست پیغمبر فرمود مگر نمی‌دانی که نور فاطمه از نور ماست این وقت علی سـر بسـجده‌ی شـکر نهاد عمار گفت سپس علی بسوی خانه مراجعت کرد و من با او بودم تا بر فاطمه درآمد آن مخدره عرض کرد یـا علی بنزد پـدرم رفتی و آنچه من بـا تو گفتم بـا پـدرم حکایت کردی حضـرت فرمود بلی یا بنت رسول‌الله فاطمه عرض کرد بـدان یا اباالحسن که خـدای تعالی خلق کرد نور مرا و آن نور تسبیـح خدای تعالی می‌کرد سـپس آن نور را در درختی از درختهای بهشت قرار داد که تابش آن نور بهشت را روشن گردانیـد تا گاهی که در شب معراج پـدرم در بهشت آمد بحکم وحی و الهام ثمر آن شـجر را مأخوذ داشت و در دهان بگـذاشت و در اطراف زبان بگردانید و خدای آن را در صـلب پدرم بودیعت نهاد آن گاه این ودیعت را در رحم مادرم خدیجه بنت خویلد نقل و تحویل داد اینک منم آن نور و دانایم بر ما کان و ما یکون و ما لم یکن هان ای ابوالحسن مؤمن نظاره می‌کند بنور خدای تعالی.

خبر مصحف فاطمه

در کتاب بصائر الدرجات سـند بامام صادق می‌رساند حماد بن عثمان گوید شـنیدم از امام صادق علیه‌السـلام که فرمودند زنادقه در سال یکصد و بیست و هشت هجری ظهور می‌کنند (و ذلک لانی نظرت فی مصحف فاطمه) چون این مطلب را در مصحف

ص: ۱۸۷

فاطمه دیده‌ام راوی عرض کرد که مصحف فاطمه کدام است حضرت فرمود خدای تبارك و تعالی چون پیغمبر خود را بجوار خود طلبیـد چندان حزن و اندوه بر فاطمه استیلا یافت که جز خدا کس نداند خدای متعال ملکی را فرستاد که از برای فاطمه حدیث کند و او را تسلی دهد فاطمه این داستان را بعرض امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسانید حضرت فرمود این مرتبه که صوت او را استماع مردی مرا خبر ده چون فـاطمه علی را آگاه کرد حضـرت آن چه آن ملك خبر می‌داد می‌نوشت و مصـحف فاطمه عبارت از همین است و در او از مسائل حلال و حرام چیزی نیست آن چه در او هست اخبار از حوادث آینده است.

و نیز در کتاب مـذکور است که جماعتی از حضـرت صادق سؤال کردنـد از معنی جفر که آن چه چیز است حضـرت فرمود پوسـت گـاوی اسـت مملـو از علم عرض کردنـد جـامعه کـدام است فرمـود آن صـحیفه‌ئی است که طـول آن هفتـاد ذرع است و عرض آن بانـدازه‌ی پوست شتر دو کوهان است و آن چیزی را که مردم محتاج می‌شونـد بـدان در آن صـحیفه نگاشـته است و هیـچ حکمی و حـدیثی نیسـت الاـ آنکـه در آن صـحیفه ثبـت است حتی دیه‌ی خراشـیدن چیزی راوی عرض کرد این است صـحیفه‌ی فـاطمه. آن حضـرت زمانی دراز ساکت نشـست سپس فرمود: شما بحث از چیزی که بکار شما نمی‌آید می‌نمائید فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی کرد و از فراق پدر سخت اندوهناك بود و حزن شدید او را عارض شد خداوند متعال جبرئیل را فرستاد تا او را دلـداری بدهـد و تسلی خاطر شـریفش بنمایـد و از مقام پـدرش او را آگاه کنـد و خبر بدهـد او را از حوادث آینـده و از زنـدگانی ذریه‌ی او و علی آن مطالب را در صفحاتی ضبط می‌نمود و این است مصحف فاطمه.

(مؤلف گوید) مصـحف فاطمه از مفاخر اهل‌بیت عصمت می‌باشد که او را در ردیف جامعه می‌شمردند ثقه الاسلام کلینی در کافی بسـند خود از امـام صـادق روایت می‌کنـد که آن حضـرت فرمود (علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسـماع و عنـدنا الجفر الاحمر والجفر الابیض و عندنا الجامعه و عندنا مصحف فاطمه)

ص: ۱۸۸

چون از شرح این کلمات از آن حضرت پرسش کردند فرمود علوم ما بحوادث آینده مثل علم ما است بحوادث گذشته یعنی همچنان که حوادث گذشته بر ما معلوم است کذلك حوادث آینده و هرگاه بخواهیم چیزی را بدانیم که علم او از ما پوشیده است خداوند متعال ملکی را موکل کرده است که آن مطلب را بر لوح دل ما نقش می‌نماید و بگوش ما می‌خواند و در نزد ما سبدی است بنام جفر احمر که در آن سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و موارث انبیاء می‌باشد و سبدی دیگر است بنام جفر ابیض که در آن سبد تورته موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و قرآن محمد و سائر کتب سماویه در او است و جامعه کتابی است که آنچه را که مردم بآن محتاج‌اند از احکام در او ثبت است حتی دیه‌ی خراش و نصف خراش و در نزد ماست مصحف فاطمه که اسماء ملوك و حوادث آینده در او شرح داده شده است. این روایت را (محمد خواوند شاه شافعی) در کتاب (روضة الصفا) در ترجمه‌ی امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است از اینجا باید دانست که فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها گنجینه‌ی علوم اولین و آخرین است و خطب و کلمات او که بعد ازین بیاید شاهد صدق مدعی است کیف لا وهی الکلمه العلیا والوحدانیه الکبری و حجاب الله الاعظم الاعلی و شرف الارض والسماء سلام‌الله‌علیها.

اثر طبع غافل

از شعرای قرن رابع عشر است نامش میرزا محمد صادق مدعو بآقاخان طبرستانی الاصل و طهرانی المولد والمسکن المتخلص بغافل سالها در طهران مشغول بتجارت بود تا در سنه ۱۳۱۰ در سن شصت سالگی مشرف بمکه معظمه گردید و از آنجا به نجف اشرف مشرف شد و در آن آستان ملك پاسبان رحل اقامت افکند و اشعار آبدار در مدائح اهل البیت اطهار سروده پس از آن آن را جمع‌آوری کرده بنام (مدائح المعصومین) در بمبئی بطعب رسانیده، حقیر چند قصیده از او که راجع بصدیقه‌ی طاهره (ع) بود از آن انتخاب کردم و در هر کجاست بمناسبت قدری از آن را ذکر می‌کنیم.

ص: ۱۸۹

زهرا که بود زهره‌ی گردون رسالت
نوباوه‌ی احمد شرف عترت و هم آل

در عالم کثرت نه اگر داشت ظهوری
ممتاز نمی‌گشت زاقران و زامثال

چو نطاق دو ابرو که بیک قائمه جفتست
او جفت علی آمده بر صورت احوال

مقصود بزوجیت هر فرد از آن بود
کو جفت علی گشت زخلاق متعال

پیرایه‌ی هستی است وجودش بدو عالم
المرئة للمرء علی القول من المال

با حمل وقارش نکند کوه تحمل
آری شتر خسته نیارد کشد اثقال

نفسی است وجودش که در آئینه تصویر
از شرم نیامد نظر خلق به تمثال

گر حرف عفافش بر دیوار نویسند
از روی حیا پشت کند مهر بدیوال

و رعصمت او سنجی با عفت مریم
در کفه‌ی قسطاس چو خروار بمثقال

چرخ از پی بوسیدن دستش بصد امید
شد هئت دستاس لب آورد به تبخال

کر دست علی عقده‌ی ایجاد گشود است
بر عقده‌ی دل او بعلی آمده حلال

در حشر اگر روی عمل زشت و سیاهست
بر طلعت عفوش گنه ماست خط و خال

از بسکه بر او حسن شفاعت بود افزون
بر حسن بدل گردد قبح همه اعمال

ای کوثر و تسینم لب ای خلدروان بخش
کوثر زنم چشمه‌ی نوشین تو سیال

نور ولی مظهر انوار ولایت
مهری، ولی مطلع تو مشرق اجلال

انعام تو باری است که سر بار سپهر است
چون خان نعم حمل شود بر سر حمال

در ذات تو از بسکه حیاهست مهیا
شرم آیدم از گفتن اوصاف شوم لال

باری اگر از مدح تو غافل شده غافل
بر عفو، گنه نیست سزاوار تو اهمال

قلیلی از مناقب فاطمه از کتب اهل سنت

اشاره

و آن از حوصله‌ی حساب بیرون است ولی مشت نمونه‌ی خروار است و این اخبار حجت قاطعه است بر اهل سنت سیما کسانی که نعوذ بالله عایشه را بر فاطمه مقدم می‌دارند و شعور خود را نثار قدم مشایخ ثلاثه و عایشه نموده‌اند.

و در خلال اخبار اهل سنت پاره‌ای از اخبار کتب شیعه بجهت تکمیل مقام ذکر خواهد شد:

ص: ۱۹۰

صفهٔ فاطمه

اول صـفهٔ فاطمه حاکم نیشابوری در مسـتدرک از انس بن مالک حـدیث کنـد که گفت از مادرم سؤال کردم از صـفهٔ فاطمه گفت (۱) فاطمه ماه شب چهارده و اگر نه خورشیدی است که از ابر بیرون آمده شبیه‌ترین مردم برسول خدا بود.

در جلد ۲ اعیان الشیعه (۲) از عطاء بن ابی‌ریاح حـدیث کند که فاطمه دختر پیغمبر هنگامی که آرد خمیر می‌کرد گیسوان مبارکش بطرف ظرف خمیر زده می‌شد (۳).

در کشف الغمه حـدیث کند که واعظی در منبر از فضائل و مزایا و شؤنات خاصه‌ی فاطمه را بیان می‌کرد در خلال تکلم طربی او را دست داد در آن حال این دو بیت را انشا کرد.

خجلا من نور بهجتها

تتواری الشمس بالشفق

و حیاء من شمائلها

یتغطی الغصن بالورق

جمع کثیری از مستمعین از شنیدن این دو بیت لباس خود را بر تن بدریدند و از شنیدن اوصاف فاطمه صداها را بگریه بلند کردند)

و ابن عبـدالبر در استیعاب بسـندهای متعـددی از عایشه نقل می‌کنـد که گفت من ندیـدم احـدی را که شبیه‌تر باشـد برسول خـدا از فاطمه و در بعض آن روایت است که عایشه گفت من ندیـدم احـدی را که از فاطمه اشـبه حـدیثا و کلاما برسول‌الله بوده باشـد و در بعض روایت بلفظ سمتا و هدیا و دلالا مذکور است.

و نیز عایشه گویـد هرگاه فاطمه وارد می‌شـد رسول خـدا بتمام قامت از پیش پای او بلنـد می‌شد و او را ترحیب می‌گفت و دسـتهای فاطمه را می‌بوسید و او را در پیش خود جای می‌داد.

صاحب مستدرک بخاری بعد از نقل این حدیث گوید این حدیث صحیح است

۱- فقالت کانها القمر فی لیلهٔ البدر او الشـمس کفرت غماما او خرجت من السـحاب و کانت بیضاء بضه اشـبه الناس برسول‌الله (ص) شبها.

۲- ص ۴۹۲.

۳- تعجن و ان قصبتها تضرب الی الجفنه (والقصبه الخصله الملتویه من الشعر).

ص: ۱۹۱

بشرط شیخین و آن را نقل نکردند یعنی بخاری و مسلم شرائطی که برای نقل حدیث در اول کتاب خود ملتزم شدند آن شرائط در این احادیث هست مع ذلک نقل نکردند.

و در یک عده روایاتی است که (اقبلت فاطمه تمشی ما تخطی مشیتها مشیه رسول‌الله) و در بعض روایات ما تخرم مشیتها مشیهٔ رسول‌الله یعنی راه رفتن او همانند راه رفتن رسول خدا بود ولکن ارباب تحقیق و عرفان می‌گویند یعنی کردار و گفتار و رفتار او همانند رسول خدا بود چنان چه در افواه والسنه معروف است که می‌گویند فلانی مشی او مثل فلان است یعنی در معاشرت و معاملات و اخلاق مثل فلان است نه در راه رفتن و قدم برداشتن و این دو قول مانعهٔ الجمع نیست هر دو باشد هم راه رفتن فاطمه و هم سیره و اخلاق او.

صدق لهجهٔ فاطمه

ابن عبدالبر در استیعاب سند بعایشه می‌رساند که گفت من ندیدم احدی را که راست گوتر از فاطمه بوده باشد مگر فرزندان او.

اقول هرگاه باعترافات روایت اهل سنت فاطمه اصدق لهجهٔ از همه‌ی مردم است شیخین چرا شهادت او را رد کردند تا آنکه از دنیا رفت و بر شیخین غضبناک بود.

احادیث حسن معاشرت فاطمه

در تفسیر عیاشی از امام باقر حدیث کند که فرمود فاطمه در خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام چهار خدمت را بر ذمت نهاده بود یکی تمشیت خانه دوم خمیر کردن آرد سوم پختن نان و طعام چهارم جاروب کردن خانه و علی ضمانت کارهای بیرون خانه را نموده بود از نقل و تحویل حطب و آوردن طعام یک روز امیرالمؤمنین بر فاطمه وارد شد فرمود از خورش و خوردنی چه داری عرض کرد قسم بدان کس که حق ترا بزرگ داشته سه روز است در نزد ما چیزی بدست نشود فرمود چرا مرا آگهی ندادی عرض کرد رسول خدا

ص: ۱۹۲

فرمان کرده است که من از شما چیزی طلب ننمایم فرمود این در وقتی است که پسر عم تو از برای شما چیزی بیاورد و اگر نه چگونه سؤال نفرمائی این بگفت و از خانه بیرون شد و از مردی دیناری بوام گرفت در عرض راه مقداد را دیدار کرد فرمود چه چیز ترا در این ساعت هوای گرم از خانه بیرون فرستاده مقداد عرض کرد گرسنگی یا امیرالمؤمنین بحق آن کسی که منزلت ترا عظیم قرار داده چون طاقتم تاق گردید از خانه بیرون شدم حضرت فرمود حال منهم مثل حال تو است و اکنون من دیناری بقرض گرفته‌ام و ترا بر خود مقدم می‌دارم و دینار را تسلیم مقداد نمود و راه سرای پیش گرفت چون بخانه وارد شد نظر کرد دید رسول خدا نشسته و فاطمه بنماز ایستاده و چیزی سر پوشیده حاضر است چون فاطمه از نماز فارغ گردید زبر پوش برگرفت قدحی مملو از نان و گوشت آشکار گشت علی علیه‌السلام چون این بدید فرمود ای فاطمه از کجا این طعام را بدست کرده‌ای عرض کرد از نزد پروردگار خود که روزی بی‌حساب می‌دهد بهرکس که می‌خواهد رسول خدا فرمودند یا اباالحسن آیا ترا حدیث نکنم بمثل همین قضیه عرض کرد بفرمائید یا رسول‌الله فرمود مثل دخترم زهرا مثل مریم بنت عمران است که هرگاه ذکریا بر او وارد می‌شد طعامی در نزد او می‌دید می‌پرسید این طعام از کجاست مریم می‌گفت از نزد پروردگار عالمیان است که بندگان را بغیر حساب روزی می‌دهد هرگاه بخواهد (۱).

اقول از سیاق حدیث پر ظاهر است که این واقعه‌ی دینار غیر از واقعه‌ی مذکوره در معجزات فاطمه (ع) است.

در قرب الاسناد سند بامام صادق می‌رساند که آن حضرت فرمود علی و فاطمه بخدمت رسول خدا آمدند و درخواست کردند که خدمت خانه بین ایشان تقسیم بنماید رسول خدا

۱- نیشابوری در تفسیر خود گفته روی عن النبی انه جاء فی زمن قحط فاهدت الی فاطمه رغیفین و قطعهٔ لحم قالت فاطمه آثرته بها فرجعت الهیا فکشفت عن الطبق فاذا هو مملو خبز او لحما فبهت فعلمت انها نزلت من عندالله فقال النبی انا لک هذا فقالت هو من عندالله انالله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال الحمدلله الذی جعلک شبیههٔ مریم سیده نساء بنی‌اسرائیل ثم جمع رسول‌الله علی بن ابی‌طالب والحسن والحسین و سائر اهل بیته حتی شبعوا و بقی الطعام کما کان فاوسعت فاطمه علی جیرانها).

ص: ۱۹۳

فرمود آنچه خدمت داخل خانه است بفاطمه تعلق دارد و آنچه بیرون خانه است بعلی تعلق داشته باشد فاطمه می‌فرماید چندان فرح و سرور مرا عارض گردید که جز خدای کس نداند که رسول خدا مرا مأمور باموری فرمد که دیگر احتیاج بخروج از خانه و تصادم با رجال نیست چه آنکه زنان را تحمل شغل مردان نباشد (کنایت از این که خانه داری و سرپرستی اطفال و حضانت ایشان در خانه وظیفه زنان است.

این حقیر وظیفه‌ی زنان را در کتاب (کشف الغرور) نظما و نثرا مفصلا شرح داده‌ام و آن را طبع و منتشر کرده‌ام بالجمله حسن معاشرت فاطمه و حسن تبعل او آفریده‌ای بر او پیشی نگرفته و نخواهد گرفت در لقب راضیه و مرضیه بعضی بیانات راجع باین قسمت سبق ذکر یافت و همچنین در ذیل کینه‌ی ام‌الهنا.

و نیز صدوق در علل الشرایع سند بامیرالمؤمنین می‌رساند که آن حضرت بمردی از قبیله‌ی بنی‌سعد فرمود آیا من ترا حدیث نکنم از فاطمه هنگامی که در خانه‌ی من بود و محبوب‌ترین مردم بود در نزد رسول خدا مع ذلک چندان آب کشیدی که اثر بند مشک در سینه‌ی او نمایان بود و چندان آسیا گردانیدی که دستهای مبارك او آبله کردی و از جاروب کردن خانه و آتش افروختن زیر دیگ گرد آلود و لباس او متغیر شدی و سختی و مشقت بر او مستولی شدی او را گفتم ای فاطمه اگر بخدمت پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفتی و خادمه‌ای از او درخواست می‌نمودی باشد که ترا مساعدت بنماید فاطمه رفت بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بعضی اعراب در نزد آن حضرت بودند سخن نکرد مراجعت نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانست فاطمه برای حاجتی بخدمت او آمده و بی‌نیل مرام مراجعت نموده روز دیگر صبح بخانه‌ی ما وارد شد در حالی که من و فاطمه در زیر لحاف بودیم رسول خدا تا سه مرتبه گفت السلام علیکم و من در مرتبه سوم گفتم و علیك السلام یا رسول‌الله و قانون آن حضرت این بود هرگاه بخانه فاطمه می‌آمد تا سه مرتبه سلام می‌کرد اگر جواب نمی‌شنید مراجعت می‌کرد فلذا جواب گفتم و عرض کردم بفرمائید آن حضرت آمد و در بالای سر ما نشست فرمود ای فاطمه دیروز آمدی بنزد من بگو حاجت تو چه بوده فاطمه از حیا سخن نکرد امیرالمؤمنین می‌فرماید ترسیدم من اگر جواب او را ندهم

ص: ۱۹۴

آن حضـرت برخیزد برود فلذا سـر از زیر لحاف بیرون کردم عرض کردم یا رسول‌الله من شـما را خبر دهم فاطمه چندان آب کشیده که اثر بنـد مشک در سـینه‌ی او نمایان است و چندان آسـیا گردانیده است که دسـتهای او آبله کرده است و چندان زحمات خانه از جـاروب کردن و افروختن آتش و دیگر کارها او را پژمرده نموده من او را گفتم اگر بخـدمت رسول خـدا بروی باشـد از برای شـما خادمه‌ی بفرسـتد که شـما را مساعدت بنماید رسول خدا فرمود آیا من تعلیم نکنم شما را بچیزی که بهتر باشد از برای شما از خادمه و آن این است که چون بجامه‌ی خواب داخل می‌شویـد سـی و چهار مرتبه سـبحان الله بگوئیـد و سـی و سه مرتبه الحمدلله بگوئید و سی و سه مرتبه الله اکبر این وقت فـاطمه سـر از لحـاف بیرون کرد. عرض کرد رضیت عن الله و رسوله تـا سه مرتبه گفت از خـدا و رسول راضی شدم.

احادیث تسبیح فاطمه و ثواب آن

یکی روایت علل الشرایع بود که آنفا گذشت و دیگر در ثلث اخیر جزء چهارم صحیح بخاری و نیز ابوبکر شیرازی که از اعلام سنیه هسـتند سـند، بـابی لیلی می‌رساننـد که علی شـکایت کرد که حمـل مشـک آب بـدن مرا بیـازرد و پوست آن را برداشت فـاطمه نیز شکایت کرد که دسـتهای من از گردانیدن آسـیا از کار شده است چون در این وقت نزد حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سلم گروهی از اسیران حاضر بودند امیرالمؤمنین فاطمه را فرمود بنزدیک پدر شو و خدمت کاری طلب کن لاجرم فاطمه بحضرت رسول آمد و سلام داد و جواب شنید.

و بروایت بخاری رسول خـدا را ندیـد عایشه در آنجا بود مطلب را بعایشه فرمود چون پیغمبر وارد شـد عایشه رسول خـدا را از قصـه آگاه کرد رسول خـدا بخـدمت فاطمه شـتافت فاطمه می‌فرمایـد ما در خوابگاه خود خوابیده بودیم من خواسـتم از جای خود برخیزم رسول خـدا فرمود بجای باش سـپس بین من و علی نشـست حتی و جـدت برد قـدمیه علی صدری سـپس تسبیح را تعلیم آنها نمود و بروایت ابوبکر شـیرازی و حـاکم در المسـتدرک و عسـقلانی در اصـابه فاطمه بحضـرت رسول آمـد و بی آن که اظهار حاجت کند مراجعت

ص: ۱۹۵

فرمود امیرالمؤمنین فرمود بگوی تا چه جواب آوردی عرض کرد بخدا قسم از هیبت رسول خدا مرا نیروی سخن گفتن نماند و بروایت دیگر گفت چند نفر از جوانان بنزد آن حضرت بودند من حیا کردم سخن بگویم این وقت علی فاطمه را برداشت و بحضرت رسول آمد و سلام داد و جواب شنید پیغمبر فرمود همانا حاجتی شما را باینجانب جنبش داده امیرالمؤمنین صورت حال را بشرح کرده

و بروایت دیگر فاطمه شرح حال خویش نمود رسول خدا فرمود بخدا قسم اینک در مسجد چهار صد تن حاضر است و ایشان را نه طعامی است مهنا و نه جامعه‌ایست مهیا اگر بیمناک نبودم که از تو فضیلتی فوت شود ترا جاریه‌ای عطا می‌کردم هان ای فاطمه نمی‌خواهم اجری که خاص تو است بر جاریه فرمود آید و بیم دارم که فردای قیامت در حضرت خداوند علی با تو از در مخاصمت بیرون شود و حق خود را از تو طلب کند آنگاه تسبیح فاطمه را بجای کنیز بایشان تعلیم نمود چون فاطمه مراجعت نمود حضرت علی علیه‌السلام فرمود رفتی خدمت رسول خدا برای طلب دنیا خدای متعال ثواب آخرت را بما عطا فرمود این وقت این آیه‌ی شریفه نازل گردید (واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمه من ربک ترجوها فقل لهم قولا میسورا) چون رسول خدا اجر جمیل و ثواب جزیل را در فروختن جاریه و انفاق باصحاب صفه می‌دانست لهذا اعراض فرمود از قضاء حاجت دخترش فاطمه و رضای خدا را در آن ارجح می‌دانست پس خداوند متعال فرمود این اعراض تو از قرابت قریبه و فاطمه‌ی مرضیه بجهت طلب ثواب و رحمت و رضای ماست که بدان امیدواری لیکن بفول حسن با فاطمه سخن بگوی که در آن هم رضای ماست و طلب ثواب و رحمت است از این جهت آن پیغمبر رحمت در این آیه از قول میسور دانست از پروردگار متعال اجازه تیست در استرضای خاطر فاطمه بلکه ابتغاء برضوان الله و رجاء برحمه الله در حقیقت برآوردن حاجت فاطمه است پس جاریه‌ای برای آن مخدره فرستاد و آن را فضه نام نهاد که ترجمه‌ی حال او در محل خود مفصلا بیاید.

واما ثواب این تسبیح کلینی در کافی باسناد معتبره از محمد بن مسلم ثقفی از

ص: ۱۹۶

امام باقر روایت می‌کند که آن حضرت بمحمد بن مسلم فرمودند بعد از نماز فریضه فاضل‌تر از تسبیح فاطمه چیزی نمی‌دانم که بعد از هر نماز مقرر و معمول دارند و ده مرتبه این تهلیل را بعد از نماز صبح بگویند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لایموت بیده الخیر و هو علی کل شئی قدیر

و حضرت باقر فرمودند اگر چیزی فاضل‌تر از تسبیح فاطمه بود رسول خدا از وی دریغ نمی‌فرمود و او را تعلیم می‌نمود و آن سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمدلله و سی و چهار مرتبه الله اکبر این جمله یکصد بشمار می‌رود.

و بروایتی باین ترتیب عامه قرائت می‌نمایند حضرت باقر می‌فرماید اولی و اشهر آنست که ۳۴ کرت الله اکبر و ۳۳ کرت الحمد لله و ۳۳ کرت سبحان الله بگوید

و در اعیان الشیعه در ترجمه‌ی حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها از اصابه‌ی ابن حجر نقل می‌فرماید که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌فرمود از آن روزی که من این تسبیح را تعلیم گرفتم آن را ترک نکردم ابن الکوا گفت ولو در شب صفین حضرت فرمود قاتلکم الله ولو در شب صفین.

و محدث قمی در کتاب باقیات الصالحات که در حاشیه‌ی مفاتیح الجنان مکرر در مکرر طبع شده می‌فرماید احادیث در فضیلت این تبسیح زیاده از حد و احصا است از حضرت صادق علیه‌السلام منقولست که فرمود ما امر می‌کنیم کودکان خود را به تبسیح فاطمه (ع) چنان که امر می‌کنم ایشان را بنماز پس آن را ترک مکن که هر که مداومت نماید بر آن شقی و بدبخت نشود.

و در روایت معتبره وارد شده است که ذکر کبیر که خدا در قرآن مجید بآن امر فرموده تسبیح حضرت فاطمه است و هر که بعد از هر نماز مداومت نماید خدا را بسیار یاد کرده است و بآیه‌ی کریمه‌ی واذکرو الله ذکرا کبیرا عمل نموده

و بسند معتبر از امام باقر علیه‌السلام مرویست که هر که تسبیح فاطمه را بگوید و بعد از آن استغفار کند خدا او را بیامرزد و آن بر زبان صد هست و در میزان عمل هزار و شیطان را دور می‌کند و خدا را خشنود می‌گرداند.

ص: ۱۹۷

و بسندهای صحیحه از حضرت صادق علیه‌السلام مرویست که هر که تسبیح فاطمه را بعد از نماز بگوید پیش از آن که پاها را از هیئت نماز بگرداند آمرزیده شود و بهشت او را واجب گردد.

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که تسبیح فاطمه را بعد از هر نماز خواندن بهتر است نزد من از آن که هزار رکعت نماز بگذارد در هر روزی

و در روایت معتبر از حضرت باقر علیه‌السلام منقولست که فرمود عبادت الهی کرده نشده است بچیزی از تسبیح و تمجید که بهتر از تسبیح فاطمه باشد و اگر چیزی از آن بهتر می‌بود حضرت رسول آن را بفاطمه عطا می‌نمود

و از حضرت صادق علیه‌السلام مرویست که هر که بعد از نماز فریضه تسبیح فاطمه را بگوید و در عقب او یک مرتبه لا اله الا الله بگوید خداوند متعال او را بیامرزد

ثواب تسبیح تربت

و بهتر این است که تسبیح فاطمه‌ی زهرا را با تسبیح تربت حضرا سیدالشهدا قرائت بنماید و همچنین سائر اذکارا و پیوسته تسبیح تربت حضرت را با خود داشتن مستحب و حرز از بلاها است و موجب ثوابی بی‌انتها است

و منقولست که در ابتدا حضرت فاطمه ریشه‌ای از پشم تابیده بودند و بر آن گره‌ها زده بودند و حساب تسبیح را با آن گره‌ها نگاه می‌داشتند تا آن که حضرت حمزه در احد شهید شد این وقت آن مخدره از تربت قبر حمزه تسبیحی بساخت و بآن تسبیح می‌کرد مردم نیز چنان کردند تا این که حضرت سیدالشهدا شهید شد سنت شد که از تربت آن امام مظلوم تسبیح بسازند و با آن ذکر گویند

و از حضرت صاحب الامر مرویست که هر که تسبیح امام حسین علیه‌السلام در دست داشته باشد و ذکر را فرمواش کند ثواب ذکر برای او نوشته می‌شود.

و از حضرت صادق منقولست که تسبیح ذکر می‌کند بی آن که آدمی ذکر بگوید و فرمود که یک ذکر یا یک استغفار که با آن گفته می‌شود برابر است با هفتاد ذکر که با

ص: ۱۹۸

چیز دیگر گفته می‌شود و اگر بی ذکر بگرداند بهر دانه هفت تسبیح برای او نوشته می‌شود

و نیز مرویست که حوریان بهشت چون ملکی را می‌بینند که بزمین می‌آید باو التماس می‌کنند که از تسبیح تربت حضرت حسین برای ما بیاورد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی علیه‌السلام منقولست که مؤمن می‌باید خالی نباشد از پنج چیز مسواک و شانه و سجاده و تسبیحی که در آن سی و چهار دانه باشد و عقیق و ظاهر این است که خام و پخته هر دو خوب است و خام بهتر است (باقیات الصالحات)

۵ دیلمی که از مشاهیر سنیه است در کتاب (فردوس) بسند خود از ابن عباس حدیث کند که رسول خدا با امیرالمؤمنین فرمود یا علی خدای متعال فاطمه را بتو تزویج کرد و مهر او را زمین قرار داد و آن کس که با تو دشمن باشد راه رفتن او بر روی زمین حرام است.

اقول در عنوان تزویج فاطمه سبق ذکر یافت که تنها زمین مهر فاطمه نبوده است نهایت حضرات اهل سنت همین مقدار را هم که معترف باشند برای ما کافی است و اگر نه فضائل فاطمه را چگونه توان احصی کرد و غیر متناهی را چگونه توان متناهی کرد دریا را چگونه توان کیل کرد آفتاب را چگونه توان پیمود فضیلت آن مخدره را در طی سخن فرو گرفتن بدان ماند که عنکبوت همی خواهد و ماه را در کارگاه خویش درافکند و فرو بندد کسی که شعاعی از اشعه انوار الوهیت است معرفت بکنه او در عقده محالست برای غیر معصوم.

احادیث خیر نساء العالمین و نظائر آن

اشاره

یک دسته روایات که مجمع علیه بین شیعه و سنی است این حدیث که رسول خدا فرمود (۱) خیر نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت

۱- بخاری در صحیح خود احمد حنبل در مسند خود طبرانی در معجم خود و سلامی در تاریخ خراسان و ثعلبی در تفسیرش و ترمذی در صحیح خود و کذا مسلم و ابوداود و نسائی در صحاح خود و حاکم نیشابوری در مستدرک خود و ابوصالح مؤذن در اربعین خود و سبط ابن جوزی در تذکره خود و ابن طلحه در مطالب السؤل و ابونعیم در حلیه و علی متقی در کنزل العمال و سمعانی در فضائل و بشراوی در اتحاف و ابوالسعادات در فضائل العشره و ابن مغازلی در مناقب خود و ابن حجر در صواعق شبلنجی در نور الابصار و عسقلانی در اصابه و ابن اثیر در اسد الغابه و ابن عبدالبر در استیعاب و جماعت بسیار دیگر.

ص: ۱۹۹

خویلد و فاطمه بنت محمد یعنی بهترین زنان عالمیان این چهار زنند و نیز فرمود افضل نساء اهل الجنه یعنی فاضل‌ترین زنان اهل بهشت این چهار زنند

و نیز رسول خدا فرمود سیدات اهل الجنه اربعه همین چهار نفر را نام می‌برد

و نیز فرموده حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و بروایت ابوصالح مؤذن در اربعین که گفته مقاتل و ضحاک و عکرمه از ابن عباس حدیث کرده‌اند افضلهن فاطمه

و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده لقد کمل من الرجال کثیر و ما کمل من النساء احد الاربعه (المذکوره) و در روایت دیگر ماکمل من السناء الاربعه (المذکوره)

و نیز فرموده بنا بروایتی که (در یص نقل کرده از طریق اهل سنت الجنه اشتاقت الی اربعه من النساء مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون و هی زوجه النبی فی الجنه و خدیجه بنت خویلد و هی زوجه النبی فی الدنیا والاخره و فاطمه بنت محمد

و نیز بروایت ابونعیم در حلیهٔ الاولیاء که از عمران بن حصین و جابر بن سمره نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر دخترش فاطمه وارد شد و از او احوال پرسی نمود آن مخدره از تنگی طعام و نقاهت شکایت داشت (۱) آن حضرت فرمود آیا راضی نیستی بدرستی که تو سیده‌ی زنان اولین و آخرین هستی فاطمه عرض کرد یا ابتاه پس چگونه مریم سیدهٔالنساء می‌باشد حضرت فرمود مریم سیده‌ی زنان عالم خود می‌باشد و تو سیده‌ی زنان اولین و آخرین می‌باشی آسیه و مریم و خدیجه برحست روایت دیگر کالحجاب لها یعنی پیش خدمت

و نیز شیخ مفید در خصال سند بامیرالمؤمنین می‌رساند که آن حضرت فرمود

۱- قالت انی لوجع و لو انه لیزیدنی انه مالی طعام آکله قال یا بنیه اما ترضین انک سیده نساء العالمین الخ.

ص: ۲۰۰

که رسول خدا مرا بدین گونه وصیت نمود فرمود یا علی خدای متعال

بر دنیا مشرف شد مرا برگزید از میان مردان دنیا سپس ترا برگزید از میان مردان دنیا بعد از من و تو امامان از فرزندان ترا برگزید بر مردان دنیا و در مرتبه‌ی چهارم دختر من فاطمه را اختیار کرد و برگزید او را بر زنان اولین و آخرین

و نیز در معانی الاخبار سند بامام صادق علیه‌السلام می‌رساند که فرمود در جواب مفضل بن عمرو هنگامی که از آن حضرت سؤال کرد مرا خبر ده از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حق فاطمه فرمود انها سیده نساء العالمین آیا او سیدهٔ زنان عالم خود می‌باشد آن حضرت فرمود این از برای مریم بنت عمران است اما فاطمه سیده نساء العالمین من الاولین والاخرین

از این جمله روایات چون آفتاب نیم روز روشن شد که فاطمه‌ی زهرا سیادت بر تمام زنان دنیا و تمام زنان بهشت دارد چون این احادیث همه مطلق است و در صورتی که آن مخدره بالاستقلال بزرگی و سیادت بر تمام زنان دنیا و اهل بهشت دارد باید زنی بصلاح و تقوی و تقرب او نباشد و اگر نه ترجیح مرجوح بر راجح خواهد بود و این قبیح است زیرا که اگر زنی باشد که دارای مرتبه‌ی او باشد بزرگی آن مخدره بر آن زن صورت نه بندد و بواسطه این که نزد خدا تمامی احساب و انساب باطاعت و ملازمت تقوی است و در صورتی که مناط مسئله‌ی تقرب و تقوی بوده باشد و او بصریح احادیث مذکوره که قلیلی از آنها را در قلم آوردیم سیده زنان بهشت باشد پس لازم است که زنی در نزد خدا عزیزتر و بزرگتر از فاطمه نباشد حتی مریم که از زنان برگزیده در قرآن است و حتی مادر مکرمه‌اش خدیجه‌ی کبری مضافا بر این که مذکور شد این سه زن یعنی آسیه و مریم و خدیجه روز قیامت پیش زهرا مثل دربان و حاجب راه می‌روند تا این که با این شأن و منزلت داخل بهشت شوند و فضیلت این سه زن که بر کافه عالمیان ثابت است (۱).

۱- در لمعهٔ البیضا فی شرح خطبهٔ الزهراء گوید و بالجمله فمن تتبع الاخبار و جاس خلال تلک الدیار علم ان سیدتنا الزهراء قد حازت من الکمالات النفسانیه والفضائل العقلانیه ما لم یحزها احد من نوع النسوه من الاولین والاخرین وانها ولیهٔ الله تعالی فی السماوات والارضین و انها اشرف من جمیع الانبیاء والمرسلین عدا ابیها خاتم النبیین و لم یبق لاحد شبهه فی شرف محلها و علور بتتها و سمومکا نتها و نبلها و فضلها و ما اعدالله لها من المزیهٔ التی لیست لاحد قبلها ولا بعدها و ان الشرف قد اکتنفها من جمیع اقطارها و ان المجد قد اوصلها الی غایه یعجز المجاوزون عن خوص غمارها و مهما ذکره ذاکر فهو فی الحقیقه دون مقدارها و ان شئت فانظر الی نفسها الکریمه و اطرافها و جوانبها حتی تجدها قد استولت علی موجبات الفضل والشرف کلها و ان لها فضائل اصلیه ذاتیه من جههٔ نفسها و فضائل خارجیه من جهه امها و ابیها و زوجها و بینها فلها اذا نور علی نور من ربها و زاد علی طیب فرعها طیب اصلها و هی غصن الشجره الطیبه التی ثابت اصلها و فی السماء فرعها توتی اکلها کل حین باذن ربها بل هی تلک الشجره بنفسها و رسول‌الله اصلها و امیرالمؤمنین ساقتها والائمه المعصومون اغصانها والشعیه اوراقها و علوم الائمه اثمارها و هی اصل ماهیه الشجره و هویتها.

صورتش دیدی ز معنی غافلی

از صدف دری کزین گر عاقلی

این صدفهای قوالب در جهان
گر چه جمله زنده‌اند از بهر جان
لیک اندر هر صدف نبود گهر
چشم بگشا و دل هر یک نگر
کان چه دارو این چه دارد و اگزین
زان که کم یا بست این در ثمین.

ص: ۲۰۱

با این حالت بعضی از بی‌خردان اهل سنت هر گاه بخواهند مدح فاطمه بگویند حرف آنها اینست فاطمه تعدل عایشه و بعض دیگر معاذالله زبانم بسوزد می‌گویند عایشه افضل از فاطمه است تبالسوء افهامهم.

اثر طبع غافل

قصیده‌ی غرائی در مولودیه‌ی صدیقه‌ی کبری سروده مطلع او این است.
(شب از هنگام چون بگذشت شد مرغ سحر گویا) تا این که گوید

خور از جیب افق گردید طالع آن چنان گوئی
تجلی کرد از برج رسالت زهره‌ی زهرا

چه زهرا آن که در ممکن بود چون عقل اندر سر
چه زهرا آن که در اشیا بود چون روح در اعضا

نخستین حرف دیوان رسالت فاطمه آنکو
موشح گشت بر فرمان هستی از خط طغرا

بکثرت سید وحدت در هیولای بشر آمد
شد اندر کسوت زهرا بصورت ظاهر و پیدا

نبوت را به سر کبریا مستوره‌ی عصمت
ولایت را بصدق مدعا صدیقه‌ی کبرا

زمین نطع نوال او زان بار جلال او
فلک صف النعال او ملک را ملکتش دارا

فلک را یک جهان امیدوار نخله‌ی آدم
جهان را یک فلک خورشید و نور دیده حوا

ص: ۲۰۲

نبی را هست دخت اما چه دختی اخت با وحدت
علی را هست جفت اما چه جفتی جفت بی‌همتا

پدر اگر بصورت دختر است اما که در معنی
نبی را هست مادر آن خجسته دره‌ی بیضا

نه باور گر ترا کو پس چرا ام ابیهایش
بکنیت خواندن آن کو هست حقرا مظهر اسماء

پیمبر حاش لله کو گزاف اندر سخن آرد
سخن را باش از دانش بمعنی عارف و دانا

قوام الاولیا می‌خوانیش اما نمی‌دانی
نبوت با ولایت توام است و همسر و همتا

وجود اندر مراتب چون پزیرا گشت بر صورت
به بطن قابلیت منعقد شد نطفه‌ی اشیا

مقام قابلیت رتبه‌ی زهر است در هستی
که نفس قابلیت راست تانیث نسب اولی

پیمبر هم زام قابلیت زاده شد و رنی
رسالت را به باید حق ببوجهلی کند اعطا

در دریای عصمت انکه مهر و مه شب و روزش
نه بالا دید نه سایه نه عارض دیدنی سیما

حیا در مکتب شأنش بود طفل دبستانی
که از پیر کمالش گشت بر درس ادب دانا

نقاب شرم بر عارض اگر از آفتاب آرد

همه چشم فلک باشد بر او چون دیده عمیا

وقارش فی المثل گر کوه خانم کوه قافش دان

که اندر وی عفاف او چه اندر آشیان عنقا

نسیم گلشن فیضش بمریم گر دمیدی دم

قدح نوشید از کوثر ثمر برچید از طوبی

برفت از حجره‌اش هاجر بمژکان خاک مشک آگین

بسود از پای او ساره بیک سو عنبر سارا

بحرمت خاک راهش را ملک بر دیده کحل افشان

برفعت استانش را فلک از بوسه سر در پا

شجاعت نی بر او شایان که گویم هست مرحبکش

ولیکن دست حق را بوده اندر آستینش جا

نه بی مهرش بود مسلم اگر طاعت کند سلمان

نه با عفوش بود مجرم اگر عصیان کند ترسا

بهشت از قهر او گردد بسان حفره دوزخ

سقر از لطف او گردد مثال جنه المأوی

فلک را دسته‌ی دستاس او گردست رس بودی

زانجم دانه کردی آرد بهرش در همه شبها

تنور از آفتاب افروختی تا قرص مه بندد

دریغا سوخت نانش را جهان از آتش اعدا

غرض چون جشن میلاد است وقت تهنیت غافل

نه جای تعزیت بر گو حدیث از صاغر صهبا

ص: ۲۰۳

حدیث ان فاطمه لسان المیزان

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه از محمد بن الحنفیه رض حدیث می کند که فرمود از پدرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم که فرمود روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم: دیدم فرزندم حسن در طرف راست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته و حسین در جانب یسار او نشسته و فاطمه در پیش روی او جلوس فرموده این وقت رسول خدا فرمود ای حسن و ای حسین شما دو کفه میزانید و فاطمه شاهین آن ترازو باشد ترازو درست نشود مگر با شاهین و شاهین ترازو نشود مگر با کفتین شما دو امامید و از برای مادر شما است شفاعت امیرالمؤمنین فرمود سپس رسول خدا متوجه من گردید و فرمود یا اباالحسن تو عطا کننده‌ی اجرهای مؤمنین و تقسیم کننده‌ی بهشت در میان آنها می‌باشی)

و حضرات اهل سنت نیز این روایت را نقل کرده‌اند (۱) و این حدیث صریح است که امر شفاعت در عهده‌ی طاهره‌ی فاطمه‌ی زهرا است و خداوند متعال این نور مقدس را سبب وصول رحمت خود قرار داده کما این که پدر بزرگوارش را رحمت واسعه خود قرار داده و این روایت بالخصوص خبر از مقام کریمی می‌دهد که امامین همامین الحسن والحسین که دارای مقام ولایت کلیه می‌باشند تمامیت آن مقام اناطه بوجود آن مخدره دارد ابویعلی صاحب تفسیر کبیر و سفیان ثوری آیه‌ی مرج البحرین یلتقین را در حق خمسه‌ی طیبه تفسیر کرده‌اند چنان چه در ذیل تفسیر آیه‌ی سوم سبق ذکر یافت.

۱- الشیخ عبدالله بن محمد الشبراوی القاهری الشافعی المتوفی ۲۱۷۲ فی کتاب (الاتحاف) بحب الاشراف باسناده عن محمد بن الحنفیة رضی‌الله‌عنه قال سمعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام یقول دخلت یوما منزلی فاذا رسول‌الله جالس والحسن عن یمینه والحسین عن یساره و فاطمه بین یدیه و هو یقول یا حسن و یا حسین انتما کفتا المیزان و فاطمه لسانه ولا یعدل المیزان الا باللسان ولا یقوم اللسان الا بالکفتین انتما الامامان و لامکم انشفاعه ثم التفت الی و قال یا اباالحسن انت تؤتی المؤمنین اجورهم و تقسم بینهم الجنة).

ص: ۲۰۴

بودن فاطمه لقاح شجره‌ی طیبه

در انساب سمعانی و مستدرک حاکم و فردوس دیلمی و دیگران از ابن عباس روایت کنند که فرمود از رسول خدا شنیدم که این کلام بگفت انا الشجرهٔ و فاطمهٔ حلمها و علی لقاحها والحسن والحسین ثمرها والمحبون لاهل لابیت ورقها من الجنه حقا حقا و تفصیل این مقام در ذیل آیه‌ی چهارم سبق ذکر یافت.

احادیث من آذا فاطمه و نظائر آن

یک دسته روایات راجع باین قسمت در کتب فریقین از حد تواتر گذشته و این روایات اصل و فرع مذهب اهل سنت را بر هم بسته بدارالبوار می‌فرستد و اندوختهای آنها را که در سالهای دراز بر هم بافته در و السنه عوام انداخته بدرک اسفل می‌رساند چه آن که هرگاه اذیت فاطمه اذیت رسول خدا باشد و غضب فاطمه غضب او باشد کفر اذیت کننده و بغضب آورنده بلا کلفهٔ ثابت و محقق است که تفصیل آن در قصه‌ی حرق باب بعد از این بیاید انشاءالله

شیخ شبلنجی در نور الابصار (۱) قال اخرج الطبرانی و رجاله ثقات انه صلی الله

۱- طبع مصر ص ۱۴۱ ابن حجر مکی در صواعق المحرقه در مقصد ثالث از آیه ۱۴ در فضائل اهل‌بیت و عسقلانی در اصابه در ترجمه فاطمه و کذا ابن اثیر در اسد الغابه و ابن عبدالبر در استیعاب و بخاری در باب خمس و علی متقی در کنزالعمال در فصل ثانی از باب خامس از فضائل اهل‌بیت از حرف الغا ج ۵ ص ۲۱۸ طبع حیدرآباد و بدخشانی در مفتاح النجاهٔ و حاکم نیشابوری در مستدرک و ابن مغازلی در کتاب مناقب و شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوهٔ و عسقلانی در فتح الباری در باب نکاح و همدانی در مودهٔ القربی و بشراوی در کتاب اتحاف و بخاری در باب فضائل الصحابه و در باب ذب الرجل عن انبته از باب نکاح و ابی داود سجستانی در صحیح خود ص ۲۰۲ از کتاب نکاح باب ما یکره ان یجمع بینهن من النسا طبع هند و در جزا ثانی از کتاب مصابیح السنه بغوی ص ۲۰۵ طبع مصر و طبرانی در معجم کبیر و احمد بن حنبل در مسند خود باسانید کثیره و در تلخیص مسند تألیف ذهبی و ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطین و موفق بن احمد خوارزمی در جزء اول مقتل الحسین ص ۵۳ و در کتاب فضائل و قسطلانی در مواهب لدنیه در مقصد ۴ و در خصائص حضرت فاطمه و قندوزی در ینابیع المودهٔ و سبط ابن جوزی در تذکره و ابن قیتبه در الامامهٔ والسیاسهٔ و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه و محب الدین طبری در ذخائر العقبی و ریاض النضره) و شاه ولی الله در ازالهٔ الخفا و ملک العلما در فضائل السادات و ابونعیم در حلیهٔ الاولیا و منقبهٔ المطهرین و ابوصالح مؤذن در اربعین و خرگوشی در شرف النبوهٔ و سیوطی در جمع الجوامع و دیگر کتب خود و عمر رضا کحاله در اعلام النساء در ترجمه‌ی فاطمه و دیگر از اعلام سنیه ممن لاتحصی کثرتهم باسانید متعدده روایات مذکوره‌ی در متن را ذکر کرده‌اند) منه.

ص: ۲۰۵

علیه و سلم خرج و هو اخذ بید فاطمهٔ فقال من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمه بنت محمد و هی بضعه منی و هی قلبی و هی روحی التی بین جنبی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذالله

و در بعضی از روایات من اغضب فاطمه فقد اغضبنی و من اغضبنی فقد اغضب الله و در بعضی دیگر قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم یریبنی ما ارابها و در بعضی دیگر یسوئنی ما یسوئها و در بعض دیگر یولمنی ما یولمها و یسرنی ما یسرها و در بعضی دیگر یرضی الله لرضاها و یغضب لغضبها و در صحیح مسلم و حلیهٔ الاولیاء صورت خبر این است انما فاطمه ابنتی و هی شجنهٔ منی یریبنی ما ارابها و یؤذینی ما آذاها)

فاطمه پاره از گوشت من است مکروه می‌آید مرا چیزی که بر وی مکروه آید و آزرده می‌سازد مرا چیزی که او را بیازاد

و عبارت دیگر حلیه و مستدرک حاکم این است که پیغمبر فرمود فاطمه شجنهٔ منی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها

و در خبر است که سهل بن عبدالله بنزد عمر بن عبدالعزیز آمد و گفت بنی‌امیه می گویند تو فرزندان فاطمه را از ایشان فاضل‌تر دانی و بر ایشان تفضیل می‌گذاری عمر بن عبدالعزیز در جواب گفت من از اشخاص عدول ثقهٔ استماع کردم که از اصحاب روایت کردند که ایشان از رسول خدا شنیدند که فرمود فاطمه پاره‌ی تن من است خوشنود می‌کند مرا چیزی که فاطمه را خوشنود می‌کند و خشمناک می‌کند مرا چیزی که فاطمه را خشمناک می‌نماید و بخدا قسم سزاوار است از برای من که طلب کنم رضای رسول خدا را و رضای فاطمه را به خوشنود کردن فرزندان ایشان و همانا بنی‌امیه دانسته‌اند که

ص: ۲۰۶

پیغمبر شاد می‌شود از شادی فاطمه و دشمن می‌دارد غمناکی او را

و حاصل مجموع این روایات چند چیز را می‌رساند یکی افضلیت فاطمه را چون جزأ پیغمبر است و جزأ حکم کل دارد بعضه و شجنهٔ بمعنی قطعه از چیزی است بعلاوه که رسول خدا از او بمهجه‌ی قلب و فلذه‌ی کبد و قرهٔالعین و روحی التی بین جنبی فرموده پس ایذاء و ایلام فاطمه عین ایذاء و ایلام رسول خداست و اذیت کننده رسول خدا کافر است باجماع مسلمین عبدالعزیز دهلوی در کتاب تحفه‌ی خود تصریح دارد که اغضاب بنی کفر است

و نیز از این روایت عصمت فاطمه ثابت و محقق است چه آن که اگر معصومه نباشد تواند شد که خطائی کند و آلوده گناهی گردد و در این وقت باندازه گناه واجب می‌شود بر پیغمبر که حد براند و در اجرای حد خوشدل گردد که خدای را اطاعت کرده باشد و در حق چنین کس چگونه پیغمبر می‌فرماید هر که فاطمه را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازاد خدا را آزرده است در همه حال تواند شد که از برای صدور خطائی یا گناهی فاطمه را بیازارد در این وقت خدای و رسول را آزرده است و هر که مرا بیازاد خدا را آزرده است در همه حال تواند شد که از برای صدور خطائی یا گناهی فاطمه را بیازارد در این وقت خدای و رسول را آزرده است لاجرم ثابت می‌شود که فاطمه معصومه است و بحکم عصمت در عقده‌ی محال است که ابدالابدین از روی خطائی و ترک اولائی صادر گردد در این صورت آزردن فاطمه آزردن خدا و رسول است چون ایلام کل صدق می‌کند حقیقهٔ بایلام بعض و ایلام بعض بر ایلام کل لامحاله مضافا بر این که از برای روح ترکیبی نیست و کل جزاء اجزاء بدن است و واسطه‌ی در ایلام روح است و فاطمه چون از جنس طینت نبی است و از آن اصل و از آن نور است (فیکون ایذائها ایذاء رسول‌الله و ایلامها ایلامه لما بینهما من الاتحاد المشار الیه بلفظ البضعه والشجنهٔ)

مؤمنان معدود لیک ایمان یکی
جسمشان معدود لکن جان یکی

غیر آن فهمی که در گاو و خر است
آدمی را عقل و جان دیگر است

جان شیران و سکان از هم جداست
متحد جانهای شیران خداست

و اما بودن ایذاء رسول خدا ایذاء حضرت پروردگار از این راهست که قلب رسول خدا آن کعبه و بیت حقیقی از برای خداست چنانچه منقولست ما و سعنی ارضی

ص: ۲۰۷

و لا سمائی ولکن و سعنی قلب عبدی المؤمن پس بسبب اذیت رسول خدا عرش الله مضطرب می‌شود و هموم و غموم در او متراکم می گردد محتشم بسیار خوب گفته است

هست از ملال گر چه بری ذات ذوالجلال

او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال (۱).

در لمعهٔ البیضاء به روایت حذیفه‌ی یمانی..

دهم- در لمعهٔ البیضاء بروایت حذیفه‌ی یمانی از رسول خدا حدیث کند که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود سواره فقط چهار نفرند من و علی و دخترم فاطمه و صالح النبی و بروایت ابن عباس فرمود من بر براق سوار می‌شوم و علی بر دلدل و دخترم فاطمه بر ناقه‌ی غضبا و صالح بر ناقه خود

شدهٔ حب النبی لفاطمهٔ

در کتاب مذکور و غیر آن از حذیفه منقولست که رسول خدا مکرر می‌فرمود فداها ابوها و آن حضرت بجامه‌ی خواب نمی‌رفت تا این که فاطمه را دیدار کند و صورت خود را میان دو پستان او بگذارد و صورت او را به بوسد و ابوالسعادات در فضائل الصحابه و دیگر آن بروایت شریک و اعمش و کثیر النوی وابن حجام جمیعا سند بجمیع بن عمیر می‌رسانند و او از عایشه و اسامه روایت می کنند که این دو نفر گفتند ما کان احد من الرجال احب الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم من علی بن ابی‌طالب و لا من النساء احب الیه من فاطمه

و نیز عبدالله بن عطا از عبدالله بن بریده خبر می‌دهد که پدرش از رسول خدا خبر می‌دهد می گوید من از آن حضرت سؤال کردم که محبوب‌ترین زنان در نزد تو کیست فرمود فاطمه زهراء گفتم از مردان فرمود علی بن ابی‌طالب شوهر او و مثل همین را در جامع ترمذی و مستدرک حاکم و استیعاب ابن عبدالبر و سائرین نقل کرده‌اند

۱- قال ابن طلعهٔ الشافعی فی مطالب السؤال ان فاطمه قد خصت بفضل سجایا منصوص علیها بانفرادها و فضلت بخصائص مزایا صرح اللفظ النبوی بایرادها و مینرت قرهٔ عین الرسول بصفات شرف یتنافس الا نفس النفیسهٔ فی آحادها و قال فی کشف الغمهٔ ولقد اشرق عوالم الغیب والشهود باشراق انوارها و اضاء لالائها بتشعشع ضیائها واعتلی نورها علی کل موجود بعلومنا رها متعالیهٔ عن اعین النظار الکریمهٔ الکریمهٔ الانساب الشریفه الشریفه الاحساب السیدهٔ الجلیلهٔ باجماع اهل السداد الخیرهٔ من اهل الخیر والرشاد ثالثه الشمس والقمر بنت خیر البشر امالائمهٔ الغرور الصفوهٔ علی رغم من جحد او کفر الخ.

ص: ۲۰۸

و نیز در کتاب قوه‌ی القلوب از ابوطالب مکی و ابوصالح مؤذن در اربعین و کتاب فضائل الصحابه سند بعایشه می‌رسانند که گفت علی و فاطمه در کنار رسول خدا بودند علی گفت یا رسول انیا احب الیك انا او فاطمه) من در نزد شما محبوب‌ترم یا فاطمه رسول خدا فرمود فاطمه محبوب‌تر است و تو عزیزتری در نزد من و بروایت جابر بن عبدالله حضرت فرمود لک حلاوة الولد و له ثمر الرجال و هو احب الی منك

یعنی تو شیرینی فرزندی داری از برای من و علی از برای خود من سود و ثمر مردان دارد لاجرم او محبوب‌تر است در نزد من فاطمه عرض کرد قسم بآن کسی که ترا برگزید و خلعت نبوت بر تو پوشانید و امت را بتو هدایت کرد تا زنده هستم اعتراف دارم بمنزلت علی علیه‌السلام پوشیده نماند که امثال این گونه سؤال و جواب از برای استدراک آیندگان است که منزلت و مکانت ایشان را بشناسند و اگر نه هر یک عالم بما کان و ما یکون بودند حاجت بسؤال و جواب نداشته‌اند.

طیب رائحتها

ابومحمد جعفر بن احمد بن علی القمی در کتاب جامع الاحادیث که در سنه ۱۳۶۹ هجری در تهران بطبع رسیده از رسول خدا چنین روایت می‌کند قال رسول‌الله رائحة الانبیاء رائحة السفر جل و رائحة الحور العین رائحة الاس و رائحة الملائکه رائحة الورد و رائحة ابنتی فاطمه الزهراء علیهاالسلام رائحة السفر جل والاس والورد ولا بعث الله نبیا و لاوصیا الا و جد منه رائحة السفر جل فلکوها واطعموا حبالا کم یحسن اولادکم.

رسول خدا فرمود بوی انبیاء بوی به هست و بوی حوران جنت بوی گل یاس است و بوی ملائکه بوی گل سرخ است و بوی دخترم فاطمه بوی به و گل یاس و گل سرخ هر سه را دارد خدای متعال هیچ رسولی نفرستاد مگر آن که رائحه‌ی سفر جل در او بود شما زنان حامله‌ی خود را به بخورانید تا فرزندان شما نیکو صورت از مادر متولد شوند.

ص: ۲۰۹

انها حوراء انسیهٔ

خرگوشی در کتاب شرف النبوهٔ و ابوصالح مؤذن در اربعین و ابوالسعادات در فضائل و ابوبکر و محمد بن عبدالله شافعی و دیگران از علماء عامهٔ روایتی را که تحت انعقاد نطفه فاطمه از کتب خاصه نقل کردیم این اعلام سنیه هم نقل کرده‌اند نهایت اسم عایشه را بآن تصریح نکردند مبادا از مقام او چیزی کاسته شود و صورت خبر این است.

کان رسول‌الله یکثر بقبیل فاطمه فانکرت علیه بعض نسائه فقال صلی الله علیه و آله و سلم انه لما عرج بی السماء اخذ بیدی جبرئیل فادخلنی الجنهٔ فناولنی من رطبها فاکلته.

و فی روایتهٔ فناولنی منه تفاحهٔ فاکلتها فتحول ذلک نطفهٔ فی صلبی فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجهٔ فحملت بفاطمه منی فهی حوراء انسیه لا انسیهٔ محضه فکلما اشتقت الی رائحهٔ الجنهٔ شممت رائحهٔ ابنتی.

رسول خدا چون بسیار فاطمه را می‌بوسید عایشه بر او انکار کرد که زن شوهردار را سزاوار نیست او را این همه بوسیدن رسول خدا فرمود شبی که مرا بآسمانها بالا بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت گردانید و از رطب بهشتی و اگر نه سیب بهشتی بمن عطا کرد من آن را تناول کردم نطفه‌ی فاطمه از آن میوه بهشتی است هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم بوی آن را از فاطمه استشمام می‌کنم فاطمه حوراء انسیه است نه این که انسیه‌ی محضه بوده باشد.

تفصیل این عنوان تحت عنوان شفاعت بیاید

کرامتها علی الله

ابوصالح مؤذن در کتاب اربعین از ابو حامد اسفراینی که او سند بابو هریره می‌رساند که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود اول کسی که داخل بهشت شود فاطمه خواهد بود.

ص: ۲۱۰

و علی متقی حنفی در کنز العمال در جزأ سادس ص ۱۸ طبع حیدر آباد هند بسندهای بسیار از رسول خدا حدیث کند که چون روز قیامت شود منادی از بطنان عرش ندا کند که چشمهای خود به پوشید و سرهای خود فرود آرید که اینک فاطمه دختر محمد می‌خواهد از صراط عبور کند با هفتاد هزار حورالعین همانند برق جهنده.

نامه‌ی برات آزادی

(نا) از کتاب ابوبکر حافظ بن مردویه المتوفی سنه ۳۵۲ که از مشاهیر اهل سنت است سند بسنان بن اوسی می‌رساند که گفت رسول خدا فرمود خدای تعالی چون فاطمه را با علی تزویج کرد فرمان داد برضوان خازن بهشت که شجره‌ی طوبی را حمل رقاع از برای محبین آل محمد بنماید سپس همانند باران آن نامهای برات بیزاری از آتش جهنم از او فرو ریخت ملائکه آن رقاع را ضبط کردند چون روز قیامت شد آن ملائکه هر یک از محبین آل محمد را یک نامه برای آزادی از آتش جهنم باو داده خواهد شد.

تابش نور از ثنایای فاطمه

ابوالسعادات در کتاب فضائل و ثعلبی در تفسیر خود بنابر نقل صاحب ناسخ در تفسر قوله تعالی (لا یرون فیها شما و لا زمهریرا) از ابن عباس حدیث کنند که چون اهل بهشت ساکن شوند تابش نوری را بنگرند عرض کنند پروردگارا در کتاب خود خبر دادی که در بهشت آفتاب و ماه نیست پس این روشنائی چیست این وقت منادی ندا کند این نور شمس و قمر نیست فاطمه از چیزی تعجب نمود خندید این نور از ثنایای اوست که بهشت را روشن کرده است.

صفهٔ قصر فاطمه

(نا) ابوصالح مؤذن در اربعین خود سند باین مسعود می‌رساند که گفت از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود گاهی که خداوند فرمان داد که فاطمه را با علی کابین بندم پس

ص: ۲۱۱

از امتثال فرمان جبرئیل مرا آگهی داد که خداوند بهشتی از مروارید بنیان کرده که بین جزر هر دیواری را از مروارید و طلا و یاقوت بهم پیوسته و یاقوت سرخ مرصع فرموده و با زبرجد سبز سقف آن را بنا کرده و با قطعات مروايد مرصع بياقوت سرخ آن را مزین نموده و غرفه‌ای بنیان نهاده که از آستانه تا آستانه خشتی از زر سرخ و خشتی از مروارید سفید و خشتی از یاقوت رمانی و خشتی از زبرجد سبز است و چشمه‌سار هاروان داشته و آن غرفها را بآنهار جاریه محفوف فرموده و بر لب انها رقبها پدیدار است که بسته می‌شود بزنجیرهای طلا و پوشیده می‌شود بگوناگون شجر و بر هر شاخ شجر قبه‌ایست و در هر قبه تختی است از مروارید سفید و شاذروان آن از سندس و استبرق است و زمین آن را بزعفران و مشك و عنبر فرش گسترده‌اند و در هر حقبه حوریه‌ای است و آن قبه را صدباب است و در هر بابی دو جاریه جای دارد و دو شجر افراخته برپاست و مفرشی و کتابی نگاشته حاضر است و گرداگرد قباب نوشته است.

بآیهٔ الکرسی گفتم ای جبرئیل خداوند این بنا را از برای که نهاده و این بهشت از برای کدام کس آفریده گفت از برای علی بن ابیطالب و دختر تو فاطمه زهرا بیرون یک بهشت دیگر که خداوند تحفه فرموده برای علی و فاطمه تا چشم تو بدان روشن گردد.

اقول آنچه ذکر شد از وصف این قصر منیف هرانیه برای تقریب اذهان است والا وصف آن دار کما هو حقه در عقده‌ی محال است و حقیقت آنها را بهشت آفرین می‌داند.

تفسیر حی علی خیرالعمل

ابن شهر آشوب در مناقب از امام صادق علیه‌السلام حدیث کند که چون از آن حضرت سؤال کردند از معنی حی علی خیرالعمل فرمودند بر فاطمه و نیکوئی بفرزندان او و بروایتی خیرالعمل ولایت اهل‌بیت است و منافات ندارد و خیرالعمل جزأ اذان بود و عمر او را اسقاط کرد و بجای او الصلوهٔ خیر من النوم قرار داد و این یکی از مطاعن او است.

ص: ۲۱۲

در صحیح ترمذی است که..

۱۹- در صحیح ترمذی است که رسول خدا فرمود من احب هذین یعنی الحسن والحسین علیه‌السلام و اباهما وامهما کان معی فی الجنهٔ آن کس که این چهار نفر دوست بدارد در بهشت با من خواهد بود).

در تفسیر ثعلبی از ابن عمر حدیث کند که..

۲۰- در تفسیر ثعلبی از ابن عمر حدیث کند که او می‌گفت علی را سه خصلت است که اگر یکی از آنها نصیب من می‌شد دوستر داشتم از این که مرا شتران سرخ مو بوده باشد و آن تزویج فاطمه است و اعطاء رایت یوم خیبر و آیه‌ی النجوی.

نسفی که از معروفین سنیه‌ی است در تفسیر خود نقل می‌کند که..

۲۱- نسفی که از معروفین سنیه‌ی است در تفسیر خود نقل می‌کند که فاطمه درخواست کرد که صداق او شفاعت امت بوده باشد و این درخواست قبول گردید که در باب شفاعت بیاید.

در نزههٔ المجالس از رسول خدا حدیث کند که..

۲۲- در نزههٔ المجالس از رسول خدا حدیث کند که فرمود شمس من هستم و قمر علی است و زهره دخترم فاطمه و فرقدان حسن و حسین می‌باشد

اقول از این قسم کنایات در قرآن بسیار است بعض از آن سبق ذکر یافت

دوازده زن را خدای تعالی در قرآن به کنایت نام برده

یکی حواء یا آدم اسکن انت و زوجک الجنهٔ

دوم و سوم زوجه‌ی نوح و لوط چنان چه می‌فرماید (ضرب الله مثلا للذین کفروا امراهٔ نوح و امراهٔ لوط الایهٔ)

۴- آسیه زوجه‌ی فرعون (و ما ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأهٔ فرعون اذ قالت. الایه

۵- سارهٔ زوجه‌ی ابراهیم خلیل چنان چه می‌فرماید (و امرأته قائمهٔ فضحکت فبشرناها) باسحق

۶- زوجه‌ی حضرت ذکریا است (و وهبنا له یحیی و اصلحنا له زوجه الخ)

۷- زلیخا زوجه‌ی عزیز مصر (قالت امرأهٔ العزیز الآن حصحص الحق انا راودته

ص: ۲۱۳

۸- زوجه‌ی ایوب فاستجبنا له و کشفنا ما به من ضر و آیتناه اهله

۹- بلقیس است انی وجدت امرأة تملکهم

۱۰- عایشه و حفصه است و اذا سرا لبنی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبأت الایة)

۱۱- خدیجه کبری (و وجدک عائلا فاغنی) ای بمال خدیجة

۱۲- فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام (مرج البحرین یلتقیان) و از این پیش ذکر شد که آن مخدره در آیات بسیار بکنایات نام مبارکش ذکر شده است و بخصال خاصه او را ستوده

ده تن زنان را بعطای ده چیز برگزید

حوا را بقول توبه ساره را بکمال حسن و جمال رحمه زوجه‌ی ایوب را بحفاظ فطری و حجاب جبلی آسیه را بحشمت و حرمت زلیخا را بحکمت و عنایت بلقیس را باصابت رای مادر موسی را بشکیبائی و صبر مریم را بزلال صفوت ام‌المؤمنین خدیجه را بمقام رضا فاطمه زهرا را بعلم ما کان و ما یکون

هر چه خوبان هه دارند تو تنها داری

پاره‌ای از سیره و اخلاق فاطمه

اشاره

مضافا بر آن چه سبق ذکر یافت علامه‌ی مجلسی در عاشر بحار سند بابی سعید خدری می‌رساند که می‌گفت فاطمه اعز ناس بود در نزد رسول خدا اتفاقا روزی رسول خدا بر فاطمه وارد شد و او در محراب عبادت مشغول بنماز بود چون صدای پدر شنید باستقبال پدر دوید و سلام داد رسول خدا دست مرحمت بر سر فاطمه می‌کشید و می‌فرمود چگونه شام کردی ای نور دیده من خدای ترا رحمت کند اگر شامی داری برای من بیاور.

(نا) از کتاب اخبار فاطمه ابوالصوفی از عبدالله بن الحسینی حدیث کند که رسول خدا بر فاطمه وارد گردید آن مخدره پاره‌ی نان جوین خشکیده خدمت رسول خدا آورد آن حضرت بآن نان جو افطار کرد و فرمود ای دختر جان من این اول نانی است

ص: ۲۱۴

که بعد از سه روز بدست من آمده فاطمه زار بگریست و رسول خدا با دست مبارک صورت او را مسخ می‌نمود و اشک او را پاک می‌فرمود

حدیث ای شیء خیر للنساء

منقول از کتاب مولد فاطمه تالیف ابن بابویه از امیرالمؤمنین روایت می‌کند که ما در خدمت رسول خدا نشسته بودیم آن حضرت فرمود مرا خبر دهید که چه چیز برای زنها بهترین چیزهاست ما همگان خاموش بودیم و جوابی نداشتیم چون مجلس پراکنده شد و من بخانه مراجعت کردم و فاطمه را از مقاله رسول خدا خبر دادم آن مخدره فرمود چرا نگفتی بهترین چیزها از برای زنان این است که مردی او را نه‌بیند و او مردی را نه‌بیند امیرالمؤمنین می‌فرماید من مراجعت بمسجد کردم و رسول خدا را آگهی دادم از مقاله‌ی فاطمه حضرت فرمود یا علی تو که در نزد ما بودی و سخن نکردی امیرالمؤمنین عرض کرد یا رسول‌الله از فاطمه چنین شنیدم رسول خدا فرمود فاطمه بضعهٔ معنی

حدیث کربهٔ النخل

ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی سند بامام صادق علیه‌السلام می‌رساند که آن حضرت فرمود روزی فاطمه بخدمت رسول خدا مشرف شد و شکایت از بعضی امور نمود رسول خدا بیخ شاخه‌ی نخل خرمائی را گرفت که آن را کرب می گویند و بفاطمه مرحمت نمود و در او کلماتی مسطور بود فرمود ای فاطمه برو و در او نظر کن و هر چه در او هست بیاموز چون فاطمه در او نظر کرد دید نوشته است من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یؤذی جاره و من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه و من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا او یسکت.

و در کتاب دلائل شیخ جلیل ابوجعفر طبری سند باین مسعود می‌رساند که مردی بنزد فاطمه آمد عرض کرد ای دختر رسول خدا آیا پیغمبر اکرم برای شما چیزی باقی گذارده که مرا بدان وسعت بخشی فاطمه جاریه‌ی خود را فرمود که آن جریده را

ص: ۲۱۵

که بتو دادم بیاور کنیزک بسیار گشت و و او را نیافت فاطمه فرمود ای وای آن را جستجو کن که بیابی چه آن که آن جریده در نزد من معادل در فرزندم حسن و حسین است کنیزک پس از تفحص بسیار آن جریده را در میان خاکروبها پیدا کرد که در موقع جاروب کردن مفقود شده بود چون آن جریده را نظر کردند در آن نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحیم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لیس من المؤمنین من لم یؤمن جاره بائقهٔ و من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلایؤذی جاره و من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا او یسکت ان الله تعالی یحب الخیر الحلیم المتعفف و یبغض الفاحش البذاء السئال الملحف ان الحیاء من الایمان والایمان فی الجنته و ان الفحش من البذاء و البذاء فی النار.

یعنی محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از مؤمنین نیست کسی که همسایه‌اش از اذیت او درامان نباشد و هر که ایمان بخدا و روز جزا داشته باشد پس همسایه‌ی خود را اذیت نکند و هر که ایمان بخدا و روز واپسین دارد پس کلام خوب بگوید و اگر نه ساکت باشد همانا که خداوند دوست دارد هر کسی را که خیرخواه مردم و بردبار و پارسا باشد و دشمن می‌دارد هر که را که فحاش و بد زبانی و بی‌شرم و بسیار سؤال کنند و مصر در سؤال باشد زیرا که حیا از ایمان است و ایمان در بهشت خواهد بود و بد زبانی از بی‌شرمی است و بی‌شرمی در آتش است.

ساعت دعا

محدث قمی در بیت‌الاحزان از صدوق روایت می‌کند که فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها که آن مخدره فرمود شنیدم از پدر بزرگوارم که فرمود در روز جمعه ساعتی است که هر که در آن ساعت از مسلمانان دعا کند و از خدا حاجت خود را در امر خیر بخواهد حاجت او برآورده است من عرض کردم آن ساعت کدام است ای پدر بزرگوار فرمود آن گاه که نصف خورشید در افق پنهان شود در موقع غروب پس بعد از آن فاطمه غلام خود را امر فرمود که بر بالای بام براید و چون موقع غروب آفتاب شود و نصف خورشید در مغرب فرو رود مرا آگهی ده که دعا کنم

ص: ۲۱۶

احتجاب فاطمه از اعمی

منقول از نوادر راوندی که بسند معتبر حدیث کند که مردی نابینا بر امیرالمؤمنین وارد شد و فاطمه و رسول خدا در آن مجلس بودند فاطمه برخواست و عقب پرده رفت رسول خدا فرمودند این مرد نابیناست فاطمه عرض کرد اگر او مرا نه‌بیند من او را می‌بینم و او قوه‌ی سامعه‌اش باکی ندارم استشمام رائحه می‌نماید رسول خدا فرمود اشهد انک بعضهٔ منی

و بهمین سند منقول از امیرالمؤمنین است که می‌فرماید که رسول خدا از اصحاب خود پرسش کردند که جنس زن چیست عرض کردند انما هی عورهٔ فرمودند چه وقت بخدای خود نزدیک می‌شود صحابه جوابی نتوانسته‌اند بگویند چون این مطلب بگوش فاطمه رسید فرمودند هنگامی که در قعر خانه خود بنشیند رسول خدا فرمودند ان فاطمه بضعهٔ منی

و تبسم فاطمه هنگام ساختن اسماء برای او عماری را که حجم بدن میت را می‌پوشاند بعد ازین بیاید (۱).

غلبه نور وجه فاطمه بر هلال

(نا) از صدوق نقل کرده که ایشان بسند خود از حضرت رضا علیه‌السلام روایت نموده که هرگاه هلال طالع می‌گردید در شهر رمضان نور فاطمه غلبه پیدا می‌کرد بر نور هلال و چون آن مخدره غائب می‌شد نور هلال ظاهر می‌گردید

و تابیدن نور از ثنایای فاطمه از این پیش گذشت

۱- چگونه چنین نباشد لانها سلیلهٔ النبوهٔ و رضیعهٔ در الکرم والفتوه و دره صدف الفخار و عزه شمس النهار و ضیاء مشکوه الانوار و صفوه الشرف الجود و واسطته قلاده الوجود و نقطه و دائره المفاخر و قمر هاله المآثر الزهرهٔ الزهراء والغره الغراء العالیه فی المحل الاعلی الحالته فی المرتبه العلیا السامیهٔ بالمکاته المکینه فی عالم السماوات المضیئه بالانوار المنیرهٔ جمال الاباء و شرف الابناء یفتخر آدم بمکانها و یفرح نوح بعلو شانها و یسمو ابراهیم یکونها من نسله و یتهیج اسماعیل بها علی ابوته و ریحانه النبی من بین اهله بل روحه و قلبه).

ص: ۲۱۷

الوان انوار از صورت فاطمه

صدوق در علل الشرایع باسناد خود از ابان ابن تغلب از امام صادق علیه‌السلام حدیث می‌کند که تفصیل آن در وجه تسمیه‌ی فاطمه (ع) بزهراء سبق ذکر یافت که در آخر حدیث حضرت می‌فرماید:

و هو ینقلب فی وجوهنا الی یوم القیمه فی الائمه ما اهل البیت امام بعد امام

بسجده افتادن ملائکه از نور فاطمه

و نیز در علل الشرایع سند بجابر بن عبدالله می‌رساند و او از رسول خدا حدیث کند که فرمودند خدای متعال نور فاطمه را از نور عظمت خود خلق کرد چون آن نور بآسمانها و زمینها تابش کرد چمشهای ملائکه از آن نور خیره گردید یکباره بسجده افتادند عرض کردند پروردگارا این چه نوری است که دیده‌های مرا خیره کرده خطاب از مصدر جلال برسد که این نور از نور عظمت من می‌باشد که او را در آسمان ساکن گردانیده‌ام و او را از صلب بهترین انبیای خود بیرون می‌آورم و از آن امامان و خلفای خود را که بامر من قیام می‌نمایند بوجود می‌آورم که در روی زمین بعد از انقضاء وحی مردم را بسوی من دلالت کنند و طریق را بآنها بیاموزند.

حدیث ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک

امام صادق هنگامی که این حدیث را از رسول خدا روایت کرد این حدیث بگوش ابن جریح رسید حاضر حضرت گردید عرض کرد یا ابا عبدالله حدیثی عجیب شنیدم حضرت فرمود آن کدام است گفت حدیثی که از رسول خدا نقل کردید حضرت فرمود شما روایت می‌کنید که خداوند برای بنده‌ی مؤمن غضب می‌کند و برضای او راضی می‌شود پس چه جای تعجب است که فاطمه‌ی مؤمنه را خدا برای او غضب کند و برضای او راضی شود ابن جریح گفت راست فرمودی الله اعلم حیث یجعل رسالته

ص: ۲۱۸

پرسش فاطمه از مکان ملاقات

صدوق در امالی بسند خود از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند که فاطمه‌ی زهرا از رسول خدا پرسش نمود که یا ابتاه فردای قیامت من شما را کجا زیارت خواهم کرد حضرت فرمود من بر در بهشت بالواء حمد شفاعت امت می‌کنم و اگر نه بر کنار حوض امت خود را از آب کوثر سرای می‌نمایم عرض کرد اگر آنجا بخدمت شما نرسم فرمود در پای میزان که من در آن جا می‌گویم خدایا امت مرا از آتش جهم بسلامت بدار و اگر نه در شفیر جهنم که شراره‌ی آتش را از امت خود دور می‌کنم فاطمه مستبشر و فرحناك گردید از این اخبار.

نام فاطمه در انجیل

صدوق در امالی سند بعبدالله بن سلیمان می‌رساند می‌گوید در صفت پیغمبر قرائت انجیل می‌نمودم در نکاح نساء دیدم نوشته است که آن حضرت قلیل‌النسل است و نسل او از مبارکه است یعنی فاطمه و از برای او خانه‌ای است در بهشت که در آن خانه رنجی و سختی و غمی و المی نیست و پیغمبر کفیل اوست چنان چه کفیل شد ذکریا مادر ترا یعنی مریم مادر عیسی را و این مبارکه را دو فرزند خواهد بود و هر دو تن شهید خواهند شد

سفارشات رسول خدا در حق فاطمه

صدوق در امالی سند بابن عباس می‌رساند که گفت روزی رسول خدا نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین در نزد او نشسته بودند این وقت رسول خدا سر بجانب آسمان کرد عرض کرد پروردگارا تو می‌دانی که این جماعت اهل‌بیت منند و گرامی‌ترین خلق‌اند در نزد من پروردگارا دوست بدار کسی که اینها را دوست دارد و غضب کن بر کسی که بر اینها غضب می‌کنند و دوستی کن با کسی که با اینها دوستی می‌نماید و دشمنی بنما با کسی که با اینها دشمنی بنماید و اعانت کن کسی را که با اینها اعانت کند و قرار بده

ص: ۲۱۹

آنهـا را پـاکیزه و مطهر از هر رجس و گنـاهی و از جانب خود ایشان را بروح‌القـدس مؤیـد بنما سـپس روی با علی آورد و فرمود یا علی تو امـام این امـتی و خلیفه بر آنهـا هسـتی بعـد از من و کشاننـده مؤمنین باشـی بسوی بهشت و گویـا می‌نگرم که دخترم فـاطمه می‌آید در روز قیامت بر ناقه‌ای از نور و از طرف راست او هفتاد هزار ملک و از طرف یسار او هفتاد هزار ملک و از پیش روی او و عقب سـر کذلک می‌کشاند زنان امت مرا بسوی بهشت پس هر زنی که پنج وقت نماز خود بجا آورد و روزه‌ی ماه رمضان را بگیرد و در حـال اسـتطاعت حـج خود را بجـا آورد و زکوهٔ مـال خود را بدهـد و شوهر خود را اطاعت بنمایـد و علی و اولاد او را دوسـت داشـته باشد داخل بهشت می‌شود بشـفاعت دخترم فاطمه (ع) و انها لسیدهٔ نساء العالمین فقیل یا رسول‌الله اهی سیدهٔ نساء عالمها فقال صلی الله علیه و آله و سلم ذلک لمریم بنت عمران فاما ابنتی فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الاولین والاخرین

و هرگاه در محراب عبادت بایسـتد هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین بر او سـلام بنماینـد و او را نـدا کننـد بهمان ندائی که با مریم بنت عمران می‌نمودند می‌گویند یا فاطمه ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین

سپس فرمود یا علی بدان که فاطمه پاره‌ی تن من است و نور چشم من و میوه‌ی قلب من است یسوئنی ماسائها و یسـرنی ما سرها و او اول کسی است که از اهل‌بیت من بمن ملحق می‌شود

پس با او نیکوئی کن بعد از من «ان فاطمه شجنهٔ منی یسخطنی ما اسخطها و یرضینی ما ارضاها» فاطمه رک و ریشه من است بغضب می‌آورد مرا چیزی که او را بغضب می‌آورد.

حدیث من عرف فاطمه

شیعه و سـنی متفق‌انـد که رسول خـدای بیرون آمـد و دست فـاطمه را در دست داشت و فرمود: (من عرف هـذه فقـد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمه بنت محمـد و هی بضـعه منی و هی قلبی و روحی التی بین جنبی فمن آذاها فقـد آذانی و من آذانی فقد آذی الله)

بیان شد که نظائر آن از کتب اهل سنت از حد تواتر گذشته.

ص: ۲۲۰

تبسم فاطمه از مرگ خود

اشاره

رسول خدا در مرض موت خود فاطمه بر وی درآمد آن حضرت با فاطمه آغاز سخن کرد و با او اسراری می‌گفت فاطمه سخت بگریست رسول خدا کلمه‌ای دیگر بگفت فاطمه بخندید عایشه می‌گوید با خود گفتم این زن را بر سایر زنان فضیلت باشد این خنده میان گریه یعنی چه چون از فاطمه پرسش کردم سبب آن را در جواب فرمود من آن کس نیستم که افشای سر بنمایم تا گاهی که رسول خدا از جهان برفت فرمود پدرم چون خبر مرگ خود را بمن گفت گریستم بعد فرمود تو اول کس باشی که بمن ملحق شوی از اهل‌بیت من پس بخندیدم.

در لمعهٔ البیضا ص ۱۲ بعد از نقل این روایت از بخاری و ترمذی می‌گوید: ان مضمون هذا الخبر یدل علی کونها اشرف من الانبیاء والصدیقین والشهداء والصالحین ما خلا خاتم النبیین و زوجها امیرالمؤمنین و اولاده المعصومین و ذلک لانه قد ضحکت بوعد لقاء ربها و تبشرت بقرب زمان موتها و لم یظهر هذا الشأن من احد من الانبیاء العظام سپس شروع می‌کند بذکر کراهت هریک از انبیاء را از موت (۱).

شعر

نور احدی ظاهر از جانب بطحا شد

چون عرش معلا کرد سرتاسر دنیا را

در کشور امکانی واجب به تجلی بین

در عالم ناسوتی لاهوت هویدا را

۱- تا این که می‌فرماید: بالجمله لا- توجد نفس من النفوس الانسانیه الا- و هی کارهه للموت لامحاله اذهو هادم اللذات و مفرق الجماعات و موتم البنین والبنات مع استیناس الارواح الی الابدان العنصریه و میل الطباع البشریه الی الحیوه الدنیویه و لومع صفه النبوه والرساله کطباع الانبیاء واولیاء الکرام علیهم‌السلام حیث انهم علی شرف مقادیرهم و عظم اخطارهم و مکانتهم من الله و منازلهم من محال قدسه و علمهم بما یول الیه احوالهم و تنتهی الیه امورهم احبوا الحیوهٔ و مالوا الیها و کرهوا الموت و نفروا منه لما اشرنا منه من الاستیناس اذا انقطاع الانس خطیب جسیم و عذاب الیم بل جمیع الالام الدنیویه و الاخرویه راجعه الی انقطاع الانس الیه و فاطمه کانت فناهٔ فی عنفوان الشباب والفتوه و لها زوج کریم و اولاد صغار اطیاب و مع تعلق قلبها بهم فی الغایه و میلها الیهم فی النهایه و مع

ذلک کله فاذا بشرت بسرعته اللحاق الی دارالقرار تبشرت و من غایه السرور ضحکت فهم فی ای واد و هی فی ای واد و ان هذا والله امر عظیم الخ.

ص: ۲۲۱

خورشید جهان آرا در پرده خجلت شد

تابان درخشان دید تا زهره‌ی زهرا را

در دائره‌ی خلقت امری علنی بینم

یا کوکبه‌ی حشمت صدیقه‌ی کبری را

شمس فلک عفت نور قمر عصمت

دارد ز پی خدمت صد مریم و حوا را

دخت نبی مرسل جفت علی والا

زان گونه مربی بین این گونه مر بارا

ار مقدم میمونش عالم چه گلستان شد

از نور تجلی داد نه گنبد مینا را

بر درگه او دربان جبرئیل امین دیدم

مرآت خدا گفتم آن مظهر یکتا را

در عترت پاک او چون هشت و چهار آمد

بر بام فلک بنهاد از عز و شرف پا را

از جود وجود او اسلام مؤید شد

قرآن به ثنا خوانی مرضیه و عذرا را

او کامله‌ی مطلق حق باوی وی با حق

نازم بچنین رفعت انسیه‌ی حورا را

فرمود رسول‌الله الفاطمه بعضه

با کوش دلت بشنو وصف در بیضا را

با طلعت مسعودش عالم چه منور کرد

نور رخ او روشن سازد صف عقبا را

ما چشم باو داریم در عرصه رستاخیز

شاید که بالطافش خرسند کند ما را

اثر طبع مولانا حجة الاسلام شیخ محمد حسین معروف به کمپانی

دختر فکر بکر من غنچه لب چه وا کند

از نمکین کلام خود حق نمک ادا کند

طوطی طبع شوخ من چونکه شکرشکن شود

کام زمانه را پر از شکر جان فزا کند

بلبل نطق من زبک نغمه‌ی عاشقانئی

گلشن دهر را پر از زمزمه و نوا کند

خامه‌ی مشک سای من گر بنگارد این رقم

صفحه روزگار را مملکت ختا کند

مطرب اگر بدین نمط ساز طرب کند گهی

دائره‌ی وجود را جنت دلگشا کند

شمس فلک بسوزد از آتش غیرت حسد

شاهد معنی من ار جلوه دلربا کند

نظم برد بدین نسق از دم عیسوی من

خاصه دمی که از مسیحا نفسی ثنا کند

و هم باوج قدس ناموس اله کی رسد

فهم که نعت بانوی خلوت کبریا کند

ص: ۲۲۲

ناطقه‌ی مرا مگر روح قدس کند مدد
تا که ثنای حضرت سیده‌ی نسا کند

فیض نخست و خاتمه نور جمال فاطمه
چشم دل از نظاره در مبدأ و منتهی کند

صورت شاهد ازل معنی حسن لم یزل
و هم چگونه وصف آینه حق نما کند

مطلع نور ایزدی مبداء فیض سرمدی
جلوه‌ی او حکایت از خاتم انبیا کند

بسمله‌ی صحیفه‌ی فضل و کمال و معرفت
بلکی گهی تجلی از نقطه‌ی تحت با کند

دائره‌ی شهود را نقطه‌ی بلتقی بود
بلکه سزد که دعوی لو کشف الغطا کند

حامل سر مستمر حافظ غیب مستتر
دانش او احاطه بر دانش ماسوی کند

عین معارف و حکم بحر مکارم کرم
کان سخاوی وی محیط را قطره‌ی بی‌بها کند

لیله‌ی قدر اولیا نور نهار اصفیا
صبح جمال او طلوع از افق علا کند

بضعه‌ی سید بشر ام ائمه‌ی غرر
کیست جز او که همسری باشه لافتی کند

وحی نبوتش نسب جود و فتوتش حسب
قصه‌ی از مروتش سوره‌ی هل اتی کند

دامن کبریای او دست رس خیال نی
پایه‌ی قدر او بسی پایه بزیر پا کند

لوح قدر بدست او کلک قضی بشست او
تا که مشیت اللهی او چه اقتضا کند

در جبروت حکمران در ملکوت قهرمان
در نشآت کن فکن حکم بماتشا کند

عمصت او حجاب او عفت او نقاب او
سر قدم حدیث از او سر و از آن حیا کند

نغمه‌ی قدس بوی او حذبه‌ی انس خوی او
منطق او خبر زلا ینطق عن هوی کند

قبله‌ی خلق روی او کعبه‌ی عشق کوی او
چشم امید سوی او تا بکه اعتنا کند

بهر کنیزیش بود زهره کمینه مشتری
چشمه‌ی خور شود اگر چشم سوی سها کند

مفتقرا متاب رو از در او بهیچ سو
ز آن که مس وجود را فضه‌ی او طلا کند

نام فاطمه بر سرادق عرش

ابوبکر شیرازی که از معتبرین عامه‌ی است در تفسیر خود گفته که: مراد از اهل ذکر محمد و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌باشند این جماعت اهل علم و فضل و بیان هستند و بخدا قسم مؤمن نامیده نشد مؤمن مگر برای کرامت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب.

ص: ۲۲۳

(یص) ص ۴۴۱ از حافظ ابوبکر شیرازی حدیث کند که او سند بابن عباس می‌رساند می گوید پیغمبر فرمود در شب معراج این کلمات را بر سرادق عرش بدیدم (لا اله الا الله محمد رسول‌الله علی جنب الله الحسن والحسین صفوه الله فاطمه امه الله علی مبغضیهم لعنه الله.

(ابن حجر هیثمی) در صواعق از رسول خدا حدیث کند که آن حضرت فرمود بعلی بن ابی‌طالب یا علی: ان اول من یدخل الجنه یا علی انا وانت و فاطمه والحسن والحسین فی مکان واحد.

علی علیه‌السلام عرض کرد یا رسول‌الله دوستان ما در کجا باشند رسول خدا فرمود در پشت سرما بما ملحق می‌شوند.

وصیت پیغمبر فاطمه را باتیان چهار عمل هنگام خواب

منقول از خلاصهٔ الاذکار مرحوم ملا محسن فیض است که می‌فرماید از حضرت زهرا صلوات الله علیها روایت است که فرمود پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر من وارد گردید در وقتی که رختخواب خود را پهن کرده بودم و می‌خواستم بخوابم فرمود ای فاطمه قبل از این که بخواب روی چهار عمل بجا بیاور یک ختم قرآن بنما و پیغمبران را شفیع خود گردان و مؤمنین را از خود خوشنود بنما و حج و عمره بجا بیاور این را فرمود و داخل نماز شد من صبر کردم تا از نماز فارغ گردیدم گفتم یا ابتاه امر فرمودی بچهار چیز که من قدرت ندارم که در این وقت آنها را بجا بیاورم آن حضرت تبسم کرد فرمود ای فاطمه هرگاه بخوابی قل هو الله احد را سه مرتبه قرائت کنی پس گویا ختم قرآن کرده‌ای و هرگاه صلوات بفرستی بر من و بر پیغمبران قبل از من ما شفیعان تو خواهیم بود در روز قیامت و هرگاه استغفار کنی از برای مؤمنین پس تمامی ایشان از تو خوشنود شوند و هرگاه بگوئی سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر همانند این است که حج و عمره کرده باشی.

ص: ۲۲۴

دارقطنی در صحیح خود روایت کرده که..

(۳۵) دارقطنی که از مشاهیر اهل سنت است در صحیح خود روایت کرده که رسول خدا دست دزدی را فرمان داد قطع بنماید دزد فریاد برآورد که دیروز این دست را بشرف بیعت اسلام می‌شناختی و محترم می‌داشتی امروز بقطع او فرمان می‌دهی رسول خدا فرمود اگر هم فاطمه دخترم باشد چون مرتکب چنین امری گردد حکم خدا را معطل نمی‌گذارم و حد بر وی جاری می‌نمایم چون فاطمه این سخن بشنید محزون گشت تا چرا نام او بر زبان پیغمبر با دزدی توامان رفته در آن حال جبرئیل نازل گردید و این آیه بیاورد (ان اشرکت لیحبطن عملک) یعنی اگر شرک بیاوری عمل تو ضایع و باطل خواهد شد رسول خدا نیز از این کلمه محزون گشت جبرئیل بیامد و این آیه آورد (لو کان فیهما آلهۀ الاالله لفسدتا) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعجب کرد جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول‌الله چون فاطمه محزون گردید از قول شما این آیات بجهت دلخوشی و رضایت او نازل گردید بجهت موافقت فاطمه.

در ناسخ گوید..

(۳۶) در ناسخ گوید مردی گفت بر فاطمه زهرا وارد شدم ایشان بر من ابتدا بسلام نمودند بعد فرمود چه چیز ترا باین جا کشانید آن مرد گفت طلب خیر و برکت فاطمه فرمود خبر داد مرا پدرم و اینک حاضر است که هر کس سه روز بر پدر من درآید یا بر من وارد گردد و سلام کند خداوند متعال واجب می‌کند از برای او بهشت را عرض کردم در حیوه شما فرمود بلی و همچنین بعد از وفاه همین ثواب را دارد.

اخبار شفاعت و تظلم فاطمه‌ی زهرا در قیامت

اشاره

اخبار بسیار در این باب وارد شده است و در این جا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود ابن شهر آشوب در مناقب از کتاب القوامیه‌ی سمعانی و کتاب فضائل الصحابه‌ی زعفرانی و از کتاب ابانه‌ی عکبری و از کتاب فضائل احمد حنبل و از کتاب اربعین ابن المؤذن که همه‌ی از اکابر و مشاهیر اهل سنت‌اند باسانید خود از رسول خدا حدیث کنند که در روز قیامت گاهی که خلایق در پیشگاه موقف ایستاده می‌شوند از ورای حجاب منادی ندا کند ایها الناس چشمها فرو خابانید و سرها بزیر افکنید زیرا که فاطمه دختر محمد عبور می‌دهد

ص: ۲۲۵

بر صراط و بروایت ابی‌ایوب چون برق لامع می‌گذرد و هفتاد جاریه از حورالعین در ملازمت آن حضرت می‌گذرند.

روایت فرات بن ابراهیم در شفاعت

سند بابن عباس می‌رساند که گفت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای من حدیث کرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر دخترش فاطمه وارد شدید دید سیلاب اشک از دیده‌های حق بینش جاری است فرمود ای فاطمه چه می‌شود ترا و این گریه از برای چیست عرض کرد یا ابتاه بیاد روز قیامت افتادم و برهنگی اهل محشر را متذکر شدم رسول خدا فرمود همانا روز قیامت بسیار عظیم است ولی جبرئیل مرا خبر داده است که اول کس که زمین را بشکافد من باشم و پس از من ابراهیم خلیل و بعد از او شوهر تو علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سپس جبرئیل بفرمان خدا بر سر قبر تو بیاید با هفتاد هزار فرشته و هفت قبه از نور بر سر قبر تو بزنند و اسرافیل با سه حله از نور برفراز سر تو بایستد و ترا ندا کند که ای دختر محمد قومی الی محشرک پس تو با قلب آرمیده و مستوره از قبر بیرون می‌آئی و آن حلها در بر می‌نمائی آن وقت زوقائیل در می‌رسد و شتری از نور حاضر می‌کند که مهار آن از مروارید تر باشد و هودجی بر پشت او از طلای احمر باشد پس بر آن شتر سوار شوی و زوقائیل زمام آن را می‌کشد و هفتاد هزار فرشته که همه‌ی ایشان رایت تسبیح بدست دارند (۱).

۱- و الفاظ حدیث این است (قال ابن عباس قالی لی امیرالمؤمنین دخل رسول‌الله صلی الله علیه و آله علی فاطمه فرآها تبکی فقال لها ما حزنک یا نبهٔ قالت یا ابه ذکرت المحشر و وقوف الناس عراهٔ یوم‌القیمه قال یا بنیه انه لیوم عظیم ولکن قد اخبرنی جبرئیل من الله انه قال اول من تنشق الارض عنه یوم‌القیمه انا ثم ابی ابراهیم ثم بعلک علی بن ابی‌طالب ثم یبعث الله الیک جبرئیل فی سبعین الف ملک فیضرب علی قبرک سبع قباب من نور ثم یآتیک اسرافیل بثلاث حلل من نور فیقف عند راسک فینادیک یا فاطمه بنت محمد قومی الی محشرک فتقومین آمنه روعتک مستوره عورتک فینادیک اسرافیل و معه ثلاث حلل فتلبسینها و یاتیک ذو قائیل بنجیبهٔ من نور زمامها من لولو رطب علیها محفه من ذهب فترکبینها و یقود زوقائیل بزمامها و بین یدیک سبعون الف ملک بایدیهم الویه التسبیح فاذا جد بک السیر استقبلتک سبعین الف حوریه یستبشرون بالنظر الیک بید کل واحده منهن مجمره من نور یسطع منها ریح العود من غیر نار و علیهن اکالیل الجوهر مرصع بالزبرجد الاخضر فیسرن عن یمینک

و اذا سرت مثل الذی سرت من قبرک استقبلک مریم بنت عمران فی مثل من معک من الحور فتسلم علیک فتیسر هی و من معها عن یسارک ثم تستقبلک امک خدیجه بنت خویلد اول المومنات بالله و رسوله و منها سبعون الف ملک بایدیهم الویه التکبیر فاذا قربت من الجمع استقبلک حوافی سبعین الف حوراء و معها آسیه بنت مزاحم فتسیرهی و من معها معک فاذا توسطت الجمع و ذلک ان الله یجمع الخلائق فی صعید واحد فتستوی بهم الاقدام ثم ینادی منادی من تحت العرض یسمع الخلائق غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه الصدیقه بنت محمد و من معها فلا ینظر الیک یومئذ الا ابراهیم خلیل الرحمن و علی بن ابی‌طالب و بطلب آدم حوا فراها مع امک خدیجه امامک ثم ینصب لک منبر من النور فیه سبع مراقی بین المرقاه الی المرقاه صفوف الملائکه بایدیهم الویه النور و یصطف الحور العین عن یمین المنبر و عن یساره و اقرب النساء معک حوا و آسیه و اذا صرت فی اعلی المنبر اتاک جبرئیل فیقول لک یا فاطمه سلی حاجتک فتقولین یا رب ارنی الحسن والحسین فباتیانک و اوداج الحسین تشنحب دما و هو یقول یا رب خذلی

الیوم بحقی ممن ظلمنی فیغضب عند ذلک الجلیل و یغضب لغضبه جهنم والملائکه اجمعون فنز فرجهنم عند ذلک زفره ثم یخرج فوج من النار و یلتقط قتله الحسین و ابنائهم و ابناء ابنائهم و یقولون یا رب انا لم نحضر قتل الحسین فیقول الله لزبانیه جهنم خذوهم بسیماهم بزرقة الاعین و سواد الوجوه خذی بنواصیهم فالقوهم فی الدرک الاسفل من النار فانهم کانوا اشد علی اولیاء الحسین من آبائهم الذین حاربوا الحسین فقتلوه ثم یقول جبرئیل یا فاطمه سلی حاجتک فتقولین یا رب شیعتی فیقول الله قد غفرت لهم و تقولین یا رب شیعة ولدی فیقول الله قد غفرت لهم فتقولین یا رب شیعه شیعتی فیقول الله انطلق فمن اعتصم بک فهو معک فی الجنه فعند ذلک یود الخلائق انهم کانوا فاطمیین فتیسرین و معک شیعتک و شیعه ولدک و شیعة امیرالمؤمنین آمنة روعاتهم مستوره عوراتهم قد ذهب عنهم الشدائد و سهلت لهم الموارد یخاف الناس و هم لایخافون و یظما الناس و هم لایظمئون فاذا بلغت باب الجنه تلقتک اثنتا عشر الف حوراء لم یتلقین احد قبلک ولا یتلقین احدا بعدک بایدیهم حراب من نور علی نجائب من نور رحائلها من الذهب الاصفر والیاقوت ازمتها من لؤلؤ رطب علی کل نجیب نمرقه من سندس منضود فدخلت الجنة تباشریک اهلها و وضع لشیعتک موائد من جوهر علی اعمدة من نور فیاکلون منها والناس فی الحساب و هم فی ما اشتهت انفسهم خالدون و اذا استقر اولیاءالله فی الجنه زارک آدم و من دونه من النبیین و ان فی بطنان الفردوس لؤلؤتان من عرق واحد لؤلؤه بیضاء و لؤلؤه صفراء فیهما قصور و دور فی کل واحده سبعون الف دار فالبیضاء منازلنا شیعتنا والسفراء منازل ابراهیم و آل ابراهیم صلوات الله علیهم اجمعین).

ص: ۲۲۶

از پیش روی تو روان می‌شونـد و اسـتقبال می‌کند ترا هفتاد هزار حوریه و چون ترا ملاقات کنند شادی بنمایند و بر تو سـلام کنند و در دست هر یـک مجمره‌ئی است از نور که بـدون آتش بوی عود از آن بالاـ می‌گیرد هر یک از آن حوران تاجی بجواهر مرصع بر سر دارد و از جـانب راست تو روان گردنـد و نیز مریم بنت عمران باهفتـاد هزار حوریه ترا اسـتقبال بنماینـد و از جانب یسار تو روان گردند و همچنان مادر تو خدیجه‌ی کبری با هفتاد هزار فرشته ترا استقبال بنمایند.

و در دست هریـک رایتی از تکبیر باشـد و چون بنزدیـک موقف برسـی حوا مـادر آدمیـان و آسـیه بنت مزاحم بـا هفتاد هزار حوریه باستقبال تو بشتابند و جمیعا در خدمت تو روان گردند چون بصحرای محشر وارد شوی آنجائی که خلق اولین و آخرین مجتمع‌اند و بر سـر پـای ایسـتاده‌اند این وقت منـادی نـدا کنـد از زیر عرش پروردگـار بنحوی که همه خلائق بشـنوند ای مردم چشـمهای خود را به‌پوشـید اینک فاطمه صـدیقه دختر پیغمبر می‌خواهـد عبور بنماید و در آن روز کسـی را قدرت نباشد که بسوی تو نظر اندازد مگر جـد تو ابراهیم خلیـل و شوهر تو علی بن ابی‌طـالب این وقت آدم ابوالبشـر حوا را طلب کنـد می‌بینـد که او با مادر تو خـدیجه کبری است که بهمراه تو می‌روند این وقت منبری از نور نصب می‌نمایند که هفت پله داشـته باشد بین هر پله صـفهای ملائکه بایستند و در دست آنهـا علمهـای از نور بوده باشـد و صـفهای حورالعین از یمین و یسـار منبر را فرو گیرنـد و تو بر عرشه‌ی آن منبر برائی و اقرب زنان بتو حوا و آسیه است این وقت جبرئیل بنزد تو بیاید و بگوید ای فاطمه حاجت خود را بگو تو در جواب بگوئی حسن و حسـین مرا بمن نشـان بدهیـد جبرئیـل گویـد نگـاه کن تـا چه بینی ای فـاطمه نظر می‌نمائی حسـین خود را با سـر بریـده می‌بینی که خون از رگهای گردن او می‌ریزد و می گوئی پروردگارا امروز

ص: ۲۲۷

حق مرا از کسانی که بمن ظلم کردند بگیر این وقت غضب خداوند جلیل شدید می‌شود و جهنم شعله می‌کشد و غضب می‌کند و زفیری از او ظاهر می‌شود و شعلهائی از او بیرون می‌آید و قتله‌ی حسین ترا برمی‌چینند با فرزندان آنها و فرزند فرزندان آنها با آنان می‌گویند پروردگارا ما که حاضر در کشتن حسین نبودیم خدای تعالی زبانیه‌ی جهنم را خطاب کند که بگیر آنکس که کبود چشم و سیاه چهره است نواصی آنها را بگیر و در درک اسفل جهنم بینداز برای این که ایشان عداوت با دوستان حسین بیشتر داشتند از پدرانشان که با حسین محاربه می‌کردند و او را شهید کردند سپس جبرئیل بگوید ای فاطمه دیگر حاجت تو چیست عرض کنی پروردگارا شیعیان من خطاب رسد ای فاطمه همه آنها را آمرزیدم سپس عرض کنی شیعه فرزندانم خطاب رسد آنها را هم آمرزیدم باز عرض کنی شیعه شیعیان فرزندانم خطاب رسد ای فاطمه برو بسوی بهشت هرکس که بتو پناهنده شد او را با خود به بهشت ببر در آن وقت اهل محشر آرزو کنند و می‌گویند ای کاش ما هم فاطمی بودیم پس ای فاطمه بسوی بهشت روانه گردی و با تو است شیعیان تو و شیعه فرزندان تو و شیعه امیرالمؤمنین در حالی که در مهد امن و امان بوده باشی بدون خوف و بیم از شدائد روز قیامت مردم در شدت خوف و ترس گرفتار باشند و آنان خوفی ندارند آنها برهنه باشند و آنان پوشیده در کمال سهولت با تو سیر بنمایند آنها تشنه باشند و اینان سیراب چون بدر بهشت برسی دوازده هزار حوریه ترا استقبال بنمایند که احدی را قبل از تو استقبال نکردند و بعد از تو هم نکنند بر ناقهای از نور سوار باشند که رحل آنها از طلای زرد و یاقوت سرخ بوده باشد مهار آنها از مروارید تر باشد بر هر ناقه بساطی از سندس که مرصع و منضود بجواهر آبدار بوده باشد و چون داخل بهشت شوی از قدوم تو اهل آن

ص: ۲۲۸

خوشحالی بنمایند و از برای شیعیان تو مائده‌های گوناگون حاضر بنمایند و از آنها تناول بنمائید و مردم هنوز در دار و گیر حساب باشند و از برای شعیان تو آنچه را که میل داشته باشند حاضر و مهیا است چون اولیاء خدا در بهشت ساکن گردند آدم ابوالبشر و پیغمبرانی که بعد از او بودند همه بزیارت تو بیایند و در بطنان فردوس دو دانه مروارید است که ریشه‌ی آنها یکی است و یکی از آنها دو مروارید سفید است و آن دیگر زرد است و در این دو دانه مروارید قصرهائی است که در هر قصری هفتاد هزار خانه می‌باشد و خانهائی که در مروارید سفید است منازل ما و شیعیان ما است و خانهائی که در مروارید زرد است منازل ابراهیم و آل ابراهیم می‌باشد.

روایت جابر در شفاعت فاطمه

شیخ صدوق در امالی سند بجابر بن عبدالله انصاری می‌رساند که گفت من از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود رسول خدا بیان نمود که در روز قیامت دختر من فاطمه بر شتری از شترهای بهشت سوار شود که دو پهلوی آن ناقه مزین بدیباج و مهارش از مروارید تر و قوائمش از زمرد سبز است و دم او از مشک از فرو چشمهای او از یاقوت احمر و هودجی از نور بر پشت دارد که اندرون او از بیرون پیداست و بیرون آن از اندرون هویداست باطن او عفو خداوند غفار است و ظاهرش محفوف برحمت پروردگار است و برفراز

ص: ۲۲۹

آن تاجی است از نور و آن تاجرا هفتاد رکن است و هر رکنی مرصع بمروارید غلطان و یاقوت درخشان که همانند ستاره در آسمان نور افشانی کند هفتاد هزار فرشته در ملازمت او از طرف یمین او است و هفتاد هزار در یسار او و جبرئیل امین زمام او بدست بگیرد و نـدا کنـد باعلا صوت که ای اهل محشـر چشـمهای خود را فرو خابانیـد تا فاطمه دختر محمـد عبور دهد لاجرم باقی نمی‌ماند هیچ پیغمبر مرسلی و نبی و صدیقی و شهیدی جز این که چشم فرو بندد تا گاهی که فاطمه درگذرد.

پس سیر می‌دهـد تا پای عرش پروردگار در آن جا خود را از شتر بزیر می‌افکند و عرض می‌کند ای خدای من ای مولای من حکم کن میان من و کسانی که با من ظلم کردنـد ای پروردگار من حکم کن میان من و میان کسانی که فرزندان مرا کشـته‌اند این هنگام از سـترات جلالـ خطـاب در می‌رسـد که ای جبیبه‌ی من و ای دخـتر حـبیب من سـؤال کن از من بـدانچه می‌خـواهی که حـاجت تو برآورده است و تقدیم شفاعت می‌کن که شفاعت تو قبول است بعزت و جلال خودم قسم است که از هیچ ظلم ظالمی درنمی‌گذرم و از هر سـتمی باز پرسـی می‌کنم فاطمه عرض می‌کنـد ای مولای من ای سـید من اندوه من همه برای فرزندان و شـیعیان من است و دوسـتان من و دوسـتان فرزنـدان من می‌باشـد در آنوقت ندا رسد کجایند فرزندان فاطمه و شـیعیان او و شـیعه‌ی فرزندان او در زمان همگان حاضـر می‌شوند فرشـتگان رحمت اطراف ایشان را فرو می‌گیرند و فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها تمام آنها را با خود به بهشت می‌برد.

و نیز در عیون

از رسول خـدا حـدیث کنـد که رسول خـدا فرمود محشور می‌شود دختر من فـاطمه در روز قیامت در حالی که جامهای او رنگین از خـون است دست در قـائمه‌ای از قوائم عرش می‌زنـد و عرض می‌کنـد ای حـاکم عـادل حکم کن در میـان من و قاتـل فرزنـدان من حضرت امیرالمؤمنین می‌فرماید رسول خدا فرمود سوگند بخدای کعبه که حکم می‌کند از برای دختر من.

ص: ۲۳۰

و نیز این روایت بسند دیگر از حضرت رضا علیه‌السلام منقولست و در آخر آن رسول خدا می‌فرماید ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها

و نیز در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام روایت کند قال اذا کان یوم القیمه قیل یا اهل الجمع غضوا ابصارکم لتمر فاطه بنت رسول‌الله فتمر و علیها ریطتان حمراوان

و نیز در عیون عده روایتی متقارب المضمون نقل کرده‌ی غیر آنچه را که در اینجا بدان اشاره شد.

روایات ثواب الاعمال در شفاعت

از امام صادق علیه‌السلام از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کند که چون روز قیامت شود قبه‌ای برای فاطمه نصب می‌نمایند در آنوقت حضرت حسین علیه‌السلام با تن بی‌سر نمودار می‌شود که فاطمه از دیدن او چنان صیحه بزند که نماند در صحرای محشر ملک مقربی و نه نبی مرسلی و نه بنده‌ی مؤمنی مگر آن که با فاطمه هم ناله می‌شود در آنوقت خداوند متعال خلقی در نهایت خوش صورتی خلق می‌فرماید که قتله و شرکاء کشندگان حسین را بقتل می‌رساند خداوند متعال دوباره آنها را زنده می‌کند تا امیرالمؤمنین آنها را بکشد و همچنین امام حسن و امام حسین و سائر ائمه آنها را بقتل می‌رسانند بعد از زنده شدن در آنوقت دلها شفا داده می‌شود و غمها و حزنها برطرف می‌شود پس از آن امام صادق علیه‌السلام فرمودند رحم‌الله شیعتنا بخدا قسم مؤمنون شیعیان ما می‌باشند که در طول مصیبت و حزن و اندوه و حسرت با ما شرکت دارند

و نیز در ثواب الاعمال بسند (۱) های معتبر از رسول خدا حدیث کند که چون

۱- روی الصدوق باسانیده المعتمده فی ثواب الاعمال عن النبی (ص) قال اذا کان یوم القیمه جائت فاطمه فی لمه من نسائها فیقال لها ادخلی الجنه فتقول لاادخل حتی اعلم ما صنع بولدی من بعدی فیقال لها انظری فی قلب القیمه فنظر الی الحسین مائما و لیس علیه راس فتصرخ صرخه و اصرخ لصراخها و تصرخ الملائکه لصراختا فیغضب الله عزوجل لنا عند ذلک فیامر نارا یقال لها هب هب قد اوقد علیها الف عام حتی اسودت لا یدخلها روح ابدا ولا یخرج منها غم ابدا فیقال لها التقطی قتله الحسین و حبله القرآن الذین نبذوا احکامها وراء ظهورهم فتلقطهم فاذا صاروا فی حوصلتها صهلت و صهلوا بها و شهقت و شهقوا بها و زفرت و زفرو بها فینطقون بالسنه ذلقه طلقه ربنا بما اوجبت لنا النار قل عبده الاوثان فباتیهم الجواب عن الله عز و جل ان من علم لیس کمن لایعلم).

ص: ۲۳۱

روز قیامت شود فاطمه می‌آید و جماعتی از زنان بهمراه او می‌باشند خطاب برسد ای فاطمه داخل بهشت شو فاطمه عرض کند من داخل بهشت نمی‌شود تا بدانم با فرزند من حسین چه کردند بعد از آن خطاب می‌شود ای فاطمه بقلب محشر نظرافکن چون نظر کند می‌بیند حسین علیه‌السلام که بی‌سر برپا ایستاده در این وقت فاطمه فریادی چنان از دل پر درد در آورد که من نیز از فریاد او صحیه می‌زنم و فرشتگان از صحیه و ناله‌ی ما صیحه بزنند در این وقت خشم خداوند قهار شدید می‌شود پس فرمان می‌دهد آتشی را که هب هب نام دارد و هزار سال اعداد یافته تا نیرو گرفته و هرگز با رفق آشنا نگشته و هرگز غم از وی بیرون نرفته او را فرمان برسد که بگیرد قاتلان حسین را و آنان که تلاوت قرآن کردند و احکام آن را پس پشت انداخته‌اند و بکلی آن را ضایع گذاشته‌اند پس برمی‌چیند ایشان را و در چینه دان خود می‌افکند و بانگ برایشان می‌زند و ایشان فریاد بر او می‌زنند آن آتش برایشان نعره و زفیر می کشد و ایشان از شدت عذاب می‌نالند و داد می‌زنند و با طلاقت زبان آغاز سخن کنند و عرض کنند ای پروردگار ما از چه جهت ما را قبل از بت پرستان بآتش انداختی منادی در جواب ایشان ندا کند که کیفر عالمان که می‌دانستند و بعلم خود عمل نکردند شدیدتر است از جاهلان که چنین علم نداشتند.

و نیز در ثواب الاعمال است

که سند بامیرالمؤمنین می‌رساند که آن حضرت از رسول خدا حدیث کند که فرمود در روز قیامت ممثل می‌شود از برای فاطمه سر حسین در حالی که آغشته بخون باشد فاطمه چون این به‌بیند صیحه می‌زند بواولداه و اثمره فؤاده و از صیحه او فرشتگان مدهوش می‌شوند و اهل قیامت ندا کنند ای فاطمه خدا بکشد کشنده‌ی فرزندت را در آنوقت خدای تعالی بفرماید هر آن کس که این ظلم بر حسین و فرزندان او کرده است او را عذابی بنمایم که احدی را چنین عذاب نکرده باشم و در آنوقت فاطمه بر شتری سواری بشود که از ناقهای بهشت بوده باشد و صفت او این است (مدبجه الجنبین واضحه الخدین شهلاء العینین رأسها من الذهب المصفی و عنقها من المسک الازفر والعنبر خطامها

ص: ۲۳۲

من الزبرجد الاخضر رحلها در منضود منضد بالجوهر علی الناقه هودج غشائها من نور الله و حشوها من رحمه الله خطوتها فرسخ من فراسخ الدنیا یحف بهود جهاسبعون الف ملک بالتسبیح والتحمید والتهلیل والتکبیر)

یعنی آن ناقه مزین است بدیباج دو پهلوی او و نورانی است دو گونه‌ی او و شهلا است دو دیده‌ی او و سر او از طلای احمر و گردن او از مشک از فرمها را و از زبرجد اخضر و رحل او از مرواریدتر مرصع بجواهر و هودجی بر فراز آن ناقه است که پوشش او از نور خداوند است و درونش مملو از رحمت باری تعالی است و گامش فرسخی از فراسخ دنیا است هفتاد هزار فرشته آن هودج را فرو گرفته باشند و به تسبیح و تهلیل و تکبیر و ثنا و ستایش پروردگار مشغول باشند پس منادی ندا می‌نماید که ای اهل قیامت دیدها فرو خوابانید که فاطمه دختر محمد از صراط عبور می‌دهد در آن حال فاطمه و شیعیان او مانند برق جهنده از صراط عبور بنمایند دشمنان او را و دشمنان ذریه او را بدوزخ افکنند.

و در مجالس شیخ مفید روایتی باین مضمون از امام صادق علیه‌السلام حدیث کند و در آن روایت اضافه کرده است که فاطمه از شتر فرود آید و با او پیراهن خون آلود حسین بوده باشد و عرض کند پروردگارا هر آینه می‌دانی با فرزند من چه کردند الخ آنچه در سابق گذشت.

روایت جابر از امام باقر در شفاعت فاطمه

فرات بن ابراهیم بسند خود از امام صادق علیه‌السلام روایت کند که آن حضرت فرمود جابر بن عبدالله الانصاری خدمت امام باقر علیه‌السلام عرض کرد یابن رسول‌الله مرا در فضیلت جده‌ات فاطمه حدیثی بیاموز که هرگاه در مجلس شیعیان روایت کنم قرین فرح و سرور شوند امام باقر فرمودند حدیث کرد مرا پدرم از جدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود در روز قیامت منبرهائی از نور برای انبیا و رسل نصب می‌نمایند و منبر من از همه بلندتر می‌باشد آنگاه خداوند عزوجل می‌فرماید ای محمد خطبه قرائت کن و من خطبه

ص: ۲۳۳

انشا می‌کنم که هیچ یک از انبیاء و رسل نشنیده باشند از آن پس از برای اوصیاء منابر نور نصب بنمایند و منبر وصی من علی بن ابی‌طالب در وسط آن منابر از همه بلندتر است آن گاه حضرت حق فرمان می‌دهد که علی خطبه بخواند لاجرم خطبه قرائت می‌فرماید که هرگز اوصیاء نشنیده باشند از پس آن از برای اولاد انبیاء منابری نصب کنند از نور و از برای دو فرزند من حسن و حسین که دو ریحانه‌ی من در ایام حیوه من می‌باشند منبری نصب کنند از نور و خدای تعالی فرمان دهد که هریک از دو سبط من قرائت خطبه بنمایند پس حسن و حسین هریک خطبه بخوانند که هیچ وقت اولاد انبیاء و مرسلین نشنیده باشند مثل آن را این هنگام جبرئیل ندا در می‌دهد که فاطمه دختر محمد در کجا است و خدیجه دختر خویلد و آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و مادر یحیی در کجا است ایشان بر پای می‌شوند این وقت خداوند می‌فرماید امروز بزرگواری برای کیست محمد و علی و حسن و حسین عرض می‌کنند لله الواحد القهار یعنی خاص خداوند قاهر غالب است پس خدا می‌فرماید من امروز محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه را بزرگواری دادم هان ای اهل جمع سرها بگریبان در کشید و دیده‌های خود به‌پوشید همانا فاطمه بجانب جنت عبور می‌دهد در این وقت جبرئیل شتری از ناقهای بهشت که جلال از دیباج و پالان از مرجان و مهار از رشته مروارید درخشنده داشته باشد در پیش روی فاطمه می‌خواباند آن حضرت بر او سوار می‌شود و صد هزار فرشته از جانب راست و صد هزار از طرف چپ در ملازمت خدمتش روان می‌شوند و صد هزار فرشته بر بالهای خویش حضرتش را حمل می‌دهند و بر در بهشت فرمود می‌آورند پس فاطمه توقف کند و داخل بهشت نشود التفات او بجانب صحرای محشر است خطاب رسد ای دختر حبیب من چیست این التفات تو و حال آن که ترا فرمان بهشت دادم عرض می‌کند ای پروردگار من دوست دارم که امروز قدر من معروف و منزلت من معلوم گردد خطاب رسد ای فاطمه نظاره می‌کن در قلب هر کس چیزی از حب خود و ذریت خود دیداری کردی دست او را فرا گیر و در بهشت او را جای ده این وقت امام باقر علیه‌السلام فرمود بخدا قسم ای جابر در آن روز فاطمه شیعیان و دوستان خود را از میان مردم چنان برمی‌چیند که مرغ

ص: ۲۳۴

دانهای خوب را از میان دانهای بـد برمی‌چینـد آن گاه فاطمه با شـیعیان خود بر باب بهشت حاضـر می‌شونـد خداونـد در قلب ایشان می‌افکنـد تا تجدیـد نظر می‌کننـد و بسوی محشـر التفات می‌نمایند خطاب رسد چیست این التفات شـما همانا فاطمه دختر حبیب من تقدیم شـفاعت شـما فرمود عرض می‌کند ای پروردگار ما دوست می‌داریم که قدر ما در مثل امروز شـناخته شود خداوند می‌فرماید ای دوسـتان من نگران شویـد در میـان جمـاعت کیست دوسـتار شـما در محبت فاطمه کیست که طعام کرد شـما را در مبحت فاطمه کیست که جـامه داد شـما را در محبت فـاطمه کیست که شـما را برای محبت بفـاطمه بشـربتی آب سـقایت کرد کیست که منع کرد غیبتی را از شـما در محبت فاطمه بگیریـد دست او را و داخل کنید در بهشت قال ابوجعفر علیه‌السـلام والله لایبقی فی الناس الاشاک او کافر او منافق فاذا صاروا بین الطبقات نادوا کما قال الله تعالی فمالنا من شافعین ولا صـدیق ولا حمیم فیقولون فلو ان لنا کرهٔ فنکون من المؤمنین قـال ابوجعفر (ع) هیهـات هیهات منعوا ما طلبوا ولو ردوا العادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون) بالجمله اخبار باب شـفاعت بسیار است بهمین مقدار در اینجا قناعت شد طلبا للاختصار.

اثر طبع اختر طوسی

سعی کن ای دل که تا بر روی خود باب سئوال
باز ننمائی که رد گردی ز باب ذولجلال

بر رخت از فقر بگشاید خدا هفتاد باب
گر تو بگشائی بر روی خویش یکباب سؤال

نیستی زاهل قناعت بلکه هستی زاهل حرص
گر ذخیره داری اندر خانه بیش از قوت سال

با وجود آن که بهر راحت جان بدن
روز و شب هستی حریص آنقدر بر تحصیل مال

جز نگهبانی و دفع دزد و زحمت حاصلی
نیست در تحصیل مالت این ترابس گوشمال

مال را تشبیه کردند بر ماری که هست
از درون پر زهر قاتل و ز برون خوش خط و خال

می‌کند طغیان غنی چون دید انسان خویش را

آری این گفتار حق باشد بترک مال دال

گفت پیغمبر برای صالح مال است خوب
کش فقیر آن را کند حاضر سرخان نوال

نه غمین از رفتنش باشد نه شاد از بودنش
چون غنا و فقر یکسانش بود پیش خیال

ص: ۲۳۵

نه برای طالحی کورا نماید صرف و خرج
از برای شاهدی بد کار در غنج و دلال

همره فرزند آدم تا سه جا آمد سه چیز
گوش کن تا بشمرم بهر تو ای صاحب کمال

مال تا وقت ممات اعمال تا یوم النشور
تالب گورت که باشد خانه‌ی وحشت عیال

در کفت مال حرام ار اوفتد بگذر از او
ز آن که انسان را مطیع حق کند مال حلال

روز شب چون اختر طوسی دمی خامش مباش
در ثنای ذات پاك احمد مختار و آل

خاصه خاتون قیامت دختر پاك رسول
کز بیان مدح او باشد زبان خلق لال

مام شبیر شبر زهرای اطهر فاطمه
کو بدی خیرالنساء و شوهرش خیر الرجال

آنکه میر و بند حوران از پی کحل بصر
با خم گیسوی و مژگان گردش از کردنعال

نی بکنه ذات پاکش بردن آن گونه که هست
از برای ماسوای حق بود امری محال

نزد پیغمبر نبد محبوب ترا زوی کسی
زآن که می‌بوسید دستش را بهنگام مجال

جز بصورت با پدر فرقی نبودش در میان
زآن که در معنی بباب خویش بودش اتصال

بی‌مثال از زهد و تقوی بود و همتائی نداشت
خلق حیدر را نمی‌کرد از خدای بی‌مثال

صبح ابیض ظهر اصفر شام احمر میشدش
چون بمحراب عبادت جای می‌کردی جمال

بد أساس البیت آن مظلومه از مال جهان
پوست تختی و یکی دستاس و یک جام سفال

جامهای کهنه او را در بدن بودش چه بود
اکل و شرب او بجز نان جو و آب زلال

دید جور بیحد از اشرار بعد باب خویش
چون ز دنیا سوی عقبی کوفت کوس ارتحال

کرد آن صدیقه از بعد پدر هفتاد پنج
زندگی در دار فانی با دو صد رنج و ملال

اندر آن مدت کسی خنده ندید او را بلب
پیکرش رنجور شد از ظلم آن قوم ضلال

گفت روزی میل آن دارم که از بعد پدر
بشنوم بانگ اذانی از بلال بی همال

چون بلال اذان اذان گفتن از آن صدیقه یافت
لب گشود اول بذکر نام حی ذوالجلال

چون بلب نام محمد کرد جاری آن جناب
نعره‌ای از دل برآورد شدش آشفته حال

رفت از هوش آن چنان که مردمان را شد گمان
کو برون رفت از جهان گفتندش بس کن یا بلال

چون بهوش آمد بآواز ضعیفی باز گفت
کی بلال آخر چرا بستی فرو لب از مقال

گفت ترسیدم که گر بار دیگر آواز من
آیدت در گوش از این عالم کنی شدر حال

ص: ۲۳۶

الغرض تا زنده بود اندر جهان آن ناتوان
یکنفس راحت ندید از جور چرخ بدفعال

از فراق آفتاب روی باب نام دار
بدر رویش در هزال و لاغری همچون هلال

اشتغالی چون نبودش جز فغان پیوسته‌اش
آتش غم از درون سینه میزد اشتغال

هر دمش می‌شد هجوم آور بسوی ملك دل
لشكر اندوه افغان از یمین و از شمال

با حسین و با حسن در گوشه‌ی بیت‌الحزن
ناله می‌کردند از بیداد خصم بد سکال

رفته رفته گشت بیمار و به بستر اوفتاد
بس کشید افغان ز دل شبها بکنج اعتزال

کرد با حبل المتین دین وصیت آنچه داشت
چون ز آثار وفات او را پریشان گشت حال

گشت بی‌سامان علی بن ابی‌طالب گشود
مرغ روحش جون بسوی باغ رضوان پر و بال

از غم آن گوهر درج نبوت شیر حق
ریخت بر دامن زجزع دیده مرجان و لعال

اخترا در ماتم آن اختر برج حیا
تا در این دار فنائی روز و شب چون نی بنال

واردات احوال فاطمه در زمان رسول خدا تا هنگام رحلت پیغمبر

اشاره

چون فاطمه زهراء سلام‌الله‌علیها پنج سال بعد از بعثت متولد گردید پنج سال با مدر مکرمه‌اش خدیجه کبری (ع) بود چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه بنت اسد و امامین بسرپرستی فاطمه مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا هشت سال در مکه‌ی معظمه حال بدین منوال بود پس از آن فاطمه‌ی زهرا بمدینه هجرت نمود بتفصیلی که سبق ذکر یافت و در آنوقت هشت سال از سن مبارکش گذشته بود چون نه سال گذشت در سنه‌ی دوم هجرت بخانه شوهر و نه سال در خانه‌ی امیرالمؤمنین بود و چهار فرزند آورد اول حسن (ع) دوم حسین (ع) سوم زینب چهارم ام‌کلثوم و محسن السقط تا آن که در سوم جمادی الثانی سنه یازده هجرت از دار فانی بدار باقی رحلت فرمود چون در غزوه‌ی احد رسول خدا صلی الله علیه و آله زحمت فراوان دید و زخمهای گران یافت خبر شهادت آن حضرت در مدینه منتشر گردید فاطمه‌ی زهراء با جماعتی از زنان ناله کنان بجانب احد

ص: ۲۳۷

رهسپار شدنـد فاطمه چون رسول خدا را بآن همه جراحت بدید آن تن مبارك را در بركشـید و بهایهای بگریست آب چشم پیغمبر بر گونه‌ی مبـارك بدویـد این هنگـام علی علیه‌السـلام بـا سـپر خویش آب همی كشـید و فـاطمه سـر و روی پیغمبر را از خون همی بشـست و چون خون از غلیان نمی‌شست پاره حصیری بدست كرده بسوخت و جراحات را با خاكستر آن به‌بست و از آن پس رسول خدای صـلی الله علیه و آله و سـلم آن زخمها را با استخوان پوسیده دود همی خورانید تا نشان آن جراحات بجای نماند چون از این كارها به پرداختند علی علیه‌السلام شمشیر خود را بفاطمه داد و این اشعار قرائت كرد.

أفاطم هاك السیف غیر ذمیم

فلست بر عدید (۱) ولا بلبئیم

لعمری لقد اعذرت (۲) فی نصر احمد

و طاعه رب بالعباد علیم

ارید ثواب الله لاشیء غیره

و رضوانه فی جنه و نعیم

و كنت امرء یسموء (۳) اذا الحرب شمرت (۴)

و قامت (۵) علی ساق بغیر ملیم

اممت (۶) ابن عبدالدار حتی جرحته

بذی رونق (۷) یفری (۸) العظام صمیم (۹).

فغادرته (۱۰) بالقاع فار فض جمعه

عبا دید (۱۱) مما قانت (۱۲) و كلیم (۱۳).

و سیفی بكفی كالشهاب اهزه

احزبه من عاتق و صمیم

فما زلت حتی فض ربی جموعهم

و اشفیت منهم صدر كل حلیم

امیط (۱۴) دماء القوم عنه فانه

سقی آل عبدالدار كأس حمیم

چون امیرالمؤمنین این اشـعار قرائت كرد رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای فاطمه بگیر شمشیر علی را كه آنچه بر ذمه

او بود کاملاـ او را ادا فرمود خداونـد متعـال ابطـال قرش را بـدست او پایمـال آجـال نمود سـپس فـاطمه شمشـیر علی را بگرفت و از آلایش خون پاک و پاکیزه نمود

و دیگر شیخ مفید در ارشاد روایت می‌کند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین

۱- رعدید جبان و ترسنده را گویند.

۲- (اعذر) ای ابدا اعذرا و اعذر صارذا عذر

۳- یسمو ای یعلو.

۴- (شمر) فی الامر ای خف.

۵- (قام علی ساق ای قام علی شدهٔ).

۶- (اممت) ای قصدت.

۷- (رونق السیف ای مأوه و حسنه).

۸- (الفری القطع) حزه‌ای قطعه.

۹- صمیم العظم الغوی.

۱۰- غادرته ای ترکته.

۱۱- عبادید تفرق الخیل.

۱۲- قانت ای ذلیل.

۱۳- کلیم الجریح و صمیم العظم.

۱۴- امیط ای ابعده و اذهب به.

ص: ۲۳۸

را بغزوه‌ی ذات الرمل که او را غزوه‌ی ذات السلاسل گویند خواست بفرستد امیرالمؤمنین را عصابه‌ای بود که او را هیچ بر سر نمی‌بست مگر وقتی که رسول خدا او را بجای دشواری بفرستند چون خواست بغزوه‌ی ذات السلاسل برود بمنزل آمد و از فاطمه آن عصابه را طلبید فاطمه‌ی عرض کرد یابن عم بکجا اراده داری و پدرم ترا بکجا روانه فرموده آن حضرت فرمود پدرت مرا بغزوه‌ی ذات السلاسل یعنی بوادی رمل فرمان داده است بروم آن مخدره از کثرت شفقت و مهربانی بابن عم خود او را ملال گرفت و آثار حزن و اندوه در او نمودار گردید در خلال این احوال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد گردید چون فاطمه را بدان حال مشاهده نمود فرمود ای فاطمه خوف آن داری که شوهرت کشته شود بیم مکن بخدا قسم تا خدا نخواهد کشته نشود امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد یا رسول‌الله آیا راضی نیستی که شهادت یابم و دریغ می‌داری که من بهشت بروم حضرت فرمود یا علی از برای تو موعودی است که از آن تجاوز نخواهی کرد.

و دیگر در غزوه‌ی خندق بعد از قتل عمر و بن عبدود امیرالمؤمنین علیه‌السلام ذوالفقار را بامام حسن علیه‌السلام داد و فرمان کرد که این شمشیر را بفاطمه بایدت داد تا از آلایش خون پاک بشوید حسن علیه‌السلام آن تیغ را بنزد فاطمه آورد و آن حضرت پاک بشست و باز داد لکن نقطه‌ی از خون در روی ذوالفقار بجای ماند چون بنزد علی علیه‌السلام باز آورد فرمود اگر فاطمه ذوالفقار را بشسته است این نقطه‌ی خون چیست (قال النبی یا علی سل ذوالفقار یخبرک فهزه و قال الیس قد عنسلتک الطاهره من دم الرجس النجس فانطق الله السیف فقال بلی ولکنک ما قتلت بی ابغض الی الملائکه من عمر و بن عبدود فامرنی ربی فشربت هذه النقطه من مه و هو حظی منه و لا ـ تتنضینی یوما الا ـ و رأیت الملائکه صلت علیک) در این جمله می‌فرماید رسول خدا یا علی از ذوالفقار به پرس تا ترا آگهی دهد علی علیه‌السلام ذوالفقار را جنبش داد و فرمود آیا فاطمه‌ی ترا از پلیدیها پاک نشست این نقطه‌ی خونین چیست این وقت خداوند ذوالفقار را گویا ساخت عرض کرد هرگز مبغوض‌تر از عمرو بن عبدود را در نزد فرشتگان با من نگشته باشی

ص: ۲۳۹

پس خداوند فرمان کرد مرا تا اندازه‌ی این نقطه از خون او بخورم و این بهره و نصیب من افتاد و هیچگاه مرا بر روی دشمنی کشیده نداشتی جز این که فرشتگان بر تو درود فرستادند)

بالجمله فاطمه در سفر حجهٔ الوداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود چون از سفر مراجعت فرمود رسول خدا بدر خانه‌ی فاطمه آمد و سوره‌ی اذا جاء را قرائت نمود ناله‌ی زهرا بلند شد زوجات رسول خدا سبب سؤال کردند فرمود رسول خدا خبر مرگ خود را بمن داد تا این که شبی فاطمه‌ی زهراء در عالم رؤیا دید قرآنی در دست دارد و آن را قرائت می‌کند بناگاه قرآن از دست او بیفتاد و مفقود گردید وحشت زده از خواب بیدار شده بنزد رسول خدا آمد چون خواب خود را بعرض رسانید رسول خدا فرمود ای نور دیده‌ی من همانا آن قرآن من باشم که عن قریب از نظر تو مفقود شوم)

و شیخ طوسی در امالی بسند خود از ابن عباس روایت می‌کند که رسول خدا هنگام ارتحال سخت بگریست چندان که سیلاب اشک از محاسن مبارکش درگذشت عرض کردند یا رسول‌الله این گریه چیست (فقال ابیک لذریتی و ما تصنع بهم شرار امتی من بعدی کانی بفاطمه بنتی وقد ظلمت بعدی و هی تنادی یا ابتاه فلا یعنیها احد من امتی) چون فاطمه اصغای این کلمات بنمود آغاز گریستن نمود فقال لها رسول‌الله لاتبکین یا بنیه فقالت لست ابکی لما یصنع بی من بعدک ولکنی ابکی لفراقک یا رسول‌الله فقال لها ابشری یا بنت محمد بسرعته اللحاق بی فانک اول من فانک اول من یلحقنی من اهل بیتی)

و نیز خزاز رازی در کفایهٔ النصوص بسند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مریض شد بهمان مریضی که رحلت فرمود فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام بالای سر او نشسته اشک می‌بارید و صدا را بناله بلند کرد که رسول خدا دیده‌های حق بین بطرف او باز کرده فرمود ای حبیبه‌ی من چرا ناله می‌نمائی و اشک می‌ریزی عرض کرد یا ابتاه از فراق تو می‌گریم که بعد از تو چگونه بر من می‌گذرد رسول خدا فرمود ای فاطمه گریه مکن که خداوند متعال هفت خصلت بما داده است که باحدی قبل از ما نداده و بعد از ما هم باحدی نخواهد داد از ماست خاتم النبیین و محبوب‌ترین

ص: ۲۴۰

بندگان در نزد رب العالمین و او پدر تو است و از ماست بهترین اوصیاء و احب عباد در نزد حضرت حق تعالی و او شوهر تو است (و شهید ناخیر الشهداء و احبهم الی الله و هو عمک حمزه و منامن له جناحان یطیر بهما مع الملائکه فی الجنهٔ و هو عمک جعفر و مناسبطا هذه الامه و هما ابناک الحسن والحسین و تسعه من ولد الحسین ائمه معصومون منهم مهدی هذه الامه الخ)
در بحار و غیر آن مرویست که چون هنگام رحلت رسول خدا رسید عزرائیل بصورت اعرابی بر در خانه‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوهٔ و معدن الرسالهٔ و مختلف الملائکه رحمت خدای بر شما باد رخصت دهید تا درآیم فاطمه بر بالین رسول خدا جای داشت چون این شنید جواب داد که پیغمبر را نیروی ملاقات نیست دیگر باره ندا در داد و اجازت خواست و همان پاسخ شنید در کرت سوم بانگی هولناك درانداخت و اذن دخول خواست از بانک او مردم خانه را لرزه دراندام افتاد رسول خدا بهوش آمد و چشم بگشود و گفت چه پیش آمد شمارا صورت حال را بعرض رسانیدند فرمود ای فاطمه‌ی دانستی با که سخن می کنی عرض کرد الله و رسوله اعلم فرمود این ملك‌الموت است این کاسر اللذات و قاطع الشهوات است زنان را بیوه کند و کودکان را بذلت یتیمی افکند مفرق جماعت و ویران کننده بیوتات فاطمه چون این کلمات بشنید فریاد برداشت (و قالت و اکرباه لکربک یا ابتاه و امدینتاه خرجت المدینهٔ) رسول خدا دست فاطمه را فرا گرفت و بر سینه‌ی مبارك چسبانید و زمانی بی هوش بود که گوئی روح از بدن شریفش مفارقت کرده فاطمه سر پیش داشت و گفت یا ابتاه جواب نشنید عرض کرد جان من فدای تو باد با من نگران شو و سخنی بگوی رسول خدا چشم بگشود و فرمود ای دختر من آغاز گریستن مکن که فرشتگان آسمانها از گریستن تو گریان می گردند و رسول خدا اشک از چشمهای فاطمه پاك می‌نمود و او را بشارت می‌داد و بدرگاه باری تعالی عرض می کرد بارالها فاطمه را در حرمان من صبر عنایت فرمای و او را گفت چون من از دنیا بروم بگو انا الله و اناالیه راجعون همانا هر کس را در هر مصیبتی عوضی است فاطمه

ص: ۲۴۱

عرض کرد یا رسول‌الله یا ابتاه چه کس و چه چیز عوض تو تواند بود رسول خدا همچنان چشم فرو خوابانید فاطمه گفت واکرب اباه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعد از امروز هیچ کرب بر پدر تو درنیاید یعنی در آن سرای هیچ اندوه بجای نمانده آنگاه فاطمه را فرمان کرد که حسن و حسین را حاضر کن ایشان درآمدند و سلام دادند و در پیش روی پیغمبر زانو زدند و چون در پیغمبر نگریسته‌اند صدا بناله بلند کردند و چنان نالیدند که مردم در بیرون حجره بودند از گریه‌ی ایشان بهای‌های آغاز گریستن نمودند این وقت رسول خدا ایشان را بسینه چسبانید امام حسن صورت بصورت رسول خدا و امام حسین سر را روی سینه آن حضرت نهادند رسول خدا ایشان را به بوسید و همی بوئید و در حرمت و محبت بایشان وصیتها فرمود تا وداع جهان گفت چون از کار کفن و دفن آن حضرت فارغ شدند از کنار قبر بخانه‌ی فاطمه آمدند و آئین تعزیت و تسلیت بپای بردند فاطمه فرمود رسول را بخاك سپردید عرض کردند جز این نکردیم فرمود چگونه شما را دل داد که آن جسد پاك را بزیر خاك بنمائید و حال آن که او نبی الرحمه و مصداق لولاك لما خلقت الافلاك بود گفتند ای دختر رسول خدا ما نیز عزادار و غمزدگانیم لکن از فرمان خدای بدر نتوان رفت این وقت فاطمه سخت بگریست و بزیارت قبر پدر بشتافت و مشتی خاك برداشت از آن مرقد مطهر و بر دیدگان گذاشت و فراوان بگریست و بنالید و این شعر را قرائت کرد.

ما ذا علی من شم تربته احمدا
ان لا یشم مدی الزمان غوالیا

صبت علی مصائب لوانها
صبت علی الایام صرن لیالیا

قد کنت ذات حمی بظل محمد
لم اخشی من ضیم و کان جمالیا

الیوم اخشع للذلیل واتقی
ضیمی و ادفع ظالمی بر دائیا

کیفیت دفن رسول خدا

محدث قمی در بیت الاحزان از کتاب استیعاب نقل کرده که همان روز که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت از مردم بیعت گرفته‌اند بر خلافت ابی‌بکر در سقیفه‌ی بنی

ص: ۲۴۲

ساعده و اما بیعت عمومی با ابوبکر در فردای آن روز بود و سعد بن عباده و طائفه‌ای از خزرج و گروهی از قریش با ابوبکر بیعت نکردند.

و شیخ مفید قدس سره در ارشاد می‌فرماید بسیاری از مهاجر و انصار در دفن رسول خدا حضور نداشته‌اند برای این که رفته بودند در سقیفه‌ی بنی‌ساعده و مشغول تشاجر و تنازع در امر خلافت بودند فلذا بسیاری از مردم بر رسول خدا نماز نخواندند و نماز آنها فوت شد و در همان روز فاطمه آواز برداشت و اسوء صباحاه یعنی چه عجب روز بدی است امروز برای من که پدرم رسول خدا از دنیا رفته ابوبکر این کلام را از فاطمه شنید گفت (ان صباحك لصباح سوء) آری همانا که روز تو بسیار بد روزی است.

و سید اجل علی بن طاوس در کشف المهجه بفرزند خود خطاب کند و می‌فرماید و از چیزهای بسیار عجیب که در کتب مخالفین دیده‌ام این است که (طبری) آن را ذکر کرده در تاریخ خود که رسول خدا روز دوشنبه وفات کرد اما دفن نشد مگر روز چهارشنبه (یعنی سه روز جنازه‌ی رسول خدا بر زمین بود.)

و ابراهیم ثقفی در جزء چهارم از کتاب معرفت ذکر کرده که تحقیقا جنازه‌ی پیغمبر سه روز در زمین باقی بود که دفن نکردند او را از جهت اشتغال آنها بولایت ابوبکر و منازعات در امر خلافت و سید بن طاوس بفرزندش می‌گوید ای فرزند جد تو علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نمی‌توانست از جنازه‌ی رسول خدا مفارقت کند و جدا شود و نمی‌توانست که آن حضرت را دفن کند پیش از نماز خواندن قوم بر او و اگر علی علیه‌السلام جنازه را پیش از نماز خواندن آنها دفن می‌کرد بسا بود که علی را می‌کشته‌اند یا قبر پیغمبر را نبش می‌کردند و او را از قبر بیرون می‌آوردند و می‌گفته‌اند که علی پیش از وقت پیغمبر را دفن کرده یا در اینجا نباید دفن شود بلکه در غیر این موضع باید دفن بشود.

خدای جل جلاله از رحمت خود دور کند جماعتی را که جنازه‌ی پیغمبر را در بستر مرگ واگذاشته‌اند و مشغول شدند بتعیین کردن والی که خود رسول‌الله اصل و ریشه این ولایت بود بسبب نبوت و رسالت و این تعیین ولایت قوم برای این بود که این امر را از خانواده‌ی عترت آن حضرت بیرون ببرند بخدا قسم ای فرزند من نمی‌دانم که چگونه

ص: ۲۴۳

عقول و نفوس و مردانگی و صحبت آنها با رسول خدا روا داشت که چنین جسارت و توهین برسول خدا بنمایند با آنهمه شفقت و مهربانی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم با آنها داشت و آن همه نیکی که بآنها نمود.

و چه نیکو گفته است زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام که بخدا قسم اگر قوم می‌توانسته‌اند که بغیر اسم نبوت و تعلق بدان بملک و سلطنت می‌رسیدند هر آینه از پیغمبری آن حضرت نیز عدول می‌کردند و بالله المستعان)

شدۀ بکاء فاطمه و مصائب او بعد از رسول خدا

(نا) در کتاب خصال سند بامام صادق علیه‌السلام می‌رساند که فرمود البکائون خمسهٔ آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد و علی بن الحسین علیه‌السلام آدم ابوالبشر چندان گریست از فراق بهشت که دو جوی آب از اشک چشمش روان گردید و حضرت یعقوب چندان در حرمان یوسف گریست که دیدگان مبارکش سفید شد و دیگر یوسف چندان گریست بر یعقوب که اهل زندان را کار سخت افتاد عرض کردند اگر در شب می‌گویی روز ساکت باش و اگر در روز خواهی گریست شب خاموش باش تا ما بتوانیم لختی بیاسود و بدین گونه تقریر یافت و دیگر فاطمه‌ی علیه‌السلام چندان بر رسول خدا بگریست که کار بر مردم مدینه صعب افتاد بعرض رسانیدند که ما را بکثرت گریستن بزحمتی بزرگ درافکندی چون شکوای ایشان گوشزد آن حضرت شد روزها از مدینه بیرون می‌رفت و در مقابر شهداء احد یا بقیع چندان که می‌خواست می گریست آن گاه مراجعت می‌فرمود و دیگر علی بن الحسین علیه‌السلام که بعد از واقعه‌ی کربلا تا زنده بود از گریه آرام نگرفت غلام او عرض کرد جان من فدای تو باد یابن رسول‌الله بر تو می‌ترسم که هلاک شوی قال انما اشکو بثی و حزنی الی الله و اعلم من الله مالا تعلمون انی ما اذکر مصرع بنی فاطمه الا خنقتنی لذلک عبره) و صدوق در امالی همین حدیث را بهمین طریق ذکر کرده

ص: ۲۴۴

اثر طبع حضرت حجهٔ الاسلام الشیخ محمد حسین اصفهانی

دل افسرده‌ام از زندگی آمد بیزار
می‌رسد بسکه بگوش دل من ناله‌ی زار

ناله‌ی وا ابتا می‌رسد از سوخته‌ای
کز دل مادر گیتی به برد صبر قرار

صد چه قمری کند از ناله‌ی او نوحه گری
می‌چکد خون دل از دیه و منقار هزار

شرری زهره‌ی زهرا زده بر خرمن ماه
که نه ثابت بفلک ماند نه دیگر سیار

جورها دید پس از دور پدر در دوران
نه مساعد ز مهاجر نه معین از انصار

بت پرستی بدر کعبه‌ی مقصود و امید
آتشی زد که برافروخته تا روز شمار

شرر آتش آن صورت محوش عجب است
نور حق کرده تجلی مگر از شعله‌ی نار

طور سینای تجلی متزلزل گردید
چون بدان سینه‌ی بی کینه فرو شد مسمار

نه ز سیلی شده نیلی رخ صدیقه و بس
شده از سیل سیه روی جهان تیر و تار

بشنو از بازو پهلو چه کشید آن بانو

من نه گویم چه شد اینک درانیک دیوار

دل سنگ آب شد از صدمه پهلو که فتاد
گوهری از صدق بحر نبوت بکنار

بسکه خستند و شکستند ز ناموس اله
بازوی کفر قوی پهلوی دین گشت نزار

متحتجب شد بحجاب ازلی وقت هجوم
گر شنیدی که نبودش بسر روی خمار

قره‌ی باصره‌ی شمس حقیقت آری
چون کند جلوه در او خیره بماند ابصار

بند در گردن مرد افکن عالم افکند
بت‌پرستی که همی داشت بگردن زنار

منکر حق شد بیعت زحقیقت طلبید
آنکه ز اول بخداوندی او کرد اقرار

رفت از کف فدک و ناله‌ی بانو بفلک
نه که حرفش شرفی دشت نه قدرش مقدار

نیر برج حیا شد چه هلالی زهزال
یا چه آهی که براید ز درون بیمار...

روز او چون شب دیجور و تن او رنجور
لاله سان داغ چه نرگس همه شب را بیدار

غیرتش بسکه جفا دید زامت نگذاشت
که پس از مرگ وی آیند بگردش اغیار

ص: ۲۴۵

بیهوش شدن فاطمه از اذان بلال و دیدن پیراهن پدر

صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌کند که بلال بعد از رسول خدا ترک اذان نمود روزی فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها فرمود دوست دارم صدای اذان بلال را بشنوم این خبر را به بلال گفتند فرمود من بعد از رسول خدا برای احدی اذن نخواهم گفت ولی چون فاطمه‌ی زهرا فرمان کرده است البته بسمع جان اصغا می‌نمایم بلال بر بلندی برآمد و گفت الله اکبر مردم مدینه بهای‌های بگریستند فاطمه خویشتن داری نتوانست سیلاب اشک او متراکم گردید و ناله و عویل او بالا گرفت چون بلال گفت اشهد ان محمدا رسول‌الله فاطمه صیحه‌ای بزد و برو در افتاد و مدهوش گردید جماعتی بسوی بلال شتاب گرفتند که ای بلال خاموش باش که اینک فاطمه جان بحق تسلیم کرد لاجرم بلال خاموش شد چون فاطمه بهوش آمد فرمود چرا بلال اذان خویش را به پایان نمی‌برد بلال عرض کرد ای سیده‌ی من من بر تو می‌ترسم بیم دارم که چون بنک مرا بشنوی بجهان دیگر تحویل نمائی مرا از این خدمت معفو دار فاطمه دست از او باز داشت.

و دیگر در بعضی کتب مناقب مذکور است که مسندا از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند (قال غسلت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی قمیصه فکانت فاطمه تقول ارنی القمیص فاذاشتمه غشی علیها فلما رایت ذلک غیبته)

می‌فرماید من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در پیراهن او غسل دادم فاطمه گفت آن پیراهن را می‌خواهم دیده باشم چون پیراهن را بگرفت و به بوئید صیحه‌ای زد و بی‌هوش بر روی زمین افتاد لاجرم آن پیراهن را مخفی داشتم.

و دیگر ابن عباس گوید که فاطه زهرا بعد از رسول خدا عصابه‌ی مصیبت بر سر بسته بود (مازالت بعد وفات ابیها معصبه الراس ناحله لجسم منهده الرکن باکیه العین محترقه القلب یغشی علیها ساعه بعد ساعه و تقول لولدیها این جدکما الذی کان یکرمکما این جدکما الذی کان اشفق الناس علیکما این جدکما الذی کان لم یدع ان تمشیا علی الارض و یحملکما علی عاتقه فوالله لا اری ان یفتح هذا الباب ابدا ثم

ص: ۲۴۶

انشات تقول

ان حزنی علیک حزن جدید
و فوادی والله صب عتید

کل یوم یزید فیه شجونی
و اکتابی علیک لیس یبید

جل خطبی و بان عنی عزائی
فبکائی فی کل وقت جدید

ان قلبا علیا یالف صبرا
او عزاء فانه لجلید

خبر فضه خامه در شدت بکاء فاطمه

علامه مجلسی در عاشر بحار این خبر ورقهٔ بن عبدالله ازدی را نقل کرده و صدر روایت در ترجمه فضه بیاید تا آنجا که گوید فضه‌ای ورقه بن عبدالله حزن و اندوهی که در قلب من ساکن بود بهیجان آوردی اکنون گوش دار تا از برای تو بگویم مصائب فاطمه‌ی زهرا را همانا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود صغیر و کبیر مرد و زن آغاز جزع و ناله و سوگواری نمودند احباب و اصحاب را صبر اندک گشت و مصیبت بزرگ شد هیچ زن و مرد دیده نمی‌شد مگر این که گریان و نالان بودند از همه افزون‌تر و شدیدتر ناله و بی‌قراری سیده‌ی من فاطمه بود ساعت بساعت بر ناله و بی‌قراری او افزوده می‌گردید هفت روز با انین و حنین بسر برد روز هشتم شکیبائی از وی برفت و توانائی بار بربست از امیرالمؤمنین اجازت گرفت که بر سر قبر رسول خدا برود چون اجازت یافت شب از خانه بیرون شتافت از ناله و زجه‌ی فاطمه زن و مرد کوچک و بزرگ از خانها بیرون شدند مدینه یکپارچه زجه و ناله شد مردمان از هر جانب فراز آمدند انجمن شدن و چراغها را خاموش کردند تا چهره زنان دیدار نشود این کار را امام حسن علیه‌السلام بامر امیرالمؤمنین نمود جماعتی از زنان و مردان چنان گمان کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قبر بیرون

ص: ۲۴۷

شده مردم را دهشتی بزرگ و حیرتی عظیم فرو گرفت فاطمه این وقت بناله و ندبه ندا در داد.

(واابتاه واصفیاه وامحمداه واابا القاسماه و اربیع الارامل و الیتامی من للقبله والمصلی و من لابنتک الوالهته الثکلی)

آن گاه روان شد و پای مبارکش در دامن می‌پیچید و لغزش می‌کرد و چشمهای مبارکش از کثرت و تواتر اشگ نیروی دیدن نداشت هر چند که بقبر پیغمبر نزدیک می‌شد قدمها را کوتاه‌تر برمی‌داشت و بانک نحیب و گریه شدت می‌کرد چون بنزدیک قبر رسید صحیه از دل برکشید غش کرد و روی زمین افتاد زنان بر وی جمع شدند و آب بر چهره و سر و سینه مبارکش افشاندند تا بهوش آمد این وقت با ناله جانسوز و آه آتش افروز این اشعار بگفت.

اذا مات یوم میت قل ذکره
و ذکر ابی مذمات والله ازید

تأمل اذا الاحزان فیک تکاثرت
اعاش رسول الله ام ضمه القبر

اذا اشتد شوقی زرت قبرک باکیا
انوح و اشکولا اراه مجاوبی

فیاساکن الصحراء عملتنی البکاء
و ذکرک انسانی جمیع المصائب

فان کنت عنی فی التراب مغیبا
فما کنت عن قلب الحزین بغائب

یا ابتاه رفعت قوتی و خاننی جلدی و شمت بی عدوی والکمد قاتلی یا ابتاه بقیت و الهۀ فریده حیرانته و حیده فقد انخمد صوتی و انقطع ظهری و تنقص عیشی و تکدر دهری فما اجدیا اتباه بعدک انیسا لوحشتی و لا راد الد معتی ولا معینا لضعفی فقد فنی بعدک محکم التنزیل و مهبط جبرئیل و محل میکائیل انقلبت بعدک یا ابتاه الاسباب و اغلقت دونی الابواب فانا للدنیا بعدک قالیه و علیک ما ترددت انفاسی باکیه لاینفد شوقی الیک و لا حزنی علیک).

می‌فرماید نیروی من مرتفع شد و جلد من سستی پذیرفت و دشمن بر من شاد شد و آغاز شماتت کرد و در دل من کشنده من گشت ای پدر بجای مانده‌ام و حید و فرید و حیران و سرگشته صوت من فرو نشست و پشت من در هم شکست و عیش من تیره

ص: ۲۴۸

شد و روزگار من تاریک گردید یا ابتاه بعد از تو انیسی نیافتم که وحشت دل مرا بنشاند و سرشک دیده امر برماند بعد از تو محکم تنزیل نابود گشت و مهبط جبرئیل و محل میکائیل ناپدید گشت کارها دیگر گون افتاد و درهای گشاده بسته آمد اکنون دنیا را دشمن می‌دارم و همواره بر تو می‌گیریم شوق من بسوی تو نفاد نمی‌گیرد و حزن من بر تو کاستی نمی‌پذیرد آن گاه ندا در داد یا ابتاه

(قد انقطعت بک الدنیا بانوارها و زوت زهرتها و کانت ببهجتک زاهره فقد اسود نهارها فصار یحکی حناد سهار طبها و یابسها یا ابتاه لازلت آسفته علیک الی التلاق یا ابتاه زال غمضنی منذحق الفراق من للارامل والمساکین و من للامه الی یوم الدین یا ابتاه امسینا بعدک من المستضعفین یا ابتاه اصبحت الناس عنا معرضین و لقد کنابک معظمین فی الناس غیر مستضعفین فای دمعه لفراقک لا تنهمل و ای حزن بعدک علیک لا- یتصل وای جفن بعدک بالنوم یکتحل و انت ربیع الدین و نور النبیین فکیف للجبال لاتمور و للبحار بعدک لاتفور والارض کیف لم تتزلزل رمیت یا ابتاه بالخطب الجلیل و لم تکن الرزیه بالقلیل و طرقت یا ابتاه بالمصاب العظیم و بالفادح المهول بکتک یا ابتاه الاملاک و وقفت الافلاک فمنبرک بعدک مستوحش و محرابک خال من مناجائک و قبرک فرح بمواراتک والجنهٔ مشتاقه الیک و الی دعائک و صلواتک)

می‌فرماید ای پدر دنیا بدیدار تو با رونق و بها بود و امروز در سوگواری تو انوار او بریده و گلهای او پژمرده است و رطب و یابس آن حکایت از شبان تاریک می‌کند ای پدر همواره بر تو افسوس و دریغ می‌خورم تا هنگام ملاقات یا ابتاه دور شد خواب از چشم من در حالی که دور می‌خواهد فراق را ای پدر کیست از این پس که بیوگان و مسکینان را رعایت نماید و امت را تا قیامت هدایت فرماید ای پدر ما در حضرت تو عظیم و عزیز بودیم و بعد از تو ذلیل و زبون آمدیم کدام سرشک است که در فراق تو روان نمی‌شود و کدام حزن و اندوه است که بعد از تو متواتر نمی‌گردد کدام چشم است که پس از تو با سرمه خواب مکتحل تواند شد تو بودی بهار دین یزدان و نور پیغمبران چه افتاد کوهسارها که فرو نمی‌ریزد و چه پیش آمد دریاها را که فرو نمی‌رود چگونه است که

ص: ۲۴۹

زلازل زمین را فرو نمی گیرد یا ابتاه درافتادم در بلیتی بزرگ و رزیتی عظیم و مصیبتی بی‌اندازه و بماندم در زیر بار سنگین و هولناک یا ابتاه فرشتگان بر تو بگریستند و افلاک درایستادند و منبر تو بعد از تو وحشت انگیز و مهمل گشت و محراب تو بی‌مناجات تو معطل ماند و قبر تو به پوشیده داشتن تو قرین فرحت گشت و جنت بلقای تو و دعای تو مشتاق آمد و بعد از این سخنان نیز فاطمه می‌فرماید.

یا ابتاه ما اعظم ظلمهٔ مجالسک فوا اسفاه علیک الی ان اقدم عاجلا علیک واتکل ابوالحسن المؤتمن ابو ولدیک الحسن والحسین و اخوک و ولیک و حبیبک و من ربیته صغیرا و آخیته کبیرا و اجل احبابک و اصحابک الیک من کان منهم سابقا و مهاجر او ناصرا والثکل شاملنا والبکاء قاتلنا والاسی لا زمنا ثم زفرت زفره و انت انه کادت روحها ان تخرج ثم قالت.

قل صبری و بان عنی عزائی

بعد فقدی لخاتم الانبیاء

عین یا عین اسکبی الدمع سحا

ویک لا تبخلی بفیض الدماء

یا رسول الا له یا خیره الله

و کهف الایتام والضعفاء

و بکاک الحجون والرکن و

المشعر یا سیدی مع البطحاء

قد بکتک الجبال والوحش جمعا

والطیر الارض بعد بکی السماء

و بکاک المحراب والدرس القرآن

فی الصبح معلیا والمساء

و بکاک الاسلام اذ صارفی

الناس غریبا من سائر الغرباء

لو تری المبنر الذی کنت تعلو

علاه الظلام بعد الضیاء

٪.٪

یا الهی عجل وفاتی سریعا
ولقد نغص (۱) الحیوه یا هؤلاء

(نا) می‌فرماید ای پدر چه بسیار بزرگ شد تاریکی و ظلمت در مجالس تو بعد از وفات تو و من دور از تو دریغ می‌خورم تا هر چه زودتر بنزد تو آیم و در مصیبت تو نشسته است ابوالحسن مؤتمن پدر فرزندان تو حسن و حسین او است برادر تو و ولی تو و حبیب تو و اوست که تربیت کردی او را هنگامی که صغیر بود و او را برادر خود خواندی

۱- نغص عیشه بالغین الحمجه ای تکدر.

ص: ۲۵۰

گاهی که کبیر شد و اوست بهترین احباب و اصحاب تو و اوست که پیشی گرفت در مسابقت و مهاجرت از همگان و نصرت کرد ترا ای پدر مصیبت تو ما را فرو گرفته و بکاء کشنده من گشته و بد روزگاری ملازمت ما جسته این بگفت و نفسی سرد از دل پر درد برآورد و ناله‌ی بلند از جگر کشید چنان که گفتی روح مبارکش از قفس تن پرواز خواهد کرد سپس بسوی خانه مراجعت نمود و رور و شب رهنیه‌ی رنج و تعب بود تا از این دار فانی بروضه‌ی رضوان رحلت فرمود

خبر محمود بن لبید در بکاء فاطمه

خزاز رازی باسناد خود در کتاب کفایه الاثر خویش از محمود بن لبید روایت کند که چون رسول خدا رحلت نمود فاطمه علیهاالسلام می‌آمد بر سر قبر حمزه و گریه می‌کرد در بعضی از روزها عبورم بر شهداء احد افتاد دیدم فاطمه بر سر قبر حمزه بشدت گریه می‌کند صبر کردم تا از گریه آرام گرفت پیش رفتم و سلام کردم و عرضه داشتم یا سیدتی از این ناله جان سوز شما رگ دل من پاره گردید فرمود هر آینه سزاوار است برای من ناله و گریه که چنین پدر مهربان و بهترین پیغمبران از دست من رفت و اشوقاه الی رسول‌الله سپس این اشعار بگفت

اذا مات یوم میت قل ذکره
و ذکر ابی مذمات والله اکثر

سپس عرضه داشتم که ای سیده‌ی من دوست دارم مسئله‌ای از شما پرسش کنم که در ذهن من خلجان دارد فرمود سؤال کن عرض کردم بفرمائید آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر علی ابن ابی‌طالب نص امامت نمود در حال حیوه خود آن مخدره فرمود واعجباه آیا شما قصه غدیر را فراموش کردید که رسول خدا نص صریح بر امامت علی فرمود محمد بن لبید می گوید من عرض کردم چنین است که می‌فرمائید ولی می‌خواهم بدانم که رسول خدا بشما چه فرموده آن مخدره فرمود خدا را شاهد و گواه می گیرم و قسم یاد می کنم که بمن فرمود علی بهترین کسیست که او را خلیفه بعد از خود قرار می‌دهم و او امام و خلیفه بعد از من است در میان شما و دو فرزند من و نه نفر از صلب

ص: ۲۵۱

حسین ائمه‌ی ابرار می‌باشند که اگر متابعت کنید آنها را خواهید یافت هدایت کنندگان و اگر مخالفت کنید آنها را اختلاف تا دامنه‌ی قیامت در میان شما خواهد بود محمود بن لبید می‌گوید من عرض کردم یا سیدتی پس چرا در خانه نشست و مطالبه‌ی حق خود ننمود فاطمه فرمود پدرم رسول خدا ارشاد نمود که مثل امام مثل کعبه است که مردم باید دور او طواف دهند نه آن که کعبه دور آنها طواف بنماید سپس فرمود بخدا قسم اگر حق را باهلش واگذار کرده بودند و متابعت عترت پیغمبر خود را می‌کردند دو نفر با هم اختلاف نمی‌کرد و این میراث امامت پسران از پدران می‌بردند تا این که قائم ما از فرزندان حسین که امام نهمی از فرزندان او است ولکن این امت مقدم انداخته‌اند کسی را که خدای تعالی او را مأخر کرده بود و مأخر کردند کسی را که خدای تعالی او را مقدم نموده بود و عمل بهوا و شهوات خود کردند و بآراء فاسده‌ی خود به نصب خلیفه پرداختند تبالهم آیا نشنیدند کلام خدا را که می‌فرماید (و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة) یعنی پروردگار تو خلق می‌کند آنچه را که می‌خواهد و اختیار نصب امامت بدست اوست و نمی‌باشد از برای غیر باری تعالی اختیاری بلکه شنیدند ولکن چنان چه خدای تعالی می‌فرماید (فانها لا-تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور) یعنی دیده‌ی بصیرت آنها کور و چشم دل آنها بی‌نور است هیهات بسطو فی الدنیا آمالهم و نسوا آجالهم فتبا لهم واضل اعمالهم اعوذ بک یا رب من الحور بعد الکور (الحور النقصان) (والکور الزیاده)

اخبار حق تعالی از ظلمی که بر فاطمه وارد می‌شود

محدث قمی قدس سره در بیت الا-حزان روایت می‌کند که در شب معراج خدای تعالی پیغمبرش را خبر داد و فرمود واما ابنتک فتظلم و تحرم و تؤخذ حقها غصبا الذی تجعله لها و تضرب و هی حامل و یدخلون علی حریمها و منزلها بغیر اذن ثم یمسها هو ان و ذل ثم لاتجد معینا و تطرح مافی بطنها من اثر الضرب و تموت من ذلک الضرب الخ الحدیث.

یعنی دختر تو فاطمه را بر او ظلم بنمایند و او را از حق خود محروم گردانند و

ص: ۲۵۲

ارث او را غصب کنند و او را بزنند چندان که طفلی که در رحم دارد سـقط بشود و بدون اذن هجوم بخانه‌ی او بیاورند سپس فاطمه را خواری و ذلت فرو گیرد و معین و ناصری نداشته باشد و عاقبت از شدت الم ضربتی که بر او وارد آورند جان بحق تسلیم کند.

زبان حال

پدر شد دین حق پامال بی تو
جهان شد مرجع جهال بی تو

عمر بعد از تو طرح فتنه افکند
بمنبر مسند بوبکر افکند

ز هجرانت فتاد آتش بجانم
فراغت سوخت مغز استخوانم

پدر بعد از تو با غم یار گشتم
به پیش چشم امت خوار گشتم

خلایق سر بسر از ما رمیدند
همه از خانه‌ی ما پا کشیدند

ز هجرت روز شب من اشگبارم
شماتتها ز مرد و زن شنیدم

سفارشها که با انصار کردی
وصیتها که با اصحاب کردی

ندانم آگهی ای باب و یا نه
که بازویم شکست از تازیانه

پس آن که در به پهلویم فشردند
علی را دست و گردن بسته بردند

عدو زد سیلی کین بر عذارم
که پر خون شد دو چشم اشگبارم

ز بعد سیلی آن ننگ زمانه
به بازویم چنان زد تازیانه

که از تاب و الم هوش از سرم رفت
نه هوش از سر که روح از پیکرم رفت

خدای مرگ زهرا کن تو نزدیک
که روز روشنم شد شام تاریک

اخبار رسول خدا از ظلمی که بعد از او بر فاطمه می‌شود

صدوق در امالی روایت مفصلی از ابن عباس نقل می‌کند تا این که می‌گوید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم واما ابنتی فاطمه فانها سیده نساء العالمین من الاولین والاخرین و هی

ص: ۲۵۳

بضعه منی و هی نور عینی و هی ثمره فوادی و هی روحی التی بین جنبی و هی الحوراء الانسیه متی قامت فی محرابها بین یدی ربها جل جلاله زهر نورها الملائکه السماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض و یقول الله عز و جل لملائکه یا ملائکتی انظروا الی امتی فاطمه سیده أماتی قائمهٔ بین یدی ترتعد فرائصها من خیفتی وقد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشهدکم انی قد امنت شیعتها من النار و انی لما رأیتها ذکرت ما یصنع بها بعدی کانی بها قد دخل الذل بیتها وانتهکت حرمتها و غصبت حقها و منع ارثها و کسر جنبها واسقطت جنینها و هی تنادی وامحمداه فلا تجاب و تستغیث فلاتغاث فلا تزال بعدی محزونه مکروبه باکیه تتذکر انقطاع الوحی عن بیتها مره و تتذکر فراقی اخری و تستوحش اذا جنها اللیل لفقد صوتی الذی کانت تستمع الیه اذا تهجدت بالقرآن ثم تری نفسها ذلیله بعد ان کانت فی ایام ابیها عزیزه فعند ذلک یونسها الله تعالی ذکره بالملائکه فنادتها بما نادت به مریم بنت عمران فتقول یا فاطمه ان الله اصطفاك و طهرك علی نساء العالمین یا فاطمه اقنتی لربک واسجدی و ارکعی مع الراکعین ثم یبتدأ بها الوجع فتمرض فیبعث الله عز و جل الیها مریم بنت عمران تمرضها و تؤنسها فی علتها فتقول عند ذلك یا رب انی قد سئمت الحیوه و تبرمت باهل الدنیا فالحقنی بابی فیلحقها الله عز و جل بی فتکون اول من یلحقنی من اهل بیتی فتقدم علی محزونه مکروبه مغمومه مغصوبه مقتوله.

(نا) رسول خدا فرمود فاطمه دختر من سیده‌ی زنان عالمیان است از مبتدا تا انتهای آفرینش و فاطمه پاره‌ای از گوشت من و نور چشم من و میوه‌ی دل من و جان من در تن من است و فاطمه حوراء انسیه است گاهی که در محراب خویش در حضرت خداوند می‌ایستد نور جمال او فرشتگان را فرو می‌گیرید بدان سان که نور ستارگان آسمان مر اهل زمین را خداوند جل جلاله فرماید مر فرشتگان را که ای ملائکه من نظر کنید بسوی کنیز من فاطمه که سیده‌ی کنیزان من است اینك در حضرت من ایستاده و از خوف و خشیت من رعدتی در فرائص او فتاده و در این عبادت قربت من می‌جوید بحضرت من هم اکنون شما را گواه می‌گیرم که من شیعیان او را از آتش ایمن ساختم رسول خدای می‌فرماید هرگاه که فاطمه را می‌نگرم بیادم می‌آید ستمی و ظلمی که بعد

ص: ۲۵۴

از من باو روا خواهند داشت گویا با فاطمه حاضرم و می‌نگرم که ظلم و ذلت داخل بسرای او می‌شود و هتک حرمت او می گردد و حق او را غصب می‌نمایند و او را از ارثش منع می کنند و پهلوی او را می‌شکنند و جنین او را سقط می کنند و او فریاد می کند که یا محمداه و استغاثه می کند و کس بفریاد او نمی‌رسد همواره بعد از من محزون و مغموم و گریان خواهد زیست از جانبی از انقطاع وحی از خانه او در ملال است و از طرفی در مصیبت من در سوز و گداز است بروی وحشت و دهشت فرود می‌آید گاهی که تاریکی شب او را فرا می گیرد و صوت قرآن و تهجد مرا استماع نمی کند لاجرم خود را ذلیل می‌بیند از پس آن که در ایام زندگانی پدر عزیز بوده این وقت خداوند انیس فاطمه می‌فرماید فرشتگان را تا او را ندا در می‌دهند چنان که مریم بنت عمران را و می گویند ای فاطمه همانا خداوند برگزید ترا و پاکیزه ساخت و از تمامت زنان عالمیان گزیده‌تر داشت هان ای فاطمه خدای را عبادت کن و تقدیم رکوع و سجود فرما با راکعین سپس فاطمه در بستر بیماری می‌افتد آن وقت خداوند مریم دختر عمران را از برای پرستاری او مبعوث می‌نماید و در مرض آن حضرت انیس او می‌شود این وقت فاطمه علیهاالسلام عرض می کند ای پروردگار من مرا ازین زندگانی باهل دنیا سآمتی بزرگ و ضجرتی عظیم فرو گرفته همی خواهم با پدر خویش پیوسته شوم پس خداوند مسئلت او را با جانب مقرون فرماید و او است اول کسی از اهل‌بیت من که با من محلق می‌شود پس می‌آید بنزد من در حالی که محزون است و مکروب است و مغموم است و مغضوب است و مقتول (فاقول عن ذلک اللهم العن من ظلمها و عاقب من اغضبها و ذلل من اذلها و خلد فی النار من ضرب جنبها حتی القت ولدها فتقول الملائکه آمین عند ذلک).

ص: ۲۵۵

واردات احوال فاطمه زهرا هنگام آمدن عمر بر در خانه

اثر طبع شیخ علی شوشتری

کنز علوم علت ایجاد ماء و طین
یعنی تن رسول چه در خاک شد دفین

خورشید آسمان رسالت غروب کرد
مه در سحاب گوشه عزلت شده مکین

آن که بباب علم نمودند ازدحام
جمعی که خاکشان بجهالت شده عجین

آتش زدند دوزخیان بر در بهشت
از در رسید صدمه به پهلوی حور عین

از ضرب تازیانه و از سیلی عدو
شد زهره منکسف بکلف ماه شد قرین

از امهات اربعه برخواست دود آه
ام الائمه را چه ز در سقط شد جنین

بردند بی عمامه بمسجد کشاکشان
آن سر که بود لایق او افسر و نگین

گوساله‌ای بمنبر در رقص سامری
هارون نشسته کردن کج زیر تیغ کین

اهریمنی بتخت و سلیمان بزیر تخت
افکنده رخنه جمع شیاطین بملک دین

اجماع بر خلاف شد و بیعتی بزور

اف بر چنین جماعت و بر بیعتی چنین

چون رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم دنیا را وداع گفت ریاست طلبان دویدند در سـقیفه بنی‌ساعده و برای غصب خلافت و نصب ابی‌بکر کمر محکم بسته‌اند که تفصیل آن را از عامه در جلد اول الکلمه التامه کاملا شرح داده‌ام چون از کار خلافت و بیعت اجلاـف عرب بـا ابـوبکر فراغـت جسـته‌اند در طلـب متخلفیـن از بیعت بـا ابـوبکر برآمدنـد و تمـام مقصـد و مرام آنهـا امیرالمـؤمنین علیه‌السـلام بود چون جمـاعت قریش که هنوز خلیقت جـاهلیت در طبیعت ایشان بود و احقاد بـدریه و خیبریه و حینینه در سـینه آنها چون دیگر حدادان در جوش و خروش بود و همگان بدست امیرمؤمنان پدر کشـته و پسـر کشته و عم و خال کشته بودند و در طلب ثار وقت را انتظار می‌بردند فلذا فرصت را غنیمت شـمرده بدر خانه آن حضـرت شـتافته‌اند و از طرفی نیز آتش حسد در کانون سـینه آنها زبانه زدن داشت که

ص: ۲۵۶

علی واجد جمیع مقامات سیادت و علم و شرافت و قرابت با حضرت ختمی مرتبت داشت و آنها صفر بودند و همچنان امیرالمؤمنین واحب بود که مقام و منزلت خود را بر مردمان مکشوف سازد تا امام خود را بشناسند و بولایت او ایمان آورند لاجرم گاهی بکلماتی که مشعر بر علو مقامات اوست سخن می‌کرد چنان که می‌فرمود نحن صنایع ربنا والناس بعد صنایعنا یعنی مردم بطفیل وجود ما خلق شدند و این کلمات برحقد و حسد اجلاف عرب می‌افزود سیما مردم قریش از این روی هم دست و هم داستان شدند و با ابوبکر بیعت کردند و حق علی را بزیر پای نهادند چون آن حضرت را ناصر و معین نبود دل بر صبر نهاد و محزون و مظلوم بنشست یک روز چنان افتاد که فاطمه‌ی زهرا از تقاعد امیرالمؤمنین در طلب حق خویش اظهار ضجرتی می‌فرمودند ناگاه بانگ اذان بالا گرفت و مؤذن گفت (اشهد ان محمدا رسول‌الله فقال لها ایسرک زوال هذا النداء من الارض قالت لا قال فانه ما اقول لک) یعنی اگر من دست بشمشیر کنم یکباره مردم از دین بدر روند و بعالم جاهلیت عود نمایند بالجمله بروایت سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام

(تا) به تجهیز رسول خدا پرداخت ابوبکر بر أریکه‌ی خلافت جای کرد و مردم با او بیعت کردند سلمان بنزدیک علی آمد امیرالمؤمنین فرمود اول کس که بود که با ابوبکر دست بیعت داد سلمان جماعتی از زعمای قوم را بشمار گرفت مانند عمر بن الخطاب و مغیره بن شعبهٔ و بشیر بن سعد و معاذ ابن جبل و سالم مولی حذیفه و ابوعبیده امیرالمؤمنین فرمود اینها را نمی‌گویم اول کسی را که در فراز منبر با او بیعت کرد کدام کس بود گفت ندانم ولکن (رأیت شیخا کبیرا یتوکأ علی عصاه بین عینیه سجاده شدیدهٔ التشمیر اول من صعد و خرو هو یبکی و یقول الحمدلله الذی لم یمتنی حتی راتیک فی هذا المکان ابسط یدک فبسط یده فبایعه ثم قال یوم کیوم آدم (سلمان عرض کرد پیر فرتوت را نگران شدم که بر عصای خویش متکی بود و در میان پیشانی او سجاده نگریستم اول کس بود که برجست و بر فراز منبر شد و بر وی درافتاد و سخت بگریست و گفت سپاس خدای را که مرا زنده گذاشت

ص: ۲۵۷

تـا ترا در جـای پیغمبر بدیـدم اکنون دست بمن ده تـا بـا تو بیعت بنمـایم ابوبکر دست بگشود و او دست بر دست ابوبکر زد و گفت «یوم بیوم آدم» این بگفت و از منبر بزیر آمـد و از مسـجد بیرون رفت حضـرت فرمود آن ابلیس بود که این روز را بروزی که آدم را فریب داد تشبیهی جست.

و نیز در روز رحلت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم ابلیس بصورت مغیرهٔ بن شـعبه برآمـد (فقـال ایها الناس لاتجعلوها کسـر وانیهٔ و لا قهرمانیهٔ وسـعوها تتسع فلا تردوها فی بنی‌هاشم فتنظر بها الحبالی) فریاد برداشت که ای مردمان در امر خلافت و سلطنت به قانون اکاسـره و جبابره کار نکنید و بنی‌هاشم را در این کار دست مدهید تا بحکم وراثت منتظر اولاد و احفاد ایشان باشید دست باز ندهید تا کار مر شایسته گردد.

القصه چون ابوبکر جلباب خلافت در پوشـید علی علیه‌السـلام چون سـیاهی شب عالم را فرو گرفت برخواست و فاطمه را بر حماری سوار کرده و دست حسن و حسین را فرا گرفته و بر ابواب بیوت مهاجر و انصار عبور داد و بر در هر سرائی بایستاد و خداوند خانه را بنصرت خویش دعوت فرمود و بر وضیع و شریف حجت تمام نمود از تمامت امت چهل و چهار تن بر ذمت نهادند که در طلب حق آن حضـرت کار بتوانی و مسامحت روا ندارند (فامرهم ان یصـبحوا بکره محلقین رؤسهم معهم سلاحهم لیبایعوه علی الموت) فرمان کرد که بامدادان سـرهای خویش را بتراشند و سلاح جنگ و جهاد با خود برگیرند و با آن حضرت بر مرگ بیعت کنند یعنی سر از جهاد برنتابند تا کشته گردند چون سیاهی دامن برچید و سفیده بساط بگسترد مردم بر جان خود بترسیدند و از هول و هرب دست از طلب بـاز کشـیدند و بجز چهـار کس که سـلمان و ابوذر و مقـداد و زبیر کسـی بـدرخانه آن حضـرت نیامـد شب دیگر امیرالمؤمنین علیه‌السـلام کار بدین گونه کرد و ایشان را قسم داد که تصمیم عزم داشته باشید همچنان پیمان بشکسته‌اند و سر بفرمان در نیاوردند لاجرم امیرالمـؤمنین علیه‌السـلام بخـانه نشـست و در بر روی صـادر و وارد بسـته و بجمع و ترتیب قرآن کریم پرداخت از آن سـوی ابوبکر کس بـدو فرسـتاد که مردم را متـابعت کن و با من بیعت نمای و شق عصای جماعت مفرمای در پاسـخ گفت من سوگنـد یاد کرده‌ام که ردا بر

ص: ۲۵۸

دوش نیفکنم و جز از برای نماز نظاره‌ی بیرون خانه نکنم تا گاهی که قرآن خدا را بنظم و ترتیب فراهم نیاورم ابوبکر روزی چند خاموش نشست تا گاهی که علی علیه‌السلام قرآن را فراهم کرد و با خود بمسجد آورد و بآواز بلند ندا در داد (الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم) یعنی پیروان ابوبکر کافر شدند و از طریق حق بگشته‌اند ابن عباس گفت یا اباالحسن این سخن از بهر چه کردی فرمود آیتی از قرآن قرائت کردم عرض کرد همانا مقصودی داشتی و بر مطلبی تنبیهی فرمودی فرمود چنین است (ان الله تعالی یقول فی کتابه و ما اتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا) اکنون ای ابن عباس هیچگاه شنیده باشی که رسول خدا ابوبکر را بخلیفتی انتخاب کرده باشد عرض کرد هرگز جز بسوی تو وصیت نفرمود گفت چرا با من بیعت نکردی عرض کرد چه توانستم کرد مردم بجمله بر ابوبکر گرد آمدند و من یک تن از ایشان بودم فرمود (کما اجتمع اهل العجل ههنا فتنتم و مثلکم مثل الذی استوقد نارا فلما اضائت ما حوله ذهب الله بنورهم فترکهم فی ظلمات لایبصرون صم بکم عمی فهم لا یرجعون) فرمود چنان بر ابوبکر گرد آمدید که بنی اسرائیل بر گوساله سامری هم اکنون شما در بلا افتادید و مانند آن کسی باشید که آتشی برافروزد و اطراف خویش را روشن سازد پس خداوند ضیارا از ایشان بستاند و ایشان را در ظلمتی بنشاند چنان که کور و کر و گنگ بمانند و بیرون شدن نتوانند پس روی با مهاجر و انصار آورد و با علی صوت ندا در داد که ای مهاجر و انصار من بعد از رسول خدا نخستین بغسل او پرداختم و کار کفن و دفن نیز بساختم آن گاه قرآن را از صحف شتاب و اکتاف و رقاع فراهم آوردم و تمامت تأویل و تنزیل و ناسخ و منسوخ را در ثوب واحدی جا دادم هیچ آیتی بر رسول خدا فرود نشد جز این که من جامع بودم و هیچ آیتی بجای نماند جز این که پیغمبر بر من قرائت فرمود و تأویل آن را بمن تعلیم نمود اکنون من شما را اعلام نمودم تا فردا نتوانید گفت ما غافل بودیم و علی ما را آگهی نداد و بنصرت خود دعوت نفرمود و حق خود را فرایاد ما نیاورد عمر بن الخطاب چون اصغای این کلمات نمود بیمناک شد که مبادا خاطرها برآشوبد و مردم را بشوراند (فقال اغنانا ما معنا من القرآن

ص: ۲۵۹

مماتد عونا الیه) گفت از آن قرآن آنچه بما رسیده ما را مستغنی می‌دارد از آن چه تو درهم آورده‌ای مردمان دم در بستند و پاسخ نگفتند علی چون این بدید باز خانه شد و از آن سوی عمر بنزد ابوبکر آمد و گفت خلیفتی بر تو راست نشود تا گاهی که علی اطاعت تو را گردن ننهد و با تو بیعت نکند هم اکنون کس بدو فرست و او را حاضر کن و بنیان این امر را با بیعت او استوار فرمای ابوبکر فرمان کرد تا تنی روان شد و بر باب سرای علی بایستاد و دعوت ابوبکر را بعرض رسانید و گفت خلیفه رسول خدا ترا می‌طلبد علی در پاسخ فرمود چه بسیار زود دروغ بر رسول خدای بستید همانا ابوبکر و پیروان او که در پیرامون اویند همه ایشان می‌دانند که خدا و رسول مرا بخلیفتی پیغمبر گذاشت فرستاده‌ی ابوبکر این بشنید باز شد و ابوبکر را آگهی داد دیگر ابوبکر کس بعلی فرستاد و دیگر باره پیام داد که ابوبکر ترا می‌طلبد علی علیه‌السلام فرمود هنوز از عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زمانی دراز نگذشته که عهد او را از پس پشت انداختید قسم بخدا که ابوبکر می‌داند خلافت خاص من است همانا ابوبکر هفتم کس است که در غدیر خم بر من بامارت مسلمین سلام داد آن گاه باتفاق عمر در حضرت رسول بعرض رسانیدند که (امن الله و رسوله فقال لهم رسول‌الله نعم حقا من الله و رسوله انه امیرالمؤمنین و سید المسلمین و صاحب الواء الغرا المحجلین و یقعده الله عز و جل یوم القمیه علی الصراط فیدخل اولیاء الجنهٔ و اعدائه النار) فرمود ابوبکر و عمر در حضرت رسول بعرض رسانیدند که آیا این امارت علی بر امت بحکم خدا و رسولت فرمود بلی جز این نیست علی از جانب خدا و رسول امیرالمؤمنین و سید المسلمین و صاحب الوای حمد است او را خداوند در روز قیامت بر صراط بنشاند تا دوستان خود را در بهشت جای دهد و دشمنان خود را بدوزخ افکند چون فرستاده‌ی ابوبکر باز شد و این کلمات را باز گفت دم فروبست و دیگر سخن نکرد تا آن روز بپای رفت روز دیگر چون مسجد از مهاجرین و انصار مملو گردید عمر گفت ای ابوبکر چند کار بتوانی و تسامح خواهی کرد کس بجای نماند که حمل بیعت تو بروی گران باشد جز علی و تنی چند کس بطلب ایشان بفرست خواه بعنف خواه برضا همگان را حاضر کنند ابوبکر گفت از برای تقدیم این

ص: ۲۶۰

خدمت که را شایسته می‌دانی گفت اینک قنفذ حاضر است و او مردی با غلظت طبع و شراست خوی بود و نسب از طلقای بنی عدی ابن کعب داشت.

چگونه علی را از خانه بسوی مسجد بردند

(نا) چون ابوبکر از کلمات عمر ابن الخطاب تصمیم عزم داد که علی علیه‌السلام را در طلب بیعت حاضر کند قنفذ را با جماعتی فرمان کرد که بخانه علی رود و او را طلب کند قنفذ برفت و علی علیه‌السلام او را بار نداد و قنفذ باز شد و خبر باز داد عمر گفت ای قنفذ اجازت علی را چه کنی بی رخصت بدرون سرای شو و علی را با خود بیاور قنفذ برفت و این بار نیز بار نیافت و باز شتافت و از بیرون سرای ابوبکر را آگهی داد که فاطمه می گوید هرگز رخصت نخواهم کرد که شما بخانه من درآئید عمر در خشم شد و قال: ما لناو للنسآء گفت ما را با زنان و زنان را با ما چکار است و در زمان فرمان کرد که گروهی با او انجمن شدند و همداستان بر در سرای فاطمه آمدند عمر بن‌الخطاب بانگ در داد که یا علی بیرون شو و با خلیفه‌ی رسول خدا بیعت کن و گرنه آتش بدین سرای در زنم و بسوزانم فاطمه برخاست (فقالت یا عمر: ما لنا ولک. فقال: افتحی الباب والا احرقنا علیکم بیتکم. فقالت یا عمر: اما تتقی الله تدخل فی بیتی) فاطمه فرمود ای عمر تو را با ما این مخاصمت و مجازات چیست در پاسخ گفت در سرای بگشای و اگر این خانه را بر شما آتش در می‌زنم و پاک می‌سوزانم فامه گفت ای عمر از خدای نمی‌ترسی و بی‌اجازت من بخانه من در می‌آئی عمر دانست کس بر وی او در نخواهد گشود در غضب شد و فرمان کرد تا نار و حطب حاضر کردند و آتش بر سرای افروختند چون لختی بسوخت با پای بزد و بیفکند و بخانه در رفت فاطمه از پیش روی او درآمد (فصاحت یا ابتاه یا رسول‌الله) (در مجمع البحرین در لغهٔ لبب قال و منه حدیث فاطمه فاخذت بتلابیب عمر فجذبته الیها) فاطمه زهرا گریبان عمر را گرفت و او را دفع داد پسر خطاب شمشیر خود را با غلاف برآورد و بر پهلوی فاطمه بزد دیگر باره آن مظلومه پدر را باستنعاثت نام برد عمر بن الخطاب این کرت تازیانه برآورد و ذراع فاطمه را بیازرد فنادت یا رسول‌الله

ص: ۲۶۱

لبئس ما خلفک ابوبکر و عمر)

ندا در داد که ای رسول خدا بد مخلف بودند از پس تو ابوبکر و عمر از خدای درگذشته‌اند و از دین بگشته‌اند این وقت آتش خشم علی زبانه زدن گرفت برجست و گریبان عمر را بگرفت و او را سخت بر زمین بکوفت و بینی و گردن او را در هم فشرد چنان که گفتی خواست روزگارش را در این جهان خاتمه دهد (فقال والذی کرم محمدا بالنبوه یابن صحاک لولا کتاب من الله سبق و عهد عهد الی رسول‌الله لعلمت انک لاتدخل بیتی) اگر قضا و قدر خدای از در حکمتی که خود داند نرفته بود و عهد رسول خدای بر ذمت من فرمود نیامد بود می‌دانستی که بسرای من درآمدن نتوانستی چون عمر خویشتن را مانند صیدی نگریست که در زیر چنگ هژبری خشمناک اسیر است بجماعتی که در بیرون سرای بود استعانت برد قنفذ بسوی ابوبکر شتاب گرفت و صورت حال را باز گفت ابوبکر در اندیشه رفت که مبادا علی با تیغ کشیده از سرای بیرون تازد و جماعتی با او پیوسته گردند و فتنه حدیث کنند قنفذ را فرمان داد که عجلت کن و نگران نباش اگر علی خواهد از خانه بیرون شود بر وی اقتحام کنید و او را مأخوذ دارید و اگر این نتوانید و از دفع او عاجز مانید آن سرای را آتش در زنید و پاک بسوزانید قنفذ باز شتافت و مردم را از حکم ابوبکر بیاگاهانید سپس مردمان همدست و همداستان بخانه علی در رفته‌اند و نخستین شمشیر علی را بربودند و بر آن حضرت غلبه جسته‌اند و ریسمانی در گردنش افکندند و کشان کشان طریق مسجد پیش داشته‌اند فاطمه بر باب سرای بایستاد و مردم را همی از قصد خویش دفع می‌داد قنفذ پیش تاخت و با تازیانه‌اش چنان بزد که مانند دملج علامتی بر بازوی مبارکش پدید آمد و بعد از وفات آن حضرت هنوز آن علامت بجای بود و آن حضرت همچنان دست از علی باز نمی‌داشت قنفذ بحکم عمر در را بر شکم فاطمه علیهاالسلام چنان فشار داد که استخوانهای پهلویش درهم شکست و آن جنین که در شکم داشت و پیغمبر او را محسن نام نهاده بود سقط شد و بروایتی عمر بن الخطاب باتفاق مغیرهٔ بن شعبه در بر شکم فاطمه فشردند و فرزندش را شهید کردند این وقت توانائی از فاطمه برفت و دست از علی علیه‌السلام باز داشت بالجمله علی را

ص: ۲۶۲

همچنان کشان کشان بمسجد آوردند خالد بن ولید و ابوعبیدهٔ و سالم مولی حذیفهٔ و معاذ بن جبل و مغیرهٔ بن شعبهٔ و اسید بن حضیر و بشیربن سعد و دیگر مردم از مهاجر و انصار در نزد ابوبکر بودند علی علیه‌السلام فرمود (اما والله لو وقع سیفی فی یدی لعلمتم انکم لم تصلوا الی هذا ابدا والله ما الوم نفسی فی جهادکم و لو کنت اتمکن من اربعین رجل لفرقت جماعتکم ولکن لعن الله اقواما بایعونی ثم خذلونی) فرمود اگر تیغ بدست داشتمی و اجازت مبارزت یافتمی بر شما مکشوف می‌افتاد که نیروی این طغیان نداشتید و جهاد با شما را واجب می‌شمردم اگر چهل کس با من همدست بود لکن خداوند لعنت کند جماعتی را که با من بیعت کردند آن گاه مرا مخذول گذاشتند این وقت ابوذر غفار از کمال غیرت دست بر دست خویش زد فقال یا لیت السویف قد عادت بایدنیا مقداد گفت لو شاء لدعا علیهم ربه سلمان گفت مولای اعلم بما هوفیه این وقتی بود که جز این سه تن هیچ کس را در جهان از اسلام و فرمان برداری بهره نبود امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود کان الناس اهل رده بعدالنبی صلی الله علیه و آله و سلم الا ثلثهٔ عرض کردند یابن رسول‌الله آن سه تن کیانند فرمود سلمان و ابوذر و مقداد و از پس آن مردم بخویش آمدند و حق علی را شناخته‌اند و این جماعت آنانند که آسیای دین گردش می‌کند بر ایشان و دست بیعت ندادند تا امیرالمؤمنین را بعنف بسوی مسجد آوردند (ذلک قول الله عز و جل و ما محمد الا رسول قدخلت من قبله الرسل افان مات اوقتل انقلبتم علی اعقابکم) یعنی محمد جز پیغمبری نیست که پیغمبران پیش از وی از جهان رفته‌اند پس اگر محمد بمیرد یا کشته شود از پس او کار دیگر گون کنید و از دین بیرون روید.

اثر طبع شیخنا العلامهٔ المجتهد حجهٔ الاسلام شیخ محمد حسین اصفهانی

تا در بیت الحرم از آتش بیگانه سوخت
کعبه ویران شد حرم از سوز صاحب خانه سوخت

شمع بزم آفرینش با هزاران اشک و آه
شد جنان کزدود آهش سینه‌ی کاشانه سوخت

ص: ۲۶۳

آتشی در بیت معمور ولایت شعله زد
تا ابد زان شعله هر معموره‌ی ویرانه سوخت

آه از آن پیمان شکن کز کینه‌ی خم غدیر
آتشی افروخت تا هم خم و هم پیمانه سوخت

لیلی حسن قدم چون سوخت از سر تا قدم
همچه مجنون عقل رهبر را دیوانه سوخت

گلشن فرخ فر توحید آندم شد تباه
کز سموم شرک آن شاخ گل فرزانه سوخت

گنج علم و معرفت شد طعه‌ی افعی صفت
تا که از بیداد دو نان گوهر یک دانه سوخت

حاصل باغ نبوت رفت بر باد فنا
خرمنی در آرزوی خام رأی و دانه سوخت

کرکس دون پنجه زد بر روی طاوس ازل
عالمی از حسرت آن جلوه مستانه سوخت

آتشی آتش پرستی در جهان افروخته
خرمن اسلام و دین را تا قیامت سوخته

سینه‌ای کز معرفت گنجینه‌ی اسرار بود
کی سزاوار فشار آن در دیوار بود

طور سینای تجلی مشتعل از نور بود
سینه‌ی سینای عصمت مشعلی از نار بود

آنکه کردی ماه تابان پیش او پهلو تهی
از کجا پهلوی او را تاب این آزار بود

گردش گرد و ندون بین کز جفای سامری
نکته‌ی پر کار وحدت مرکز مسمار بود

صورتی نیلی شد از سیلی که چون سیل سیاه
روی گیتی زین مصیبت همچه شام تار بود

شهریاری شد به بند بنده‌ای از بندگان
آنکه جبرئیل امینش بنده دربار بود

از قفای شاه بانو بانوائی جان گداز
تا توانائی بتن تا قوت رفتار بود

گر چه باز و خسته شد از کار دستش شد ز کار
لیک پای همتش بر گنبد دوار بود

دست بانو گرچه از دامان شه کوتاه شد
لیک بر گردون بلند از دست آن گمراه شد

گوهری سنگین بها از ابر گوهر بار ریخت
کز غم جان سوز او خون از در دیوار ریخت

تا ز گلزار حقایق نو گلی بر باد رفت
یک چمن گل صرصر بیداد از آن گلزار ریخت

شاخه‌ی طوبی مثالی را ز آسیب خسان
آفتی آمد که یک سرهم بر هم بار ریخت

غنچه‌ی نشگفته‌ی ای از لاله زار معرفت
از فراز شاخساری از جفای خار ریخت

ص: ۲۶۴

اختر فرخ فری افتاد از برج شرف

کاسمان خوناب غم از دیده‌ی خونبار ریخت

طوطئی زین خاکدان پرواز کرد و خاک غم

بر سراسر طوطیان علام اسرار ریخت

بسملی در خون طپید از جور جبار عنید

یا که عنقاء ازل خون دل از منقار ریخت

زهره‌ی زهرا چه از آسیب پهلو در گذشت

چشمهای خون زچشم ثابت و سیار ریخت

مهبط روح الامین تا پایمال دیو شد

شورشی سر زد که خون از گنبد دوار ریخت

از هجوم عام بر ناموس خاص لایزال

عقل حیران طبع سرگردان زبان لالست لال

شد بپا شور و نوا تا از دل بانوی شاه

رفت از کف صبر و طاقت از زانوی شاه

خسته شد پهلوی خاتون رفت از او تاب و توان

آن چنان کز پیچ و تابش بسته شد بازوی شاه

تا حقیقت را بناحق دست و گردن بسته شد

دست بیداد رعیت باز شد بر روی شاه

روی بانوی دو گیتی شد ز سیلی نیلگون

سیل غم یکباره از هر سو روان شد سوی شاه

سامری گوساله‌ئی را که میر کاروان

تا قیامت خلق را گمراه کرد از کوی شاه

هر که با آواز آن گوساله آمد آشنا

تا ابد بیگانه ماند از صحبت دلجوی شاه

نغمه‌ی انی انا الله نشنود گوساله خواه

غره‌ی دنیا نبیند غره‌ی نیکوی شاه

خاتم دین را بجادو برد دست اهرمن

شرمی از ایزد نکرد و بیمی از نیروی شاه

گرچه دست بندگی داد از نخست اندر غیر

لیک آن بد عاقبت لب تر نکرد از جوی شاه

نضر می‌باید که تا نوشد ز آب زندگی

نیست آب زندگی شایان هر خوک سگی

طعمه‌ی زاغ و زغن شد میوه‌ی باغ فدک

ناله‌ی طاوس فردوس برین شد بر فلک

زهره‌ی چرخ ولایت نغمه‌ی جانسوز داشت

تا سماک آن ناله‌ی جانسوز می‌رفت از سمک

چشم گریان و دل بریان با نوای عجب

نقش هستی را نکرد از صفحه ایجاد حک

شاهد بزم حقیقت شمع ایوان یقین

اشک ریزان رفت در ظلمت سرای ریب و شک

کی روا بودی رود سر گرد کوی این آن

آن که بودی خاک راهش سرمه چشم ملک

ص: ۲۶۵

مستجار هر دو گیتی قبله‌ی حاجات برد
دست حاجت پیش انصار و مهاجر یک بیک

بی وفا قومی دل آنان ز آهن سخت‌تر
وعدهای سست آنها چون هوائی در شبک

پاس حق هرگز مجو از مردم حق ناشناس
هر که حق را ننگرد کورش کند حق نمک

مفتقر گر جان سپاری در ره بانو رواست
راه حق است ان تکن لله کان الله لک

همچه قمری با غمش عمری بسر باید کنی
چاره دل را هم از این رهگذر باید کنی

رفتن فاطمه زهرا از خانه به مسجد رسول خدا در طلب علی مرتضی

(نا) چون امیرالمؤمنین را از خانه بآن گرفتاری و خاری بمسجد بردند فاطمه با آن تن خسته و پهلوی شکسته از قفای او بیرون شد و زنان بنی‌هاشم همگان از قفای او روان شدند چون بنزدیک قبر رسول خدا آمد (فقالت: خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لأنشرن شعری و لأضعن قمیص ابی علی رأسی و لاصرخن الی الله تبارک و تعالی فما ناقه صالح باکرم علی الله منی و لاالفصیل باکرم علی الله من ولدی) فرمود دست باز دارید پسر عم مرا و اگر نه سوگند بدان خدای که محمد را براستی بخلق فرستاد گیسوان خود را پریشان کنم و پیراهن پیغمبر را بر سر افکنم و در حضرت یزدان بنالم همانا ناقه‌ی صالح در نزد خدای عزوجل عزیزتر از من نیست و بچه ناقه‌ی گرامی‌تر از حسن و حسین نباشد و بروایتی فرمود (یا ابابکر أترید أن ترملنی من زوجی والله لئن لم تکف عنه لأنشرن شعری و لأشقن جیبی و لآتین قبر ابی و لاصیحن الی ربی فاخذت بید الحسن والحسین علیه‌السلام و خرجت ترید قبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال علیه‌السلام لسلمان ادرک ابنه محمد فانی اری جنبتی المدینه قد تکفان) فرمود ای سلمان دختر پیغمبر را دریاب که مدینه را نگرانم از دو سوی زیر زبر می‌شود سوگند با خدای اگر چنان کند که گوید نه مدینه بماند نه سکنه‌ی مدینه سلمان پیش شد و گفت ای دختر پیغمبر خداوند پدرت را رحمت عالمیان آفرید از این عزیمت باز آی فرمود ای سلمان نمی‌بینی که آهنگ قتل علی دارند و من بر قتل علی صبر نتوانم کرد بگذار تا از خدای خویش داد خود

ص: ۲۶۶

بستانم سلمان گفت بیم می‌رود که مدینه در زمین فرو شود اینک علی مرا بسوی تو فرستاد و فرمان کرد که بسوی خانه باز شوی فقالت اذا ارجع واصبر واسمع واطیع له) سلمان گوید آن گاه که فاطمه این کلمات می‌فرمود نگریستم که بنیان دیوارهای مسجد از جای برآمد چنان که مرد توانست از ثلمه‌ی آن عبور دهد چون فاطمه مراجعت کرد دیوارهای بجای نشست چنان که غبار برخواست و بر خیاشیم ما رسید.

و از امام باقر علیه‌السلام منقولست که فرمود بخدا قسم اگر آن حضرت گیسوان خود را می‌گشود هر آینه همی می‌مردند.

اثر طبع شیخ صالح حلی

الواثبین لظلم آل محمد
و محمد ملقا بلا تکفین

والقائلین لفاطم آذیتنا
فی طول نوح دائم و حنین

والقاطعین اراکه کیما تظل
بظل اوراق لها و غصون

و مجمعی خطب علی البیت الذی
لم یجتمع لولاه شمل الدین

والد اخلین علی البتوله بیتها
والمسقطین لها اعز جنین

والقائدین امامهم بنجاده
والطهر تدعو خلفه برنین

خلوا ابن عمی اولا کشف بالدعا
رأسی واشکوللا له شجون

ما کان ناقه صالح و فصیلها
بالفضل عندالله الا دونی

فرنت الی القبر الشریف بمقله

عبری و قلب مکمد محزون

قالت و اظفار المصاب بقلبها

غوثاه قل علی العداهٔ معین

ابتا هذا السامری و عجله

تبعا و مال الناس عن هارون

ای الرزایا اتقی بتجلد

هو فی النوائب مذحییت قرینی

فقدی ابی ام غصب بعلی حقه

ام کسر ضعلی ام سقوط جنین

ام اخذهم ارثی و فاضل نحلتی

ام جهلهم حقی وقد عرفونی

قهروا یتیمیک الحسین و صنوه

و سئلتهم حقی وقد نهرونی

ص: ۲۶۷

مرثیه

یکی نشسته زاصحاب کرم شیون و شین
سرشک بار باحوال والد حسنین

یکی نشسته بکنجی از این الم دلگیر
یکی ز سرزنش خلق سرفکنده بزیر

که ناگه از در مسجد بصد فغان و خروش
رسید فاطمه پیراهن نبی بر دوش

کسی که سایه‌ی او مه ندیده بر لب بام
قدم نهاد بمسجد میان کثرت عام

که ناگهان پر جبرئیل پرده پوش آمد
میان فرقه‌ی اصحاب در خروش آمد

نامه‌ی عمر به معاویه در کیفیت سوزانیدن در خانه فاطمه

علامه‌ی مجلسی- در جلد هشتم بحار ص ۲۳۰- از طبع کمپانی این نامه را نقل کرده در سه صفحه از بحار و حقیر تمام آن نامه را در جلد ثانی (الکلمه التامه) نقل کرده‌ام و در این جا فقط محل شاهد را می‌نویسم عمر از آن جمله نوشت ای پسر ابوسفیان هر آینه دانسته باشی که من و خالد بن ولید و قنفذ و جماعتی از خواص اصحاب خود در خانه‌ی فاطمه آمدیم و باب خانه را بشدت کوبیدیم و در میان خانه علی فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام‌کلثوم و فضه بودند پس فضه عقب درآمد گفت چه می‌خواهی گفتم علی را بگو دست از اباطیل خود بردارد و بیرون شود با خلیفه‌ی رسول خدا بیعت نماید فضه گفت علی مشغول کاری است بیرون نشود گفتم برو علی را بگو بیاید والا داخل خانه شویم و او را بیرون آوریم فاطمه چون این بشنید خود بعقب در آمد و گفت (ایها الضالون المکذبون ماذا تقولون وای شییء تریدون) من گفتم ای فاطمه پسر عمر ترا چه افتاده که ترا در معرض جواب می‌آورد و خود در پرده حجاب جلوس دارد فاطمه گفت (طغیانک یا شقی اخرجنی و الزمک الحجهٔ و کل ضال غوی فقلت دعی عنک الاـ باطیل و اساطیر النساء و قولی لعلی یخرج فقالت لاجبا و لا کرامه أبحزب الشیطان تخوفنی یا عمر و کان حزب الشیطان ضعیفا) او را گفتم اگر علی بیرون نشود آتش در این سرای بزنم و همه را بسوزانم این بگفتم و یهزم آوردم و آتش در سرای افروختم و در خانه‌ی فاطمه

ص: ۲۶۸

بسوختم پس فاطمه در خانه را حجاب خود قرار داد و مانع از دخول من و اصحاب من گردید با تازیانه چنانش بزدم که بازوی وی مانند دملج گردید از اثر تازیانه در آن وقت صدای ناله او بلند شد چندان که نزدیک بود بحال او رقت کنم و دلم نرم شود ولی متذکر شدم قتلای بدر و احد را که بدست علی مقتول شده بودند و کید محمد و سحر او را یاد آوردم آتش غضبم افروخته‌تر گردید لگدی بر در زدم فاطمه در عقب در بین در و دیوار واقع شد چنان در خانه را بشکم او فشار دادم که از صدمه در جنین او که او را محسن نام گذاشته بودند سقط شد (فعند ذلک صرخت فاطمه صرخه حسبتها قد جعلت اعلی المدینهٔ اسفلها فقالت یا ابتاه یا رسول‌الله هکذا کان یفعل بحبیبتک و ابنتک آه یا فضه الی فخذینی فقد والله قتل ما فی احشائی من الحمل) این وقت فاطمه چنان صرخه و ناله از او بلند شد که من گمان کردم مدینه‌ی زیر زبر گردید و فاطمه همی گفت ای پدر بزرگوار به‌بین با دختر عزیزت چه معامله می‌نمایند سپس گفت آه ای فضه بدادم برس بچه‌ام را کشتند بخدا قسم حملی که در رحم داشتم مقتول شد پس تکیه بدیوار کرده من در را بعقب انداختم داخل خانه شدم فاطمه با آن حال از پیش روی من درآمد و بیم آن بود که دیده‌های من تاریک شود مرا مانع از دخول خانه گردید من از روی خمار چنان سیلی بصورت او زدم که گوشواره در گوش او درهم شکست و روی زمین ریخت در این وقت علی بن ابی‌طالب شتاب زده از جای جستن کرد چون این بدانستم از خانه بیرون تاختم و خالد را گفتم هر آینه از امر عظیم صعبی گریختم چون جنایت عظیمی صادر شده فلذا ایمن بر نفس خود نباشم و اینک علی از خانه با حال غضب بیرون آمد که نه مرا و نه شما را طاقت آن نیست که با علی روبرو شوید پس علی از خانه بیرون شد فاطمه را نگریست که قصد نفرین دارد فضربت یدیها الی ناصیها لتکشف عنها و تستغیث بالله العظیم لما نزل بها فاسبل علی علیها ملائها و قال لها یا بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله بعث اباک رحمه للعالمین وایم الله و لئن کشفت عن ناصیتک سائله الی ربک لاجابک ویهلک هذا الخلق حتی لایبقی علی الارض منهم بشر فکونی یا سیدهٔ النساء رحمه علی هذا الخلق المنکوس ولا یکونی عذابا) یعنی علی فاطمه را فرمود اگر نفرین کنی صاحب

ص: ۲۶۹

نفسی در مدینه‌ی باقی نماند اکنون ای فاطمه سبب رحمت باش همانند پدر بزرگوارت و سبب نزول عذاب بر این امت مشومه مشو پس من خالد و قنفذ و سالم مولی ابی‌حذیفه و ابوعبیده و دیگران را گفتم تا در خانه ریختند و علی را دست گیر کرده بسوی بیعت او را کشیدند ولکن ای معویه مرا شکی نیست که اگر تمام روی زمین پشت بر پشت هم می‌دادند البته علی را نمی‌توانستند دست گیر کرد ولکن من علت آن را می‌دانم و نمی‌گویم
و در روایت سلیم بن قیس هلالی است که سلیم بن قیس گوید من بسلمان گفتم آیا واقعا این جماعت بدون رخصت فاطمه داخل خانه آن حضرت شدند سلمان گفت بلی بخدا سوگند که مقنعه بر سر نداشت و استغاثه می‌کرد یا ابتاه یا رسول‌الله دیروز بود که از میان ما رفتی الخ

قال سلیم قلت یا سلمان
هل هجموا و لم یک استیذان

فقال ای و عزت الجبار
لیس علی الزهراء من خمار

لکنها لاذت بجنب الباب
رعایهٔ للتسر والحجاب

فمذراوها عصرو ها عصره
کادت بنفسی ان تموت حسره

تصیح یا فضه اسند ینی
وقد وربی قتلوا جنینی

سید جزوعی گوید

جرعاها من بعد و الدها الغیظ
مرارا فبئس ما جرعاها

اغضباها و اغضبا عند ذاک
الله رب السماء اذ اغضباها

بنت من ام من حلیله من

ویل لمن سن ظلمها و اذاها

اکان تحت الخضراء بنت نبی

ناطق صادق امین سواها

ص: ۲۷۰

هجوم به خانه فاطمه به روایت بیت الاحزان

محدث قمی در کتاب بیت الاحزان از کتاب علم‌الیقین نقلا از کتاب التهاب نیران الاحزان چنین می‌نویسد: ثم ان عمر جمع جماعه من الطلقا والمنافقین و اتوابهم الی منزل امیرالمؤمنین فرأو ان الباب مغلق فصاحوا اخرج یا علی فان خلیفهٔ رسول‌الله یدعوک فلم یفتح لهم الباب فاتوه بحطب فوضعوه علی الباب و جائوا بالنار لیضرموه فصاح عمر و قال والله لئن لم تفتحوا النضر من النار فلما عرفت فاطمه انهم یخرقون منزلها قامت و فتحت الباب فدفعوها القوم قبل ان تتواری عنهم فخبئت فاطمه (ع) وراء الباب فدفعها عمر حتی ضغطها بین الباب والحائط ثم انهم تواثبوا علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و هو جالس علی فراشه واجتمعوا علیه حتی اخرجوه سحبا من داره ملببا بثوبه یجرونه الی المسجد فحالت فاطمه بنیهم و بین بعلها و قالت والله لا ادعکم تجرون ابن عمی ظلما ویلکم ما اسرع ما ختنتم الله و رسوله فینا اهل البیت وقد اوصاکم رسول‌الله باتباعنا و مودتنا والتمسک بنا فقال الله تعالی قل لااسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی قال فترکه اکثر القوم لأجلها فامر عمر قنفذا و کان هو ابن عمه ان یضربها بسوطه فضربها قنفذ بالسوط علی ظهرها و جنبیها الی ان اثر فی جسمها الشریف و کان ذلک الضرب أقوی سبب فی اسقاط جنینها وقد کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم سماه محسنا و جعلوا یقودون امیرالمؤمنین علیه‌السلام الی المسجد حتی اوقفوه بین یدی ابی‌بکر فلحقته فاطمه (ع) الی المسجد لتخلصه فلم تتمکن من ذلک فعدلت الی قبر ابیها فاشارت الیه بحرقه و نحیب و هی تقول

نفسی علی زفراتها محبوسهٔ
یالیتها خرجت مع الزفرات

لاخیر بعدک فی الحیوه و انما
ابکی مخفاه ان تطول حیوتی

ثم قالت وا اسفاه علیک یا ابتاه واثکل حبیبک ابوالحسن المؤتمن و ابو سبطیک الحسن والحسین و من ربیته صغیرا و آخیته کبیر او اجل احبائک لدیک و احب اصحابک الیک اولهم سبقا الی الاسلام و مهاجرا الیک یا خیر الانام فها هو یساق فی الاسر کما یقاد البعیر ثم انها انت انه و قالت وا محمداه واحبیباه وا اباه وا ااالقاسماه وا احمداه واقله ناصراه

ص: ۲۷۱

واغوثاه واطول کرباه واحزناه وامصیبتاه واسوء صباحاه و خرت مغشیه علیها فضج الناس بالبکاء والنحیب و صار المسجد ماتما ثم انهم اوقفوا امیرالمؤمنین بین یدی ابی‌بکر و قالوا له مدیدک فبایع فقال والله لا ابایع والبیعه لی فی رقابکم فروی عن عدی بنی حاتم انه قال والله ما رحمت احد اقط کرحمتی علی علی بن ابی‌طالب حین اتی به ملبیا بثوبه یقودونه الی ابی‌بکر و قالوا بایع قال فان لم افعل قالوا نضرب الذی فیه عیناک قال فرفع رأسه الی السماء و قال اللهم انی اشهدک انهم اتونی ان یقتلونی فانی عبدالله و اخو رسول‌الله فقالوا له مدیدک فبایع فابی علیهم فمدوا یده کرها فقبض علی علیه‌السلام انامله فراموا باجمعهم فی فتحها فلم یقدروا فمسح علیها ابوبکر و هو مضمومهٔ و هو علیه‌السلام یقول و ینظر الی قبر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی و فیه ایضا نقلاـ عن ارشاد القلوب دیلمی که از فاطمه زهرا حدیث کند قالت فجمعوا الحطب الجزل علی باب داری واتو بالنار لیحرقونا و یحرقوا باب الدار فوقفت بعضادهٔ الباب و ناشدتهم بالله و بابی ان یکفوا عنا و ینصرونا فأخذ عمر السوط من ید قنفذ مولی ابی‌بکر فضرب به عضدی حتی صار کالدملج و رکل الباب برجله فرده علی و انا حسامل فسقطت لوجهی والنار تسعر و یسفع وجهی فیضربنی بیده حتی انتثر قرطی من اذنی و جائنی المخاض فاسقطت محسنا بغیر جرم.

و فیه ایضا نقلاـ عن الکافی روی باسناده عن ابی‌جعفر و ابی عبدالله قالاـ ان فاطمه لما کان من امرهم ما کان اخذت بتلابیب عمر فجذبته الیها ثم قالت اما والله یابن الخطاب لولا انی اکره ان یصیب البلاء من لا ذنب له لعلمت ساقسم علی الله ثم اجده سریعا الاجابه انتهی.

اثر طبع السید محمد حسین بن السید کاظم القزوینی

و اخرجوا منه علیا بعد ما
ابیح منه حقه و انتزعا

قادوه قهرا بنجاد سیفه
و کیف و هو الصعب یمشی طیعا

واقبلت فاطم تعدو خلفه
و العین منها تستهل ادمعا

ص: ۲۷۲

وانتهرو ها بسیاط قنفذ
و کسروا بالضرب منها اضلعا

فانعطفت تدعوا باها بحشی
تساقطت مع الدموع قطعا

یا ابتا هذا علی اعرضوا
عنه ضلالا و ابن تیم طیعا

اهتف فیهم لا اری و اعیه
تعی ندائی لاولا مسمعا

امسی تراثی فهیم مغتصبا
منی و حقی بینهم مضیعا

فاسترجعت کاظمه لغیظها
مبدیه حنینها المرجعا

حتی قضت من کمد و قلبها
کاد بفرط الحزن ان ینصدعا

قضت ولکن مسقطا جنینها
مو لعافؤادها مروعا

قضت و من ضرب السیاط جنبها
ما مهدت لها الرزایا مضجعا

احتجاجات امیرالمؤمنین با اصحاب سقیفه

(نا) چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بآن ذلت در محضر ابی‌بکر در مسجد رسول خدا حاضر کردند در حالی که ریسمان در گردن

داشت آن حضـرت روی با ابابکر کرد (فقال یا ابابکر ما اسرع ما وثبتم علی رسول‌الله بای حق وای منزله دعوت الناس الی بیعتک الم تابیعنی بالامس بامر الله و امر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم وقد کان قنفذ لعنه الله ضرب فاطمه علیهاالسلام بالسوط حین حالت بینها و بین زوجها و ارسل الیه عمران حالت بینک و بینه فاطمه فضـربها فألجأها قنفذ الی عضادهٔ بیتها و دفعها و کسـر ضـلعا من جنبها فالقت جنینا من بطنها) فرمود ای ابوبکر چه زود بر رسول خدای تاختن کردی و سـر از فرمان او بدر بردی بکدام شایسـتگی مردم را به بیعت خود دعوت کردی نه تو در غـدیر خم بفرمان خدا و رسول با من بیعت نمودی اینک قنفذ که خدایش لعن کناد فاطمه را با تازیـانه بزد گـاهی که میان من و او میانجی بود و عمر بضـرب او فرمان داد فاطمه در پس در پناهنـده گشت و او عضاده در را فشاد داد چنانکه پهلوی او را بشـکست و طفلی که در شکم داشت ساقط ساخت در خبر است که فاطمه از آن روز بستری گشت و ناتوان بود تا شیهد از جهان درگذشت. مخفی نماند که موافق بعضی روایات خود عمر متصدی این جنایت

ص: ۲۷۳

شـد و در بعضـی قنفـذ را متصدی این جنایت می‌دانند و در روایت عاشـر بحار در مناظره‌ی امام حسن مجتبی علیه‌السـلام در مجلس معاویه متصدی این جنایت را مغیرهٔ بن شعبه می‌داند چنان چه می‌فرماید آن حضـرت بمغیرهٔ بن شـعبهٔ (انت الذی ضربت امی فاطمه حتی ادمیتهـا و القت مـا فی بطنهـا) و این روایـات اصـلا بـا هم دیگر معـارض نیست بجهت آن که جنایت را که یک جماعت با هم دیگر همدست و هم رأی بشوند درأیتان آن نسبت آن جنایت بهریک آنها صحیح است علاوه بر این که احتمال قوی می‌رود که از جهت بغض و عناد باین خانواده هر کدام برای تشـفی قلب خود آن مظلومه را بضـرب تازیانه و غلاف شمشیر و فشار در اذیت کرده باشـند اللهم العن ظالمی آل محمـد، بالاخره عمر گفت ای علی دست از این اباطیل و سـخنان بیهوده بردار و با ابوبکر بیعت کن آن حضرت فرمود اگر نکنم چه خواهی کرد عمر گفت سر از بدنت بردارم (۱) و بتمام ذلت و خواری ترا خواهیم کشت حضرت فرمود اگر چنین کنید بنده‌ی خدا و برادر سـید انبیا را بقتل رسانیدید گفت قبول داریم که بنده‌ی خدا هستی ولکن هرگز برادر رسول خدا نیسـتی آن حضـرت فرمـود ای ابـابکر انکـار می کنی که پیغمـبر مرا برادر خویش قرار داد و تـا سه مرتبه این کلاـم را فرمود آن گـاه متوجه جماعت گردیـد و فرمود همانا من سـزاوارتر بامر خلافت باشم از شـما و البته بر شـما واجب و سـزاوارتر است که با من بیعت کنید ای جماعت قریش این امر را از انصار گرفتید و حجت آوردید

۱- قالوا نقتلک ذلا و صـغارا فقال علیه‌السـلام اذا تقتلون عبـدالله و اخا رسول‌الله قال ابوبکر اما عبـدالله فنعم واما اخو رسول‌الله فما نقر لـک بهـذا فقـال علیه‌السـلام ثلاـث مرات یـا ابـابکر أتنکر هـذا من رسول‌الله انه جعلنی اخـاه و قال یا اخی انت منی بمنزله هارون من موسـی ثم قـال علیه‌السـلام انـا احق بهـذالامر منکم و انتم احق بـالبیعه لی اخـذتم هـذا الاـمر من الانصار و احتججتم علیهم بالقرابه من رسول‌الله و تأخـذونها منا اهل البیت غصـبا الستم نازعتم الانصار و احتججتم علیهم بالقرابه من رسول‌الله و انکم اولی بهـذا الامر منهم لمکانکم من رسول‌الله صـلی الله علیه و آله فاعطوکم المقاده و سلموا الیکم الامارهٔ و انا احتج الیکم بمثل ما حتججتم علی الانصار انا اولی برسول‌الله حیا و میتا انا وصـیه و وزیره و مسـتودع سره و علمه او انا الصدیق الاکبر و اول من آمن به و صدقه و احسنکم بلا، فی جهاد المشـرکین و اعرفکم بالکتاب والسنه و افقهکم فی الدین و اعملکم بعواقب الامور و اذربکم لسانا و اثبتکم جنانا فعلام تنازعونا هذا الامر انصفونا ان کنتم تخافون الله من انفسکم و اعرفوا لنا الامر مثل ما عرفته الانصار لکم والا فبوئوا بالظلم و انتم تعلمون.

ص: ۲۷۴

که ما اقربای رسول خـدا می‌باشـیم اکنون چگونه آن را از ما غصب می‌نمائیـد و حال آن که ما اقرب و نزدیکترین مردم برسول خدا می‌باشیم همانا همان حجتی که شما بر انصار آوردید و آنها دست باز داشته‌اند و خلافت را بشما واگذار نمودند من همان حجت را برای شـما اقامه می‌نمایم که من اولی برسول خدا هسـتم حیا و متیامنم وصـی و وزیر و خلیفه‌ی بعد از او و محرم اسرار و مخزن علوم رسول مختار و صدیق اکبر و اول کس که باو ایمان آورد من بودم منم مجاهد فی سبیل الله و اعرف بکتاب خدا و سنت سید انبیاء و فقیه‌ترین شـما در دین حق تعالی و داناترین شما بحوادث و عواقب امور و فضیح‌ترین و شجاع‌ترین و اقوی از شما می‌باشم باین حال جائز نیست برای شـما که با ما منازعه در امر خلافت بنمائید و سـلطنت آل محمد را بخانه اغیار و اجانب بیندازید اگر شـما از خدای تعالی می‌ترسید باما از روی انصاف سخن بگوئید و اگر نه این بار ظلم را خود حمل بنمائید و می‌دانید که البته پاداش آن را خواهید دیـد چون امیرالمؤمنین سـخن بـدینجا رسانیـد و از در نصـیحت امت از روی صـدق و راسـتی فرمایشـات خود را خـاتمه داد عمر بن الخطاب سـر برداشت و گفت ما دست از تو برنداریم تا این که بیعت بنمائی از روی رضا و رغبت و خواهی بجبر و کراهت حضرت (۱) فرمـود همانـا امروز تـو برای ابـوبکر خلافـت را محکم می‌کنی که فردا آن را بتـو رد بنمایـد بخـدا قسم بحرف تو گوش نکنم و هرگز سـخن ترا قبول ننمایم و اقاویل ترا بچیزی خریـداری ننمایم و بآن اعتنائی ندارم من بیعت نخواهم کرد ابوعبیده گفت یابن عم ما قرابت ترا و سبقت ترا در اسلام و علم ترا و نصرت ترا در اسلام انکار نداریم لکن نوجوانی و ابوبکر پیرست ثقل این حمل را بهتر توانـد حمل داد امروز این کار بامضا رفته است تو نیز رضا بقضا بـده اگر خدای ترا زنده گذاشت با تو بازگشت خواهد کرد بی آن که دو نفر از در خلاف با تو بیرون شوند امروز انگیزش فتنه مکن من دلهای عرب را می‌دانم که با تو چگونه است و دانسته‌ام که ترا اطاعت نخواهند کرد (۲) امیرالمؤمنین فرمود ای معشر مهاجرین و انصار از خدا بترسید و وصیت پیغمبر را

۱- فقال علی احلب حلبا لک شطره و اشدد له الیوم لیرد علیک غدا والله اذا لا اقبل قولک و لا احفل بمقامک و لا ابایع.

۲- فقال امیرالمؤمنین یا معاشـر المهاجرین والانصار و الله الله لا تنسوا عهد نبیکم الیکم فی امری و لا تخرجوا سلطان محمد (ص) من داره و قعر بیته الی ادورکم و قعر بیوتکم و لا تـدفعوا اهله من حقه و مقامه فی الناس فوالله یا معشـر الجمع ان الله قضـی و حکم و نبیه اعلم و انتم تعلمون انا اهل البیت احق بهذه الامر منکم اما کنت القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله المضـطلع بامر الرعیه والله انه لفینا لافیکم فلا تتبعو الهوی فتزداودا من الحق بعد افتفسدوا قدیمکم بشر من حدیثکم.

ص: ۲۷۵

در حق من در بوته نسیان مگذارید و سلطنت رسول خدا را که مختص ما اهل‌بیت است از خاندان رسول خدا بخاندان اجانب نقل و تحویل ندهید و مقام امامت و خلافت که جز برای اهل‌بیت بجهت احدی زیبنده نیست از خاندان رسالت غصب می‌نمائید بخدای متعال قسم است که حق تعالی حکم فرموده و پیغمبر را بآن آگاه نموده و شما هم مطلب را کاملا- می‌دانید که ما اهل‌بیت سزاوارتریم بامر خلافت من عالم بکتاب خدا و فقیه در احکام حضرت مصطفی و من داناتر و بیناتر بامر رعیت می‌باشم و این خصال مخصوص خاندان رسالت است و شما را در آن نصیبی نیست متابعت هوای نفس را دست باز دهید که شما را از طریق حق بوادی ضلالت اندازد و باز ماندگان شما را در فتنه و فساد دچار بنماید و اختلاف در اخلاف و اعقاب شما پدیدار گردد بشر بن سعد انصاری که اول کس بود از انصار که با ابوبکر بیعت نمود با جماعتی از انصار گفته‌اند یا اباالحسن اگر انصار از آن پیش که با ابوبکر بیعت کنند این سخنان را از تو شنیده بودند دو نفر با تو مخالفت نمی‌نمودند (۱) آن حضرت فرمود ای مردم آیا سزاوار بود برای من که جنازه‌ی رسول خدا را دفن نکرده بیرون تازم و در امر خلافت بمنازعه پردازم بخدا قسم مرا این گمان نبود که احدی با اهل‌بیت رسول خدا در مقام منازعه برایـد بعد از آن همه سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم آیا پیغمبر عذری باقی گذارد برای احدی در روز غدیر خم آیا حجتی باقی ماند که در آن روز اقامه نفرمود ای جماعت شما را بخدا قسم می‌دهم که هرکس مقاله‌ی رسول خدا را در حق من شنیده است

۱- فقال علی علیه‌السلام یا هؤلاء اکنت ادع رسول‌الله مسجی لا اواریه و اخرج انازع فی سلطانه والله ما خفت احدا یسموله و ینازعنا اهل البیت فیه و یستحل ما ستحللتموه و لا علمت ان رسول‌الله ترک یوم غدیر خم لاحد حجۀ و لا لقائل مقالا فانشدالله رجلا سمع النبی (ص) یوم غدیر خم یقول من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله ان یشهد بما سمع من النبی (ص) فقام اثنی عشر رجلا من غزات البدر و شهدو له.

ص: ۲۷۶

در روز غدیر برخیزد و ادای شهادت بنماید دوازده نفر برخواسته‌اند و ادای شهادت نمودند زید بن ارقم گوید من کتمان شهادت نمودم و در اثر این کتمان از هر دو چشم نابینا شدم بالجمله امیرالمؤمنین این گونه احتجاجات بسیار نمود و آنچه رسول خدا در هر مقام در نص خلافت او و وصایت او فرموده بود بیاد مردم آورد و ایشان گفته‌اند چنین است که تو گوئی.

مکشوف باد که بسط کلام و کثرت اهتمام و تحمل چندین زحمت و ذلت که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر خویشتن نهاد برای طلب سلطنت و خلافت نبود بلکه افسوس می‌خورد برای امت که دچار ضلالت شدند و غم آنها را داشت که در گرداب کوری و گمراهی افتادند که بعد از آن همه رنج و شکنج که رسول خدا تحمل نمود و آن همه داد مردی و مردانگی که علی علیه‌السلام در جهاد داد تا مشرکان راه بکوچه‌ی اسلام نزدیک کردند و وسالک وحدت شدند و کافران کلمه توحید بر زبان جاری ساخته‌اند سپس یکباره از دین بدر رفته‌اند و جلباب کفران به پوشیدند و در انهدام قواعد اسلام بکوشیدند انبیاء و اولیاء که در محبت امت مهربان‌تر از پدر مهربان بر فرزند صالح‌اند چگونه در چنین احدوثه و فتنه‌ی بزرگ اندوه‌گین نباشند لاجرم آن حضرت در اتمام حجت و تنبیه امت چند که توانست خودداری نفرمود.

اکاذیب ابوبکر

خلاصه ابوبکر سخت بترسید که مبادا روی مردم از وی بگردد و آن حضرت را نصرت کنند گفت یا علی آن چه گفتی همه صحیح است و سخن براستی نمودی و ما همه را از رسول خدا شنیدیم و از بر کردیم ولکن رسول خدا بعد از آن فرمود ما اهل بیتی هستیم که خدای متعال ما را برگزید و گرامی داشت و از برای ما اختیار کرد سرای آخرت را و نبوت و خلافت از برای ما جمع نمی‌شود علی علیه‌السلام فرمود هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز تو این حدیث را شنیده عمر گفت اینک من حاضر بودم و شنیدم خلیفه‌ی رسول خدا دروغ گو نیست ابوعبیده و سالم مولی ابی‌حذیفه و معاذبن

ص: ۲۷۷

جبل نیز شهادت دادند ای وقت امیرالمؤمنین فرمود (۱) هر آینه بتحقیق که وفا کردید بصحیفه‌ی ملعونه‌ی خود که پنجاه نفر شما در روز غدیر خم با هم هم عهد شدید که اگر رسول خدا بمیرد یا کشته شود نگذارید که امر خلافت باهل‌بیت او برسد ابوبکر گفت این سخن را از کجا گوئی و از کجا دانسته‌ای آن حضرت روی باز ببر و سلمان و ابوذر و مقداد نمود و فرمود که شما را بخدا قسم می‌دهم آیا مطلب چنین نیست که من می‌گویم عرض کردند که ما بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم مولی ابی‌حذیفه و معاذبن جبل بنام هریک را برشمرد و فرمود ایشان کتابی نگاشته‌اند و پنجاه نفر مهر کرده‌اند و با هم عهد کردند که چون من از دنیا بروم خلافت رابا تو نگذارند و تو عرض کردی یا رسول‌الله چون کار بدین گونه کنند حکم چیست فرمود اگر ناصر و معینی برای تو فراهم خواهد شد با آنها جهاد بنما و اگر کسی ترا نصرت نکرد در خانه خود ساکت بنشین و خون خود را حفظ بنما

آن گاه علی فرمود بخدا قسم اگر این چهل نفر که با من بیعت کردند عهد نشکسته بودند هر آینه با شما در راه خدا جهاد می‌کردم و من بشما خبر بدهم که این خلافت نصیب فرزندان و اعقاب شما نخواهد شد تا روز قیامت و این حدیث دروغ را که بر پیغمبر بستید کتاب خدای متعال تکذیب شما را می‌کند که می‌فرماید: ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمه و آتیناهم ملکا عظیما (۲) مراد از کتاب نبوت است و از حکمت سنت و از ملک خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس هر که در خلافت طمع بندد غصب حق ما کرده باشد این وقت عمر با کمال خشم و غیظ و غضب روی بابوبکر کرده گفت که بر منبر نشسته باشی و اینک

۱- قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام لقد وفیتم بصحیفتکم الملعونه التی قد تعاقدتم علیها فی الکعبه انه ان قتل الله محمدا اذمات لتردن هذا الامر عنا اهل البیت.

۲- سوره‌ی نساء آیه‌ی (۵۷) فمنهم من آمن به و منهم من صدعنه و کفی بجهنم سعیرا والمراد بالناس رسول‌الله یعنی آیا حسد می‌برند مردم نیک را که رسول خدا صلی الله علیه و آله هست بر چیزی که خدا بایشان عطا کرده است از فضل بخود همانا آوردیم ما برای فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت و پادشاهی بزرگ سپس از مردم جماعتی بآنها ایمان آوردند و جماعت دیگر از اطاعت سرباز زدند و مخالفت کردند اینان آتش افروخته جهنم را برای خود تهیه کردند.

ص: ۲۷۸

علی در برابر تو نشسته باشد و با تو طریق مجادله و معادات سپرد فرمان کن تا با تیغ سرش را برگیرم امام حسن و امام حسین ایستاده بودند چون این کلمات استماع نمودند صدا را بگریه بلند کردند و سخت بگریسته‌اند امیرالمؤمنین آنها را بسینه چسبانید فرمودند آسوده خاطر باشید و گریه نکنید پسر خطاب قادر بر قتل پدر شما نیست

امایمن حاضنه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود از این کلمات آشفته خاطر گشت فریاد برداشت و فرمود ای ابابکر چقدر زود بود که حسد و نفاق خود را ظاهر کردید و بر ابن عم رسول خدا ظلم کردید عمر گفت ما را با زنان و زنان را با ما چه کار است حکم داد تا امایمن را زدند و از مسجد بیرون کردند این وقت بریده‌ی اسلمی برخواست و فرمود ای عمر بر برادر رسول خدا جسارت می‌کنی و با او خشونت می‌نمائی و حال آن که ما ترا و حسب و نسب ترا خوب می‌شناسیم در قریش آیا شما نبودید در روز غدیر خم که رسول خدا بتو و ابی‌بکر فرمود بروید بر علی سلام کنید بامارت مؤمنان یعنی بگوئید السلام علیک یا امیرالمؤمنین و تو و ابوبکر گفتید این فرمان از شما است یا از جانب خداست حضرت فرمود از جانب خداست ابوبگر گفت ای بریده راست می‌گوئی ولیکن رسول خدا از پس آن فرمود لا-تجتمع لاهل بیتی الخلافه والنبوة بریده گفت بخدا قسم هرگز رسول خدا چنین سخنی نفرموده و سوگند با خدای در شهری که تو امیر باشی نمانم عمر فرمان کرد تا او را بزدند و از مسجد بیرون کردند آن گاه روی با امیرالمؤمنین کرد و گفت یا علی برخیز با ابوبکر بیعت کن قبل از این که سر از بدنت بردارم آن حضرت بقبر رسول خدا پناهنده شد و این آیه را تلاوت کرد (یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی)

و همی با ناله‌های جگر خراش می‌گفت واجعفراه ولا- جعفر لی الیوم واحمزتاه و لا-حمزه لی الیوم این وقت خبر بعباس بن عبدالمطلب دادند که علی پسر برادرت در زیر شمشیر نشسته عباس شتاب زده در رسید و بانگ برداشت که با پسر برادرم رفق و مدارا کنید بر من است که او بیعت کند چون وارد شد دست آن حضرت را گرفت بی آن که کف باز کند با دست ابوبکر مسح داد و ابوبکر بهمین قانع شد این وقت علی را رها کردند

ص: ۲۷۹

پس آن حضرت دست بجانب آسمان برداشت و عرض کرد بار پروردگارا تو می‌دانی که پیغمبر فرمان کرد مرا که اگر بیست تن با تو همدست بشوند با این قوم جهاد کن و این فرمان تو است که در قرآن کریم فرموده‌ای که بیست تن مرد شکیبا بر دویست کس غلبه جوید و تو آگاهی ای خدای من که بیست نفر برای من فراهم نشد این وقت مقداد برخست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین بچه امر می‌فرمائی بخدا قسم اگر امر کنی مرا هر آینه شمشیر بکشم و جهاد بنمایم و تا جان دارم از نصرت شما دست باز ندارم و اگر می‌فرمائی ساکت می‌نشینم آن حضرت فرمود دست باز دار و ساکت بنشین و وصیت رسول خدا را از خاطر خود محو منما پس مقداد روی بآن جماعت کرد و فرمود قسم با آن کسی که جان من در قبضه‌ی قدرت او است اگر بدانم که می‌توانستم ظلمی را از مولایم امیرالمؤمنین دفع و رفع بنمایم و دین خدا را قدرت داشتم که نصرت بنمایم و آن را عزیز بدارم شمشیر بدوش می‌گرفتم و با شما جهاد می‌کردم وای بر شما بر برادر رسول خدا و وصی سید انبیاء و خلیفه‌ی او را در امت و پدر دو فرزندانش و شوهر دخترش بانوی عصمت غارت بردید و حق او را غصب نمودید منتظر باشید بلاهای گوناگون را و مأیوس باشید که دیگر شما هدایت یابید بر برارد رسول خدا حمله افکندید پس پذیرای بلا باشید و دچار زحمت و غلا را منتظر باشید.

حقیر چون احتجاج آن دوازده نفر را با ابی‌بکر و سایر وقایع سقیفه را در جلد اول (الکلمة التامة) بتفصیل ایراد کردم از این جا عنان قلم را باز کشیدم.

من قصيدة الغديرية

و ما ابتلی فی دهره مسلم
بمثل ما به علی ابتلی

یوم الی المختار اوحی الاله
بلغ بما فی حیدر انزلا

فقام فی الخم خطیبا علی
غیر کلا والناس ملاء الفلا

من کنت مولاه فذا حیدر
مولاه قد قال رب العلی

فابتدء الشیخان قالا له
بخ بخ اصبحت مولی الملا

ص: ۲۸۰

فاظهرا لحب له والولا

والحفد فی قلبهما قد غلا

ما مضت الایام قالا له

بایع لنا من قبل ان تقتلا

ما رأت العینان من قبل ذا

یحل عبد عنه عقد الولا

یا سائلی دع عنک تفصیلها

جری علیه واسمع المجملا

لما قضی المختار هاجت علی

آل الهدی اصحابه الجهلا

جاؤا الی الدار وقد اضرموا

نارا و رضوا ضلع بنت العلی

و سودوا یا ویلهم متنها

بالسوط حتی الموا المفصلا

و اسقطوا جنینها ویلهم

فما جنی الجنین ان یقتلا

ما راقبوا الله بما قد جنوا

فلا و لا خافوا نزول البلا

شعر

زد عمر آتش بآن دری که پی فخر

بودی روح الامین مدامش چاکر

تا چه بود مصلحت ز امت عاصی

خواری بیحد کشید و زحمت بیمر

دست خدا را دو دست بست ز بیداد

پهلوی زهرا شکست و خست ز کیفر

دخت پیمبر ستاده با تن مجروح

پور قحافه نشسته بر سر منبر

آه از آن تازیانه کت زده قنفذ

دادن از آن ریسمان گردن حیدر

یعنی این است اجر مزد و رسالت

یعنی آنست شکر حق پیمبر

آتش این فتنه بود کاتش افروخت

در حرم کربلا بطارم اخضر

آری اگر این عمر بباد نمی‌داد

حرمت آل رسول و حیدر صفدر

طعمه‌ی شمشیر آن عمر ننمودی

تازه جوانانشان ز اکبر و اصغر

گر در این خانه را نسوخته بودند

بر در آن خیمه کس نمی‌زدی اخگر

غصب فدك گر کس از بتول نمی‌کرد

تشنه نگشتی حسین بی کس و یاور

گر که علی را رسن نبود بگردن

بسته بغل می‌نگشت عابد مضطر

فاطمه گر ضرب تازیانه نخوردی

لعل حسین کی شدی کبود ز خیزر

ص: ۲۸۱

قضیه‌ی حرق باب در نزد اهل سنت چگونه است

حضرات اهل سنت در این قضیه جهلا یا تجاهلا سه فرقه می‌باشند یک فرقه منکرند و می گویند اصلا چنین قضیه‌ای واقع نشده است فرقه‌ی ثانیه گویند عمر اراده‌ی حرق باب کرد و فاطمه را بغضب آورد ولی این گونه کارها از گناهان صغیره است ضرر بمقام ابی‌بکر و عمر نمی‌رساند فرقه‌ی سوم گویند بر فرض که در خانه را هم بسوزاند چون مسئله‌ی امامت و نصب خلیفه از اهم امور بود و متخلفین در خانه‌ی فاطمه بودند این گونه حوادث اگر رخ بدهد و زنی بخشم بیاید ضرر ندارد و حقیر این موضوع را کاملا در جلد اول و ثانی (الکلمهٔ التامهٔ) متعرض شدم و نیز در کتاب (خیر الکلام) که رد بر کسر وی دشمن اسلام نوشته‌ام پاره‌ی از این قسمت را در آن جا شرح داده‌ام چون کسر وی کاسه لیس نواصب بوده و مزخرفات آنها را نشخوار کرده بکلی منکر حرق باب بود ناچار پاره‌ی از کلمات اهل سنت را در آنجا نوشتم و در این کتاب مستطاب نظر باین که شاید مورد ایراد اهل سنت واقع بشود و اخبار مذکوره را نپزیرند سزاوار چنان دیدم که بجهت ارغام انوف منکرین از اسفار معتبره‌ی سنیه اثبات کنم که عمر مهیا شد باین که در خانه را بسوزاند بلکه سوزانید و چون این معنی اثبات شد دماغ منکرین بخاک مالیده خواهد شد که فرقه‌ی اولی بودند و جواب فرقه‌ی ثانیه هم داده خواهد شد که اگر این عمل از گناهان صغیره بوده باشد گناه کبیره من الازل الی الابد وجود خارجی پیدا نکرده و نخواهد کرد و جواب فرقه‌ی سوم که گفته‌اند برای نصب خلیفه خلیفه‌ای و امامی در کار نبود بلکه یک دسته دزدان دین برای غصب خلافت شاه کشور دین و بر هم زدن امات ثابته و خلافت منصوصه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جمع شدند و بغارت گری پرداخته‌اند اکنون بر سر سخن برویم فنقول مستیعنا بالله

اول ابن عبد ربه‌ی اندلسی مالکی مذهب در عقدالفرید (۱) گفته جماعتی که

۱- ج ۳ ص ۶۳ الذین تخلوا عن بیعته ابی‌بکر علی والعباس والزبیر و سعد بن عباده فاما علی والعباس والزبیر فقعدوا فی بیت فاطمه حتی بعت الیهم ابوبکر عمر بن الخطاب لیخرجهم من بیت فاطمه و قال لهم ان ابوا فقاتلهم فاقبل عمر بقبس من نار علی ان یضرم علیهم الدار فلقته فاطمه فقالت یابن الخطاب اجئت لتحرق داری قال نعم او تدخلوا فیما دخلت فیه الامهٔ) ج ۲ ص ۴۴۳.

ص: ۲۸۲

تخلف از بیعت با ابی‌بکر کردن علی بن ابی‌طالب و عباس بن عبدالمطلب و زبیر بن العوام و سعد ابن عباده بودند اما علی و عباس و زبیر در خانه‌ی فاطمه نشستند تا این که ابوبکر عمر بن الخطاب را بسوی آنها فرستاد که ایشان را از خانه‌ی فاطمه بیرون کند و عمر را گفت اگر از بیرون آمدن ابا دارند با آنها قتال کن سپس عمر با آتش آمد در خانه‌ی فاطمه که خانه را بسوزاند بر آن جماعت فاطمه را ملاقات کرد فرمود ای پسر خطاب آیا آمده‌ای که خانه‌ی مرا بسوزانی عمر گفت آری مگر آن که داخل بشوید در چیزی که امت داخل شدند.

این عبارت بتمام صراحت می‌گوید که ابوبکر و عمر قتال با نفس رسول و زوج بتول را جائز شمرده‌اند و ابوبکر فرمان داده است که امتناع کردند با آنها جنگ کن.

دوم محمد بن جریر بن یزید الطبری المتوفی سنه ۳۱۰ در تاریخ خود چنین گوید که عمر بمنزل علی آمد و در آن خانه طلحه و زبیر و جماعتی از مهاجرین بودند عمر گفت بخدا قسم البته خانه را بر شما آتش می‌زنم مگر آن که بیرون بیائید و با ابوبکر بیعت کنید پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون دوید پای او بسنگی آمد و بر زمین خورد یک باره بر او حمله کردند و شمشیر او را از دست او ربودند و او را مأخوذ داشتند الخ.

سوم ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری المروزی الباهلی المتوفی سنه ۲۷۶ در الامامه والسیاسه (۱) گوید که چون ابوبکر براریکه خلافت مستقر شد

۱- ابن قتیبه از اعیان علماء سنت است چنانچه از مطالعه‌ی وفیات الاعیان ابن خلکان و مرآت الجنان یافعی و جامع الاصول ابن اثیرالجزری و تهذیب الاسماء علامه‌ی نووی و انساب سمعانی و میزان الاعتدال ذهبی و بغیة الوعاة سیوطی و غیر آن ظاهر است و نسبت کتاب السیاسه والامامه بابن قتیبه نیز مسلم و محقق است چنان چه بآن تصریح کرده عمر بن فهد مکی شافعی در کتاب اتحاف الوری باخبار ام‌القری در وقایع سنه ۹۰۳ و همچنین تفسیر شاهی که از معتبرین تفاسیر سنیه است در سوره‌ی نور در ذیل آیه‌ی اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم و نیز بتصریح عمر رضا کحاله دو کتاب اعلام النسأ در ترجمه فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها و نص عبارت اینست در ص ۱ و ان ابابکر رض تفقد قوما تخلفوا عن بیعته عند علی کرم الله وجهه فبعث الیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی فابوا ان یخرجوا فدعی بالحطب فقال والذی نفس عمر بیده لتخرجن اولا حرقنها علی من فیها و قیل له یا اباحفص ان فیها فاطمه فقال: و ان، فخرجوا و بایعوا الا علی کرم الله وجهه فانه زعم انه قال حلفت ان لا اخرج و لا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن فوقفت فاطمه رضی‌الله عنها علی بابها فقال لاعهد لی بقوم حضروا اسوء محضر منکم ترکتم رسول‌الله جنازته بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم تستأمرونا و لم تردوا الینا حقنا فاتی عمر ابابکر فقال له الا تأخذ هذا المتخلف عنک بالبیعهٔ و قال ابوبکر لقنفذ و هو مولی له اذهب فادع علیا قال فذهب الی علی فقال ما حاجتک فقال یدعوک خلیفه رسول‌الله فقال علی لسریع ما کذبتم علی رسول‌الله فرجع فابلغ الرساله قال فبکی ابوبکر رضی‌الله‌عنه فقال لقنفذ عدالیه فقل له امیرالمؤمنین یدعوک لتبایع فجائه قنفذ فادی ما امر به فرفع علی بن ابیطالب صوته فقال سبحان الله لقد ادعی مالیس له فرجع قنفذ فابلغ الرساله فبکی ابوبکر طویلا ثم قام عمر فمشی و معه جماعه حتی اتوا باب فاطمه فدقوا لباب فلما سمعت فاطمه رضی‌الله عنها اصواتهم نادت باعلی صوتها یا ابتا یا رسول‌الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی‌قحافه فلما سمع القوم صوتها و بکائها انصرفوا باکین و کادت قلوبهم

تنصدع و اکبادهم تنفطر و بقی عمر و معه قوم فاخرجوا علیا فمضوا به الی ابی‌بکر فقال له بایع فقال علی ان لم افعل فمه قالوا اذا والله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک قال اذا تقتلون عبدالله و اخا رسول‌الله قال عمر ما عبدالله فنعم و اما اخو رسول‌الله فلا و ابوبکر ساکت لایتکلم فقال له عمر الا تأمر فیه بامرک فقال لا اکرهه علی شیئی ما کانت فاطمه الی جنبه فلحق علی بقبر رسول‌الله یصبح و یبکی و ینادی یان ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی. و نیز همین ابن قتیبه گوید: علی را که بسوی مسجد می‌بردند ناله کنان می‌گفت واحمزتاه و لاحمزة الی الیوم واجعفراه ولا جعفر الی الیوم.

ص: ۲۸۳

در پی آن برآمد که هر کس از بیعت سرباز زند حاضر محضر بنمایند و از او بیعت بگیرند او را خبر کردند که جمعی از متخلفین در پیرامون علی در خانه‌ی فاطمه دختر پیغمبر انجمن شدند این وقت ابوبکر عمر را فرستاد که ایشان را بیاورد عمر بدر خانه‌ی فاطمه آمد فریاد برداشت که بیرون بیائید و با خلیفه‌ی رسول خدا بیعت بنمائید و اگر سر برتافتید قسم بخدائی که جان من در قبضه‌ی قدرت اوست این خانه را با هر که در او هست آتش در زنم و همه را بسوزانم عمر را گفتند در خانه فاطمه دختر پیغمبر است گفت ولو در خانه دختر پیغمبر بوده باشد خواهم سوزانید پس مردم از ترس سوختن متفرق شدند ناچار رفتند و بیعت کردند مگر علی که قسم یاد کرده بود که ردا بر دوش نگیرد تا این که قرآن را جمع بنماید در این وقت فاطمه بر در خانه ایستاد و فرمود خاطر ندارم مردمی

ص: ۲۸۴

را که شنیع‌تر اجتماعی کرده باشند از این اجتماع شما جنازه‌ی رسول خدا را در پیش روی ما گذاردید و بجانب سقیفه شتافتید و بین خود هر چه خواستید کردید بدون مشورت ما اهل‌بیت و حق ما را خاص خود پنداريد از سخنان فاطمه مردم متفرق شدند عمر چون دید کار بکام نشد ثانیا بنزد ابوبکر آمد گفت در کار علی سستی روا نیست از او باید بیعت گرفته شود ابوبکر قنفذ را فرستد که علی را حاضر نماید قنفذ بدر خانه‌ی حضرت آمد آن حضرت فرمود حاجت چیست گفت خلیفه‌ی رسول خدا ترا می‌طلبد علی فرمود چه زود بود که بر پیغمبر خدا دروغ بستید قنفذ برگشت و آن چه شنیده بود با ابوبکر گفت ابوبکر گفت برو علی را بگو امیرالمؤمنین ترا می‌طلبد قنفذ برگشت و پیغام رسانید حضرت فرمود سبحان الله ابوبکر دعوی امری که ربط باو ندارد می‌نماید یعنی لقب امیرالمؤمنین که خاص من است بر خود بسته قنفذ برگشت و آنچه شنیده بود شرح داد عمر ثانیا ابوبکر را تحریص بر احضار امیرالمؤمنین می‌نمود و ابوبکر می‌گریست عمر چون حال بدین منوال بدید از جای برخاست با جمعی بدر خانه‌ی فاطمه آمد و در خانه را بشدت کوبید فاطمه چون صدای هیاهوی مردم بشنید بصدای بلند ناله برآورد و همی ندبه کرد و گفت ای پدر بزرگوار و ای رسول تاجدار آیا خبر داری که امروز چگونه دچار ظلم پسر ابوقحافه و پسر خطاب شدم و چها می‌بنیم بعد از تو از ایشان مردم از ندبه‌ی فاطمه و صدای گریه‌ی او متفرق شدند در حالتی که نزدیك بود قلبهای آنها از هم بپاشد و جگرهای آنها پاره پاره شود ولی عمر با جماعتی از یاران او روی برتافتند تا علی را دست گیر کرده بجانب مسجد کشیدند و در محضر ابی‌بکر حاضر کردند و او را امر به بیعت نمودند فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهد شد عمر گفت سر از بدنت بردارم فرمود در این وقت بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا را بقتل آوردید عمر گفت قبول داریم که بنده‌ی خدا هستی ولیکن قبول نداریم که تو برادر پیغمبر باشی این بگفت و روی بابی‌بکر آورد و گفت امر خود را در علی جاری کن ابوبکر سر در پیش انداخته ساکت بود بعد سر برآورد و دست گفت از علی باز دارید تا فاطمه دختر پیغمبر در کنار او هست من او را بامری اکراه نمی‌کنم در این وقت علی با چشم گریان بر سر قبر رسول خدا پناهنده

ص: ۲۸۵

شد و این آیه را رکه در حق موسی و هارون بود تلاوت نمود کنایه از این که همچنان که بنی‌اسرائیل هارون را ضعیف کردند و قصد کشتن او نمودند او را ترک کرده بگرد گوساله‌ی سامری مجتمع شدند امت تو هم مرا ضعیف شمردند و بقصد قتل من دامن بر کمر زدند. از این خبر وحشت اثر چون سفیدی صبح ظاهر است که آن حضرت بیعت نکرده بیرون رفت.

چهارم ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) از مصادر وثیقه روایات ابسط از آن چه را که ابن قتیبه نقل کرده نوشته و می‌گوید سزاوار بود برای ابوبکر و عمر که فاطمه را احترام نمایند.

پنجم ابوالولید محب الدین محمد بن شحنهٔ الحنفی قاضی الحنفیهٔ بحلب المتوفی سنه ۸۱۵ یا هشتصد و هفده در کتاب روضه المناظر فی الاخبار الاوائل و الاواخر و این کتاب در حاشیه‌ی تاریخ ابن اثیر جزری طبع شده است در خلال داستان سقیفه گوید که مردم برای بیعت با ابی‌بکر هجوم آوردند مگر جماعتی از بنی‌هاشم که از جمله‌ی آنها زبیر بن العوام و عتبه بن ابی‌لهب و خالدبن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندی و سلمان فارسی و ابوذر و عمار یاسر و بریده‌ی اسلمی و برائب بن عازب و ابی بن کعب و ابوسفیان بن حرب این جماعت بطرف علی بن ابی‌طالب آمدند (ثم ان عمر جاء الی البیت لعلی بن ابی‌طالب لیحرقه و من فیه فلقته فاطمه فقال عمر ادخلوا فیما دخلت فیه الامه) یعنی عمر بطرف خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شتاب گرفت برای این که خانه را با هر که در او هست بسوزاند فاطمه‌ی او را ملاقات کرد عمر گفت داخل بشوید در آن چیزی که داخل شده است در او امت حقیر گوید: این عالم سنی چندان که توانسته تحریف روایت کرده

ششم ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه (۲) گوید در من نزد استاد خود ابوجعفر نقیب حدیث هبار بن اسود را می‌خواندم که نیزه حواله‌ی هودج زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرده او بترسید و فرزندی از او سقط شد و باین سبب رسول خدا در روز

۱- ج ۲ ص ۱۹ و ایضا ج ۱ ص ۱۳۴ از طبع مصر.

۲- ج ۳ ص ۳۵۲ از چاپ مصر.

ص: ۲۸۶

فتح مکه خون او را هدر کرد و می گوید چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را هدر کرد بجهت ترسانیدن زینب ظاهر این است که اگر رسول خدا در حیوهٔ بود مباح می‌کرد خون کسی که فاطمه‌ی را ترسانید و فرزند او را هلاک گردانید ابن ابی‌الحدید گوید من به نقیب گفتم که این حدیث را از تو نقل کنم که فاطمه‌ی را ترسانیدند و فرزندش محسن نام را سقط کردند نقیب تقیه کرد و گفت من در این باب توقف دارم.

و هفتم طبری سابق الذکر در تاریخ خود (۱) از عبدالرحمن بن عوف حدیث کند که ابوبکر هنگام مرگ گفت سه کار کردم و ای کاش نکرده بودم تا آن که گوید (وددت انی لم اکشف بیت فاطمه و انکانوا قداغلقوا علی الحرب)

یعنی دوست داشتم که من کشف بیت فاطمه نکنم و کسی را بر در آن خانه نفرستم اگر چه با من محاربه می‌کردید و کار بجنگ و جدال می‌کشید و مراد باین کشف یعنی ای کاش عمر را با جماعتی نمی‌فرستادم که بآن آستان ملک پاسبان هجوم نمایند و بی‌اذن فاطمه میان خانه بریزند و این روایت را دیگران از اعلام سنیه نقل کرده‌اند مثل ابن قتیبه در الامامه والسیاسته (۲) و مسعودی در مروج الذهب (۳) و ابن عبدربه در عقدالفرید (۴) و دیگران همه این مطلب را نوشته‌اند.

هشتم احمد بن عبدالعزیز جوهری بنابر نقل ابن ابی‌الحدید در کتاب سقیفه از سعد بن ابی‌وقاص روایت کرده که مقداد با جماعتی جمع شدند در خانه‌ی فاطمه که با وی بیعت نمایند عمر آمد که آتش در خانه بزند زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و می گریست و مردم را نهی می کرد

نهم عمر بن شیبه که از مشاهیر و معتبرین سنیه است در تاریخ خود بنابر نقل ابن ابی‌الحدید چنین روایت کرده که عمر با جماعت بسیار از مهاجرین و انصار بخانه فاطمه آمد و گفت والذی نفسی بیده لتخرجن الی البیعهٔ او لاحرقن علیکم البیت

دهم ابوالعباس محمد بن یزید بن عبد الاکبر الازدی الثمالی النحوی اللغوی الموثوق

۱- ج ۲ ص ۶۱۹.

۲- ج ۱ ص ۱۳.

۳- ج ۱ ص ۴۱۴.

۴- ج ۳ ص ۶۸.

ص: ۲۸۷

به عندالعامهٔ چنانچه خطیب بغدادی بترجمه او در تاریخ بغداد فراوان او را توثیق و تجلیل کرده و ثناء بلیغ او را نموده در کتاب کامل خود سند بعبدالرحمن بن عوف می‌رساند که گفت من در مرض موت ابی‌بکر بعیادت او رفتم و بر او سلام کردم از حالش پرسیدم گفت بهمین حالم که می‌بینی و بعد از سخنان چندی گفت دوست می‌داشتم که هتک حرمت خانه‌ی فاطمه نکنم و او را بحالت خود بگذارم هر چند جماعتی در آن خانه باشند

یازدهم ابراهیم بن سیار بن هانی البصری المعروف بالنظام المتوفی فی حدود سنه ۲۳ الذی هو من اعاظم شیوخ المعتزلهٔ و کافی است در تبحر او که استاد جاحظ بوده و این نظام پسر خواهر ابوالهزیل علاف است و متبحر بودن نظام در فنون علم در نزد اهل سنت چون طشت از بام افتاده است او گفته است بتصریح تمام که رسول خدا نص صریح نمود بر خلافت علی بن ابی‌طالب ولکن عمر و ابوبکر آن را کتمان کردند و عمر بن الخطاب چنان فاطمه را بزد که فرزندش محسن نام سقط شد (۱).

و نیز صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در کتاب وافی بالوفیات بترجمه همین ابراهیم بن سیار معروف بنظام (۲) چنین گفته (قال النظام ان النبی نص علی ان الامام علی علیه‌السلام وعینه و عرفت الصحابه ذلک ولکن کتمه عمر لاجل ابی‌بکر رضی‌الله عنهما و قال ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتی القت المحسن من بطنها الخ. و صدفی این موضوع را طعن بر نظام گرفته ولی این مشت به نیشتر کوفتن و آب در غربال بیختن است مطلب واضح و روشن‌تر از این است که بتوان آن را باین حیلها مخفی و مستور داشت.

۱- و نص عبارت نظام را محمد بن عبدالکریم شهرستانی که در نهایت تعصب است در کتاب ملل و نحل خود ص ۲۶ از جلد اول طبع ایران و در طبع غیر ایران صفحه ۷۲ چنین نقل کرده: ان عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتی القت المحسن من بطنها و کان عمر یصیح احرقوها بمن فیها و ما کان فی النار غیر علی و فاطمه والحسن والحسین.

۲- بنابر نقل جلد اول حدیث غدیر از عبقات الانوار طبع ۲ ص ۵۰۱.

ص: ۲۸۸

دوازدهم عمر بن شیبه‌ی سابق الذکر بنابر نقل ابن ابی‌الحدید و ابو عبیده در کتاب اموال و ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب مطیر (مصغرا) النخعی المتوفی سنه ۳۰۶ که یکی از حفاظ اهل سنت و از علماء طراز اول ایشان است و صاحب معاجم ثلاثه است در معجم کبیر خود تصریح کرده که ابوبکر در مرض موت می‌گفت: کاش من کشف بیت فاطمه نکرده بودم.

سیزدهم ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبه الله الدمشقی الشافعی المحدث الحافظ المعروف بابن عساکر المتوفی سنه ۵۷۱ در کتاب تاریخ دمشق گفته ابوبکر هنگام مرض موت می‌گفت: ای کاش من کشف بیت فاطمه نمی‌کردم.

چهاردهم جلال الدین سیوطی که در نزد اهل سنت آیهْالله است همین مطلب را در جمع الجوامع ذکر کرده.

پانزدهم علی متقی در کنزالعمال در حرف همزه در ذکر امارت ابی‌بکر همین را گفته.

شانزدهم طرابلسی در کتاب فضائل الصحابه بنابر نقل صاحب کفایهْ الموحدین همین را گفته.

هفدهم ضیاء مقدسی در کتاب مختاره و دیگران همه این تهدید عمر باحراق باب‌الدار را گفته‌اند.

هیجدهم ابن ابی‌الحدید از مسعودی بروایت عروهْ بن زبیر و ابوالاسود دئلی و سلمه بن عبدالرحمن روایت کردند که چون بنی‌هاشم از بیعت با ابی‌بکر تخلف ورزیدند عمر بن الخطاب هیزم حاضر کرد که خانه را بسوزانند و گفت بحق آن کسی که جانم بدست اوست که اگر بیرون نیائید و با ابوبکر بیعت نکنید خانه را با شما آتش می‌زنم.

نوزدهم و بیستم و بیست و یکم صاحب کفایه الموحدین از واقدی و صاحب انفاس الجواهر و صاحب صراط المستقیم همین مصیبت را نقل کرده‌اند.

بیست و دوم و نیز علامه‌ی خبیر سید اسماعیل عقیلی از تاریخ ابراهیم بن سعید

ص: ۲۸۹

ثقفی که از اعاظم قضاهٔ اهل خلاف است بسند خود از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود بخدا قسم علی علیه‌السلام بیعت نکرد تا وقتی که دود آتش از در خانه بلند شد و مشاهده نمود. و ابن ابی‌الحدید در شرح خود از این ثقفی بسیار نقل می‌کند. بیست و سوم در کفایه الموحدین ایضا از بلاذری ابوجعفر احمد بن یحیی بن جابر البغدادی المعاصر للمتوکل والمستعین والمعتز المتوفی سنه ۲۷۹ روایت کرده که او بسند خود از سلمه بن عبدالرحمن و او از محارب و او از سلیمان تمیمی و او از ابوعون روایت کرده که ابوبکر فرستاد نزد علی که بیاید و بیعت بنماید آن حضرت امتناع نمود عمر آمد و آتش در دست گرفته بود که خانه‌ی فاطمه را بسوزاند فاطمه باو گفت ای پسر خطاب آیا می‌خواهی خانه‌ی مرا بسوزانی عمر گفت بلی و این اقوای است از آن چه پدرت آورد پس علی ناچار آمد و بیعت کرد حقیر گوید: صاحب کفایهٔ الموحدین نفرمودند که در کدام کتاب بلاذری است سه کتاب از ایشان معروف است یکی فتوح البلدان و دیگر انساب الاشراف و دیگر عهد اردشیر و محتمل است در اولی یا دومی بوده باشد.

بیست و چهارم محمد بن احمد بن جبیر الاندلسی المتوفی سنه ۶۱۴ المعروف بابن جبیر که از اعاظم علماء سنت و جماعت است در کتاب (غرر) از زید بن اسلم روایت کرده که او گفت من از جمله کسانی بودم که هیزم می‌کشیدم با عمر بسوی خانه‌ی فاطمه در وقتی که علی و اصحاب او از بیعت با ابوبکر امتناع نمودند عمر بفاطمه گفت بیرون بفرست کسانی که در خانه تواند والا خانه را با هر که در او است می‌سوزانم فاطمه فرمود که آیا می‌سوزانی علی و فرزندان مرا گفت ای والله مگر آن که بیرون آیند و با ابوبکر بیعت کنند.

بیست و پنجم شاه ولی الله دهلوی پدر صاحب تحفه که از متعصب‌ترین اهل سنت است در کتاب ازالهٔ الخفا در مآثر ابی‌بکر در مقصد دوم از مقاصد کتاب این روایت اراده‌ی عمر حرق باب خانه‌ی فاطمه را ذکر کرده و آن را صحیح و ثابت شمرده و از مآثر و حسن تدبیر ابوبکر و عمر گرفته و نیز در فصل سادس از مقصد دوم کتاب ازالهٔ الخفا

ص: ۲۹۰

این روایت اراده‌ی عمر سوزانیدن در خانه‌ی فاطمه رو بآن قسم یاد کردن ذکر کرده است

بیست ششم ابن عبدالبر نمری القرطبی المتوفی سنه ۴۶۳ در استیعاب در حرف عین در ترجمه ابی‌بکر این قصه‌ی حرق باب را ذکر کرده

بیست هفتم ابراهیم بن عبدالله الیمنی در کتاب الاکتفاء همین مصیبت عظمی را ذکر کرده

بیست هشتم شاه ولی‌الله سابق الذکر علاوه بر کتاب ازاله الخفا این اراده‌ی عمر حرق باب را در کتاب قرةالعین فی فضائل الشیخین وارد کرده و در ازالة الخفا این روایت را بشرط شیخین نقل کرده و حدیثی که بشرط شیخین یعنی بخاری و مسلم باشد در نزد عامه ددغایت صحت و نهایت اعتبار است

بیست نهم ابوالفداء اسماعیل بن علی بن محمد در جلد اول تاریخ مختصر در حوادث سنه ۱۱ از هجرت قصه‌ی حرق باب را ذکر کرده و این تاریخ از کتب معتبره‌ی اهل سنت است کما فی کشف الظنون و غیره

سی‌ام در کفایة الموحدین از کتاب غرر أبوالفضل جعفر بن الفضل المعروف بابن خزابه المتوفی سنۀ ۳۷۱ یا نود و یک در مصر این قصه‌ی جان سوز را ذکر کرده و او از وزراء بنی‌الاخشید در مصر بود

سی یکم شعبی بنابر نقل ابن ابی‌الحدید (۱) در جلد اول و دوم شرح خود بر نهج‌البلاغه روایت شعبی که از مشاهیر عامه است چنین نقل کرده (فلما رأت فاطمه ما صنع عمر صرخت و ولولت واجتمع معها نساء کثر من الهاشمیات و غیرهن فخرجت الی باب حجرتها و نادت یا ابابکر ما اغرتم علی اهل بیت رسول‌الله والله لا اکلم عمر حتی القی الله.

یعنی بروایت شعبی ابوبکر باعمر گفت خالد بن ولید کجاست عمر گفت حاضر است گفت بروید علی و زبیر را نزد من آرید هر دو آمدند و عمر داخل خانه شد و بعنف و جبر شمشیر زبیر را شکست و علی و زبیر را از روی کره و اجبار با

۱- ج ۲ ص ۱۹ و در ص ۱۳۴ جلد اول طبع مصر.

ص: ۲۹۱

جماعت بسیار که ابوبکر به امداد ایشان فرستاده بود کشان کشان به بردند فاطمه‌ی چون این کردار را مشاهده نمود بانگ و خروش برداشت و زنان بنی‌هاشم و دیگران جمع شدنـد و نظر می‌کردند و کوچه‌های مدینه از جمعیت پر شده بود پس فاطه بدر حجره آمد و ابوبکر را نـدا کرد و گفت چه زود بود که غارت بر اهل‌بیت رسول خـدا آوردیـد بخـدا قسم با عمر تکلم نکنم تا خـدا را ملاقات بنمایم

سی دوم ابوعبیـده در کتـاب اموال بنـابر نقـل مولانـا السـید الاجل میر محمـد قلی در جلـد اول تشـیید المطاعن نقل کرده که ابوبکر می‌گفت کاشکی کشف بیت فاطمه نکرده بودم

سی سوم أبوالمظفر سـبط ابن جوزی در کتـاب مرآت الزمـان خود قصه‌ی لیتنی لم اکشف بیت فاطمه را مفصـلا ذکر کرده بنابر نقل صاحب تشیید المطاعن

سی چهارم در جلـد سوم الغدیر ص ۱۰۲ از کتاب (الامام علی) تألیف اسـتاد دانشـمند عبدالفتاح بن عبدالمقصود از ص ۲۲۵ مفصلا نقل کرده با بیک عباراتی که سـخت‌ترین دلها را بحال صدیقه‌ی طاهره می‌سوزاند تا این که در آخر کلماتش گوید (قالت یا ابتاه یا رسول‌الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی‌قحافه فکانما زلزلت الارض تحت هذا الجمع الباغی من رهبه النداء

سی و پنجم دکـتر محمـد حسـین هیکـل مصـری در کتـاب (حیوهٔ محمـد) در طبع سوم از صـحفه‌ی شـصت تـا صـفحه‌ی ۶۲ داستان اختلافات را ذکر کرده از آن جمله گویـد طلحه و زبیر و جماعتی در خانه‌ی فاطمه بودنـد عمر بمنزل علی آمد و گفت والله لاحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعه تا این که گوید فاطمه از دنیا رفت در حالی که بر شیخین غضبناک بود.

سی و شـشم عمر رضـا کحـاله در کتـاب أعلاـم النسـاء در جلـد سوم در ترجمه‌ی فـاطمه سـلام‌الله‌علیها آن چه را که ابن قـتیبه و ابن ابی‌الحدید و ابن عبد ربه نقل کردند ایشان با زیادتی نقل کرده و این کتاب در مصـر بطبع رسیده و خطبه‌ی حضرت زهرا را هم نقل کرده و همه را صحیح و ثابت دانسته

ص: ۲۹۲

سی و هفتم غیاث الدین شافعی در جلد اول حبیب السیر در قصه‌ی سقیفه گوید و فرقه‌ای از اهل اسلام بر آن مهم رضا ندادند یعنی بر بیعت با ابی‌بکر و گفته‌اند ما با هیچ کس بیعت نکنیم مگر با علی بن ابی‌طالب و اکثر بنی‌هاشم و سلمان فارسی و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و خزیمه‌ی ذوشهادتین و ابوایوب انصاری و جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و بریده بن الخصیب الاسلمی از آن جمله بودند و عباس بن عبدالمطلب در آن ایام چند بیتی که ترجمه‌ی آن این است انشاد نمود

ندانم خلافت چرا منصرف

شد از هاشم و آن گه از بوالحسن

نه او اولین مقبل قبله بود

نه او بود اعلم بوحی و سنن

نه اقرب بعهد نبی بود بود

معین جبرئیلش بغسل و کفن

جز او مجملع جمله اوصاف کیست

ز قدر علی و زخلق حسن

تا آن جا کلام را می‌کشاند که عمر گفت ترا رها نکنم تا بیعت کنی جناب ولایت مآب جواب داد که من از این سخن نیندیشم و تا رمقی از حیوهٔ باقی باشد طلب حق خود کنم و شاه ولایت بی آن که با ابی‌بکر بیعت کند مراجعت فرمود)

حقیر گوید اشعاری که ترجمه‌ی آن را ذکر کرده است از فضل بن عباس بن عتبه است کمافی الاستیعاب و هی هذه

ما کنت احسب ان الامر منصرف

من هاشم ثم منها عن ابی‌الحسن

الیس اول من صلی لقبلته

واعلم الناس بالقرآن والسنن

و آخر الناس عهدا بالنبی و من

جبریل عون له فی الغسل والکفن

من فیه ما فهیم لا یمترون به

ولیس فی القوم ما فیه من الحسن

ماذ الذی صدکم عنه فنعلمه

هان ان ذاغین من اعظم الغبن

سی و هشتم مسعودی در مروج الذهب در باب اخبار عبدالله بن زبیر تصریح کرده که آتش و هیزم آوردند و بعد تفصیل مطلب را حواله بکتاب حدائق الازهار خود می‌دهد و در اثبات الوصیه‌ی خود مطلب را مفصلا بیان کرده و لایخفی که مسعودی شیعه است چون ابناء سنت او را قبول دارند و در نزد آنها بسیار معتبر است بکلام او استشهاد کردیم

ص: ۲۹۳

فاذا عرفت ما تلوناه علیک فنقول مستعینا بالله تعالی

اولا اصل محبت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فاطمه‌ی زهرا و حسنین علیهم‌السلام از اصل دین و از ضروریات اسلام است و علی علیه‌السلام خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است غایهٔ ما فی الباب عامه او را خلیفه‌ی چهارم می‌دانند نه خلیفه‌ی بلافصل و باجماع تمام مسلمین و بنص کتاب و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبت و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام لازم است بر همه امت لقوله تعالی (قل لاسئلکم علیه اجرا الا ـ المودهٔ فی القربی) در این صورت اگر کسی بگوید من آنها را دوست دارم مع ذلک آنها را تهدید باحراق بنماید و با شمشیر برهنه بر سر او بایستد و او را تهید بقتل بنماید آیا باور کردنی است که این شخص دوستار اهل‌بیت است بلکه آیا می‌توان گفت او مسلمان است

اگر بگویند ابوبکر و عمر اجتهاد کردند و در اجتهاد خود خطا رفته‌اند

جواب این است که این حرف غلط است بالضروره زیرا امری که ضروری دین اسلام است خطا در او معقول نخواهد بود و این نظیر این است که کسی بگوید در اصل تشریع صوم و صلوهٔ اجتهاد کرده از این جهت فتوی داده ست که نماز و روزه در شریعت مقدسه‌ی اسلام مشروعیت ندارد و همچه کلامی مردود و میشوم و باطل خواهد بود و صاحب همچه قولی باجماع مسلمین از زمره‌ی کفار و منافقین است و اراده‌ی حرق باب وحی نبوت و مهیا شدن برای قتل شاه ولایت و ایذاء بانوی عصمت از این قبیل است.

و ثانیا این اراده‌ی حرق باب و اراده‌ی قتل امیرالمؤمنین ثابت می‌کند که شیخین مؤمن نبودند و در طرف باطل و صف منافقین جای داشته‌اند بنص روایت مجمع علیه شیعه و سنی که حضرت رسول فرمودند یا علی لایحبک الا ـ مؤمن و لایبغضک الا منافق و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی مع الحق والحق مع علی یدور الحق حیث دار علی

ص: ۲۹۴

علیه‌السلام کنجی شافعی در کفایت الطالب و صدها امثال آن این روایت را نقل کردند که پیغمبر فرمود علی با حق است و حق با علی است و دور می‌زند حق هر کجا علی دور بزند.

و ثالثا این عمل شنیع شیخین موجب اذیت رسول خدا گردید چنانچه مفصلا از احادیث سنیه از این پیش یاد کردیم که هر که فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است (قال الله تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرهٔ و اعدلهم عذابا مهینا و رابعا از آن چه ذکر شد بی‌اطلاعی و جهالت قاضی روزبهان و عبدالعزیز دهلوی و امثال ایشان که رأسا منکرند این قضیه‌ی اراده‌ی عمر حرق باب را و می‌گویند این از مفتریات شیعه است و هر که متعرض نقل او بشود رافضی است چه آن که می‌خواهد باب طعن را بر صحابه باز کند پس بایستی این جماعت کثیره همه رافضی بوده باشند و ان هذا لشیئی عجاب پس بحمدالله بلا کلفهٔ ثابت شد که از کفریات صریحه‌ی شیخین تخویف و تهدید بضعه‌ی احمدی بضاعت محمدی صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها بسوزانیدن بیت جنابش کرده و بقصد احراق آن استانه‌ی فیض کاشانه اسباب آن از هیزم و نار فراهم آورده سبحان الله علماء عامه را یا اختلال عقل و خلل دماغ رو داده یا در نشأهٔ محبت ثلاثه مدهوش و سراسیمه گردیده که گاهی اصل قضیه را انکار کنند و عدم اطلاع و قلهٔ باع خود را بر عالمیان اعلان نمایند و خود را مسخره و مورد استهزاء مطلعین قرار دهند گاهی این قضیه را باسناد صحیح بشرط شیخین چون صاحب ازالهٔ الخفاء روایت کنند و چون متضمن کفریات شیخین است دست و پا می‌زنند و بعد از آن که جز اعتراف و عدم انکار راهی پیدا نکنند در مقام اختراع توجیهات رکیکه‌ی فاسده بر می‌آیند و بیشتر خود را مفتضح می‌نمایند برای تخلیص امامین خود از عار و شنار و چندان که بتوانند سعی وافر بتقدیم رسانند ولکن این مشت به نیشتر کوفتن و آب در غربال بیختن است (و هو کسراب بقیعهٔ یحسبه الظمأن مائا حتی اذا جائه لم یجده شیئا) و عجب‌تر آن که تجویز قتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از شیخین روایت کنند ولکن اگر شیعه بگوید عمر در بر پهلوی زهرا

ص: ۲۹۵

علیهاسلام زد و محسن او را سقط کرد استبعاد کنند و از مفتریات شیعه شمارند و حال آن که این مطلب بالاتر نیست از عزم خود را جزم کردن بر کشتن نفس رسول و زوج بتول و جائز دانستن قتل او را و قسم یاد کردن باین که خانه را با هر که در او هست می‌سوزانم و بیان شد که امر جائز چه مانع از وقوع دارد پس هرگاه بدون اذن که داخل خانه شدند با این که جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل بدون اذن داخل نمی‌شدند چه استبعاد دارد که از اذیت دختر رسول خدا کوتاهی نکرده باشند و اگر می‌خواسته‌اند که او را اذیت نکنند چرا بدون اذن وارد خانه‌ی او می‌شدند و احدی از عامه نقل کرده است که اذن گرفته باشند و تماما نقل کردند که بلا اذن هجوم نمودند.

و خامسا از اقوال معتبرین عامه که شنیدی بر این که امیرالمؤمنین و سلمان و أبوذر و مقداد و عمار و ابوالهیثم بن تهیان و خزیمه‌ی ذوالشهادتین و بریده اسلمی و سعد بن عباده و پسرش قیس با جماعت دیگر ابوبکر را خلیفه نمی‌دانسته‌اند از این جهت تخلف از بیعت او کردند فلذا بتخویف و تهدید و قصد احراق بیت فاطمه پرداخته‌اند بلکه صرف تخلف نبود همانا اراده‌ی بر هم زدن بیعت ابی‌بکر و فاسد کردن خلافت او بودند چنان چه عبدالعزیز دهلوی در تحفه‌ی خود که نسخه آن در نظر این قاصر موجود است در رد طعن دوم بهمین تصریح کرده پس ثابت شد که امیرالمؤمنین و جماعت مذکوره ابوبکر را خلیفه‌ی بر حق نمی‌دانسته‌اند و بر هم زدن خلافت او را واجب می‌دانسته‌اند و او را در صف ظالمین و غاصبین بشمار گرفته‌اند (۱) پس حضرات اهل سنت اگر بگویند در این مدت این جماعت سیما امیرالمؤمنین که تا شش ماه بیعت نکردند مفارق از حق بودند پس حدیث الحق مع علی و علی مع الحق یدور الحق حیث دار چه می‌گوید که اعلام سنیه همه این حدیث را نقل کردند (۲) که رسول خدا فرمود الحق

۱- قال ابن الاثیر الجزری فی اسد الغایهٔ فی ترجمه عبدالله بن عثمان و تخلف عن بیعته ابی‌بکر علی و بنوهاشم والزبیر خالد بن سعید بن العاص و سعد بن عباده الانصاری و ذکر قریبا من ذلک فی کتابه کامل التواریخ فی حوادث سنه احدی عشر و قال لم یبایع علی بن ابی‌طالب سته اشهر.

۲- مثل شاه ولی‌الله در ازالهٔ الخفا و پسرش عبدالعزیز دهلوی در باب امامت و محمد بدخشانی در مفتاح النجاهٔ و ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطین و دیلمی در جزء اول کتاب فردوس و زمخشری در ربیع الابرار و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و حاکم در مستدرک و صاحب جمع بین صحاح سته و صدها امثال أن قال النبی (ص) یا علی من فارقنی فقد فارق‌الله و من فارقك فقد فارقنی و حاکم در مستدرک از ام‌سلمه روایت کند که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

ص: ۲۹۶

مع علی و علی مع‌الحق پس ابوبکر و عمر و اتباع ایشان که از علی مفارقت کردند البته مفارقت از خدا و رسول و قرآن نمودند و هو غایهٔ الکفر والشقاق و امیرالمؤمنین در تخلف از بیعت با ابی‌بکر و باطل دانستن خلاف او و اراده‌ی بر هم زدن آن عین حق و صواب بود بحکم اخبار مذکوره‌ی متواتره.

و سادسا جماعت متخلفین که در خانه‌ی امیرالمؤمنین بودند از بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم برای بر هم زدن بیعت ابی‌بکر بود و رئیس آنها امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و صدیقه‌ی طاهره راضی بفعل امیرالمؤمنین بود بجهت محال بودن مخالفت کردن فاطمه علی را پس از التزام یکی از دو امر را باید حضرات اهل سنت کارفرما بشوند و ملتزم شدن یکی از دو امر را چاره ندارند یا باید بفسق و ضلال این جماعت که در خانه‌ی فاطمه بودند بشوند یا بفسق و ضلال شیخین و اتباع ایشان و این معنی موجب بطلان دعاوی ایشان است بعدالت و جلالت و ایمان کامل صحابی و باطل می‌کند تقریرات لاطائل ایشان را در مدح و منقبت جمیع صحابه و احتجاج و استدلال بافعال و اقوال ایشان و ظهور کذب و افترای احادیث بسیار در حق صحابه فلهم الخیار باختیار ای الشقین ولی چاره ندارند که بضلال و فسق شیخین و اتباع او قائل بشوند زیرا که متخلفین در میان آنها اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام می‌باشند مثل امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و عباس بن عبدالمطلب و خیار صحابه باجماع امت مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و امثال آنها

مولانا السید الاجل فرید دهره و علامهٔ عصره میر محمد قلی نیشابور الهندی در جلد اول (تشیید المطاعن) ص ۴۶۰ از کتاب صواقع نصرالله کابلی که در نهایت تعصب است چنین نقل کرده (بقولون اهل السنه من ترک المودهٔ فی اهل بیت رسول‌الله فقد خانه وقد قال الله تعالی لا تخونو الله و رسوله و من کره اهل البیت فقد کرهه و لقد اجاد من افاد.

ص: ۲۹۷

فلا تعدل باهل البیت خلفا

فاهل البیت هم اهل السیادهٔ

فبغضهم من الانسان خسر

حقیقی و حبهم عبادهٔ

من آمن بمحمد و لم یؤمن باهل بیته فلیس بمؤمن. انتهی

از این عبارت چون آفتاب نیم روز واضح است که ترک مودهٔ اهل‌بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خیانت در حق آن جناب است و نیز کراهت اهل‌بیت کراهت آن جناب است و بغض ایشان خسران و زیان حقیقی است و ایمان باهل بیت ایمان بجناب رسالت مآب است و هر که باهل بیت ایمان نیاورد او مؤمن نیست.

بنابراین اهل سنت چه خواهند گفت در حقی شیخین که ایذاء اهل‌بیت نمودند و تهدید و تخویف ایشان باحراق بیت و اذیت ذریت او نمودند و چون اهل سنت فاعل این افعال را نسبت باهل بیت تکفیر بنمایند بالملازمه از تکفیر دو امام خود چاره ندارند چون از بدیهیات اولیه است که نفس تهدید باحراق خانه‌ی ملک آشیانه‌ی حضرت فاطمه و جمع اسباب احراق از مثل هیزم و نار ایذای حضرت فاطمه است و جناب امیر و حسنین بلکه روح نبوی را در روضات جنات رنجانیدند و نهایت الم و صدمه بآن حضرت رسانیدند آیا بر عاقل متأمل بالقطع ظاهر نیست که اگر در حال حیوهٔ آن سرور عمر هیزم و نار بر در خانه‌ی فاطمه‌ی اطهر می‌آورد و می‌گفت این خانه را با هر که در او است می‌سوزانم این معنی موجب رنج و ملال و صدمه و کلال آن سرور می‌گردید فکذا بعد الوفاهٔ برای این که بنص احادیث طرفین آن حضرت بافعال امت و اعمال آنها مطلع است سبحان الله رسول خدا امت را امر نمود بر تکریم و تعظیم اهل‌بیت خود و ایشان را قرین قرآن گردانیده و محبت و اتباع ایشان را بر کافه‌ی انام واجب ساخته باز اهل سنت بهوای حفظ مراتب دو امام خود ابوبکر و عمر تصویب فعل آنها نمایند و تهدید و تخویف باحراق بیت فاطمه را مضر بعدالت آنها ندانند و هل ذلک الا محض التعصب القبیح والعناد الصریح والجاهلیهٔ الفاضحه سیعلمون غدا من الکذاب الاشر.

ص: ۲۹۸

و لقد اجاد السید علی الترک

قصیده‌ی غرائی در ندبه‌ی حضرت حجت عجل الله فرجه انشا کرده است که بعض آن این چند بیت است

مولای ماسن الضلال سوی الاولی

هجموا علی الطهر البتولته دارها

جمعوا علی بیت النبی محمد حطبا

و او قدت الضغائن نارها

رضوا سلیلهٔ احمد بالباب حتی

اثبتوا فی صدرها مسمارها

عصروا ابنهٔ الهادی الامین و اسقطوا

منها الجنین و اخرجوا کرارها

قادوه والزهراء تدعو خلفهم

عبرا فلیتک تنظر استعبارها

والعبد سود متنها و استنصرت

اسفا فلیتک تسمع استنصارها

و قضت و آثار السیاط بجنبها

یا لیت عینک عاینت آثارها

منعوا البتول عن النیاحه اذ غدت

تنعی اباها لیلها و نهارها

قالوا لها قری فقد آذیتنا

عنا وقد سلب المصاب قرارها

واها لبنت المصطفی لم جهزت

و لم عفی الوصی مزارها

ما شیعوا بنت الرسول و اسسوا

ظلما البتول و هتکوا استارها

اثر طبع بعض معاصرین

زهرا مه آسمان عصمت

زهرا گل گلستان عفت

محبوبه‌ی کردگار سر مد

همتای علی و دخت احمد

معطوف زلطف اوست آدم

مشعوف بخادمیش مریم

مقصود ز آب و آتش و خاک

منظور ز بر و بحر و افلاک

ام الخیره بتول عذراء

بر بسمله است نقطه‌ی باء

کز زهره هزار بار از هر

او هست زرجس و دنس اطهر

منصوره که نور طلعت او

معصومه که وصف عصمت او

ص: ۲۹۹

بنموده بطور مات موسی

فرموده خدای حی دانا

صدیقه گواه صدق او حق

انسیه‌ی حق نمای مطلق

وصفش نتوان زبان کند نقل

مات است بکنه ذات او عقل

بر فرق ولایت است او تاج

آرام دل امیر معراج

مام است بیارده امامان

در حشر بود شفیع عصیان

مداح خدا و مدح قرآن

جبریل ز جان و راست دربان

افسوس پس از وفات احمد

از ظلم و جفا و جور بیحد

پهلوش زضرب در شکستند

بازوش ز تازیانه خسته‌اند

بر روی چه ماه انور او

برک گل روی اطهر او

از کینه عدو نواخت سیلی

از سیلی کین بگشت نیلی

در ماتم باب تاجدارش
پیوسته ز چشم اشکبارش

هر روز فغان و ناله می‌کرد
پر ژاله رخ چه لاله می‌کرد

آری چه حبیب رفت محبوب
طالب چه جدا شود ز مطلوب

روزش چه شب سیاه گردد
عمرش بجهان تباه گردد

و سابعا تنها امیرالمؤمنین علیه‌السلام ابوبکر را غاصب نمی‌دانستند بلکه تمام متخلفین از بیعت همین عقیده را داشته‌اند و قصه‌ی مالك بن نویره و دوازده نفری که با ابوبکر احتجاج کردند و سعدبن عباده الانصاری شاهد است پس حضرات اهل سنت یا باید بگویند متخلفین مفارق از حق بودند یا شیخین، اختیار بدست ایشان است چون حق در دو طرف ضد با هم دیگر هرگز جمع نخواهد شد و اجماع در بیعت بضرب تازیانه و شلاق و تهدید بقتل و احراق درست نمی‌شود و استحقاق خلافت برای ابوبکر نمی‌آورد و داستان متخلفین از بیعت با ابی‌بکر را در جلد یکم (الکلمهٔ التامه) ایراد کردیم.
و ثامنا تهدید عمر بن الخطاب باحراق بیت فاطمه علیهاالسلام دلالت دارد بر این که احراق بیت آن حضرت در نزد عمر جائز بوده و مجوز احراق بیت اهل‌بیت علیهم‌السلام کافر است چنان که علامه‌ی سیوطی در درالمنثور در تفسیر سوره‌ی نور چنین گفته:

ص: ۳۰۰

«اخرج ابن مردویه عن انس بن مالک و بریده قال قرأ رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم هذه الآیة (فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه) فقام الیه رجل فقال ای بیوت هذا یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم قال بیوت الانبیاء فقام الیه ابوبکر فقال یا رسول‌الله هذا البیت منها و اشار الی بیت علی و فاطمه و قال نعم من افاضلها»،

و نیز سیوطی روایت کرد در درالمنثور از ابن مردویه که او بسند خود از انس بن مالک حدیث کرده که چون رسول خدا آیه‌ی مذکوره را قرائت کرد مردی از جابر خواست و عرض کرد یا رسول‌الله این خانه از آنها است و اشاره بخانه‌ی امیرالمؤمنین نمود حضرت فرمود بلی از فاضلترین خانهای انبیاء است در این صورت چگونه برای عمر جائز بود که چنین بیت شریف ممدوح از لسان خدا و رسول را بامر ابی‌بکر بقصد احراق او هیزم و آتش مهیا کند و اتباع حمالة الحطب او حامل حطب شوند و هرگاه بر در خانه‌ی حضرت فاطمه رسیده آن حضرت تعجبانه پرسیده که ای ابن خطاب آمده‌ای که بسوزانی خانه‌ی مرا عمر از غایت بی‌شرمی و بی‌باکی ابدا ملاحظه‌ی حرمت آن مخدره ننمود و بی محابا گفت آری برای همین کار آمده‌ام و قسم بخدا یاد کرد که خانه‌ی ترا بر این جماعت بسوزانم که امتناع از بیعت با ابی‌بکر دارند یا آن که بیایند و بیعت کنند و بروایت دیگر چنان که سبق ذکر یافت فاطمه فرمود آیا بر من خواهی سوخت تو اولاد مرا گفت قسم بخدا که اولاد ترا خواهم سوخت مگر این که اینها بیرون آیند و بیعت کنند آیا این وجوه کثیره دلالت بر شقاوت و کفر و نفاق خلافت مآب ندارد آیا مخالفت نص صریح آیه‌ی ذوی القربی نکرده است آیا این گونه هتاکیها اذیت فاطمه نیست آیا انکار ضروری دین نکرده‌اند اولئک جزائهم ان علیهم لعنة الله والملائکه والناس اجمعین خالدین فیها لایخفف عنهم العذاب و لاهم ینظرون.

و تاسعا قاضی شهاب الدین ملقب بملک العلماء که شیخ عبدالحق دهلوی حنفی در کتاب اخبار الاخیار از این ملک العلما مدح فراوان کرده و او را از اعلام سنیه دانسته و کتاب فضائل السادات او را از کتب معتبره یا اهل سنت معرفی کرده بر حسب نقل مولانا العلامة الخبیر میر محمد قلی در جلد ۲ (تشیید المطاعن) ۴۲۷ فرموده در کتاب

ص: ۳۰۱

فضائل السادات (سؤال) معنی ایذا چیست (جواب) در تاج العروس گوید الایذاء آزردن و در کتاب نکات گوید کسی را رنجانیدن و ناخوش گردانیدن و ایذاء عام است سوای این که او را بقتل برساند یا بزند یا بد بگوید بحدی که اگر از مجلس برخیزد و جامه بیفشاند چنان که خاک بر اهل مجلس رسد ایذا بود و نیز اگر فرزند و یار و غلام و یک نفر از متعلقین او را آزارد آزار او بود و نیز روی ترش کردن آزار است زیرا که چون عباس عم النبی صلی الله علیه و آله و سلم بر انصار آمد روی تروش کردند مصطفی در غضب شد و فرمود نباشد ایمان کسی را که عم مرا آزارد تا بحدی که هرکه پیاز خورد و در مجلس درآید که مردم از بوی دهن او آزرده شوند آزار باشد کذا فی المصابیح والمشارق و ایذاء اهل‌بیت ایذاء رسول خدا است. (تمام شد عبارت ملک العلما) پس هرگاه این امور اذیت باشد قصد احراق بیت اهل‌بیت و کلمات وقاحت آیات عمر خطابا بصدیقه‌ی طاهره (ع) حتما و حزما از اشد انواع ایذاست و هرکه در این معنی ریبی و شکی داشته باشد. و مغالطه و سفسطه بنماید از زمره‌ی سفهاء بی‌عقل است که لیاقت کلام و خطاب ندارد.

و عاشرا ملک العلماء مذکور در باب دهم فضائل السادات گفته است ایذاء علویه ایذاء رسول خدا است در این باب احادیث کثیره است بسبب اختصار مذکور نشد پس ایذاء حسنین ایذاء مصطفی و علی و فاطمه است (و ایضا گفته در جناز لعن یزید) و ایذاء ایشان یعنی حسنین بنص احادیث موجب کفر و لعنت است فهذا مما اتفق اهل السنه والجماعه علی الکفر واللعن علی قاتل الحسین و آمره و چه گمان است ترا که ایداء سک همسایه سرایت کند بر همسایه چنان چه در باب حق‌الجار خوانده باشی و ایذاء ولد بوالد سرایت نکند. انتهی و ظاهر این است که بهمین دلیل که ملک العلماء کفر یزید را ثابت کرده کفر عمر نیز ثابت می‌گردد پس الحق در یزید و ابوبکر و عمر فرقی نیست و لم یفعل یزید الا بما اسسه ذلک العنید ولقد اجاد السید حیدر الحلی شاعر آل محمد طیب الله تربته فی رثاء الحسین علیه‌السلام

اليوم من هو عن اسامه خلفت
قادت الی حرب الحسین جموعا

اليوم جردت سقیفه سیفها
فغدابه رأس الحسین قطیعا

اليوم من اسقاط فاطمه محسنا
سقط الحسین عن الجواد صریعا

ص: ۳۰۲

اکنون که معنی اذیت را فهمیدی این آیه را تلاوت بفرما.

(الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخره و اعدلهم عذابا مهنیا)

یعنی آن چنان کسانی که اذیت می‌کنند خدا و رسول را لعنت می‌کند بر آنها خداوند عزوجل در دنیا و آخرت و عذاب خار کننده برای آنها مهیا کرده است و چون تحت عنوان حدیث فاطمه بضعته منی ملازمه‌ی بین اذیت فاطمه و اذیت خدا و رسول را قرائت کردی اکنون اخذ نتیجه با جناب عالی است.

یازدهم ایضا ملک العلما در مناقب السادات در ذیل آیه‌ی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بعد از ذکر این که این آیه در حق علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام نازل شده است گفته «مودت آنست که جور و جفای محبوب را صفای روان داند و جرم و خطای او را وفا خواند ببلیات و ناکامی روی سر نهد و جمله چیزها را بمهر وی در بازد پس مودت قربی بر مؤمن سنی بنص صریح واجب و ثابت شده هر که قبول کند و منقاد شود مؤمن موحد باشد والا کافر ملحد و ملعون و مرتد شود تا این که می‌گوید اگر کسی جمیع شرایع را معمول دارد و از روی اهانت علوی را علویک گوید کافر گردد» انتهی

سبحان الله بگفتن علویک در حق علوی آدمی با وصف عمل بر سائر شرایع و اتصاف انواع تقوی و دیانت کافر گردد و ابوبکر در حکم بقتال نفس رسول و عمر در ارهاب و تخویف فاطمه‌ی بتول باحراق بیت آن حضرت و سوختن جناب امیر و حسنین کافر نگردد بلکه فاسق هم نشود فعلی لحیة المتعصب فلیضحک الضاحکون.

دوازدهم بر فرض محال بشهادت ملک العلماء اگر از اهل‌بیت در این مقام عیاذا بالله جرمی و خطائی واقع شده بود باز هم بر ابوبکر و عمر لازم بود که از آن در می‌گذشتند و آن را عین حق و صواب می‌دانسته‌اند چه جای آن که معصوم از هر خطا و زلل باشند بنص آیه‌ی تطهیر.

لطیفه اینجا است که ملا- عبدالرؤف مناوی مصری که از متعصبین اهل سنت است در کتاب (فیض القدیر) شرح جامع صغیر در حرف الف مع‌الخاء گفته (اخلفونی

ص: ۳۰۳

بضم الهمزه واللام ای کونو خلفائی فی اهل بیتی علی و فاطمه و ابنیهما و ذریتهما فاحفظوا حقی فیهم و احسنوا الخلافه علیهم باعظامهم و احترامهم و نصحهم والاحسان الیهم و توقیرهم والتجاوز عن سیأتهم (قال الله تعالی قل لااسئلکم علیه اجر الا المودهٔ فی القربی) و من رمی من عوامهم بارتکاب البدع و ترک الاتباع فانه اذا ثبت فی شخص معین لم یخرجه عن حکم الذریهٔ لان القبیح عمله لاذاته وقد منع بعض العمال علی الصدقات بعض الاشراف لکونه رافضیا فرأی تلک اللیله ان القیامهٔ قد قامت و منعته فاطمه من الجواز علی الصراط فشکاها لابیها فقالت منع ولدی رزقه فاعتل بانه یسب الشیخین فالتفتت فاطمه الیه و قالت اتو أخذ من ولدی قال لا فانتبه مزعورا فی حکایهٔ طویله).

ملا عبدالرؤف مناوی مصری که از مشاهیر معتبر بن علماء اهل سنت است در فیض القدیر اخلفونی را چنین معنا کرده است که شما خلیفهای من باشید در اهل‌بیت من یعنی همچنان که من بآنها احسان و سرپرستی می‌کردم شما هم بعد از رفتن پیغمبر در سرپرستی مثل من باشید بلکه بالاتر باین که آنها را بزرگ بشمارید و احترام بنمائید و در احسان و نصیحت و توقیر آنها خودداری ننمائید و از بدیهای آنها چشم بپوشید چون دوستی آنها بنص آیه‌ی مودت اجر رسالت است و اگر بعضی از عوام سادات را دیدید که مرتکب بدعتی شده یا ترک سنتی کرده و شما شخص او را هم می‌دانی مع ذلک نباید از احسان باو کوتاهی بنمائی برای این که اگر عمل او قبیح باشد ذات او قبیح نیست و بدی عمل او وی را از ذریه بودن خارج نمی‌کند بعضی از کسانی که اوقاف و صدقات در دست آنها بود و بسادات تقسیم می‌کرد بر او معلوم شد که فلان سید رافضی است و سبب شیخین می‌نماید وظیفه‌ی او را قطع کرد شب در عالم رؤیا دید قیامت بر سر پا شده است این شخص خواست از صراط بگذرد صدیقه‌ی طاهره او را مانع شد آن مرد برسول خدا شکایت کرد حضرت از فاطمه سبب پرسید عرض کرد یا ابتاه رزق فرزند مرا قطع کرده است آن مرد گفت بعلت این که سب شیخین می‌کند فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام او را عتاب کرد که برای این کار رزق فرزند مرا قطع می‌کنی و از او مآخذه می‌نمائی آن مرد با کمال وحشت گفت هرگز نکنم و از خواب بیدار شد در نهایت ترس و بیم)

ص: ۳۰۴

در فیض الغدیر امثال این گونه حکایات بسیار است و از آن چون سفیده‌ی صبح ظاهر است که هرگاه مؤاخذه ذریه‌ی فاطمه و ایذاء ایشان بجهت سب کردن آنها شیخین را جائز نباشد با این که بعشر عشیر جلالت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام نمی‌رسد و با این که سب کننده‌ی شیخین را از متخلفین بدتر دانند متخلفین را تکفیر نکنند و سب کننده‌ی شیخین را تکفیر کنند پس بهزار هزار اولویت ایذاء جناب امیر و فاطمه بلا شبهه موجب عتاب جناب حضرت ختمی مآب و سیده‌ی نساء و امیرالمؤمنین خواهد بود و عمل شنیع آنها باعث ممنوعیت از جواز صراط و افتادن در اسفل درکات جهنم خواهد بود الحمدلله علی وضوح الحجه.

داستان غصب فدک و در آن چند امر است

بیان فتح فدک

اول در بیان فتح فدک در سنه‌ی هفتم از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجانب خیبر راه پیش گرفت محیصهٔ بن مسعود حارثی را فرمان داد که جانب فدک پیش گیرد و یهودان فدک را بفرمایند یا بشرف اسلام مشرف شوند یا بادای جزیه گردن نهند و اگر نه آماده‌ی قتال باشند چون محیصه این خبر برسانید یهودان در پاسخ گفتند هنوز قبیله‌ی مرحب و زعمای قوم عامر و یاسر و حارث که از چرم پلنگ قماط کرده‌اند و از پستان پیکان شیر خورده‌اند با ده هزار مردم رزم آزمای در قلعه‌ی نطاط ساخته جنگند ما چرا سر بطاعت فرود آریم و طریق اطاعت سپریم محیصه چو این بشنید قصد مراجعت نمود گفتند اکنون چند روزی توقف بنما تا معلوم شود کار محمد با مردم خیبر بکجا می‌کشد چند روزی نگذشت که خبر فتح قلعه‌ی ناعم و قتل سکنه‌ی آن برسید مردم فدک را حولی عظیم و وحشتی بزرگ فرا گرفت محیصه را گفتند اگر سخنان که بیرون ادب بر زبان ما جاری شد از محمد پوشیده داری ترا از زر و زیور توانگر بنمائیم محیصه گفت من نمی‌توانم چیزی را از رسول خدا پنهان بنمایم برای این که خدایش او را خبر خواهد داد گفتند اکنون مهلت بده تا با بزرگان خویش مشورت بنمائیم و چند نفر را در صحبت تو بجانب محمد روانه نمائیم این وقت نون بن یوشع را با چند نفر دیگر از

ص: ۳۰۵

مشایخ یهود بهمراه محیصه روان ساختند و خود باستحکام قلاع فدک پرداخته‌اند که اگر محمد مسئلت فرستادگان را باجابت مقرون ندارد روزی چند خودداری نمایند چون فرستادگان بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند آن حضرت فرمود اگر من شما را بحال خود گذارم تا جمیع این قلاع را فتح بنمایم جزای شما چه خواهد بود گفتند شکستن لشگرهای ما و گشودن قلعهای فدک کار آسانی نیست و آن را مختصر نباید گرفت چه ما ابواب قلعها را محکم بسته‌ایم و کلیدهای آن ابواب را بدست ابطال رجال سپرده‌ایم و مردان دلاور را بحفظ و حراست آن گماشته‌ایم رسول خدا فرمود کلیدهای ابواب قلاع فدک در نزد من است سپس فرمان کرد تا کلیدها را حاضر نمودند و بعرض ایشان گذرانیدند آن جماعت چنان دانستند که دربان و کلیددار خیانت کرده‌اند و آن مفاتیح را بنزد رسول خدا فرستادند سپس او را حاضر کردند و از او پرسش کردند گفت بخدا قسم من کلیدها را در میان صندوقی نهادم و چون این مرد را ساحر می‌دانستم دفع سحر او را بآیات تورته توسل جستم و چند آیه بر این کلیدها قرائت کردم و در صندوق را محکم بسته‌ام و بر آن مهر زده‌ام آن جماعت فرمان کردند تا صندوق را حاضر کردند و مهر او را بحال خود دیدند چون خاتم برگرفته‌اند و در صندوق را باز کردند خالی از کلیدها دیدند یهودان تعجب گرفته‌اند و چند نفر آنها بشرف اسلام مشرف شدند و گفتند حضرات یهود که این مفاتیح را که برای شما آورد فرمود آن کس که الواح را برای موسی آورد یعنی جبرئیل پس در حصار بگشودند و کار بمصالحت کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین را فرمان داد تا کتاب صلح نوشت بدان شرط که حوائط فدک مختص رسول خدا باشد و لشگر بقصد فدک کوچ ندهد و هر کس که ایمان آورد خمس مال خود را برسول خدا بدهد و بقیه ملك او باشد و آن کس که ایمان نمی‌آورد اموالش بجمله خاص رسول خداست چون فدک بجمله فتح آن بنیروی سواره و پیاده‌ی لشگر نبود بتمامت ملك پیغمبر و مختص آن سرور بود و این آیه‌ی مبارکه دلالت بر این معنی تواند داشت

(و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لارکاب ولکن الله یسلط

ص: ۳۰۶

رسـله علی من یشاء والله علی کلی شیئی و قدیر وما افاءالله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین و ابن السبیل کیلا یکون دولهٔ بین الاغنیاء منکم و ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا واتقو الله ان الله شدید العقاب)
می‌فرماید آن چه از ملك و مال کافر با رسول خدا گذاشتیم سواران و پیادگان شـما رنج تاختن و شکنج رزم دادن ندیدند که طلب بهره و نصـیبه تواننـد کرد لاـجرم این غنایم خاصه و خالصه‌ی خـدا و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می‌باشـد و مقرر است از برای خویشاونـدان پیغمبر و مساکین ایشان تا در میان توانگران دست بـدست نرود پس آن را که پیغمبر بذل فرماید مأخوذ دارید و اگر نه دست بردارید

تفویض فدک به فاطمه

چون قلاع فدك بتصـرف رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم درآمد جبرئیل نازل شد و رسول خدا را سلام داد و عرض کرد که خداوند می‌فرماید حق خویشاوندان را بده و این آیت مبارکه را بیاورد:
(فآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل ذلك خیر للذین بریدون وجه الله و اولئك هم المفحلون)
چون جبرئیـل این خبر را بیـاورد که حق خویشان را بـده رسول خـدا فرمود این خویشان کیاننـد جبرئیل عرض کرد دخترت فاطمه‌ی زهرا است حوائط فـدك را تفویض فاطمه بنما و حق خود را باو واگـذار چه خداوند متعال حق خویش را نیز بفاطمه واگذار فرموده رسول خـدا فاطمه را طلبیـد و آیه‌ی مـذکوره را بر او قرائت فرمود و اموالی که از فـدك بهره‌ی رسول خـدا شده بود همه را بفاطمه تسـلیم داد و حوائط فـدك را تفویض فاطمه فرمود آن مخـدره عرض کرد یا رسول‌الله آن چه بفرمان خدا بهره‌ی من شده است همه را بشـما واگذار کرد رسول خدا فرمود ای نور دیده این جمله مخصوص تو است آن را برای خود و فرزندان خود نگاه دار و دانسـته باش که بعد از من با تو از در معادات و عناد

ص: ۳۰۷

بیرون شونـد و حیلها بسازنـد و خصومتها بیاغازند تا فدك را از دست تو بیرون کنند آن گاه رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمان کرد تا بزرگان اقوام و معارف اصـحاب حاضـر شدنـد و در حضور ایشان حوائط فدك را با هر ملك و مال كه از آن اراضـی ماخوذ داشته بود به تسلیم فاطمه مقرر فرمود سپس وثیقه‌ای نگاشت كه فدك با تمامت منافع آن مختص فاطمه و فرزندان او حسن و حسـین است این وقت فـاطمه علیهاالسـلام دست تصـرف فراداشت و آن اموال و اثقـال كه تعلق باو داشت بر مسـلمانان بخش كرد و هرسال باندازه‌ی قوت خویش از فدك مأخوذ می‌داشت و آن چه فاضل بود بر مسـلمانان قسـمت می‌فرمود و عمال آن مخدره ضبط فدك می‌نمودند تا رسول خدا رحلت نمود.

در حدود فدک و منافع آن

یاقوت حموی در معجم‌البلـدان در حرف فاء در ترجمه‌ی فـدك گوید: فدك را چشـمه‌ی آب روان و درختهای خرما بسـیار دارد و این فدك در ملك حجاز واقع است و از مدینه‌ی طیبه تا فدك دو روز مسافت و بعضی سه روز گفته‌اند».

در ناسـخ گویـد: «ایـن فـدك حصـاری چنـد بـود در فرود خیـبر اگر چه اسـتحكام و رصـانت حصـار خیـبر را نـداشت لكن منـافع و خرماستان او افزون از قلاع خیبر بود».

(و) در مجمع البحرین گویـد امیرالمؤمنین علیه‌السـلام حـدود فدك را معین فرمودند حد اول عریش مصـر حد دوم سـیف البحر حد سوم دومهٔ الجندل حد چهارم جبل احد) و معلوم است كه همه‌ی این اراضی معموره نبوده ولی در تصرف اهالی فدك بوده كه اگر می‌خواستند احیای ان اراضی موات بنمایند حق داشتند و كس را حق ممانعت نبود.

و قاضـی نور الله در مجالس المؤمنین از صاحب كتاب ظریف نقل می‌كنـد كه از امام كاظم علیه‌السـلام حـدود فدك را سؤال كرند در جواب فرمود حد اول عریش مصر است حد دوم دومهٔ‌الجندل و حد ثالث تیما و حد رابع جبل احد از مدینه‌ی طیبه

و نیز در كتاب مذكور می‌فرماید كه روزی هارون الرشـید عرض كرد بموسـی بن جعفر علیه‌السـلام كه فدك را محدود كن تا با تو گذارم كه می‌دانم در آن امر ظلم بشما اهل

ص: ۳۰۸

بیت شـده است امام فرمود اگر محـدود کنم چنان که حق او است ترا دل یاری ندهـد که با من باز گذاری هارون سوگند خورد که می‌گذارم حضـرت فرمود یکحد آن عدن است رنگ هارون از این سـخن بگشت گفت دیگر بگو امام فرمود حد دیگرش سـمرقند است رنـگ هـارون زرد شـد گفت دیگر بگو امـا فرمود حـد ثـالث آن افریقیه است از مغرب زمین رنـگ هارون از زردی بسـرخی بگشت از غایت غضب گفت دیگر بگو امام فرمود حد رابع آن ارمنیه است رنگ هارون از سـرخی بسیاهی بگشت از بسـکه تیره و غلیظ شـد و مـدتی مدیـد سر در پیش افکنـد بعد از آن سـر برآورد و گفت ای موسـی بن جعفر تو حدود مملکت ما را نام بردی و غرض امـام آن بـود که آن چه در دست تـو است و در حیطه‌ی تصـرف شـما است حـق بنی‌فـاطمه است و بنی‌العبـاس آن را غصـب کردند پس امام فرمود من اول ترا گفتم که باین حدود راضـی نمی‌شوی و تو از من نشـنیدی بعد از این قضـیه هارون با آن حضرت دل بد کرد و بقصد قتل او کمر بست تا او را شهید کرد)

و در ناسـخ التواریـخ گویـد منافع فدک سالی بیست و چهار هزار دینار و بقولی هفتاد هزار دینار بوده (حقیر گوید جمع بین دو قول این است که با منافع عوالی فدک که آن عبارت از حوائط سـبعه بوده باشد و تفصـیل حوائط در وصایا و مالیه‌ی آن مخدره بیاید در این صورت هفتـاد هزار دینـار منافع آن بوده و اجازه‌ی فـدک تنها بیست و چهار هزار دینار بوده و هر دینار یک مثقال طلا است که بحساب پول این زمان ملیونها می‌شود.

اخراج عمال فاطمه را از فدک

چون در جلـد اول (الکلمـهٔ التامـهٔ) و جلد چهارم آن اسـباب حقد و حسد ابوبکر و عایشه را از کتب اهل سـنت یاد کردیم که تا چه انـدازه این پدر و دختر نسـبت بامیرالمؤمنین و فاطمه‌ی اطهر حسد و کینه داشـته‌اند تا این که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم رحلت نمود فرصت را غنیمت شمردند و آن چه توانستند کوتاهی نکردند چون ابوبکر بر مسند خلافت جای کرد عمر گفت ای (۱) خلیفه‌ی رسول خدا دانسته باش که مردم بنده‌ی دنیا

۱- ان الناس عبیـد هذه الدنیا لا یریدون غیرها فامنع عن علی و اهل بیته الخمس والفیئی و فدکا فان شـیعهٔ علی اذا علموا ذلک ترکوا علیا واقبلوا الیک رغبهٔ فی الدنیا و ایثارا و محاماهٔ علیها.

ص: ۳۰۹

می‌باشند و غیر آن را نمی‌خواهند تو باید دست علی بن ابی‌طالب را از خمس و غنیمت کوتاه کنی و فدك را تصرف بنمائی شیعه علی چون این را دانستند او را، واگذارند و در اطراف تو جمع شوند برای وصول بآمال و آرزوی خود که از دنیا طمع دارند این سخن در قلب ابوبکر کالنقش فی الحجر استوار افتاد پس جمعی را فرستاد و دست تصرف عمال و کارگران صدیقه‌ی طاهره را از فدك کوتاه کرد و خمس غنایم خیبر را تصرف نمود چون این خبر بصدیقه‌ی کبری رسید یک نفر را بنزد ابوبکر فرستاد و پیام داد که چه پیش آمد ترا که فدك را تصرف کردی آن چه خداوند متعال برسول خدا در مدینه عطا فرموده میراث ماست و آنچه از خمس اموال خیبر بجای مانده بهره‌ی ماست آن جمله را بما رد کن و فدك را نیز بحال خود گذار که ترا در آن حقی نیست ابوبکر (۱) پیام داد که رسول خدا میراث نمی‌گذارد و خودش فرموده آن چه ما بجای بگذاریم صدقه است و اهل‌بیت من از آن مال همانند سائر مسلمین تناول بنمایند و من بخدا قسم نمی‌توانم تغییر بدهم صدقه‌ی رسول خدا را از آن حالی که در عهد او بوده و من عمل می‌کنم بآنچه رسول خدا عمل می‌نمود.

دیگر باره بروایت احمد بن عبدالعزیز که از مشاهیر علماء عامه است بشهادت ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه سند بابو الطفیل می‌رساند که فاطمه (۲) فرستاد بنزد ابی‌بکر که تو وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشی یا اهل‌بیت او ابوبکر گفت البته اهل‌بیت او وارث رسول خدا می‌باشند فاطمه فرمود پس چرا میراث پیغمبر را ضبط کرده‌ای و آن را از ما دریغ می‌داری ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود خداوند پیغمبرش را عطیتی کرد

۱- فقال ابوبکر رسول‌الله قال لانورث ما ترکناه صدقه انماتا کل آل محمد من هذا المال وانی والله لا اغیر شیئا من صدقهٔ رسول‌الله عن حالها التی کانت علیها فی عهد رسول‌الله و لا عملن فیها بما عمل به رسول‌الله.

۲- ارسلت فاطمه الی ابی‌بکرا انت ورثت رسول‌الله ام اهله قال بل اهله قالت فما بال سهم رسول‌الله قال انی سمعت رسول‌الله یقول ان الله تعالی اطعم نبیا طعمه ثم قبضه و جعله للذی یقوم بعده فولیت انا بعده ان ارده علی المسلمین قال انت و ما سمعت من رسول‌الله (ص).

ص: ۳۱۰

و اطعامی فرمود چون رسول خدا از جهان بیرون شد آن عطیه بایستی در دست کسی باشد که بجای او نشنید من امروز خلیفتی یافتم و بجای او نشستم و آن مال بهر کس از مسلمانان سزادانم می‌رسانم فاطمه گفت تو دانی و آن چه از رسول خدا شنیدی ابن ابی‌الحدید بعد از نقل این کلام گوید که مرا تعجب فرو می گیرید از این حدیث زیرا که فاطمه فرمود تو وارث رسول خدائی یا اهل او ابوبکر گفت اهل او پس ابوبکر تصریح کرد که رسول خدا ارث می گذارد و آن ارث مخصوص اهل‌بیت او است و بعد که می گوید پیغمبر فرموده ما ارث نمی گذاریم این تناقص است بالجمله این (۱) خبر بفاطمه بردند خشمناک شد چادر عصمت بر سر کرد و در مقنعه و جلباب خویش محفوف گشت زنان بنی‌هاشم و خویشاوندان و پیوستگان حاضر شدند و حضرت باتفاق آن زنان طریق مسجد رسول خدا پیش داشتند و فاطمه چنان طی مسافت می‌نمود که گفتی رسول خدا عبور می‌دهد وقتی بمسجد آمد که جماعت مهاجر و انصار از نالیدن او بنالیدند و بهای‌های بگریستند و ابوبکر با جمعی از مهاجر و انصار در مسجد جلوس داشتند فرمان کرد تا پرده‌ای برای فاطمه بزنند آن مخدره آمد و در عقب پرده بنشست و چنان ناله‌ی جگر خراشی از دل برکشید که گویا مسجد را بلرزانید بانک عویل و ناله‌ی مردم بالا گرفت فاطمه لختی ساکت نشست تا مردم از اضطراب و فزع خاموش شدند لب بحمد و ثنای باری تعالی بگشود ثانیا مردم بی‌اختیار بنالیدند و سخت جزع و زاری کردند و بصدای بلند همی بگریستند دوباره فاطمه خاموش گردید تا مردم را ناله و خروش اندک شد این وقت بقرائت خطبه‌ی معروفه بخطبه‌ی فدکیه شروع شد و حقیر قبل

۱- روی عبدالله بن الحسن المثنی باسناده عن آبائه علیهم‌السلام انه لما اجمع ابوبکر علی منع فاطمه فدکا و بلغها ذلک لاثت (۱) خمارها علی رأسها و اشتملت بجلبابها واقبلت فی لمهٔ (۲) من حقدتها (۳) و نساء قومها و تطأذیولها ما تخرم مشیتها مشیه رسول‌الله (ص) حتی دخلت علی ابی‌بکر و هو فی حشد (۴) من المهاجرین والانصار و غیرهم فنیطت (۵) دونها ملائه فجلست ثم انت نه اجهش (۶) القوم لها بالبکاء فارتج المجلس ثم امهلت هینئه (۷) حتی اذا سکن نشیج القوم و هدئت فورتهم (۸) افتتحت الکلام بحمدالله والثناء علیه والصلوه علی رسول‌الله فعاد القوم فی بکائهم فلما امسکو عادت فی کلامها

(۱) لاث ای شد و ربط یعنی چادر بر سر کرد (۲) لمهٔ بضم لام و تخفیف میم الجماعهٔ (۳) حفدهٔ بفتحتین اعوان و خدم (۴) حشد بفتحتین الجماعه (۵) نیطت ای عقلوا سترا و ملائه بالضم والمدکل ثوب لین رقیق (۶) اجهش فزع الانسان الی غیره و تهئیا للبکاء (۷) هنیه علی وزن سمیه‌ای صبر زمانا قلیلا (۸) فورتهم ای شدتهم.

ص: ۳۱۱

از شروع در خطبه سزاوار چنان دیدم که سند و اعتبار این خطبه شریفه‌ی را بنگارم.

سند و اعتبار خطبه‌ی فدکیه از کتب عامه

این خطبه‌ی شریفه‌ی را فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها در مسجد پشت پرده قرائت نمود علاوه بر این که خود خطبه شاهد صدق خود می‌باشد اعلام و اکابر عامه را نقل کرده‌اند و ائمه هدی سلام‌الله‌علیهم وصیت می‌نمودند فرزندان و شیعیان خود را بحفظ این خطبه‌ی مبارکه و محدثین عظام و علماء فخام در کتب و مؤلفات خود آن را ضبط کرده‌اند و صحت نسبت این خطبه بصدیقه‌ی طاهره مثل صحت نسبت نهج‌البلاغه است بامیرالمؤمنین ولکن چون این خطبه مشتمل بر ظلم و جور شیخین است و فضایح و قبایح افعال آنها و اتباع آنها را در بردارد بعضی عامه که راه تأویل را بر خود مسدود دیدند بانکار این خطبه پرداخته‌اند و او را از موضوعات روافض معرفی کردند چنان چه در خطبه‌ی شقشقیه این هرزه را بغالب زدند ولکن چشمه خورشید را بمشتی گل نتوان اندود کردن این اثبات منکرات و انکار ثابتات که کار شب روز نواصب است آب در غربال بیختن و مشت بنیشتر کوفتن است و بیشتر جهالت و نادانی بخرج دادن است.

اول ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر المتوفی سنه ۲۸ که از أعاظم مشاهیر اهل سنت است در کتاب بلاغات النساء تمام خطبه‌ی را نقل کرده و این کتاب در نجف اشرف نسخه‌ی آن بدست آمد و در سنه‌ی ۱۳۶۱ هجری بطبع رسید

دوم ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری که از موثقین عامه است تمام این خطبه را در کتاب سقیفه‌ی خود نقل کرده و آن را صحیح و ثابت شمرده بشهادت ابن ابی‌الحدید در شرح خود و علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه از او بسیار نقل کرده‌اند

سوم ابن ابی‌الحدید متولد در سنه ۵۸۶ والمتوفی سنه ۶۵۵ در شرح نهج‌البلاغه ج- ۴- در ذیل کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمودند (کانت فی ایدینا فدک من کل

ص: ۳۱۲

ما اظلته الخضراء) تمام خطبه را ذکر کرده و نه اشکالی و نه ایرادی بر آن خطبه‌ی شریفه کرده است.

چهارم ابو عبدالله محمد بن عمران بن موسی بن سعید بن عبیدالله المرزبانی المعتزلی الخراسانی الاصل البغدادی المولد سنه‌ی ۲۹۶ والمتوفی سنه ۳۸۴ الموثق عند جمیع العامه اثنی علیه کثیرا الخطیب البغدادی فی تاریخه و ابن خلکان و غیرهما تمام خطبه‌ی را نقل کرده بشهادت سید مرتضی علم الهدی در شافی

پنجم احمد بن محمد مکی عن محمد بن قاسم یمانی عن ابی عایشه این خطبه را نقل کرده بشهادت مرزبانی و خطیب بغدادی این احمد بن محمد بن مکی را در تاریخ خود ثناء جمیل نموده و گفته وی از اهل بصره بود به بغداد آمد و در آن جا حدیث گفت و در سنه‌ی ۲۸۲ وفات کرد و ابن عایشه که این خطبه را از او نقل کرده‌اند وجه تسمیه‌اش این است که مادرش عاشیه دختر طلحه بن عبیدالله بود و او از جمله زنانی بود که بعیادت فاطمه آمد و آن مخدره با او سخنانی فرمود که بعد ازین در محل خود بیاید و آن سخنان همه شکایت از ابوبکر و عمر بود.

ششم عمر بن شیبه که از اعلام سنیه می‌باشد تمام این خطبه را در تاریخ خود نقل کرده بشهادت علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه و اربلی با اینکه از علماء شیعه است در نزد علماء عامه موثق است صلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الخازن در کتاب فوات الوفیات که ذیل تاریخ ابن خلکان است از اربلی ثناء جمیل نموده

هفتم الامم الحافظ احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی که از اکابر سنیه می‌باشد این خطبه‌ی را در کتاب مناقب خود بسند خویش از زهری نقل کرده بشهادهٔ السید الاجل علی بن طاوس در کتاب طرائف.

هشتم ابوالمظفر شمس‌الدین یوسف سبط ابن جوزی در باب حادی عشر تذکره خواص الامهٔ این خطبه‌ی را ذکر کرده است.

نهم المحدث الشهیر اسحاق بن عبدالله بن ابراهیم این خطبه را از صالح بن کیسان و او از زهری نقل کرده بنابر نقل علامه‌ی خبیر السید اسماعیل عقیلی در کفایهٔ

ص: ۳۱۳

الموحدين

دهم جلال‌الـدين سيوطى كه از مشاهير علماء عامه است در كتاب لآلى مصـنوعه فى احاديث الموضوعهٔ كه نسـخه‌ى مطبوعه آن در نظر اين قاصـر موجود است باين عبارت گفته (و ذكر ابومحمـد ابن قتيبه ان فاطمهٔ خرجت فى ثلاثه من نسائها تطأذيولها حتى دخلت على ابى‌بكر ثم قال السيوطى قال ابن قيتبه كنت ارى ان لهذا الحديث اصلا)

اين عبارت سيوطى بتمام صراحت دلالت دارد كه اين خطبه از موضوعات نيست و طعن است بر كسانى كه او را از احاديث موضوع مى‌دانند چه آن كه مى گويد ابن قتيبه كه از اساتيد فن علم و رجال و حديث است مى گويد مى‌بينم من اينكه براى اين حديث اصلى است.

يازدهم على بن محمد بن العرلق كه از حفاظ و اكابر عامه است و شيخ عبدالحق دهلوى او را بلفظ علامهٔ سـتايش كرده و او را امام و حافـظ گفته در كتـاب مختصـر تنزيه الشـريعه من احـاديث الموضوعـهٔ الشـنيعه حكم بصـحت اين خطبه نموده و طعن زده است بر كسانى كه او را موضوع دانسته‌اند.

دوازدهم زمخشـرى در كتاب فائق در لغت (لمه) گفته و فى حديث فاطمه انها خرجت فى لمهٔ من نسائها تطأذيولها حتى دخلت على ابى‌بكر و نيز در فائق در لغت (هنبثه) اشاره باين خطبه نموده و بعض لغات ديگر اين خطبه را معنى كرده

سيزدهم ابن اثير جزرى در كتاب نهايه در لغت (لمه اشاره بهمين خطبه‌ى فرموده و بسيارى از الفاظ مشكله‌ى او را معنى كرده.

چهاردهم مسعودى كه نهايت وثوق را عامه باو دارند با اين كه از علماء اماميه است در مروج الذهب اشارئه باين خطبه نموده و تمام آن را حواله‌ى بكتاب اخبار الزمان فرموده.

پانزدهم عبدالرحمن بن عيسـى شافعى در كتاب الفاظ الكتابه ص ۶۵ از طبع بيروت چاپ نهم چنـد كلمه‌ى اين خطبه را نقل كرده و بآن استدلال نموده است.

شانزدهم عمر رضا كحاله در جلد سوم اعلام النساء كه نسخه مصر آن در

ص: ۳۱۴

نظر این قاصر موجود است تمام خطبه را در ترجمه‌ی فاطمه‌ی صدیقه علیهاالسلام نقل کرده و ایرادی هم بر آن نگرفته هفدهم حسن بن علوان از عطیئه عوفی این خطبه را نقل کرده و گفته که من آن را از عبدالله ابن حسن مثنی استماع کردم بشهادت احمد بن ابی‌طاهر در بلاغات النساء و شیخ صدوق در علل الشرایع پاره‌ی از این خطبه را که مشتمل بر علل و حکم قوانین شرع مطهر بود ذکر کرده و آن را از ابن المتوکل و او از سعد آبادی که بسند خود از عقیله‌ی زینب کبری (ع) بنت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده روایت می‌کند و نیز در بلاغات النساء و دیگر کتب از عطیه‌ی که گفت مادر نزد ابوالحسین زید بن علی بن الحسین علیهم‌السلام بودیم که گفتگوی دعوی فاطمه با ابی‌بکر در میان آمد که ابوبکر چگونه فدك را گرفت زید فرمود مشایخ آل ابی‌طالب را دیدم که این خطبه را از پدرهای خود روایت می‌کنند و به پسران خود تعلیم می‌دهند و پدرم مرا بآن حدیث کرد از جدم از فاطمه‌ی زهرا (ع) اکنون که صحت و اعتبار این خطبه‌ی شریفه کالنور علی شاهق الطور واضح و روشن گردید اصل خطبه را با شرح لغات و ترجمه هدیه‌ی قراء محترم می‌نمانیم.

خطبه‌ی مبارکه‌ی حضرت فاطمه در مسجد رسول خدا هنگام احتجاج با ابی‌بکر

اشاره

الحمدلله علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم والثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها و سبوع آلاء اسداها و تمام منن والاها جم عن الاحصاء عددها و نآی عن الجزاء امدها و تفاوت عن الادراك ابدها و ثنی بالندب الی امثالها و اشهد ان لا اله الله وحده لا شریک له، کلمه جعل الاخلاص تأویلها، و ضمن القلوب موصولها، و انار فی الفکر معقولها، الممتنع من الأبصار رؤیته و من الالسن صفته و من الاوهام

ص: ۳۱۵

کیفیته ابتدع الأشیاء لا- من شیيء کان قبلها، وانشاها بلا احتذاء امثله امتثلها کونها بقدرته و ذرئها بمشیته من غیر حاجته منه الی تکوینها، ولا فائده له فی تصویرها الا تثبیتا لحکمته و تنبیها علی طاعته و اظهارا لقدرته و تعبدا لبریته و اعزازا لدعوته، ثم جعل الثواب علی طاعته، و وضع العقاب علی معصیته ذیاده لعباده عن نقمته و حیاشه منه الی جنته.

اللغه شی سابغ ای کامل اسداها و هو بمعنی العطاء (جم الشئی ای کثر) نا آی بعد و مثله تفاوت (الامد) الغایه (الابد الدهر والدائم) ندبهم ای دعاهم (اجزلت له العطاء ای اکثرت (ثنیت الشی ای جعله اشنین ای بعد ان اکمل لهم النعم الدنیویه ندبهم الی تحصیل امثالها من النعم الاخرویه (و انار یعنی اوضح فی الفکر والاذهان ما یتعقل من تلك الکلمه (احتذی مثاله ای اقتدی به (ذرا ای خلق حاش الشتی ای جائه من جوانبه لیصرفه)

ترجمه یعنی سپاس و ستایش خاص خداوند است هر نعمتهای او را و ثنا سزای او است بدان چه پیشی گرفت بعموم نعم و ابتدا نمود بکمال عطایا و تمام منن چند که از حوصله‌ی حساب افزون و از گنج شمار بیرون است و دور است پایان آن از پاداش و ابدیت او از ادراك و دعوت فرموده عموم ناس را بگذاشتن شکر و سپاس و افزون آوردن نعمتهای پی در پی و طلب حمد و سپاس نموده است از بندگان تا بکثرت نعمت و منن ایشان را پاداش فرماید و گواهی می‌دهم که جز خدای باری خدائی نیست و او را حدی و ضدی و شریکی نباشد کلمه‌ایست که مأول است حقیقت اخلاص را بوحدت و متضمن است قلوب را بایصال وحدانیت و روشن ساخته در اندیشه و افکار چیزی را که حامل توانند بود و تعقل توانند نمود که ممتنع است از دیده‌ها رؤیت او و بیرون است از نیروی زبانها ذکر صفت او و خارج است از آفرینش وهمها چگونگی او و ابداع و اختراع کرده است اشیا را بی آن که از پیش ماده و مدت داشته باشد و انشا و ایجاد فرمود اشیاء را بی آنکه اقتدا و اقتفا بدیگر بنماید بلکه بیافرید آفرینش را بقدرت خود و بمشیت خود بی آن که محتاج باشد بآفرینش آنها یا فایدتی متصور باشد در تصویر آنها جز این که این آیات در اثبات حکمت او و بینه‌ی طاعت او و اظهار قدرت او و گردن نهادن مخلوقات او و اعزاز

ص: ۳۱۶

دعوت او است آن گاه ثواب را بر اطاعت خود قرار داد و عقاب را بر معصیت و نافرمانی خود مقرر فرمود برای این که بندگان خویش را از سخط خود دور دارد و مطیعین را بسوی جنت فردوس کشد.

و اشهد ان ابی محمد عبده و رسوله، اختاره الله وانتجبه قبل ان أرسله و سماه قبل ان اجتبله و اصطفاه قبل ان ابتعثه، اذ الخلائق بالغیب مکنونه، و بستر الأهاویل مصونه و بنهایهٔ العدم مقرونه، علما من الله تعالی بمآل الامور، و احاطته بحوادث الدهور، و معرفته، بمواقع المقدور، ابتعثه اتماما لأمره، و عزیمه علی امضاء حکمه و انفاذا لمقادیر حتمه، فرای الامم فرقا فی ادیانها عکفا علی نیرانها عابده لأوثانها منکرهٔ لله مع عرفانها فانارالله بمحمد ظلمها و کشف عن القلوب بهمها، و جلی عن الأبصار غممها و قام فی الناس بالهدایه و أنقذهم من الغوایه و بصرهم من العمایه و هداهم الی الدین القویم و دعاهم الی الطریق المستقیم، ثم قبضه الله الیه قبض رأفهٔ و اختیار و رغبه و ایثار محمد عن تعب هذه الدار فی راحه قد حف بالملائکه الابرار و رضوان الرب الغفار و مجاوره الملک الجبار صلی الله علی ابی نبیه و أمینه علی الوحی وصیه و خیرته من الخلق و رضیه والسلام علیه و رحمه الله و برکاته.

اللغه جبله الله بالتشدید ای خلقه عکفا بر وزن رکعا بمعنی ملازم شدن و مواظب شیئی شدن بعد از این که شیئی اقبال می‌کند (البهئم جمع بهمه علی وزن غرفه و هوا المجهول الذی لا یعرف) امر غمهٔ ای مبهئم.

ترجمه و شهادت می‌دهم که پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خدا است پیش از آن که او را به پیغمبری مبعوث بفرماید برتری داد و پیش از آن که او را خلق کند نام او را ذکر فرمود و پیش از آنکه به پیغمبری مبعوث شود او را از بندگان خود برگزید در آن هنگام که خلایق در حجاب غیب محبوس و به پرده‌ی بیمه و ترسها مستور و پوشیده و به بیابان عدم مقرون بودند زیرا که خداوند متعال بعواقب امور عالم بود و بحوادث و پیش آمدهای دهور ذات اقدسش احاطه داشت و بزمانهای وقوع آنچه مقدر شده بود عارف و شناسا بود برای اتمام امر خود او را مبعوث فرموده و برای عزم برامضای حکم خود او را برانگیخت و برای انفاذ مقدرات محتومه‌ی خود او را به پیغمبری اختیار نمود پس

ص: ۳۱۷

مردم را در دین خودشان طوائف متفرقه و فرق مختلفه یافت گروهی آتش را می‌پرستیدند فرقه‌ای خدای خود را بت می‌دانسته‌اند و در نزد همان بتان بخاك می‌افتادنـد و از آنها حاجت می‌خواسته‌اند با آن که بخـدا عارف بودند و می‌شـناخته‌اند او را منکر بودند و بواسـطه نور محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم تاریکیهای جهل را از دل آنها برداشت و آنها را روشن نمود و شـبهات قلوب را بنور محمدی صـلی الله علیه و آله و سـلم برطرف ساخت و ضـعف چشمها را زایل و بروشنی مبدل داشت و آن جناب در میان مردم بامر هدایت و راهنمائی اشـتغال ورزید و گمراهان را از گرداب ضلالت نجاة بخشید و کوری چشمهای آنها را بنور هدایت خویش منور و روشن ساخت آنها را به سوی دین خداوند دعوت فرمود و راه راست را بایشان دلالت نمود پس از آن خداوند متعال روح مقدس او را از روی رحمت و رأفت و مهربـانی و اختیار و رغبت مقبوض داشت و دار آخرت را برای او برگزیـد پـدر من محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم از تعب و رنـج این دنیا آسوده شـد و استراحت یافت و ملائکه اطراف او را احاطه نمودند و خوشـنودی پروردگار غفار او را دریافت و مجاورت پادشاه جبار را اختیار فرمود صـلوات و رحمت خداوند بر پدرم محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم باد که امین بر وحی و برگزیده‌ی او از جمیع خلق او است و برکات و سلام رحمت خداوند بر او باد)

فـاطمه‌ی زهرا تـا بـاین جـا از قوانین توحیـد و فضائـل رسول اکرم و جهالت امت چیزی فرو نگـذاشت سـپس روی با مهاجر و انصار آورده و باین کلمات آنها را مخاطب ساخته فرمود:

انتم عبـاد الله نصب امره و نهیه و حمله دینه و وحیه و امنـاء الله علی انفسـکم و بلغائه الی الامم و زعمتم حق لکم لله فیکم عهـد قـدمه الیکم و بقیه اسـتخلفها علیکم کتـاب الله النـاطق والقرآن الصـادق والنور السـاطع و الضـیاء اللامع بینه بصائره منکشـفه سـرائره متجلیهٔ ظـواهره مغتبـط به اشیاعه، قائـد الی الرضـوان اتبـاعه، مود الی النجـاهٔ أسـماء به تنـال حجـج الله المنورهٔ و عزائمه المفسـره و محـارمه المحذرهٔ، و بیناته الجالیه و براهینه الکافیه، و فضائله المندوبهٔ و رخصه الموهوبهٔ، و شرایعه المکتوبهٔ،

اللغه (نصب) در آن چهار لغت است فتح نون با سکون صاد صنم نکون با سون صاد فتح

ص: ۳۱۸

هر دو و آن بمعنی علامت و نشانه است مثل بیرقی که در زمین نصب کنند که مردم بآن راه را غلط نروند (و بلغائه یعنی تؤدون الاحکام الی سائر الناس و زعمتم یعنی گمان کردید که شما موصوف باین صفاف هستید بلکه از روی کذب و افترا مدعی هستید که ما امناء الله هستیم و احکام خدا را بر مردم می‌رسانیم) (اسماعه ای تلاوته و فی بعض النسخ استماعه) و عزائمه ای فرائضه (بیناته ای محکمات القرآن ظاهره و براهینه مؤکد لجمله ما قبله و فضائله ای سننه) و رخصه ای المباهات کما ان شرایعه یعنی سائر احکامه مفروضه

ترجمه یعنی ای بندگان خدا شما محل اوامر و نواهی پروردگارید و شما حاملان دین و وحی او می‌باشید بر نفسهای خود امین خداوندید شمائید که دین خدا را بدیگران ابلاغ می‌کنید و می‌رسانید خداوند است که در میان شما ضامن بر حقی قرار داده و عهد و پیمان نامه‌ای برای شما فرستاده و خلیفه بر شما گماشته و آن کتاب خدا است که مبین حلال و حرام و خوانده شده‌ای است صادق و راستگو و نوری است افروزنده و ضیائی است لامع و بصائر شما را بینا کننده است. آشکار سرائر قرآن برای شما منکشف است و ظواهر آن متجلی و آشکار پیروان قرآن مغبوطند (یعنی مردم خواهش می‌کنند که چون پیروان قرآن باشند در فضیلت و حسرت مقام اینها را می‌برند) پیروی قرآن بشر را بخوشنودی خداوند می‌کشاند استماع آن انسان را بنجات می‌رساند و وسیله‌ی رستگاری فراهم می‌آورد بواسطه‌ی قرآن است که حجج منوره خداوند ادراک می‌شود و واجبات مفسره‌ی او دریافت می‌شود و محرمات خداوند که بر ارتکاب آنها تحذیر فرموده مبین و آشکار می‌گردد و دلائل ظاهر و براهین و فضائل مندوبه و رخصتهای موهوبه و شرایع فرض شده او بواسطه قرآن آشکار می‌شود)

فاطمه چون از فضائل قرآن لختی بسرود بفلسفه احکام شروع فرمود و قالت فجعل الله الایمان تطهیرا لکم من الشرک والصلاه تنزیها لکم عن الکبر، والزکاه تزکیه لنفس و نماء فی الرزق والصیام تثبیتا للاخلاص والحج تشییدا للدین والعدل تنسیقا للقلوب، و طاعتنا نظاما للمله و امامتنا امانا من الفرقه والجهاد عزا للاسلام، والصبر معونه علی استیجاب الأجر و الأمر بالمعروف مصلحه للعامه و بر الوالدین وقایه عن

ص: ۳۱۹

السخط وصله الارحام منماه للعدد، والقصاص حقنا للدماء، والوفاء بالنذر تعریضا للمغفره والمکائیل والموازین تغییرا للبخس والنهی عن شرب الخمر تنزیها عن الرجس و اجتناب القذف حجاب عن اللعنه و ترک السرقه ایجابا للعفه و حرم الله الشکر اخلاصا له بالربوبیه فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا وانتم مسلمون و اطیعوا الله فیما امرکم به و نهاکم عنه فانه انما یخشی الله من عباده العلماء اللغه المنماه اسم مکان او مصدر میمی ای یصیر سببا لکثره العدد والاولاد والعشائر والتعریض تجعل الشئی عرضا للشی یعنی یقع فی معرض المغفره) والبخس النقص والقذف الرمی

ترجمه یعنی خداوند متعال ایمان را برای شما تطهیر از شرک و بت‌پرستی قرار داده و نماز را برای تنزیه از کبر و منیت و زکوه را برای تزکیه‌ی نفس و زیادی در روزی و روزه را برای حصول اخلاص استوار داشته و حج بیت الله را برای اعلای دین و استحکام آن وضع نمود و عدل را برای تألیف قلوب و طاعت ما خانواده‌ی پیغمبر را برای انتظام ملت و امامت ما اهل‌بیت را برای ایمنی از اختلاف و فرقت و جهاد را برای ارجمندی اسلام و صبر را برای عون استیجاب اجر و امر بمعروف را برای مصالح عامه مردم و نیکی بوالدین را برای دوری از غضب خداوند وصله‌ی ارحام و پیوستگی بر اقارب را برای زیاد شدن عدد و قصاص را برای حفظ خونهای مردم وفای بنذر را برای رسیدن بمغفرت و تمام پیمودن کیل و وزن را برای حفظ اموال از نقص و کمی و نهی از شرب خمر را برای دوری از رجس و پلیدی و اجتناب از قذف را برای دوری از لعنت و ترک سرقت و دزدی را برای حصول عفت و شرک را حرام فرمود برای آن که بندگان اعمال خود را خلاص کنند برای خداوند بربوبیت او پس ای مردم از خدای خویش بترسید و تقوی را آن طور که سزاوار است شعار خود نمائید و کاری کنید که از دنیا بدر نروید مگر آن که مسلمان باشید و در آن چه خداوند بمشا امر فرمود و یا از آن نهی نمود اطاعت کنید و فرمان بردار باشید همانا که علما و دانشمندان از خداوند ترسانند و بس) فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها پس از این که پاره‌ی از فلسفه‌ی احکام را بیان نمود در مقام احتجاج برآمد و بمخاطبه آنها فرمود

ص: ۳۲۰

ایها الناس اعلموا انی فاطمه و ابی محمد، اقول عودا و بدءا، و لا اقول ما اقول غلطا و لا أفعل ما افعل شططا لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین روف رحیم فان تعزوه و تعرفوه تجدوه أبی دون نساءکم، و اخا ابن عمی دون رجالکم و لنعم المعزی الیه صلی الله علیه و آله و سلم فبلغ الرساله صادعا بالنذارهٔ مائلا عن مدرجته مشرکین، ضاربا ثبجهم و آخذا بأکظامهم، داعیا الی سبیل ربه بالحکمه والموعظه الحسنه یکسر الأصنام و ینکب الهام حتی انهزم الجمع، و ولوا الدبر حتی تفری اللیل عن صبحه و أسفر الحق عن محضه و نطق زعیم الدین و خرست شقاشق الشیاطین و طاح وشیظ النفاق وانحلت عقد الکفر والشقاق و فهتم بکلمهٔ الاخلاص فی نفر من البیض الخماص.

اللغه عودا و بدا یعنی اولا و اخرا شططا بمعنی غلط و دور شدن از حق عزیز ای صعب بمعنی دشواری است عنتم من عنت و هو الزنا والفجور والضرر والفساد والوقوع من امر شاق) صداعا من صدع و منه فاصدع یماتومر ای احکم بالحق و فرق بین الحق والباطل) النذاره الاعلام علی وجه التخویف) مدرج اسم مکان بمعنی المسلک) ثبجهم ای وسطهم وثبیج معظم الشئی و عوالیه) اکظام جمع کظم بالتحریک علی وزن فرس و هو مخرج النفس و آمنه اخذ بکظمه‌ای بحلقه نیکب و فی بعض النسخ نیکس و هو القأ الرجل علی رأسه یعنی روساء مشرکین بخاک هلاک انداخت) و الهام جمع الهامهٔ و هو مقدم الرأس تفری ای انشق فراه یفریه شقه فاسدا او صالحا- اسفرای اضاء- زعیم سید القوم- و شقاشق جمع شقشقه بالکسر و هو شیی، کالریه یخرجها البعیر من فیه اذا هاج- و طاح ای هلک و شیظ کامیر مأخود من شظظ و منه قولهم شظظت الجوالق اذا شددت علیه شظاظته و هی العود یشد الذی به الجوالق والمراد هنا اولی الشرور و الرزایل- نفر یعنی الجمله والبیعض جمع ابیض والخماص خلو البطن من الطعام والمراد هنا هم اهل‌بیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله

ترجمه فاطمه بانک برداشت که ای مردمان اینک منم فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن سخن که اول می گویم هم در آخر بدان اعادت می‌نمایم و از در اغلوطه سخن نمی‌رانم و آن چه می کنم در طلب فدک بیرون حق کار نمی کنم و دروغ نمی‌زنم همانا پیغمبری

ص: ۳۲۱

از نوع بشر همانند شما از در رافت و رحمت بسوی شما آمد اگر بجوئید اصل و نسل او را می‌دانید که او پدر من است نه پدر زنان شما و برادر پسر عم من است نه پسر عم مردان شما چه نیکو نسبتی است نسبت با محمد و آن حضرت ابلاغ رسالت فرمود و بی فرمانان را بیم داد و از شیمت مشرکین روی برتافت و شمشیر در پس گردنهای کفار و مشرکین بنهاد و گلوی ایشان را فشار داد و بشاه راه شریعت و موعظت دعوت فرمود اصنام را درهم شکست و بسر درانداخت چند که کافران پشت دادند و روی بهزیمت نهادند تا پهلوی ظلمت را چاك زد و بامداد اسلام را از شب تاریك شرك آشكار ساخت پس حق ظاهر شد و زعیم دین گویا گردید و شقیقه شیطان باز جای خزید پس هلاك شدند كاركنان نفاق و گشوده شد بندهای کفر و شقاق و تفوه كردند مردمی گرسنه و سفید نامه بكلمه اخلاص) یعنی اهل‌بیت چون در روایتی وارد شده فی نفر من البیض الخماص اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا چون فاطمه زهرا لختی معرفی مقام خود و پدرش و زحمات او را برای ترویج دین شرح داد حضار مجلس را باین كلمات مخاطب ساخت

و كنتم علی شفا حفره من النار، مذقه الشارب، و نهزه الطامع و قبسه العجلان و موطا الاقدام، تشربون الطرق و تقتاتون الورق، اذله خائفین تخافون ان یختطفكم الناس من حولكم فانقذكم الله تبارك و تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد اللتیا والتی و بعد أن منی ببهم الرجال و ذؤبان العرب و مرده اهل الكتاب كلما أوقدوا نار اللحرب أطفاها الله او نجم قرن للشیطان و فغرت فاغره من المشركین قذف اخاه فی لهواتها فلا ینكفیء حتی یطأ صماخها بأخمصه، و یخمد لهبها بسیفه مكدورا فی ذات الله مجتهدا فی امر الله قریبا من رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم سید اولیاء الله مشمرا ناصحا مجدا كادحا و انتم فی رفاهیه من العیش و ادعون فاكهون آمنون تتربصون بنا الدوائر، و تواكفون الاخبار، و تنكصون عند النزال، و تفرون عند القتال.

اللغه شفا ای طرفه یعنی كنار جهنم) مذقه بضم الاول و سكون الثانی علی فعله الشربه من اللبن الممزوج بالما و هنا كنایه عن القله) نهزه بفتح الاول و سكون الثانی بمعنی الفرصه والمراد هنا محل

ص: ۳۲۲

الفرصـة) و قبسه بضم الاول و سـكون الباء و فتـح السـين من قبس و هو شـعلة النار) و موطا الاقام مثل يضـرب لمن وقع فی ذله وصار مغلوبـا) الطرق ماء مخلوط به بول البعير كنايـة عن ضـيق المعيشه و ردائـة المشـرب والماء كل تقتاتون من القت و هو علف الـدواب) خاسـئين من خسا علی وزن ضـرب بمعنی البعـد كنايـة عن خمول ذكرهم و عدم الاعتناء بشانهم) تتنحطفكم من خطف ای يسـتلبكم والخطف اخذا لشئی خفية) منی علی صيغة المجهول بمعنی اتبلی است البهم بالضم جمع البهمه و هو المجهول الذی لايعرف والمراد هنا شـجعان الرجال) نجم ای ظهر (قرن كناية عن الطائفة (فغرت ای فتحت فاقره الداهية والمراد انه كلما اراده طائفة من المشـركين او عرضت لم داعية قذف اخاه ای بعث عليا (ع) و عرضه للمهالك (لهواتها جمع لهات و هی اللحمة فی اقصـی سـقف الفم) لاينكفا ای لا يرجع) صماخ بالكسر سوراخ گوش را گويند) باخمصه منه اخمص الراحه و آن كف دست را گويند كنايه از شدت قهر و غلبه بر دشـمن می‌باشد) مكدود امن الكدود و هو التعب) مثمرا من شمر ثوبه‌ای رفعه ليخف عليه حتی وصل الی ما يريد) كادحا ای بالغ فی السـعی والعمل) وادعون ای ساكنين فی بيوتكم) فاكهون ای تشـغلون بنقل القصـص والاشعار والمزاح (والفاكهه ما يتفكه بها الانسان ای تينعم بـاكله) تـتربصون ای تنظرون) الـدوائر الحـوادث) (و تتواكفـون من و كـف و هـو الميـل والمراد هنـا تميلون و تواجهون الی اسماع الاخبار) و تنكصون ای ترجعون) النزال المبارزه فی الحروب

ترجمه يعنی شـما مردم عرب بسبب شرك و كفر بر لب وادی و گودال جهنم بوديد و از غايت قلت و ذلت بمنزله شربت آبی بوديد كه تشنه بياشامد و يا چون لقمه‌ای كه شخص گرسنه بدو دست يابد و يا چون پاره‌ی آتشی كه شخصی با شتاب خواسته باشد از آن اقتبـاس كنـد و او را بربايـد شـمائيد كه لگـدكوب مردمان قوی بوديـد و آب متعفن مخلوط بابول و سـرگين شتر را می‌آشاميـد و پوست بزهای دباغی نشـده يا برگ درخت را برای خويش قوت می‌نموديـد و در منتهی درجه‌ی خواری بزنـدگی ادامه می‌داديـد و ترس آن داشتيـد كه مردم شـما را از اطراف در رباينـد ولی خداونـد به بركت محمد صـلی الله عليه و آله و سـلم شـما را از شـر آنها نجـات داد بعـد از آزار و شـكنجه و مصـائب بزرگ و كوچك كه شـما را دامن گير شـده بود و در دست شـجاعان و گرگان عرب گرفتار و مبتلی بوديـد در كف سـركشان و مرده اهل كتاب زبون و خوار گرديديد هر زمان كه آتش حرب و جنگ را می‌افروختيد خداوند او را خاموش می‌نمود و در هر وقتی كه شاخی از شـيطان ظاهر می‌شد و يا فتنه‌ی عظيمی از مشركين دهن باز می‌نمود برادر خود اميرالمؤمنين را در دهان ايشان می‌انداخت و از

ص: ۳۲۳

جنگ برنمی‌گردید تا حریف خود را بر زمین نمی‌انداخت و سر او را در زیر پای خود نمی‌نهاد و آتش فتنه و فساد ایشان را بسیلاب ذوالفقار خاموش می‌کرد و در راه رضای خداوند متعال خود را بتعب می‌انداخت و در اطاعت امر خداوند اهتمام می‌نمود و همیشه برسول خدا نزدیک بود و از او جدا نمی‌گردید و در میان اولیاء و دوستان خداوند از همه بالاتر و سید ایشان بود دامن همت خود را در اطاعت خدا بر کمر زده بود خیرخواه خلایق بود و در نصیحت مردم کمال کوشش و سعی را مبذول می‌داشت و خود را در این راه بمشقت می‌افکند ولی در تمام این احوال شما در عیش و خوشی بسر می‌بردید و در مهدا یمنی متنعم و خوش بودید و از برای ما انتظار بلاها و فتنها را می‌کشیدید و متوقع اخبار وحشت‌آور و اراجیف بودید و چون جنگی پیش می‌آمد خود را از آن کنار می‌کشیدید و پهلو تی می‌نمودید و در هنگام حرب و ضرب پشت بدشمن می‌کردید و فرار بر قرار اختیار می‌نمودید) چون فاطمه زهرا لختی در نکوهش مهاجر و انصار از پستی و رزالت و ذلت و خواری و خوف و وحشت و کفر و ضلالت ایشان بسرود و پاره‌ای از زحمات شوهر عالی مقدارش حیدر کرار بشرح فرمود خواست رجوع آنها را از هدایت بضلالت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت بفرماید که از شاه کشور دین امیرالمؤمنین دست شستند و بعجل سامری گرویدند فلذا فرمود

فلما اختار الله لنبیه دار انبیائه و ماوی أصفیائه ظهر فیکم حسیکه النفاق و سمل جلباب الدین و نطق کاظم الغاوین و نبغ خامل الأقلین و هدر فینق المبطلین، فخطر فی عرصاتکم واطلع الشیطان راسه من مغرزه هاتفا بکم، فألفاکم لدعوته مستجبین و للغره فیه ملاحظین ثم استنهضکم فوجدکم خفافا واحمشکم فألفاکم غضابا فوسمتم غیر ابلکم و أوردتم غیر شربکم هذا والعهد قریب والکلم رحیب والجرح لما یندمل والرسول لما یقبر ابتدا را زعمتم خوف الفتنه الا فی الفتنه سقطوا، و ان جهنم لمیحطه بالکافرین فهیهات منکم و کیف بکم و انی تؤفکون و کتاب الله بین اظهرکم اموره ظاهره و أعلامه باهره و زواجره لائحه و أوامره واضحه قد خلفتموه وراء ظهورکم ارغبه عنه تریدون ام بغیره تحکمون بئس للظالمین بدلا و من یبتغ غیر الاسلام دینا

ص: ۳۲۴

فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین. ثم لم تلبثوا الا ریث ان تسکن نفرتها و یسلس قیادها، ثم اخذتم تورون وقدتها و تهیجون جمرتها و تستجیبون لهتآف الشیطان الغوی و اطفاء انوار الدین الجلی و اهماد سنن النبی الصفی تسرون حسوا فی ارتقاء و تمشون لاهله و ولده فی الخمر والضراء و نصبر منکم علی مثل حز المدی و وخز السنان فی الحشا

اللغه حسیکه علی وزن فعیلهٔ من حسک و هو العداوهٔ والنفاق) سمل ای خلق یعنی کهنه شد) جلباب هنا بمعنی الرداء) کاظم) هنا بمعنی الساکت یعنی بنطق آمدند گمراهان) نبغ ای ظهر) هدر گردانیدن شتر صدای خودش را در گلو) فنیق الفحل لمکرم من الابل لا یؤذی ولا یرکب لکرامته والخطر بالتحریک الاشراف علی الهلاک) مغرز کمنبر محل الاختفاء) الغره بکسر الغین المعجمهٔ الخدعه) ملاحظین یعنی مراعات کننده) استنهض ای امره بالقیام) خفافا ای مسرعین الی اجابته (احمشکم ای غضبکم) فوسمتم من الرسم و هو العلامه والاثر) والکلم بفتح الکاف و سکون الالم الجرح) الرحب) السعه و هما کنایتان عن اخذ ما لیس لهم من الخلافه و میراث النبوه) تؤفکون ای تصرفون و کتاب الله جملهٔ حالیه) ریث بمعنی المقدار) نفرتها ای فرارها) یسلس ای سهل انقیادها) تورون) ای تستخرجون و کانت العرب تقدح بعودین تحک باحداهما علی الاخر) یعنی شروع کردید که بیرون آورید شعله آتش را) تسرون) ضد الاعلان (حسوا شرب المرق (ارتغاء من الرغوه) کف شیر را گویند و این مثلی است میان عرب برای کسی که می‌خواهد ارائه کند بمردم که من نفع بغیر می‌رسانم و حال آن که در باطن نفع خود را طالب است) خمر) کفرس ماواراک من خزف او شجر او جبل) الضراء) بالضاء المعجمه المفتوحه والراء المخففه‌ی الشجر الملتف فی الوادی والخمر والضراء کنایه عن اعراض المنافقین من آل الرسول (ع) المدی جمع مدیه بضم المیم و هی السکین والشفره حز المدی قطع الشئی من غیر ابانه و خزالسنان الطعن بالرمح

ترجمه چون خداوند متعال پیغمبر خود را بسرای دیگر تحویل داد و اریکه حشمت او را در دار انبیاء و اصفیا نهاد خصومتی که در خاطر از در نفاق پنهان داشتند آشکار ساختید و کهنه و فرسوده شد حجاب حشمت دین و سخن سرای شدند اخرسان گمراه و شعر سرودند یاوگیان هرزه درای و بانک برآورد باطل کننده سخن حق چون شتر پرواره دم فشانی کرد و بصدا و آواز درآمد در عرصات و میدانهای شما و شیطان سر

ص: ۳۲۵

برکشید از بنکاه خود و ندا در داد از برای دعوت خود و یافت شما را که اجابت گردید دعوت او را و فریفته شدید فریب او را پس جنبش داد شما را و شما چیست و چالاک بجنبش آمدید و خشمناک خواست شما را و سخت خشمناک شدید پس داغ زدید غیر شتر خود را و درآمدید بیرون آبگاه خود را کنایت از آن که متصدی خلافت و امامت شدید با این که حقی و بهره‌ای نداشتید و حال آنکه عهد پیغمبر در غدیر خم مدتی از آن نگذشته و از وفات پیغمبر زمانی سپری نشده زخم دل ما هنوز بهبودی نگرفته و جراحت سینه ما التیام نپذیرفته رسول خدا را هنوز آب کفن خشک نشده که بدست آویز حدوث فتنه غصب خلافت گردید و خویش را در فتنه‌ی درانداختید و کافر شدید و جهنم محیط است بر کافران هیهات چه رسید شما را و بکجا می‌روید و حال آن که کتاب خدا در میان شما است امورش پیدا و احکامش هویدا و نواهیش لایح و اوامرش واضح است همانا مخالفت گردید با قرآن کریم و قرآن را از پس پشت انداختید آیا روی برتافتید از قرآن و بیرون قرآن حکم خواهید کرد بدبدلی است از برای ستمکاران یعنی دینی غیر دین اسلام و حکمی غیر حکم قرآن اتخاد نمودن بدبدلی است) و خداوند فرمود هر که بغیر دین اسلام دینی اختیار نماید آن دین از او مقبول نباشد و آن کس در آخرت از زیانکاران است و شما توقف و درنگ نگردید بمقداری که ساکن شود تنفر از این شتری که بناحق غصصب نمودید و کشیدن آن شتر سهل و آسان شود (یعنی سزاوار چنان بود که بعد از غصب خلافت و ارتاب این امر فظیع اندکی صبر می‌کردید و متعرض قبایح دیگر نمی‌شدید ولی شما تا کار خلافت خو را محکم کردید شروع در تهییج فتنه و آشوب نمودید و فدک را نیز بهمین زودی از من بغضب بردید آن گاه با فروختن آتش فتنه و فساد شروع کردید و بدعتها را آشکار نمودید و صدای شیطان گمراه کننده را اجابت نمودید و فرو نشانیدن انوار دین را شعار خود کردید و محو نمودن سنتهای دین نبی سفی را خواستار شدید در پس پرده بمکر و حیله و تزویر آثار دین مبین را نابود نمودید و در لباس دین داری انوار شریعت مقدسه‌ی اسلام را پنهان کردید و بدعتهای زمان جاهلیت را از نو شایع ساختید و کینه‌ای که از پیغمبر در دل داشتید درباره‌ی خانواده او تدارک نمودید ولی ما

ص: ۳۲۶

بر مصائب و ضررهای شما که مانند کسی که با کارد و نیزه او را پاره کنند و چاره نداشته باشد صبر می‌کنیم و از در نفاق چنان که فرماید تسرون حسوا فی ارتغاء پوشیده می‌نوشید شیر را در زید و کار را دیگر گونه نمودار می‌کنید و با اهل‌بیت پیغمبر بطریق خدعه و نیرنگ می‌روید و صبر ما بر مصائب شما همانند حدود کار دوستان نیزه در دل و جگر کار می‌کند) فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها تا باینجا باین کلماتی که رخنه در آفاق ارضین و سماوات می‌نماید اثبات غصب خلافت نمود و ارتداد آنها را از دین ثابت فرمود اکنون بمحاکمه و قضاوت پرداخت و فرمود.

ثم انتم الآن تزعمون الا ارث لنا افحکم الجاهلیه تبغون و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون افلا تعلمون بلی تجلی لکم کالشمس الضاحیه انی ابنته ایها المسلمون اغلب علی ارثیته یابن ابی قحافه افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی، لقد جئت شیئا فریا افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه و وراء ظهورکم اذ یقول: «و ورث سلیمان داود» و قال فیما اقتص من خبر یحیی بن زکریا علیه‌السلام: «اذ قال رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب» و قال: «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتب الله» و قال: «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین» و قال «ان ترک خیر الوصیه للوالدین والأقربین بالمعروف حقا علی المتقین» و زعمتم ان لا حظ لی و لا ارث من بی و لا رحم بیننا افخصکم الله بایه اخرج منها ابی ام هل تقولون اهل ملتین لایتوارثان ولست انا و ابی من اهل مله واحده ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی فدونکها مخطومه مرحوله تلقاک یوم حشرک فنعم الحکم الله والزعیم محمد صلی الله علیه و آله و سلم والموعد القیمه و عند الساعه ما تخسرون و لا ینفعکم اذ تندمون و لکل نبا مستقر و سوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم.

اللغه فریا من الفریه و هو الکذب) حظوه بالحاء المهمله والظاء المعجمه الساکنه المکانه المنزله) محظومه بالخاء المعجمه اسم مفعون من الخطام و هو زمام الناقه کما ان مرحوله ایضا اسم مفعول من رحل الناقه و هذا تشبیه لطیف یعنی این فدک در تصرف من بود و مرا معارضی نبود و کسی را

ص: ۳۲۷

در او حقی و ادعائی در کار نبود همانند شتر زین کرده که صاحبش بر او سوار و زمام آن را در دست دارد و او را بهر جا بخواهد می‌راند)

ترجمه شما الان گمان می‌کنید که ما را ارثی نیست آیا بسنت جاهلیت می‌روید و دین جاهلیت طلب می‌کنید کیست بهتر از خدای تعالی از برای حکم از برای کسانی که بخدا ایمان دارند آیا نمی‌دانید ما ارث داریم همانا می‌دانید و مانند خورشید تابان در وسط روز بر شما روشن است هان ای مسلمانان من فاطمه دختر پیغمبرم آیا من مغلوب شوم در اخذ ارث خویشتن و دیگران ارث مرا ماخوذ دارند ای پسر ابوقحافه آیا در کتاب خدا مسطور است که تو از پدر خود ارث می‌بری و من از پدر خود ارث نمی‌برم عظیم و عیجب حکمی آورده‌ای و بر کتاب خدا دروغ بسته‌ای آیا دانسته و فهمیده قرآن را متروك ساخته‌ای و از پس پشت انداخته‌ای شما حجت می‌تراشید که انبیا را ارث نیست فراموش کردید که خداوند در قرآن می‌فرماید و ورث سلیمان داود یعنی ارث برد سلیمان از داود و در خبر یحیی بن ذکریا می‌فرماید که ذکریا عرض کرد الهی مرا فرزندی بخش که از من ارث به برد و نیز از آل یعقوب اخذ میراث کند و نیز در قرآن کریم مسطور است که خویشاوندان صاحب رحم بعضی اولاٰیند ببعضی و نیز مسطور است که خداوند وصیت می‌کند شما را در حق اولاد شما که بهره‌ی پسر مساوی دو دختر است و همچنان فرموده است که اگر مالی بر که آنها باشد وصیت برای والدین و خویشاوندان بطور معروف سزاوار است بر پرهیزکاران و گمان می‌کنید که حظی و نصیبی از برای من نیست و ارثی از پدرم نمی‌برم و رحم و قرابت با پدر ندارم آیا مخصوص کرده است خداوند شما را به آیتی از آیات که ارث ببرید و ارث بگذارید و پدر مرا از آن آیت بیرون کرده است یا آن که می‌گوئید اهل دو ملت از یک دیگر می‌راث نمی‌برند و من و پدرم از اهل ملت واحده نیستیم آیا پدرم مسلمان است و من کافرم میراث مسلمان را بکافر نمی‌گذارید آیا شما داناترید بخصوص و عموم قرآن از پدر من و پسر عم من اکنون این فدك و این خلافت شتری را ماند که مهار کره از او پالان بر نهاده بی دافع و مانعی ماخود دارید (یعنی ای پسر ابی‌قحافه این شتری که از دست ما بقهر و غلبه گرفتی با مهار و پالان

ص: ۳۲۸

بدون معارض و منازع بگیر) و مالک باش (مراد فدک و خلافت است) در روز حشر ترا ملاقات می‌کند و خداوند نیکو حکم کننده است و محمد نیکو دادخواه می‌باشد و وعده‌گاه ما و شما قیامت است و آنان که بر باطل‌اند در آن روز زیان کار خواهند گردید و پشیمانی شما را نفع ندهد و هر چیزی را زمانی است که در آن زمان واقع خواهد شد و عنقریب می‌دانید که عذاب خوار کننده بر چه کس وارد می‌آید و عذاب ابدی بر که طول می‌کند (فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها چون از محکمه قضائی فارق شد و اثبات فرمود ظلم و طغیان غاصبین فدک و خلافت را و دروغ آنها را از قرآن آشکار ساخت سپس روی با مهاجر و انصار نمود و از ایشان طلب نصرت فرمود و قالت

یا معشر الفتیه و أعضاد المله و أنصار الاسلام ما هذه الغمیزه فی حقی و السنهٔ عن ظلامتی اما کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ابی یقول: المرء یحفظ فی ولده سرعان ما احدثتم و عجلان ذا اهاله ولکم طاقه بما أحاول و قوه علی ما اطلب و ازاول اتقولون مات محمد صلی الله علیه و آله و سلم فخطب جلیل استوسع و هیه و استنهر فتقه وانفتق رتقه واظلمت الارض لغیبته و کسفت النجوم لمصیبته و اکدت الآمال و خشعت الجبال و اضیع الحریم، و ازیلت الحرمه عند مماته فتلک والله النازله الکبری والمصیبه العظمی لامثلها نازله و لا بائقه عاجله اعلن بها کتاب الله جل ثناوه فی افنیتکم و فی ممسائکم و مصبحکم هتافا و صراخا و تلاوه و الحانا و لقبله ما حل بابنیائه و رسله، حکم فصل و قضاء، حتم «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افئن مات أوقتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین» ایها بنی‌قیلهٔ أهضم تراث ابی و أنتم بمرأی منی و مسمع و منتدی و مجمع تلبسکم الدعوه و تشملکم الحیره و انتم ذووالعدد والعده والاداه والقوه و عندکم السلاح والجنه توافیکم الدعوه فلا تجیبون و تأتیکم الصرخه فلا تغیثون و انتم موصوفون بالکفاح معروفون بالخیر والصلاح والنجبه التی انتجبت والخیره التی اختیرت، قاتلتم العرب، و تحملتم الکد والتعب و ناطحتم الامم، و کافحتم البهم، فلا نبرح او تبرحون، نأمرکم فتأمرون حتی اذا دارث بنا رحی الاسلام، و در حلب الأیام و خضعت نعره الشرک، و سکنت فوره الافک و خمدت نیران الکفر و هدأت دعوه الهرج و استوثق نظام الدین

ص: ۳۲۹

اللغه الغمیزه من الغمز و هو الذی یشیر بعینه والمراد هنا غض البصر عن الحق- والسنه: اول النوم- الظلامه ما اخذه الظالم فتطلبه- سرعان و عجلان اسم فعل بمعنی سرع و عجل- ذا اهاله بکسر الهمزه دسم اللحم و هو جمله حالیه، مثل مشهور لمن له اهلیه فی اخذ الحقوق عن الظالم- احاول بصیغه المتکلم ای اقصد- از اول من المزاوله بمعنی الاراده- و هیئ ای خرقه و استنهر فتقه ای: اتسع خرقه و انشق والرتق ضد الفتق و الضمائر المجرورات راجعه الی الخطب- اکدت ای بخلت و قلت خیره- نازلة: الحوادث الشدیده- بائقه: الداهیه- افنیتکم ای فی دار کل واحد منکم مسا بالضم اسم مصدر للمسائه حکم فصل ای حکم مقطوع- ایها بمعنی هیهات- قیله اسم ام الاوس والخزرج- منتدی ای المجلس- الکفاح مصدر کفح کفحا و هو العدو کافح القوام اعدائهم ای استقبلوهم فی حرب بوجوهم لیس دونها ترس- والنجبه کالهمزه بمعنی الکریم و فی بعض النسخ بالخاء المعجمه ناطحتم من نطح ای حاربتم الامم بالجد والاهتمام کافحتم ای تعرضتم لدفع العدو من غیر ضعف- البهم کصرد جمع بهمه و هو الرجل الشجاع- فتأمرون و فی بعض النسخ فتاتمرون- خضعت ای سکنت- نعزت بمعنی فارت- استوثق انتظام الشیئی.

ترجمه: فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها بانک برداشت که ای جماعت جوانان ای پیشوایان ملت خیرالانام ای انصار دین و آئین اسلام این تغافل و توانی چیست و این بی‌اعتنائی در مظلمه‌ی من از چه راه باشد مگر نشنیدید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر من که فرمود هر مردی را در فرزندش باید احترام کرد که آن فرزند را نیکو بدارید بجهت احترام پدرش چه بسیار زود کردید آن چه کردید و بهوای نفس خویش عجلت نمودید و حال آن که شما در دفع این ظلم که بر من وارد شده توانائید آن چه من در طلب حق خود خواستارم بمن برگردانید آیا چنان می‌دانید و می‌گوئید که محمد رسول خدا فوت شد و این امر مختصری بود لا والله این خطبی فظیع و مصیبتی بزرگ و ثلمه‌ای وسیع بود که هیچ اندازه برای خرق آن بدست نشود و هیچ رتقی بهندسه‌ی این فتق برنیاید جهان را در غیبت او ظلمت فرو گرفت و ستارگان در این مصیبت تاریک گردید و امیدهای مردم تبدیل بنا امیدی شد و کوههای عالم خاشع و متزلزل گردید حریم و حرمت پیغمبر را حشمت نماند سوگند با خدای این نازله‌ی کبری و این مصیبت عظمی بود که مانند آن حادثه و داهیه‌ای دیده نشده همانا کتاب خدای را در خانهای خود بامدادان و شامگاهان تلاوت

ص: ۳۳۰

کردیـد و اصـغای قرائت آن را نمودیـد و بجهر و اخفات آن را می‌خوانیـد و مکشوف داشتیـد که بر انبیای سابقین و رسل پیشـین از امضای حکم و قضای حتم چه رفته و همچنان خداونـد در حق محمـد فرمود که نیست محمد مگر پیغمبری و در می گذرد چنان که درگذشـته‌اند پیش از وی پیغمبران اگر بمیرد یا کشـته بشود روی از دین برمی‌تابیـد و مرتـد می‌شویـد و هر که طریق ارتـداد سپارد زیانی بحضـرت خداونـد نمی‌رسانـد بلکه خویشـتن را بـدوزخ می کشاند و خداوند سپاس گذاران را پاداش خیر می‌فرماید، آن گاه فرمود ای فرزندان قیله آیا باز داشته می‌شوم من از ارث پدر و حال آن که شما در مرئی و مسمع من هستید شما را می‌نگرم و بانگ شمـا را می‌شـنوم حاضـرید و انجمن کرده‌ایـد و دعوت مرا اصـغامی فرمائیـد و بر ظلم و سـتمی که بمن رسـیده دانا و بینائیـد و شـما صاحبان عدت و عدت و خداوندان سـلاح جنگ و مبارزت می‌باشید چند که دعوت من متواتر می‌شود اجابت نمی کنید و فریاد مرا می‌شـنوید و داد نمی‌دهیـد نه آخر شـما بشـجاعت موصوفید و بخیر و صـلاح معروفید و برگزیده برگزید کانید و از اشـراف قبائل و سادات عشائر بشـمار می‌رویـد شـما طوائف عرب مقاتلها کردید و در حروب و مغازی چه تعبها که متحمل شدید و با سـران قبایل و دلیران مردم و طوائف روزگار مقابلیها نمودید و آنها را مغلوب خود گردانیدید و گردن کشان روزگار را از پای درآوردید و هرگز از ما خانواده دوری نمی‌نمودید و آن چه را که بشـما امر می‌دادیم فرمان می‌بردید تا آنکه ببرکت ما اهل‌بیت آسـیای اسلام بگردش درآمد و شـیر روزگاران فراوان شد و خیرات و مبرات در دنیا بسـیار کردید و نخوت شرك و جاهلیت خاضع و ذلیل شد و جوشش دروغ و کـذب فرو خوابیـد و آتش کفر و شـرک خاموش گردیـد و دعوت هرج و مرج فرونشـست و نظام دین بقوام آمـد. فاطمه‌ی زهراء سـلام‌الله‌علیها بـدین کلمات چندان که توانست اسـتنصار نمود و بانواع شـرائف و شـجاعت آنها را بسـتود پس از آن در اثبات کفر و ارتداد آنها چنین فرمایشاتی بسرود و حجت را بما لامزید علیه تمام فرمود فقالت

فانی حرتم بعد البیان و اسـررتم بعد الاعلان و نکصتم بعد الاقدام و اشرکتم بعد الایمان الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول

ص: ۳۳۱

و هم بدءوكم اول مره اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان كنتم مؤمنين الا قد أرى ان أخلدتم الى الخفض و ابعدتم من هو احق بالبسط والقبض و خلوتم بالدعه و نجوتم من الضيق بالسعه فمججتم ما وعيتم و دسعتم الذى تسوغتم فان تفكروا انتم و من فى الارض جميعا فان الله لغنى حميد الا وقد قلت ما قلت على معرفه منى بالخذله التى خامرتكم و الغدره التى استشعرتها قلوبكم ولكنها فيضه النفس و نفسه الغيظ و خور القناه و بثه الصدر و تقدمه الحجه فدونكموها فاحتقبوها دبره الظهر نقبه الخف باقيه العار موسومه بغضب الله و شنار الابد موصله بنار الله الموقده التى تطلع على الافئده فبعين الله ما تفعلون و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون و انا ابنه نذير لكم بين يدى عذاب شديد فاعلموا انا عاملون وانتظروا انا منتظرون.

اللغه: نكص من باب قعداى رجع على عقبيه- اخلدتم اى ركن و مال و باب قعدو منه اخلد الى ارض اى ركن و مال الى الدنيا و شهواتها- الخفض سعه العيش و منه عيش خافض اى واسع- وابعدتم اى تركتم اميرالمؤمنين- و خلوتم اى: انفردتم بالدعه اى بالراحه والهاء عوض عن الواو- فمججتم من باب قتل مج الماء من فمه اى رمى به- وعيتم اى حفظتم كنايه عن ببعتهم لاميرالمؤمنين يوم الغدير ثم نكثوا بيعتهم و تركوه فريدا وحيدا- دسعتم اى منعتم من دسع در منجد كويد دسع دسعا قاء ملاء فمه بقيئه و رمى به و اين كنايه است از اقبال صحابه با سلام و ادبار ايشان و اعراض آنها از اهل‌بيت رسول خدا (ص) مثل كسى كه آب زلال خوشگوارى را بنوشد پس از آن قى كند و آن را از دهن خارج بنمايد- تسوغتم من ساغ- اذا سهل- الخذله ترك النصر- خامرتكم اى خالطتكم- استشعر من الشعار و هو الثوب البدن- خور بفتح الخاء والواو: الضعف- بثه الصدر: الهم الذى لا يقدر صاحبها على الكتمان- و تقدمته الحجه اعلام الرجل قبل وقت الحاجه- فدونكموها ضمير راجع بخلافت و همچنين ضمير بعد از او والحقب بفتح الحاء و القاف حبل يشدبه رجل البعير الى بطنه كيلا يتقدم الى كاهله و هو غير الحزام والجمع احقاب- دبره الجرح فى ظهر البعير نقبه الخف رقه اسفل رجل البعير كنايه عن كونه اعرجالم يقدر على المشى- موسومه من الوسم و هوالعلامه

ترجمه: اكنون چه روى داده كه حيران شده‌ايد بعد از آن كه امر واضح و

ص: ۳۳۲

آشکار و روشن بود و اخفا نمودید و حال آن که در حالت ظهور و اعلان بود و بعد از آن که اقدام کردید چرا پشت نمودید و بعد از آن که ایمان آوردید چرا مشرک شدید آیا مقاتله و جنگ نمی‌کنید با قومی که عهد خود را شکستند و رسول خدا را خواستند از مکه اخراج نمایند و حال آنکه با شما ابتدا بقتال کردند آیا از ایشان می‌ترسید پس خداوند سزاوارتر است از این که از او بترسید اگر از زمره‌ی مؤمنین باشید اکنون نگرانم که بجانب تنعم و آسایش میل کردید و آن کس که در حل و عقد امر خلافت از شما سزاوارتر بود او را از مرکز خلافت دور کردید و با راحتی و تن آسائی خلوت کردید و از شدت و سختی برفاهیت و وسعت درآمدید و علوم و معارف را پشت پا زدید و پرده برافکندید از آن چه بپوشیدید و از دهن بیرون دادید آن چه بنوشیدید و آن چه را بسهولت تناول کردید بسختی استفراغ نمودید اگر شما و همه اهل زمین کافر شوند همانا خداوند حمید و غنی است و احتیاجی بشما ندارد و این را بدانید که، من گفتم آن چه را که گفتم با علم باین که شما نصرت من نخواهید کرد و دانا بودم بغدر و مگر شما که دلها را فرو گرفته و کناره جوئی از ما با پوست و گوشت شما آمیخته شده ولی چکنم که دردها و المها در سینه‌ام جمع شده است این سخنان که شرح دادم دود حزن و اندوهی بود که در دل خسته‌ی من متراکم شده و آه آتش افروزی بود که از سینه‌ی دردمندم شعله کشد بحدی که دیگر طاقت تحمل آن را نداشتم ناچار شدم که این اندوهها را از دل پر درد بیرون افکنم و خواستم که حجت بر شما تمام کرده باشم اکنون بگیرید و به برید این شتری که بناحق غصب نمودید و این دابه‌ی خلافت و فدک را ماخوذ دارید او را آرام و منقاد خود شمارید و بآسودگی سوار شوید اما بدانید که پای این دابه‌ی مجروح و پشت او زخم دارد حمل آن عار و ننگ آن باقی و برقرار و بوسم غضب خداوند تعالی داغ دار و موسوم بودنش به ننگ همیشگی آشکار و پیوسته و متصل بنار غضب خداوندگار و کشاننده است راکب خود را بسوی ناریکه شکافنده قلب فجار و کفار نابکار است همانا خداوند نگران است بدانچه می‌کنید و می‌دانید ظالمان بکجا می‌روند و مقام می‌گیرند و من دختر پیغمبری هستم که بشیر و نذیر بود از برای شما و بعذاب شدید شما را بیم

ص: ۳۳۳

می‌داد پس بکنید آنچه که می‌توانید ما نیز انتقام خواهیم کشید اکنون شما منتظر آن روز باشید ما نیز منتظر آن روز هستیم.

و یعجنی ذکر ابیات من قصیده فاخرهٔ للشاعر المفلق الشیخ کاظم الازری

نقضوا عهد احمد فی اخیه

واذاقوا البتول ما اشجاها

یوم جائت الی عدی و تیم

و من الوجد ما اطال بکاها

فدنت و اشتکت الی الله شکوی

والرواسی تهتز من شکواها

لست داری اذروعت و هی حسری

عاند القول بعلها و ابناها

تعظ القوم فی اتم خطاب

حکت المصطفی به و حکاها

هذه الکتب فاسئلوها تروها

بالمواریث ناطقا فحواها

و بمعنی یوصیکم الله امر

شامل للانام فی قرباها

فاطمانت لها القلوب و کادت

ان تزول الاحقا دممن طویها

ایها القوم راقبو الله فینا

نحن من روضه الجلیل جناها

واعلموا اننا مشاعر دین الله

فیکم فاکرموا مثویها

و لنا من خزائن الغیب فیض

ترد المهتدون منه هداها

ایها الناس ای بنت نبی

عن مواریثه ابو هازواها

کیف یزوی عنی ترانی عتیق

باحادیث من لدنه افتراها

کیف لم یوصنا بذلک مولانا

و تیما من دوننا اوصاها

هل رانا لا نستحق اهتداء

واستحقت تیم الهدی فهداها

ام تراه اضلنا فی البرایا

بعد علم لکی تصیب خطاها

انصفوانی من جابرین اضاعا

حرمة المصطفی و مار عیاها

بـالجمله چون فـاطمه‌ی زهراء سـلام‌الله‌علیها این خطبه که رخنه در آفاق ارضـین و سـماوات می‌کرد بپای برد ابوبکر ترسـید مبادا دل انصار نرم بشود و برای نصرت

ص: ۳۳۴

آن بانوی عظمی قیام کنند بدین کلمات در پاسخ آن مخدره آغاز سخن کرد و مردم را از جوش و خروش آرام کرد.
فقال یا ابنه رسول‌الله لقـد کان ابوک بالمؤمنین عطوفا کریما رؤفا رحیما و علی الکافرین عـذابا الیما و عقابا عظیما فان عزوناه وجدناه اباک دون النساء واخا ابن عمک دون الرجال آثره علی کل حمیم و ساعده علی کل امر جسـیم لایحبکم الا کل سـعید و لایبغضکم الاـ کـل شـقی فـانتم عتره رسول‌الله الطیبون والخیره المنتجبون علی الخیر ادلتنـا و الی الجنه مسالکنـا و انت یـا خیره النساء و ابنه خیره الانبیاء صادقه فی قولک سابقه فی وفور عقلک غیر مردوده عن حقک و لا مصـدوده عن صـدقک والله ما عدوت رای رسول‌الله و لا عملت الا باذنه و ان الرائد لا یکذب اهله و انی اشـهد الله و کفی به شهیدا انی سمعت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول نحن معاشـر الانبیـاء لاـنورث مـا ترکنـاه صـدقه لا نورث ذهبا و لافضه و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الکتب والحکمه والعلم والنبوه و ما کان لنا من طعمه فلولی الامر من بعدنا ان یحکم فیه بحکمه وقد جعلنا ما حاولته فی الکراع والصـلاح یقاتل به المسلمون و یجاهدون الکفار و یجالدون المرده الفجار و ذلک باجماع من المسلمین لم اتفرد به و حدی و لم استبد بما کان الرای فیه عندی و هذه خالی و مالی هی لک و بین یدیک لانزوی عنک و لاندخر دونک و انت سـیده امه ابیک والشجره الطیبه لبنیک لایدفع مالک من فضلک و لا یوضع من فرعک و اصلک حکمک نافذ فیما ملکت یدای فهل ترین اخالف فی ذلک اباک.
ابوبکر پاسـخ گفت ای دخـتر پیغمـبر پـدر تو مؤمنـان را مظهر کرم و کرامت و مظهر رحمت و رأفت بود و کـافران را مصـدر عنـا و عذاب و مورد زحمت و نقمت و او پدر تو است نه پدر دیگر زنان و برادر پسـر عم تو است نه برادر دیگر مردان و او علی را از همه خویشاوندان و نزدیکان گزیده می‌داشت و علی او را در هر کار رایت معاضدت و مساعدت

ص: ۳۳۵

می‌افراشت همانا دوست ندارد شما را مگر سعید و دشمن ندارد شما را مگر شقی شمائید عترت رسول خدا و راهنمای بسوی جنة‌الماوی ای بهترین زنان و دختر بهترین پیغمبران سخن از در راستی و نصفت گفتی و بحضاقت عقل از همگان سبقت بردی هیچ کس ترا از حقوق تو دفع ندهد و ترا بکذب و فریه نسبت نکند سوگند با خدای که من فرمان خدای را پس پشت نیندازم و حکم رسول خدای را دیگر گونه نکنم خدای را گواه می‌گیرم که من از رسول خدا شنیدم که همی گفت ما جماعت پیغمبران ارث نمی‌گذاریم از درهم و دینار و ضیاع و عقار بلکه میراث ما کتب و حکمت و علم و نبوت است و چیزی که از ما بجای ماند خاص کسیست که بعد از ما بر مسند خلافت جای کند و بهر چه خواهد فرمان کند و این فدك و عوالی که تو امروز طلب می‌کنی من از برای تجهیز لشکر و اعداد سپاه و آلات حرب و ضرب مقرر داشتم تا مسلمانان در مجاهدت با کفار و مجالدت بافجار بکار برند و من در تقریر این امر متفرد نبودم و بهوای نفس کار نکردم بلکه مسلمانان با من همدست و همداستان شدند و این رای را بصواب شمردند و اینك در اموال و اتقال من رای تر است بهرچه خواهی فرمان می‌کن تو سیده‌ی امت محمدی و از برا فرزندانت اصل طاهری فضیلت ترا دفع نمی‌توان داد و منزلت و مکانت ترا بست نمی‌توان کرد حکم تو بر آن چه در دست من است از مال و حال روان است اما در کار فدك چه توانم کرد آیا تو می‌پسندی که من با پدر تو مخالفت آغاز و فرمان او را دیگر گونه سازم چون ابوبکر خواست باین مغلطه کاریها و روباه بازیها حق را به پوشاند و این اکاذیب و افترائاتی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بربست و نرمی و گرمی و آرامی که بخرج آن مخدره داد بگمان این که می‌تواند باطل را لباس حق به پوشاند و خود را عادل و بی‌غرض و بی‌طرف معرفی بنماید ولی دوباره فاطمه زهرا (ع) چون دریای متلاطم بموج آمد و اکاذیب و اراجیف او را برملا کالنار علی المنار فرمود فقالت:

سبحان الله ما کان رسول‌الله عن کتاب الله صارفا و لاحکامه مخالفا بل کان یتبع اثره و یقفوا سروه افتجمعون الی الغدر اعتلالا علیه بالزور و هذه بعد وفاته

ص: ۳۳۶

شبیه بما غوی له من الغوائل فی حیوته هذا کتاب الله حکما عدلا و ناطقا فصلا یقول یرثنی و یرث من آل یعقوب و ورث سلیمان داود فبین عز و جل فیما و زع علیه من الاقساط و شرع من الفرائض و المیراث و أباح من حظ الذکران والاناث ما ازاح عله المبطلین و ازال لتظنی والشبهات فی الغابرین کلا بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون.

فرمود پاک و منزه است خداوند همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز بکتاب خداوند کار نمی‌گرد و همیشه پیرو قرآن بود شما بیرون قانون شریعت از در مکر و خدیعت بعد از وفات پیغمبر افترائات برسول خدا بستید و این حیلها و مکرهای شما بعد از وفات پدر بزرگوارم همانند آن مکر و خدیعتی است که در حیاهٔ او در لیله‌ی عقبه بقصد قتل او کمر بستید و دبها را پر از ریگ کرده خواستید شتر او را برمایند اگر شما مسلمانید اینک کتاب خدا حاکم و عادل و فاصل بین حق و باطل است در قصه‌ی ذکریا علیه‌السلام می‌فرماید ذکریا عرض کرد پروردگار مرا فرزندی بخش که میراث از من و از آل یعقوب بر دو می‌فرماید داود از بهر سلیمان میراث گذاشت و همچنین بهره ذکور و اناث را معین فرمود حظوظ دختران و پسران را روشن ساخت و دست حیلت گران را از اجرای باطل و القای شبهات باز داشت شما نیز این جمله را می‌دانید و بهوا جس نفسانی و تسویلات و شیطانی وصول آمال و امانی را ساختگی همی کنید لاجرم شکیبائی نیکو است من دل بر صبر نهادم و از خداوند استعانت می‌جویم که آن منتقم حقیقی کیفر کردار شما باین اکاذیب که بر پیغمبر بستید در کنار شما بگذارد، ابوبکر را دیگر مجال انکار نماند ناچار از در مکر و خدیعت به تصدیق آن مخدره زبان برگشاد و گفت:

صدق الله و رسوله و صدقت ابنته انت معدن الحکمه و موطن الهدی والرحمه و رکن الدین و عین الحجه لا ابعد صوابک و لاانکر خطابک هولاء المسلمون بینی و بینک فلدونی ما تلقدت و باتفاق منهم اخذت ما اخذت غیر مکابر و لا مستبد و مستاثر و هم بذلک شهود.

ابوبکر گفت خدا و رسول راست گفته‌اند و تو ای دختر محمد از در راستی سخن

ص: ۳۳۷

کردی و توئی معدن رحمت و موطن هدایت و مصدر رحمت و عمود شریعت و عین حجت ترا از طریق صواب و سداد بر کنار ندانم و گفتار ترا انکار نکنم لکن جماعت مسلمانان بی آن که مرا خواهشی باشد و رغبتی باین کار داشته باشم قلاده‌ی خلافت را بر گردن من افکندند اینک همگان حاضرند و ناظر بر آن چه من می‌گویم گواهی دهند. باین کلمات ابوبکر تقصیر را بگردن مهاجر و انصار انداخت ناچار فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها روی با مهاجر و انصار آورده و باین کلمات ایشان را مخاطب ساخت،

و قالت معاشر الناس المسرعه الی القیل الباطل المغضیه علی الفعل القبیح الخاسر افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها کلا بل ران علی قلوبکم ما اساتم من اعمالکم فاخذ بسمعکم و ابصارکم و لبئس ما تاولتم و ساء ما به اشرتم و شر ما منه اعنفتم لتجدن والله محمله ثقیلا ـ و غبه و بیلا ـ اذا کشف لکم الغطاء و بان ما ورائه الضراء و بدا لکم من ربکم ما لم تکونوا تحتسبون و خسر هنالك المبطلون.

اللغه المغضیة من باب افعال من اغضی جمعه اغضاء و منه غض بصره یعنی رای منکرا و لاینهی عنه الاقفال جمع قفل و هو معروف والکلام استعاره- ران ای غلب- اعنفتم ماخوذ من العنف و هو الاخذ بالشده- غبه بکسر الغین المعجمه والتشدید بعنی فی یوم لایکون، و منه زر غبا تزدد حبا و بیلا ای شدید او منه عذاب و بیلا ای شدید والوبیل، الوخیم ضد الطری والوبال الوخامه.

فاطمه (ع) فرمود ای مردم شتابنده بسوی گفتارهای زشت و قبیح و اغماض کننده از کردارهای ناپسندیده آیا در احکام کتاب خدای بنظر تحقیق نمی‌نگرند تا بدان کار کنند یا نیک می‌اندیشند و دانسته و فهمیده نمی‌پرهیزند زیرا که دلهای ایشان مقفل و مختوم است همانا کردار زشت شما دلهای شما را محجوب داشته و چشم و گوش شما را کور و کر ساخته چه زشت و ناپسند است تأویل شما که بدستیاری آن حق را پایمال ساختید و خلافت را از مرکز خود تحویل دادید و بجای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدلی زشت قرار دادید و معاوضه نکوهیده نمودید بخدا قسم که حمل کیفر این کردار وخیم و ناگوار و عاقبت این کار سخت و ناهموار است گاهی که پرده از کار برافتد و پوشیده‌ها آشکار گردد و عذاب خداوند قهار که هرگز گمان نداشتید در رسد کار کنان باطل زیان

ص: ۳۳۸

کار شوند و اهل باطل زیان خویش دریابند

فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها چون احتجاج خویش را خاتمه داد افتان و خیزان با چشم گریان و دل بریان خود را بر سر قبر پیغمبر رسانید و چندان گریست که خاک قبر را بآب دیدگان عجین نموده و این اشعار بسرود

مرثیه‌ی فاطمه بر سر قبر پیغمبر

قد کان بعدک انباء و هنبثة
لو کنت شاهدها لم یکبر الخطب

انا فقدناک فقذ الارض و ابلها
واختل قومک فاشهدهم فقد نکبوا

و کل اهل له قربی و منزلة
عن الاله علی الادنین مقترب

ابدت رجال لنانجوی صدورهم
لما مضیت و حالت دونک الترب

تجهمتنا رجال و استخف بنا
لما فقدت و کل الارض مغتصب

و کنت نورا و بدرا تستضاء به
علیک تنزل من ذی العزة الکتب

و کان جبریل بالایات یونسنا
فقد فقدت فکل الخیر محتجب

فلیت قبلک کان الموت صادفنا
اذغبت عناو حالت دونک الکثب

انا رزئنا بمالم یرز ذو شجن
من البریه لاعجم ولا عرب

سیعلم المتولی الظلم حامتنا
یوم القیمهٔ انی سوف ینقلب

و سوف نبکیک ما عشنا و ما بقیت
منا العیون بتهمال له سکب

و قد رضینا به محضا خلیقهٔ
صافی الضرائب والاعراق والنسب

فانت خیر عباد الله کلهم
واصدق الناس حین الصدق والکذب

و کان جبرئیل روح القدس زائرنا
فغاب عنا فکل الخیر محتجب

ضاقت علی بلاد بعد ما رحبت
و سیم سبطاک خسفا فیه لی نصب

اللغه هنبثهٔ الدواهی الشدیده- الخطب بفتح الاول و سکون الثانی جمعه خطوب و منه خطیب جلیل ای امر عظیم- و ابل: المطر الشدید- ختل بفتح الاول والثانی بمعنی الغدر والحیلهٔ- النجوی ابدی ای اظهر ما فی قلوبهم من البغض والعناد- تجهمتنا ای استقبلنا.

ص: ۳۳۹

الکثب بالثاء المثلثهٔ والکثیب والجمع کثب بمضتین، الرمل المستطیل- حام یحوم حوما اذا دار و منه من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیها- تهمال من هملت عیناه اذا فاضت دموعا والضرائب الاشکال جمع ضریب و ضریب الشیئی مثله کنایهٔ عن اصول طاهره- فاطمه بعد از انشاء این اشعار همچنان که سیلاب اشکش متراکم بود با یک عالم حزن و اندوه بسوی خانه روان شد و امیرالمؤمنین انتظار مقدم او را داشت چون خورشید جمال فاطمه از افق خانه طالع گردید بسوی امیرالمؤمنین توجه فرمود و او را با این کلمات جان گداز مخاطب نمود.

فقالت یابن أبی‌طالب اشتملت شملهٔ الجنین و قعدت حجره الظنین نقضت قادمه الاجدل فخاتک ریش الاعزل هذا ابن ابی‌قحافه یبتزنی نحیله ابی و بلیغه ابنی والله لقد اجهر فی کلامی وألفیته الد فی خصامی حتی حبستنی القیله نصرها والمهاجره وصلها و غضت الجماعه دونی طرفها فلا دافع و لا مانع خرجت کاظمه و عدت راغمهٔ اضرعت خدک یوم اضعت حدک افترست الذئاب وافترسک الذباب ما کففت قائلا و لا اغنیت باطلاو لا خیار لی لیتنی مت قبل هنیئتی و توفیت دون ذلتی عذیری الله منک عادیا و منک حامیا ویلای فی کل غارب ویلای فی کل شارق مات العمد و وهنت العضد شکوای الی أبی و عدوای الی ربی اللهم انت أشد قوه و حولا وأحد باسا و تنکیلا.

اللغه الظنین المتهم- النقض بمعنی الفسخ والکسر- قادمهٔ الاجدل جمعه قدامی علی وزن حباری اسم است از برای چهار پر یا ده پر که در پیش بال پرندگان است- جدلت الحبل جدله جدلا فتلته محکما- والاجدل الصقر و هو من طیور الجارحهٔ- والعباره کنایه عن قتل الشجعان- فخاتک و فی بعض النسخ بالنون. خات البازی یعنی فرود آمد باز برای شکار و خات خیا و خیوتا ای صوت والخوأت بالتخویف دوی جناح العقاب- الاعزل الاجرد الذی لا شعر له- ابتزنی من بزز یعنی اخذ منی قهر بحیله و بلیغه مصغرا و فی بعض النسخ نحله و بلغهٔ و هما بمعنی طعمه والارت- الد شدید العداوه فی الخصومه قیله اسم ام الاوس والخزرج- ما کففت ای ما منعت- هنیئتی العاده فی الرفق والسکون عذیری الله یعنی عذرخواه من از تو خداوند است- عادیا ای تجاوز عن الحد- العمد بمعنی الاستوانه والمراد به رسول‌الله- ص- دهت ای ضغفت- عدوت فلانا عن الامر ای صرفته- تنکیل العقوبهٔ

ص: ۳۴۰

ترجمهٔ عرض کرد ای پسر ابوطالب همانا خویشتن را در شملہ پیچیده‌ای همانند جنین در رحم و در گوشه‌ی خانه روی از مردم پنهان کرده‌ای همانند شخص تهمت زده مگر تو آن نبودی که شیر شرزه واژدهای دمنده بمیدان قتال تاختی و ابطال رجال را پایمال آجال ساختی و چون عقابی که از فراز به نشیب آید برای صید خود گردن کشان عرب را فریسه ذوالفقار خود می‌نمودی چه شد که امروز دستخوش مردم ذلیل و زبون آمدی اینک پسر ابی‌قحافه عطیه‌ی پدر مرا و بلغه فرزندان مرا از من باز گرفت و بغضب آن را تصرف کرد و جهارا با من دق باب مخاصمت و مبارات می‌کند امروز چند که توانست در سخن گفتن بر من فزونی جست و بغلظت طبع و شراست خوی جسارت نمود و مردم اوس و خزرج بمن اعتنائی نکردند و مهاجران دست از حمایت من برداشته‌اند و اولاد قیله و دیگر مردمان چشمها فرو خوابانیدند و مرا نادیده انگاشته‌اند و در دفع ترک و تاز او هیچ دافعی و مانعی بجای نماند همانا من با خشم و غیظ از خانه بیرون شدم و ذلیل و زبون باز آمدم تو نیز خویشتن را در مضیق مذلت درانداختی آن روز که منزلت و مکانت خویش را دیگر گون ساختی از پس آن که گرگان عرب را فریسه‌ی شمشیر آبدار نمودی امروز مگسان ترا فریسه‌ی خود ساخته‌اند و مردمان پست دست بر تو یافته‌اند منصب خلافت را مغصوب نمودند و عوالی فدک را مضبوط ساخته‌اند و من از سخن حق خویشتن داری نکردم و از در باطل بیرون نشدم لکن نیروی اجرای حکم حق نداشتم کاش از این پیش می‌مردم و این روز را نمی‌دیدم اکنون از این سخنان که در حضرت تو شکایت کردم خداوند عذرخواه من است ای وای بر شبهای من ای وای بر روزهای من سایه‌ی پدر از سرم رفت بازویم سست شد چکنم جز این که شکایت بنزد پدر برم و رعایت از حضرت داور خواهم آن گاه روی نیاز بدرگاه خداوند چاره ساز آورد و گفت الها پروردگارا نیروی تو از همه کس افزونست و عذاب و عقاب تو از حوصله حساب بیرون است این وقت امیرالمؤمنین فرمود لاویل علیک بل ویل علی شانئک نهنهی عن وجدک یا بنه الصفوه و بقیهٔ النبوه فما و نیت عن دینی و لااخطات مقدوری فان کنت تریدین البلغهٔ فرزقک مضمون و کفیلک مامون و ما اعدلک افضل مما قطع عنک

ص: ۳۴۱

فاحتسبی الله فقالت حسبی الله وامسکت.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود ویل و وای از برای تو مباد بر من خشم مگیر ای دختر برگزیده‌ی موجودات و یادگار نبوت تو خود می‌دانی و عالم هستی که من در کار دین سستی نکردم و آنچه در خور بازوی من بود تقاعد نورزیدم اکنون از این جوش و خروش آرام گیر و آتش دل و شراره‌ی سینه‌ی خود را بآب صبر و شکیبائی خاموش فرما همانا خداوند کفیل امر و ضامن رزق تو است آنچه از بهر تو نهاده بهتر از آن است که از تو قطع شده پس در راه خداوند طریق شکیبائی و مصابرت پیش دار لاجرم فاطمه عرض کرد خداوند متعال کفایت امر مرا خواهید فرمود و خاموش گردید

و ان قیل

این گونه کلمات مسجع و مقفا در مقام خطاب عتاب بامیرالمؤمنین علیه‌السلام از فاطمه چگونه روا است با آن مقام عصمت که داراست آیا می‌توان گفت که این جملات عتاب آمیز و این تعریضات از محلقات این خطبه است.

قلنا

اولا ـ هرگز جای این احتمال نیست و این کلمات با اصل خطبه در یک سیاق است و همان جواب را که ابن ابی‌الحدید در موضوع خطبه‌ی شقشقیه داده است که این خطبه با سائر نهج‌البلاغه در یک سیاق است هرگز احتمال الحاق نمی‌رود و خطا کرده است کسی که می‌گوید این خطبه‌ی شقشقیه از گفته‌های سید رضی است همین سخن در این جا گفته می‌شود که اگر کسی این احتمال را بدهد البته خطا رفته است و دچار اشتباهی شده است.
و ثانیا این کلمات اصلا منافی با مقام عصمت و عظمت آن مخدره نیست چه آن که این کلمات اشد از کردار و گفتار موسی بن عمران علی نبینا و علیه‌السلام با برادرش هارون نبود که چون از کوه طور مراجعت کرد و دید بنی‌اسرائیل گوساله پرست شدند رو

ص: ۳۴۲

بهارون کرده با شدت غضب گفت ای هارون چه مانع تو شد که هنگامی که بنی‌اسرائیل را دیدی گمراه شدند و گوساله را پرستیدند و از طاعت تو بیرون رفته‌اند تو پیروی من در خشم و غضب بر آنها نگردی آیا مخالفت کردی امر و وصیت مرا پس از شدت غضب با یک دست سر هارون را و با یک دست محاسن او را بطرف خود کشید و این در مقابل چشم بنی‌اسرائیل بود و هارون در مقام استرحام برآمد و برای نرم کردن دل برادرش گفت ای پسر مادر من با من مدارا کن ریش و موی سر مرا مگیر من ترسیدم اگر با آنها طرفیت بنمایم دو دسته شوند آن وقت آتش جنگ مشتعل بشود و شما بمن بگوئید تو سبب این تفرقه و جنگ شدی و مراعات وصیت و سفارش مرا نکردی چنان چه خداوند متعال در سوره طه آیه‌ی نود و پنجم این حکایت را بیان فرموده (۱)
و نیز در سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۴۹ می‌فرماید
ولما رجع موسی الی قومه غضبان اسفا قال بئسما خلفتمونی من بعدی اعجلتم امر ربکم و القی الالواح و اخذ براس اخیه یجره الیه قال ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی فلاتشمت بی الاعداء و لاتجعلنی مع القوم الظالمین.
یعنی هنگامی که موسی علیه‌السلام از کوه طور مراجعت فرمود و بعمل زشت بنی‌اسرائیل مطلع گردید متأسفانه بآنها فرمود در کمال غیظ و غضب ای قوم بسیار کار بدی کردید بعد از رفتن من گوساله را پرستیدید و کافر شدید آیا در مخالفت امر پروردگار خودتان تعجیل کردید و از غضب الواح توریه را بر زمین انداخت که شکسته شد و بعضی از شکستهای او مفقود گردید و از غضب سر و گیسوی برادرش هارون را گرفت و بطرف خود کشید و هارون برای تحریک عطوفت موسی گفت ای پسر مادر من بر من غضب مکن که من تقصیری ندارم آن چه توانستم باین مردم نصیحت نمودم اعتنا بحرف من نکردند و مرا بیچاره و ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بقتل برسانند با من رفتاری مکن که مورد شماتت دشمنان واقع بشوم و مرا نظیر آنان که گوساله پرستیدند

۱- قال یا هارون مامنعک اذرایتهم ضلوا الاتتبعن افعصیت امری قال یابن ام لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی انی خشیت أن تقول فرقت بین بنی‌اسرائیل و لم ترقب قولی).

ص: ۳۴۳

شایسته عتاب مدان.

پس هرگاه موسی بن عمران که پیغمبر صاحب شریعت و کتاب و معصوم با برادرش چنین باشد کردار و گفتار او کسی را نمی‌رسد که نسبت گناهی و تقصیری بموسی یا هارون بدهد چون هر دو پیغمبر مصعوم بودند و موسی قاطع بود که هارون تقصیری ندارد همچنین فاطمه‌ی زهرا بلکه بطریق اولی در ما نحن فیه راه اشکال مسدودتر است کم لایخفی لا من شان ألنسا الرقة والجزع.

و ثالثا این گونه مخاطبات در مثل مورد فاطمه‌ی زهراء سلام‌اللهعلیها را اصلا اطلاق عتاب نمی‌توان کرد بلکه این شکایت و تظلم است و فرق است بین شکایت و تظلم و بین عتاب و تعریض در موضوع موسی علیه‌السلام و برادرش هارون اطلاق عتاب و تعریض صحیح است بخلاف مانحن فیه و عادت در میان همه‌ی طبقات مردم است که هرگاه بر آنها ظلمی بشود شکایت و تظلم خود را در نزد بزرگ عشیره می‌برند و درد دل خود را باو می‌گویند و فاطمه‌ی زهرا غیر از امیرالمؤمنین کسی را نداشت که باو درد دل بنماید و شکایت از ظالم بفرماید.

و رابعا بلکه می‌توان گفت که بر فاطمه لازم بود این جوش و خروش و شور و آشوب را بنماید تا کفر غاصبین بر عالمیان واضح گردد چنانچه موسی بن عمران با علم بعدم تقصیر هارون آن غضب را نمود تا بر بنی‌اسرائیل معلوم شود عظمت گناه ایشان در این جا هم فاطمه با این که امیرالمؤمنین سر موئی بر خلاف تکلیف خود عمل نفرموده مع ذلك این جوش و خروش برای همین بود که عادل از ظالم تمیز داده بشود و باطل از حق جدا گردد و جمعی که خمیر مایه‌ی فطرت ایشان از ترشحات ولایت بهره یافت از طریق ضلالت و غوایت باز شوند و بشاه راه شریعت و هدایت روند.

و رابعا بعد از ملکه‌ی ثبوت عصمت برای اهل‌بیت عقول ما درك نکند اسرار اهل‌بیت را و اسرار اعمال آنها بر ما مکشوف نیست و مستور است و از مدرکات امثال ما مردم دور است و بغیر اهل‌بیت کسی را بآنها آگهی نیست بلکه مقداد و ابوذر و سلمان با منزلت السلمان منا اهل البیت تمنای این مطلب نکردند منقولست که سلمان رضی‌اللهعنه در

ص: ۳۴۴

خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از غصب فدك و تقاعد آن حضرت اظهار ضجرتی کرد آن حضرت فرمود هان ای سلمان می‌خواهی از اسرار اهل‌بیت آگاهی بدست کنی بدیهی است که بغیر اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام هیچ آفریده‌ای را توانای حمل این بار گران نیست همانا فاطمه که محدثه بود و بحکم احادیث صحیحه بعلم ما کان و ما یکون عالم بود لاجرم از آن پیش که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وداع جهان گوید و این حوادث هایله نازل گردد از مخالفت در امر خلافت و ضبط فدك و عوالی آن آگهی داشت و بحکم عصمت که تشریف موهوبه‌ی یزدانی است جز بحکم خدا و رضای علی مرتضی سخن نمی‌فرمود و سخن او همان سخن امیرالمؤمنین بود و حاشا که سیده‌ی نسوان و ودیعه خداوند رحمن در مقابل امیرمؤمنان سخنی گوید که سبب غضب آن جناب شود چه آن که محل این عصمهٔ الله و مناعت این صدیقه‌ی کبری از فلك اطلس محکم‌تر و رفیع‌تر است مخدره‌ای که چادر او مرقع بلیف خرما باشد و کرارا حسنین را گرسنه بدارد و طعام آنها را بسائل رساند البته مملکت دنیا در نظر او با پر ذبابی بمیزان نمی‌رفت چه رسد بفدك و عوالی آن.

پایان

جلد اول در غره‌ی شهر ذی‌الحجهٔ الحرام سنهٔ ۱۳۶۹ و الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سید المرسلین و آله الطاهرین والسلام علی اخوانی المسلمین انشاءالله در جلد ثانی این کتاب قرائت خواهید فرمود مفاسدی را که بر غصب فدك مترتب گردید در ضمن بیست و شش امر که هریک برهان قاطعی است بر فساد مذهب عامه با بقیه‌ی زندگانی صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها و پاره‌ی اخبار و حکایات در فضیلت ذریه‌ی ایشان و قلیلی از قصاید در مناقب و مراثی راجع بعصمت کبری (ع) و بحمدالله تحت طبع است انشاءالله بزودی منتشر خواهد شد.

کتاب لو تأمله ضریر
لعاد کریمتاه بلا ارتیاب

و لو قد مر حامله بقبر
لصار المیت حیا فی التراب

کتابی سر فی الارض و اسلک فجاجها
و خل عباد الله تتلوک ما تتلو

فما بک من اکذوبه فاخافها
و لا بک من جهل فیزری بک الجهل

ذبیح‌الله محلاتی

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان


WWW